



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# مِفْطِحُ الْمَصِيدَةِ

فِي

مَقْتَلِ مَنْ قَالَ أَفَأَقْتِيلُ الْعَبْرَةَ

أَيُّ

يَعْلَمُ دِينَ الْيَسِيدِ الْكَلْبُوسِيِّ وَهُوَ سِرِّي الْأَسْكَنْدَرِيُّ

(جُلْدُ دَوَّامِ)

سَنَةِ ١١١٠ هـ

رِغَزُ الْمَصِيدَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# رمز المصيبه في مقتل من قال انا قتل العبره

نويسنده:

محمود موسوي دهرخي اصفهاني

ناشر چاپي:

مولى

ناشر ديڤيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	رمز المصیبه فی مقتل من قال انا قتیل العبره جلد ۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	فصل شصت و نهم : در وقایع روز عاشوراء
۱۶	اشاره
۱۷	دعای حضرت
۱۸	کیفیت مسلح شدن حضرت
۱۹	یاوه سوالی ابن ابی جویریة، وتمیم، بن حصین، و عبدالله ابن حصین و شمر علیهم اللعنة هنگام دیدن خندق
۲۱	موضع کردن بربر بن خضیر کوفیان را
۲۳	خطبه امام حسین علیه السلام و استشهاده او از بزرگان کوفه
۲۵	یاوه سرانی شهر و جواب حبیب بن مظاهر بوی
۲۶	خطبه امام حسین علیه السلام بروایت صدوق
۲۷	خطاب حضرت بیک یک از بزرگان کوفه
۲۸	خطبه دیگر
۳۳	موضع زهیر بن قین کوفیان را
۳۵	خطبه دیگر امام حسین علیه السلام
۳۷	ملاقات حسین علیه السلام با ابن سعد لعنه الله
۴۲	جواب حضرت
۴۶	سخنان حر بن یزید با کوفیان
۴۷	خود نمائی عمر سعد
۴۷	عدد مقتولین در حمله اولی
۴۸	الادهم بن أمیة العبدی البصری
۴۸	امیة بن سعد طائی
۴۸	بشر بن عمرو بن الأحدث حصرمی کنندی
۴۹	جابر بن الحجاج مولی عامر بن نهشل التمیمی
۴۹	جبله بن علی
۴۹	جنادة بن کعب بن الحرث الأنصاری الخزرجی
۴۹	جوین بن مالک بن قیس بن تغلیبة التیمی
۴۹	حباب بن حارث
۵۲	زهیر بن بشر
۵۲	زهیر بن سلیم
۵۲	سالم بن عمرو، مولی بن المدینة الکلبی
۵۳	سالم مولی عامر بن مسلم العبدی
۵۳	سعد بن الحرث مولی علی بن ابیطالب
۵۳	سوار بن ابی عمیر نهیمی
۵۴	سیف بن مالک نمیری
۵۴	شیبب مولی الحرث بن سریع الهمدانی الجابری
۵۴	ضرغام بن مالک
۵۵	عائذ بن مجمع بن عبد الله المذحجی العائذی

٥٥	.....	عامر بن مسلم
٥٥	.....	عبدالرحمن بن عبد رب الأنصاري الخزرجي
٥٦	.....	عبدالرحمن بن عبدالله الارجحي
٥٧	.....	عبدالرحمن بن مسعود بن الحجاج التيمي
٥٧	.....	عبد الله بن بشر خثعمي
٥٧	.....	عبدالله بن زيد بصرى
٥٨	.....	عبدالله بن عروة بن حراق غفاري
٥٨	.....	عبدالله بن عمير الكلبي
٥٨	.....	عبدالله بن يزيد بن ثبيط
٥٨	.....	عبيد الله بن زيد بصرى
٥٨	.....	عبيد الله بن يزيد بن ثبيط عدى بصرى
٥٨	.....	عمار بن ابي سلامة
٥٩	.....	عمار بن حسان طائي
٥٩	.....	عمرو بن خالد صيدلوي
٦١	.....	عمرو بن شبيبغة
٦١	.....	عمرو بن عبدالله جندعي
٦٢	.....	عمرو بن مشيعه
٦٢	.....	عمران بن كعب بن حارث الشجعي
٦٢	.....	قارب بن عبد الله الدنلي مولى الحسين بن عليعليهما السلام
٦٢	.....	قاسط بن زهير
٦٣	.....	قاسط بن حبيب بن ابي بشر الازدي
٦٤	.....	كردوس بن زهير
٦٤	.....	كثانة بن عتيق تغلبي
٦٤	.....	مجعم عانذي
٦٥	.....	مسعود بن الحجاج
٦٥	.....	مسقط بن زهير بن الحرث التغلبي
٦٥	.....	مسلم بن كثير
٦٦	.....	نصر الله بن أبي نيزر مولى علي بن ابيطالبعليه السلام
٦٨	.....	نعمان بن عمرو راسبي
٦٨	.....	نعيم بن عجلان أنصاري خزرجي
٦٩	.....	خود نمائي عمر سعد
٧٠	.....	ذكر مبارزه اصحاب امام حسين عليه السلام با لشكر عمر بن سعد
٧١	.....	مبارزه ابن عمير با غلام زياد
٧٢	.....	تير باران نمودن أصحاب كوفيان را
٧٣	.....	كشتن مسلم بن عوسجه اين جوز را
٧٤	.....	مبارزه حر
٧٤	.....	اجازه خواستن حر براي شهادت
٧٥	.....	شهادت علي بن النخز
٧٦	.....	توبه مصعب برادر حر
٧٦	.....	شجاعت و شهادت حر بن يزيد رياحي
٨٢	.....	شهادت مصعب برادر حر

۸۳	شهادت عروه غرة غلام حر
۸۳	شهادت بربر بن خضير الخضرى لهوف
۸۶	لغاتهای این اشعار
۸۷	چند وهب نام در میان اصحاب بود؟
۸۸	شهادت وهب بن عبدالله
۹۳	وهب بن وهب
۹۴	شهادت عمرو بن خالد از دی
۹۵	شهادت خالد بن عمرو
۹۶	شهادت بمعد بن حنظلة
۹۶	شهادت عمیر بن عبد الله مذحجی
۹۷	شهادت مسلم بن عوسجه
۱۰۰	شهادت پسر مسلم بن عوسجه
۱۰۱	شهادت هلال بن نافع
۱۰۳	شهادت نافع بن هلال بجلی الجملی
۱۰۴	جنگ همگانی
۱۰۷	شدت جنگی و یاد خدا
۱۰۸	بمیدان آمدن حبیب بن مظهر مظاهر
۱۰۹	شهادت حبیب بن مظهر
۱۱۲	نماز در برابر شمشیر و تیر
۱۱۳	کلمات حسین واهل حرم علیهم السلام در تهییج لشکر
۱۱۴	پاسخ وجواب اصحاب
۱۱۴	شهادت زهیر بن قین
۱۱۷	در زیارت ناحیه فرمود
۱۱۷	شهادت ابو ثمامه صیداوی
۱۱۸	شهادت حجاج بن مسروق
۱۱۹	شهادت یحیی بن کثیر
۱۲۰	شهادت یحیی بن سلیم
۱۲۱	شهادت حنظلة بن سعد
۱۲۳	شهادت عبدالرحمن بن عبدالله
۱۲۴	شهادت عمرو بن قرظہ
۱۲۵	عون بن حوی مولى ابی ذر غفاری
۱۲۵	شهادت جون بن حوی غلام ابی ذر غفاری
۱۲۷	شهادت عمرو بن خالد صیداوی
۱۲۹	شهادت سوید بن عمرو ابی المطاع
۱۲۹	شهادت قره بن ابی قره
۱۳۰	شهادت مالک بن انس مالکی
۱۳۳	شهادت سعید بن عبدالله الحنفی
۱۳۵	شهادت عمرو بن مطاع جعفی
۱۳۶	شهادت جوانی بدر کشته
۱۳۸	اسلم بن عمرو مولى حسین علیه السلام
۱۳۹	اسلم بن کثیر ازدی اعرج

۱۳۹	شهادت جنادة بن حارث
۱۴۰	شهادت عمرو بن جنادة
۱۴۱	شهادت شوذب بن عبدالله الهمدانی الشاکری مولى لهم
۱۴۳	شهادت عابس بن ابي شبيب همدانی شاکری
۱۴۶	شهادت عبد الله وعبدالرحمن غفاری
۱۴۷	شهادت عبدالرحمن بن عروة بن حراق الغفاری
۱۴۸	شهادت غلام ترکی
۱۴۹	شهادت یزید بن زیاد بن معاصر ابو الشعثاء الکندی الهمدلی
۱۵۲	شهادت یزید بن مهاجر
۱۵۲	شهادت یزید بن مهاصر
۱۵۲	شهادت ابو عمرو نهشلی
۱۵۳	شهادت سیف بن ابي الحارث جابری و مالک بن عبد الله بن سریع جابری
۱۵۴	شهادت یوسف بن ابي الحرث ومالک بن عبد الله
۱۵۵	شهادت زیاد مصاهر
۱۵۵	شهادت ابراهیم بن الحسین علیه السلام
۱۵۵	شهادت ابراهیم بن الحصین الاسدی
۱۵۶	شهادت علی بن مظاهر
۱۵۷	شهادت معلی بن علی
۱۵۷	شهادت طرماح بن عدی
۱۵۸	شهادت محمد بن مطاع
۱۵۸	شهادت جابر بن عروة
۱۵۹	شهادت مالک بن داود دودان
۱۶۰	شهادت عبد الرحمن بن کدری و برادرش
۱۶۰	شهادت مالک بن اوس
۱۶۱	شهادت انیس بن معقل
۱۶۱	فصل ۷۰: در اسامی شهیدانیکه در کتب اخبار وتواریخ ذکر نشده اند
۱۶۶	فصل ۷۱: در بعضی از نوادر
۱۶۶	حبشی بن قیس التهمی
۱۶۶	یزید بن ثبیت قیسی
۱۶۶	یزید بن ثبیط بن عبیدی عبد قیس بصری و دو پسرش
۱۶۸	شهادت سعد بن الحرث انصاری عجلانی
۱۶۹	شهادت بکر بن حی بن تیم الله بن ثعلبة التیمی
۱۶۹	شهادت رافع بن عبدالله مولى مسلم بن کثیر ازدی
۱۶۹	شهادت زیاد ابو عمرة الهمدانی الصاندی
۱۶۹	شهادت سلمان بن مضارب بن قیس الانمارى الجلی
۱۷۰	شهادت عیاد بن المهاجر بن ابي المهاجر الجهنی
۱۷۰	شهادت عقبة بن الصامت الجهنی
۱۷۰	شهادت عمرو بن عبد الله بن کعب ابو تمامه الهمدانی الصاندی
۱۷۱	شهادت مجمع بن زیاد بن عمرو الجهنی
۱۷۲	موقع بن تمامه الاسدی الصیداوی ابو موسی
۱۷۲	شهادت واضح ترکی مولى الحرث المدحجی السلمانی



۱۷۲	شهادت یزید بن مغفل بن جعفر المدحجی الجعفی
۱۷۳	داود بن طرملاح
۱۷۴	اسد الکلبی
۱۷۴	زن وهب بن عبدالله
۱۷۴	حجیر بن جندب
۱۷۴	شهادت شریح بن عبید
۱۷۵	حماد بن انس
۱۷۵	شهادت زهیر بن حسان الاسدی
۱۷۷	عبدالله بن ابی دجانہ
۱۷۷	اشعث بن قیس
۱۷۸	شهادت شیبب بن جراد کلایبی وحیدی
۱۷۸	شهادت ظہیر بن حسان اسدی
۱۷۸	شهادت عبد الله بن ابی سفیان
۱۷۹	غرہ غلام حر
۱۷۹	قیس بن منبہ
۱۸۰	محمد بن انس
۱۸۰	وقاص بن مالک
۱۸۰	شهادت ہاشم بن عتبہ
۱۸۳	محمد بن جعفر بن ابیطالب
۱۸۳	شهادت ہفہاف بن المہتد الراسی البصری
۱۸۳	شهادت یحیی بن ہانی بن عروہ
۱۸۴	فصل ۷۲: در کسانیکہ قبل از روز عاشورا شہید شدہ اند غیر از حضرت مسلم و ہانی
۱۸۴	اشارہ
۱۸۶	عبدالله بن یقطر الحمیری رضیع الحسین علیہ السلام
۱۸۷	عبد الاعلی بن یزید الکلبی العلبی
۱۸۷	عمارہ بن صلخب الارذی
۱۸۸	سلیمان بن رزین مولی الحسین بن علی علیہما السلام
۱۸۸	فصل ۷۳: ذکر حال جوانان بنی ہاشم کہ در روز عاشورا شہید شدند
۱۸۸	اشارہ
۱۸۹	شهادت عبد الله بن مسلم
۱۹۱	شهادت محمد بن مسلم بن عقیل
۱۹۲	شهادت ہفت تن از اولاد عقیل
۱۹۳	شهادت جعفر بن عقیل
۱۹۳	شهادت عبدالرحمن بن عقیل
۱۹۴	شهادت عبد الله بن عقیل بن ابیطالب
۱۹۵	شهادت عبد الله الاکبر بن عقیل
۱۹۵	شهادت موسی بن عقیل
۱۹۶	شهادت عون بن عقیل
۱۹۶	شهادت علی بن عقیل
۱۹۶	شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل
۱۹۷	شهادت جعفر بن محمد بن عقیل

۱۹۸	شهادت احمد بن محمد بن عقيل
۱۹۸	شهادت ابی عبيد الله بن مسلم بن عقيل
۱۹۸	شهادت سه تن از اولاد جعفر طيار
۱۹۸	اول شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر طيار
۲۰۰	دوم شهادت عون بن عبدالله بن جعفر
۲۰۲	سوم شهادت عبيد الله بن عبد الله بن جعفر
۲۰۲	شهادت اولاد امام حسن عليه السلام
۲۰۳	ذکر حال حسن مثنی
۲۰۴	شرح حال عمر بن حسن
۲۰۶	شهادت قاسم بن حسن عليهما السلام
۲۰۹	رجز خواندن حضرت قاسم در ميدان
۲۱۳	بعضی از مرثی حضرت قاسم عليه السلام
۲۱۸	شهادت عبد الله اكبر بن حسن عليهما السلام
۲۲۰	شهادت ابو بكر بن حسن عليهما السلام
۲۲۰	شهادت عبدالله اصغر بن الحسن عليهما السلام
۲۲۲	بعضی از مرثی عبدالله بن الحسن عليهما السلام
۲۲۵	عمان سامانی فرماید
۲۲۵	شهادت احمد بن حسن عليهما السلام
۲۲۷	شهادت عبد الله بن علي عليهما السلام
۲۲۹	شهادت عمر بن علي عليهما السلام
۲۳۱	شهادت ابراهيم بن علي عليهما السلام
۲۳۲	فرزندان امير المؤمنين علي عليه السلام از ام البنين
۲۳۲	شهادت عبد الله بن علي عليهما السلام
۲۳۳	شهادت جعفر بن علي عليهما السلام
۲۳۵	شهادت عثمان بن علي عليهما السلام
۲۳۷	ابو بكر بن علي بن ابی طالب عليهم السلام
۲۳۷	شهادت محمد اصغر بن علي عليهما السلام
۲۳۸	شهادت عون بن علي عليهما السلام
۲۴۰	شهادت وشخصیت عباس بن علي عليهما السلام
۲۴۱	لغزش مجلسی عليه الرحمة
۲۴۶	مبارزه حضرت ابی الفضل عليه السلام در مجله العيون ص ۵۷۲ گوید: چون عباس دید کسی بغير از آن امام مظلوم و فرزندان معصوم او نماند بخدمت برادر آمد و گفت: ای برادر مرا رخصت فرمای که جان خود را فدای تو گردانم، و خود را بدرجه شهادت رسانم حضرت از شنیدن این سخن بعضی از مرثی حضرت عباس
۲۵۵	اختلاف ارباب مقاتل در وقت شهادت عباس عليه السلام
۲۵۷	بعضی از مرثی حضرت عباس عليه السلام از شيخ كاظم از رى نقل شده
۲۵۸	از حجة الاسلام تبریزی
۲۵۹	از عمان سامانی نقل شده
۲۶۰	جودی خراسانی فرموده
۲۶۱	مرحوم كمپانی گوید
۲۶۱	شهادت عباس بن علي الاصغر عليهما السلام
۲۶۲	شخصیت علي اكبر بن حسين عليه السلام
۲۶۴	مضامين لغات اشعار

۲۶۴	بمیدان رفتن علی اکبر علیه السلام
۲۶۵	زیاتحال از جوهری
۲۶۷	مبارزه وشهادت علی اکبر علیه السلام
۲۶۸	زیاتحال از حاج شیخ جواد خراسانی
۲۷۰	بعضی از مرثی راجع بعلی اکبر علیه السلام
۲۷۴	زبان حال سید الشهداء بر بالین علی اکبر علیه السلام از جوهری
۲۷۵	از حجة الاسلام تبریزی بنقل منتخب التواریخ
۲۷۵	زبان حال لیلا در بالین فرزندش از جوهری
۲۸۱	ایضا در بعضی از مرثی راجع بعلی اکبر علیه السلام
۲۸۲	زیاتحال سیدالشهداء با نمش علی اکبر جوهری گوید
۲۸۴	شهادت عبد الله بن الحسین علیهما السلام
۲۸۵	شهادت قاسم بن الحسین علیه السلام
۲۸۶	فصل ۷۴: در ذکر شهادت امام حسین علیه السلام ومحمد بن ابی سعید ابن عقیل و علی اصغر و عبدالله بن الحسن علیهم السلام
۲۸۶	اشاره
۲۸۸	آمدن قبائل جن بیاری حسین علیه السلام
۲۸۹	عازم میدان شدن زین العابدین علیه السلام
۲۹۲	وداع حضرت حسین با بسکینه علیهما السلام
۲۹۳	سیردن اسرار امامت را بدختر خود فاطمه کبری
۲۹۴	پیراهن کهنه
۲۹۵	از وصال شیرازی نقل کنند
۲۹۶	شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل در ج ۲ ص ۱۷۹ گذشت
۲۹۶	شهادت علی اصغر یا آخرین گوهر گنجینه حسین علیه السلام
۲۹۷	بعضی از مرثی
۲۹۷	از حجة الاسلام تبریزی نقل کنند
۲۹۸	عمان سامانی فرماید
۲۹۹	مرحوم کمپانی فرماید
۳۰۲	زیاتحال مادر شاه زاده علی اصغر علیهما السلام از کمپانی
۳۰۴	شهادت علی اصغر بطریق دیگر
۳۰۶	شهادت علی اصغر بطریقی که کاشفی نقل فرموده
۳۰۷	طلبیدن حسین علیه السلام ابن سعد را
۳۰۹	شماره چهار پایان امام حسین علیه السلام
۳۰۹	جنگ یک تن یاسی هزار
۳۱۰	رجزهای حضرت امام حسین علیه السلام
۳۱۸	عدد مقتولین بدست آن حضرت
۳۱۹	ندای غیرت بر بی غیرتان کوفه
۳۲۱	استغاثه حسین علیه السلام از شهدای زنده دل
۳۲۳	زیاتحال مناسب مقام از جوهری
۳۲۴	ورود حسین علیه السلام بشریعه فرات
۳۲۵	آخرین وداع حسین علیه السلام با اهل بیت علیهما السلام
۳۲۷	وداع حضرت باخواهرش زینب زیاتحال از جوهری
۳۲۸	وداع حضرت با اهل حرم از درة العلماء

۳۳۰	زینت‌الحال زینب مظلومه باشاه تشنه جگر از جوهری
۳۳۲	اعلام حضرت که لباسهای مناسب اسیری بیوشند
۳۳۳	اسب طلب نمودن حضرت
۳۳۳	شاعری گوید
۳۳۶	حمله شاهباز زخم دیده بر ملخهای پراکنده
۳۳۷	شماره زخمهای بدن امام حسین علیه السلام
۳۳۸	آخرین لحظات سواری امام حسین علیه السلام
۳۴۰	اسباب افتادن حضرت از اسب بر زمین
۳۴۲	سخن حضرت زینب یعمر سعد
۳۴۴	شهادت عبد الله بن حسن
۳۴۵	حسین علیه السلام در گودال قتلگاه
۳۵۱	اشعار جوهری مناسب مقام
۳۵۲	مکالمه سیدالشهداء باشمع ملعون
۳۵۵	شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام
۳۵۵	محتشم گوید
۳۵۷	توصیف هلال بن نافع وقت جان دادن حسین علیه السلام را
۳۶۲	فصل ۷۵: در قضایای بعد از قتل آن جناب قاتل سیدالشهداء که بوده
۳۶۲	اشاره
۳۶۴	آثاریکه در روز قتل آن جناب بظهور آمد
۳۶۴	صیحه وناله جبرئیل
۳۶۵	سرگذشت اسب سید الشهداء علیه السلام
۳۶۸	زینت‌الحال سکنیه با اسب پدر
۳۷۵	غارت کردن لباس و اسلحه امام علیه السلام را
۳۷۵	انگشتر
۳۷۶	برنس
۳۷۶	بند زیر جامه
۳۷۷	پیراهن
۳۷۸	زره
۳۷۸	زیر جامه
۳۷۹	شمشیر
۳۸۰	عمامه
۳۸۰	قطیقه
۳۸۱	کلاه
۳۸۱	کمان
۳۸۲	لباس - ثوب
۳۸۲	نعلین - کفش
۳۸۲	غارت کردن خیم و تپه سید الشهداء علیه السلام را
۳۸۹	اسب رانندگان بر بدن حسین علیه السلام
۳۹۱	جزاء این ده نفر
۳۹۱	آیا تاختن اسب بر بدن آن مظلوم تحقق پیدا کرده یانه
۳۹۱	وحدیث شیر وقفه

۳۹۶	دیدن طرمح پیغمبر صلی الله علیه و آله در قتلگاه
۳۹۷	خواب دیدن ابن عباس در روز عاشورا
۳۹۸	آتش زدن خیمه ها بحکم ابن سعد
۳۹۹	ندبه وزاری حضرت زینب
۴۰۱	محتشم گوید
۴۰۳	وصال شیرازی فرموده
۴۰۵	ذکر شماره شهدای کربلا از اهل بیت
۴۰۸	درباره مرکز

## رمز المصیبه فی مقتل من قال انا قتیل العبره جلد 2

### مشخصات کتاب

سرشناسه: موسوی دهرسخی اصفهانی، محمود، - 1305

عنوان و نام پدیدآور: (... رمز المصیبه فی مقتل من قال انا قتیل العبره)/تالیف محمودبن سیدمهدی موسوی ده سرخی اصفهانی

مشخصات نشر: محمود دهرسخی اصفهانی، 1412ق. = - 1370.

شابک: بها: 3600ریال (ج.1) (هرجلد)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد دوم (چاپ دوم: 1375); بها: 12000 ریال

یادداشت: کتابنامه

موضوع: واقعه کربلا، ق 61

حسین بن علی (ع)، امام سوم، ق 61 - 4

رده بندی کنگره: 89د/BP41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: م 71-3042

ص: 1

اشاره

کتابخانه عمومی

حضرت آیت الله دهرخی (رحمة الله عليه)

همراه : 09123519832

تلفن : 025-37745149

آدرس : قم - خیابان معلم - کوچه 12 - پلاک 46

شناسنامه کتاب :

\* کتاب : رمز المصيبة

\* مؤلف : سید محمود موسوی ده سرخی اصفهانی

\* ناشر : مؤلف

\* چاپخانه : امیر

\* جلد : دوم

\* تیراژ : 1000 نسخه

\* نوبت چاپ : دوم

\* تاریخ : ج 1 / 1417 هـ - ق - 1375 شمسی

ص : 2

## فصل شصت و نهم : در وقایع روز عاشوراء

### اشاره

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص 554 از امام صادق علیه السلام روایت کند که چون صبح آن روز می‌شوم طالع شد ، آن امام مظلوم با اصحاب خود نماز صبح را اداء کرد ، و بعد از نماز ، رو بجانب اصحاب سعادت مآب خود گردانید ، و فرمود : گواهی میدهم که امروز همه شما شهید خواهید شد بغیر از علی بن الحسین ، پس از خدا بترسید و صبر کنید تا سعادت فایز گردید ، و از مشقت و مذلت دنیای فانی رهائی یابید .

بروایت دیگر آن امام مظلوم بعد از نماز ، بتئیه صفوف قتال پرداخت . و مجموع لشکر آن حضرت سی و دو سوار ، و چهل پیاده بودند (1) . و بروایت دیگر هشتاد و دو پیاده . و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند .

ص: 3



ولشکر مخالف بقول مشهور بیست و دو هزار نفر بودند . واز امام صادق علیه السلام منقول است که سی هزار نفر بودند .

حضرت زهیر بن قین را در میمنه لشکر ، وحبیب بن مظاهر را در میسره مقرر فرمود .

وَعَلَّمَ هِدَايَتَ رَا بَدَسْتِ عَبَّاسِ بَرَادِرِ خُودِ دَادِ .

و فرمود : آتش در خندق افروختند که آن کافران نزدیکِ خیامِ حرم نیایند ، و جنک از یک طرف باشد (1) .

و عمر سعد لشکر خود را نیز مرتب ساخت پس میمنه را بعمر و بن حجاج سپرد ، و میسره را بشمر ذی الجوشن سپرد (2) ، و عروة بن قیس را هر سواران گماشت ، و شبت بن ربیع را سر کرده پیادگان گردانید ، و خودش بسا سائر لشکریان در قلب ایستادند (3) .

### دعای حضرت

بعد از ترتیب لشکر ، عمر سعد با آن لشکر بی شرم و حیا رو بطرف لشکر امام علیه السلام آوردند ، چون حضرت بی باکی و بی حیائی ایشان را مشاهده نمود دست بدعا برداشت و فرمود : ( اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ ، وَاَنْتَ لِي فِي كُلِّ اَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ ، كَمْ مِنْ كَرْبٍ يَصُدُّ عَنْهُ الْفُؤَادُ وَتَقِلُّ فِيهِ الْجِيَلَةُ ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ ، وَيَسْتَمِتُ بِهِ الْعَلْمُ ، وَانزَلْتَهُ بِكَ وَشَدَّ كَوْتُهُ الْيَنْكُ ، رَغْبَةً مِنْي الْيَنْكُ عَمَّنْ سِوَاكَ ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ ، فَاَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ هَمٍّ وَنِعْمَةٌ وَ

ص: 4

1- در ناسخ ج 2 ص 225

2- (و پرچم خود را به درید مولای خود داد) كما في جلاء العيون ص 554

3- ناسخ ج 2 ص 229 و جلاء العيون ص 554

صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ (1). یعنی ای خدای من تویی طرف اعتماد من در هر اندوهی، و امید من در هر سختی، و تویی ملجأ و طرف اعتماد و لشکر من در هر چیزیکه بر من وارد میشود.

و چه بسیار اندوهیکه دل را ضعیف کند و راه چاره را مسدود سازد، و دوست را ذلیل کند، و دشمن را در شماتت کمک کند، و من بدرگاه تو رو آوردم و شکایت بتو کردم، بواسطه میلی که بتو داشتم و از غیر تو چیزی نخواستم، پس آن بلا را تو فرج بخشیدی و برطرف نمودی، پس تو ولی هر نعمتی و صاحب هر نیکی و مننهای هر آرزو هستی.

### کیفیت مسلح شدن حضرت

در ناسخ ج 2 ص 225 و جلاء ص 556 فرمود: چون این مناجات را بنهایت آورد، سلاح جنگ خویش را طلب فرمود، و زره رسول خدا را پوشید و عمامه آن حضرت که سحاب نام داشته، بر سر گذاشت، و آن (کلاه) خودی بود از آهن که اطراف آن یک و جب ریسمان داشت، و بند آن خود بر بالای ریسمان می آمد، و اطراف گردن و چهرگان را از زخم شمشیر و نیزه حفظ مینمود آن گاه شمشیر رسول خدا را بر کمر بست، و از خیمه بیرون شد. و بفرمود: تا آن همزها را که در خندق ریخته بودند آتش زدند.

ص: 5

## یاوه سوالی ابن ابی جویریة، وتمیم، بن حصین، و عبدالله ابن حصین و شمر علیهم اللعنة هنگام دیدن خندق

در جلاء العیون ص 554 و ناسخ ج 2 ص 226 و امالی صدوق ص 139

مجلس (3) از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که در این حال :

ابن ابی جویریة مزنی دست بر هم زد و ندا کرد که ای حسین و اصحاب حسین شارت باد شما را بآتش که در دنیا برای خود بر افروختید ، امام فرمود کیست این مرد گفتند ابن ابی جویریة مزنی است .

حضرت نفرین کرد که خداوند در دنیا باو عذاب آتش بچشان ، ناگاه با عجاز آن حضرت اسب آن ملعون رم کرد و او را در خندق انداخت ، و سوخت و از آتش دنیا بلهب عذاب جهنم واصل شد .

در ناسخ ج 2 ص 227 دارد که چون اصحاب حسین (علیه السلام) این بدیدند صدای تکبیر بلند کردند و از سرعت اجابت این دعا شاد و شاکر شدند و ندائی از آسمان آمد که گوارا باد ترا اجابت دعوت ای پسر رسول خدا ، از لشکر ابن سعد مروان بن وائل حدیث میکند که : چون من اینصورت بدیدم ، از جنک با او پا در کشیدم .

ابن سعد گفت : چه شد که از جنک با حسین دست باز داشتی ؟ گفتم : بخدا قسم من چیزی را از این اهل بیت دیدم که توندیدی ، والله هرگز با حسین جنک نخواهم کرد .

پس تمیم بن حصین ندا کرد : که ای حسین و اصحاب حسین نظر کنید بسوی آب فرات که مثل شکم ماهی روشنی میدهد ، و موج میزند ، بخدا سوگند که يك قطره از آن نخواهید چشید تا جرعه ناگوار رگ را بیاشامید ، حضرت

ص: 6

فرمود: کیست این مرد، عوض کردند تمیم بن حصین است.

حضرت فرمود: که او، و پدر او، از اهل جهنمند، خداوندا، این ملعون را امروز از تشنگی هلاک گردان، پس در همان ساعت باعجاز آن حضرت بر آن لعین تشنگی غالب شد، و از اسب افتاد و در زیر سم اسبان تشنه به جهنم واصل گردید.

و بروایت دیگر عبد الله بن سهین مثل این ندا کرد، و حضرت دعا کرد که خداوندا، او را از تشنگی هلاک کن، و هرگز او را میامرز.

راوی گفت: که بعد از واقعه کربلا بیمار شد من بعیادت او رفتم دیدم که از شدت عطش و تشنگی فریاد می کرد، و چون آب بنزدیک او می بردند چندان می آشامید که نفسش تنگ میشد، و فی میکرد، و باز از عطش فریاد میکرد، و پیوسته در این حالت بود تا بجهنم واصل شد.

و بروایت دیگر (1) شمر بکنار خندق آمد و گفت: ای حسین آتش دنیا را پیش از آتش آخرت اختیار کرده؟ حضرت فرمود: ای فرزند پسر بُزْ چران تو سزاوارتری باتش افروخته (2)، مسلم بن عوسجه گفت: یابن رسول الله دستوری ده که تیری بر این ملعون بزنم که این از همه شقی تر است و بر سر قبر آمده است، حضرت فرمود: من ابتداء بهجتک ایشان نمی کشم.

و بروایت دیگر از امام زین العابدین منقول است (3) که فرمود مرد

ص: 7

1- در جلاء ص 555 و ناسخ ج 2 ص 226 و ارشاد مفید ص 233

2- پس سه نفر از لشگر ابن سعد در دنیا بنفرین حضرت هلاک شد. ابن ابی جویریة. و تمیم بن حصین. و عبد الله بن حصین. و چهارمی محمد بن اشعث است که در ص 8 خواهد آمد

3- امالی صدوق ص 139 و جلاء ص 555

دیگر از لشکر عمر سعد پیش آمد که او را محمد بن اشعث بن قیس کندی میگفتند: پس عرض کرد: ای حسین بن فاطمه چه حرمتی است برای تو از رسول خدا که برای دیگران نیست؟

حضرت فرمود این آیه است که خداوند میفرماید (ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة الایة) یعنی خدا برگزید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر تمام عالمین (ذریة بعضها من بعض واللہ سمیع علیم) فرزندان بعضی از بعض خدا شنوا و دانا است.

پس بخدا قسم محمد از آل ابراهیم است و عترتش از آل محمدند.

کیست این مرد؟ گفتند: محمد بن اشعث بن قیس کنديست. پس حضرت سرش را با آسمان بلند کرد و عرض کرد خدایسه امروز ذلّتی بمحمد بن اشعث بده که هرگز بعد از امروز عزتش ندهی و عزیزش نگردانی، در همان ساعت از لشکر گاهش بیرون رفت و برای قضاء حاجت نشست، ناگاه عقربی را خدا بر او مسلط گردانید که او را گزید و او با عورت گشوده در عذره خود غلطید تا روح پلیدش به عذاب شدید رسید.

### موعظه کردن بریر بن خضیر کوفیان را

در ناسخ ج 2 ص 230 و مقتل خوارزمی ص 353 نقل کند چیز را که خلاصه اش این است که بریر بن خضیر.

و بروایت امالی صدوق ص 139 سطر آخر یزید بن حصین عرض کرد: یا بن رسول الله اجازه میفرمائید بروم و ایشان را موعظه کنم؟ حضرت فرمود مانعی نیست.

در مقتل خوارزمی دارد که امام حسین فرمود یا بر بر پیش برو و موعظه و

ص: 8

نصیحت کن ایشان را .

پس بر پر پیش رفته فرمود : ای مردم خداوند عزّ و جلّ محمد (صله الله علیه واله) را بسوی شما فرستاد بحق در حالیکه بشارت دهنده و بیم دهنده بود و مردم را باذن خدا بسوی خدا دعوت میکرد ، و چراغی بود روشنی دهنده ، و این آب فرات است که سگها و خوک های صحرا در آن فرو میروند و شما بین آن و فرزندش حائل و مانع شده اید ؟

لشگر کوفه او را بانگ زدند که ای بریر ( ای یزید ) زیاد حرف زن ، بخدا قسم حسین باید تشنه بماند چنانچه عثمان بن عفان تشنه ماند پیش از او .

و در جلاء العیون مجلسی ص 555 سطر آخر و مقتسل خوارزمی ص 252 نقل کند که بریر گفت : ای گروه بیحیاء از خدا بترسید که حرمت و دریت و اهل بیت حضرت رسالت (صله الله علیه واله) بزمین شما در آمده اند و میهمان شما گردیده اند ، نسبت پایشان چه اراده دارید ؟

گفتند می خواهیم ایشان را بدست پسر زیاد بدهیم که آنچه خواهد نسبت بایشان بعمل آورد .

بریر گفت : آیا راضی نمی شوید که بر گردند بوطن خود ؟ وای بر شما ای اهل کوفه ، آیا پیمانها و نامه های خود را که مؤکّد به قسم بود نوشته بودید فراموش کردید ؟ بی شرمان شما پیغمبر خود نوشتید که بديار ما بیائید جان خود را فدای شما میکنیم ، اکنون که تشریف آورده اند از آب هم مضایقه میکنید ، و می خواهید ابن زیاد بی اصل و نسب را بر ایشان مسلط گردانید ؟ رعایت پیغمبر خود را در حق فرزندان چنين میکنید ؟ بد گروهی بوده اید شما خداوند شما را در قیامت سیر آب نگرداند (1) .

ص: 9

---

1- در مقتل خوارزمی دارد که یک نفر از لشگر کوفه گفت ای بریر نمیدانم چه می گوئی ، بریر گفت الحمد لله الخ

چون جواب شافی از ایشان نشنید برگشت و گفت : الحمدلله که بینائی من در گمراهی و کفر شما زیادتر شد ، خداوندا بیزاری میجویم بسوی تو از کردار ایشان ، خداوندا شمشیرهای ایشان را بروی يك دیگر برهنه گردان ، که بزودی هلاک شوند ، و در حالیکه تو از ایشان خشنماک باشی ، پس لشکر کوفیان بریر را تیر باران کردند پس بریر بر عقب برگشت .

### خطبه امام حسین علیه السلام واستشهاد او از بزرگان کوفه

در ناسخ ج 2 ص 230 و جلاء العیون ص 556 و امالی صدوق ص 140 و ارشاد مفید ص 234 و قمام ج 1 ص 390 :

پس امام حسین (علیه السلام) راحله ( شتر ) خود را طلبید و سوار شد .

و بروایت امالی بر شمشیرش تکیه کرد ، (1) و با صدای بلند فریاد نمود ای اهل عراق - واکثرشان می شنیدند - ای مردم سخن مرا گوش دهید و عجله

مکنید تا شما را آنچه سزاوار است موعظه کنم ، و عذر خویش را مکشوف سازم ، که از در انصاف بیرون نشوید ، پس اگر انصاف دادید مراسم عادت مند گردید ، و اگر بی انصافی کردید با من ، پس آری خود را جمع کنید ، پس نباید کار شما بر شما پوشیده ( و یا با اندوه ) باشد ، پس گزارش دهید بمن و مهلت ندهید مرا .

همانا ولی من خداوندیست که قرآن را فرو فرستاده و اوست ولی شایسته گان .

ص: 10

---

1- و در تذکره الخواص ابن جوزی ص 262 چاپ نجف از هشام بن محمد روایت کند که چون حضرت دید مصر بر قتل او هستند قرآن را گرفت و باز کرد و بر روی سر مبارک گذاشت و صدا زد بین من و شما کتاب خدا و جدم محمد رسول الله (صله الله علیه واله ) حاکم باشد ) ای مردم چرا خون مرا حلال دانسته اید الخ

سپس خدا را ثنا گفت با آنچه سزاوار او بود و درود فرستاد بر پیغمبر و بر ملائکه و انبیاء اش .

و نشنیده بود متکلمی هرگز قبل از او و نه بعد از او که بلیغ تر باشد در نطقش از آن حضرت .

پس فرمود : هان ای مردم نیک نظر کنید و بدانید من کیستم و نسبت من با کیست ، آنگاه با خویش آئید و خویشتن را ملامت کنید ، و ببینید آیا صلاح هست برای شما گشتن من ؟ و هُنک حرمت من ؟

آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم ، و پسر وصی پیغمبر شما نیستم ؟ که او پسر عم رسول خدا بود ، و بر رسول خدا ایمان آورد و اول کسی بود که تصدیق رسول خدا نمود .

آیا حمزه سیدالشهداء عم من نیست ؟ آیا جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز میکند عم من نیست ؟ آیا شما نشنیدید که رسول خدا در حق من و برادرم حسن فرمود : ایشان دو سید جوانان اهل بهشتند ؟ اگر سخن مرا تصدیق میکنید و اوست حق ، بخدا قسم هیچ وقت قصد دروغ نداشته ام از وقتی که دانستم خداوند دروغگو را دشمن میدارد ، با این همه اگر مرا تکذیب میکنید در میان شما اشخاصی هستند که گواهی دهند . سؤال کنید از جابر بن عبدالله انصاری ، و ابا سعید خدری ، و سهل بن سعد ساعدي ، و زید بن ارقم ، و انس بن مالک ، همه شما را خبر دهند که این گفتار راجع بمن و برادرم حسن شنیده اند ، آیا کافی نیست شما را

که خون من نریزید ؟

ص: 11



در ناسخ ج 2 ص 232 چون سخن حضرت بدینجا رسید شمر بن ذی الجوشن گفت : خدا را از در شك وریب عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه میگوئی .

و در مقتل خوارزمی دارد که شمر گفت یا حسین بن علی ( انا أعبد الله علی حرف ان كنتُ أدري ما نقول ، فسکت الحسین ) یعنی من خدا را بشك وریب عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه می گوئی .

پس امام حسین ساکت شد .

حبیب بن مظاهر بشمر گفت : ای دشمن خدا و رسول ، من گمان میکنم تو خدا را بر هفتاد شك وریبه عبادت میکنی ، و من شهادت میدهم که تو راست گفتی نمیدانی حسین چه میگوید ، البته نمیدانی ، خدا تقلب ترا مهر زده .

حضرت فرمود ای برادر اسدی کافی است ترا ، [\(1\)](#) بدرستی که امضاء شد آنچه مقدر بود و قلم خشك شد و خدا آنچه را میخواست بانتها رسانید ، و بخدا قسم من اشتیاقم بجد و پدر و مادر و برادر و گذشتگانم بیشتر است از اشتیاق یعقوب بیوسف و برادرش ، و من محل افتادنی دارم باید بآن برسم .

و بروایت ارشاد ، امام حسین فرمود : اگر بدانچه گفتم شك دارید ، در این هم شك دارید که من پسر دختر پیغمبر شما میباشم ؟ قسم بخدا در بین مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری جز من نیست ، خواه در میان شما و خواه در میان غیر شما .

ص: 12

---

1- چون حبیب بن مظاهر از طایفه بنی اسد است لذا حضرت می فرماید ای برادر اسدی

وای بر شما از شما کسی را کشته ام و شما شتون او را از من طاب می کنید؟

یا مالی را از شما تباه کردم: با کسی را بجراحی آسیب زده ام؟ قصاص میطلبید؟ هیچ کس آن حضرت را جواب نگفت (1).

### خطبه امام حسین علیه السلام بروایت صدوق

و بروایت امالی صدوق ص 140 امام حسین بلند شد و بصدای بلند فریاد زد، شما را بخدا سوگند میدهم که آیا مرا می شناسید؟ گفتند بلی، تو فرزند زاده حضرت رسولی.

فرمود: که شما را بخدا قسم میدهم میدانید که جدم حضرت رسالت پناه است؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که مادر من فاطمه دختر محمد است؟ گفتند بلی. فرمود: آیا میدانید که پدرم علی بن ابیطالب است؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که جده ام خدیجه دختر خویلد است که پیش از جمیع زنان این امت مسلمان شد؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که حمزه سید الشهداء عم پدر منست؟ و گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که جعفر طیار پرواز کننده در بهشت غم منست؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که این شمشیر پیغمبر است حمایل کرده ام؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که این عمامه رسول خدا است من پوشیده ام؟ گفتند بلی.

فرمود: آیا میدانید که علی پیش از جمیع این امت اسلام آورد و از همه

ص: 13

کس داناتر و بُرد بارتر بود، و ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه بود؟ گفتند بلی.

فرمود: پس بچه جهت خون مرا بر خود حلال کرده اید، و حال آنکه پدرم در قیامت گروهی را از حوض کوثر دور خواهد کرد، چنانچه شتر بیگانه را از سر آب براند، ولو ای و پرچم حمد در روز قیامت در دست جدّ من خواهد بود؟ گفتند همه اینها را میدانیم و دست از تو بر نمیداریم تا با لب تشنه شربت مرگ را بچشی (1).

پس حضرت دست بر ریش مبارک خود گرفت و در آن وقت عمر شریفش به پنجاه و هفت سال رسیده بود.

پس فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در هنگامی که گفتند: عزیز پسر خدا است.

و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی که گفتند: مسیح پسر خدا است. و شدید شد غضب خدا بر مجوس در وقتی که آتش پرستیدند، بغیر از خدا. و سخت شد غضب خدای تعالی بر هر گروهی که پیغمبر خود را شهید کردند. و شدید خواهد شد غضب خداوند جبار بر این گروه اشراک که میخواهند پسر پیغمبرشان را بقتل رسانند (2).

### خطاب حضرت بیک از بزرگان کوفه

و بروایت دیگر (3) حضرت ندا کرد در میان لشکر مخالفان که ای شبث

ص: 14

1- در قمقام ج 1 ص 397 و ناسخ ج 2 ص 237

2- مقتل خوارزمی ج 2 ص 9 ناسخ ج 2 ص 238

3- ارشاد مفید ص 234 و ناسخ ج 2 ص 234 و قمقام ج 1 ص 391 و جلاء العیون ص 559

ابن ربیع ، وای حجار بن ایجر ، وای قیس بن اشعث ، وای یزید بن حارث ، آیا شما ننوشتید بسوی من که میوه ها رسیده ، وصحراها سبز شده ، ولشکرها برای تو مهیا گردیده ، بزودی بیا که همه ترا یاری میکنیم ؟

قیس بن اشعث جواب داد و گفت : که اکنون این سخنان فائده نمیکند . دست از جنگ بدار و بحکم پسران عم خود راضی شو ، که ایشان نسبت بتو بدی اراده نخواهند کرد .

حضرت فرمود : نه بخدا قسم خود را بدست شما نمیدهم و ذلیل پستان نمیگردانم ، و برسم بندگان طوق اطاعت در گردن نمی گذارم (1) پس باآواز بلند ندا کرد که ( یا عباد الله اِنِّي عَزْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ (2) ) ، اَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا- يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (3) ) ای بندگان خدا من پروردگار خود و پروردگار شما پناهنده ام ، که سنگسار کنید مرا ، و پناه میرم پروردگارم و پروردگار شما از هر تکبر کننده که بروز حساب ایمان نمیآورد .

### خطبه دیگر

در بحار ج 45 ص 7 و مقام ج 1 ص 392 و ناسخ ج 2 ص 246 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 6 و ارشاد مفید ص 235 همه روایت کرده اند که حضرت شتر خویش را خوابانید ، و عقبه بن سمعان را گفت تا دو زانسوی آن بیست ، و بر اسب سوار شد ، و همه لشکر رو بحضرت آوردند . و از هر طرف دور او را

ص: 15

---

1- عبارت عربی دو رقم نقل شده اول ( لاأفر فرار العبيد ) كما في الارشاد والناسخ دوم ( ولا أقر اقرار العبيد ) كما في البحار ج 45 ص 7

2- سوره دخان ( 44 ) آیه 19

3- سورة غافر ( مؤمن 40 ) آیه 28

گرفتند و مثل حلقه بر او احاطه کردند . پس حضرت بیرون آمد تا بنزد مردم رسید . و فرمود خاموش باشید ، قبول نکردند .

فرمود : وای بر شما چرا خاموش نمی شوید و سخن مرا گوش نمیدهید ، آن کس که اطاعت من کند هدایت یابد . و هر که مخالفت کند ملاک شود . همه شما امر مرا مخالفت کنید و سخن مرا گوش ندهید ؟ بدرستی که شکم شما از حرام پر شده ، و بر قلبهای شما مهر زده شده ، وای بر شما چرا گوش نمیدهید ؟ چرا ساکت نمیشوید ؟

پس بین اصحاب عمر سعد اختلاف شد و همدیگر را ملامت کردند ، وگفتند گوش دهید سخن او را .

پس حضرت بلند شد و فرمود : ( تَبَّأَ لَكُمْ آيَتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأً (11) ) ، (وتسعاخ ) حین ( أفجین ) استصه رَحْمَتُنَا وَلِهَيْنَ ( و الهین ) مُتَحَيِّرِينَ فَاصِّدَ رَحْمَتِكُمْ ( فاصرخناکم ) مُؤَدِّينَ مُسَّ تَعْدِيْنَ ، ( موجفین ) سَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سَهِيْفًا فِي رِقَابِنَا ( سیفا لنا فی ایمانکم - فی ایدینا ) . وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ خَبَاهَا ( جناها ) عَدُوْكُمْ وَعَدُوْنَا ( ناراً اقتدحناها علی عدونا وعدوكم ) فَاصِّدَ بَحْتَهُمُ الْبَاءَ عَلٰی اَوْلِيَانِكُمْ وَيَدَا عَلِيَهُمْ لِاعْدَائِكُمْ ( الباء لاعدائکم علی اولیائکم ) بِغَيْرِ عَدْلِ اَفْسُوْهُ فَيَكُمْ ، وَلَا اَمَلٍ اَصْدَ بَحَ لَكُمْ فِيْهِمْ ، اِلَّا الْحَرَامُ مِنَ الدُّنْيَا اَمَالُوْكُمْ ؟ وَخَسِيْسُ عَيْشٍ طَمَعْتُمْ فِيْهِ ، مِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا ، وَلَا زَائٍ تَقِيْلَ لَنَا فَهَلَّا ( مهلا ) لَكُمْ الْوَيَلَاتُ ، اِذْ كَرِهْتُمْوْنَا وَتَرَكْتُمْوْنَا تَجَهَّزُ تَمُوْنَا . وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرُ ( والسيف مشيم ) وَالْجَاشُ طَامِنُ ،

ص: 16

وَالرَّأْيُ لَمْ (لما) يُسَدِّدَ تَحْصَفُ ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا (اليها) ، كَطَيِّرَةِ الدَّبَابِ (الدباء) وَتَدَاعَيْتُمْ ، (اليها) (وتهافتم اليها) كَتَدَاعَى الْفَرَّاشِ ( كتهافت الفراش فقيحاً) (فسحقاً) لَكُمْ ، (ياعبيدالامة) فَأَتَمَّا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيَةِ الْأُمَّةِ وَشُدَّادِ الْأَحْزَابِ . ( وبقية الاحزاب ) وَبَدَأَ الْكِتَابِ ، وَنَفَثَ الشَّيْطَانِ (وَمَحَّرَ فِي الْكَلِمِ) ، وَعَصِيَّةَ الْأَثَامِ ، وَمَحَّرَ فِي الْكِتَابِ وَمُطْفِئِ السَّنَنِ ، (أهولاء تعضدون وعنا تخاذلون) وَقَتْلَةَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَمُبِيرِ عَثْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَمُلْحَقِي الْعِهَارِ بِالنَّسَبِ ، وَمُسُوذِي الْمُؤْمِنِينَ ، وَصَدْرَ أَخِ اتِّمَّةِ الْمُسَدِّ تَهْزِينِ ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ، وَأَنْتُمْ إِبْنِ حَرْبٍ وَأَشْرَ بِيَاعِهِ تَمْتَمِدُونَ وَإِنَّا نَخَازِلُونَ ، أَجَلٌ وَاللَّهِ الْخَذْلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ ، وَشَجَتْ عَلَيْهِ (اليه) أَصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ ، (وَسَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ ، وَتَوَارَتْهُ أَصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ ،) وَبَيَّتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، وَعَشِيَتْ صُدُورُكُمْ ، فَكُنْتُمْ أَحْبَبَتْ شَيْءٍ سَخْنَا (سرخنا) لِلنَّاصِبِ ( أَحْبَبَتْ شَيْءٍ جَرَّ شَيْءٍ لِلنَّاطِرِ ) وَأَكْلَةَ لِلْغَاصِبِ ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ ، الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا ، وَقَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ هُمْ .

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ : بَيْنَ الْقِلَآةِ (السِّلَّةِ) وَالذِّلَّةِ ، وَهَيْهَاتَ (مِنَّا الدِّلَّةُ) مَا أَخَذَ الدَّتِيَّةَ ، أَبِي اللَّهِ (يَأْبَى اللَّهُ) ذَلِكَ وَرَسُولُهُ ، (والمؤمنون) وَجِدُودٌ طَابَتْ (وَحُجُورٌ طَابَتْ) وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ ، وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ ، (من أن تؤثر طاعة اللثام على مصارع الكرام) لَا تُؤَثِّرُ مِصْرَاعَ اللَّثَامِ عَلَى مِصْرَاعِ الْكِرَامِ أَلَا قَدْ أَعْدَزْتُ وَأَنْدَزْتُ ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ ، عَلَى وَقْلَةِ الْعِنَادِ (الْأَعْوَانِ) ، (مَعَ قِلَّةِ الْعَدَدِ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ) وَخَذَلَةِ الْأَصْحَابِ ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ : (ثم أوصل كلامه بابيات فروة بن مسيبك (سبيك) المرادى .

فَإِنْ نَعَلِبْ فَقَلَّابُونَ قِدْمًا

وَإِنْ نُهْزَمْ فَعَيْزٌ مُهْزَمِينًا

وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ

مَنَايَانَا وَدَوْلَةُ آخِرِينَا

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنَّا نَاسٍ

كَلَّا كَلَّهُ أَنَاخَ بِآخِرِينَا

فَأَفْتَىٰ ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِي

كَمَا أَفْتَى الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ

فَلَوْ خَلَدَ الْمَلُوكُ إِذْنُ خَلَدْنَا

وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذْنُ بَقِينَا

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَمَا أَفِيقُوا

سَيَلَقِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا (1)

ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهِ ، لَا تَتَلَبُّونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثُ مَا يَرَكُبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورُ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتُقَلِّقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ ، عَهْدَ عَهْدَهُ إِلَى أَبِي عَن جَدِّي ، فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ، إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ أَحْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَأَبْعَثْ عَلَيْهِمْ سَنِينَ كَسَدٍ نِي يُوسُفَ ، وَسَدِّ لِيَطَّ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ تَقِيْفٍ يَسَّ قِيهِمْ كَأَسَأَ مُصْبِرَةً وَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا إِلَّا قَتْلَةً بِقَتْلَةٍ ، وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ يَنْتَقِمُ لِي وَلَا وَلِيائِي وَأَهْلِي بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ ، فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا وَأَنْتَ رَبُّنَا ، عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ .

در مقام ج 1 ص 395 این طور معنا کرده :

ای ناکس مردمان هلاکت و مرگتان باد ، که چون متحیر فرو ماندید ، آرزومندی خود باز نمودید ، واستغاثه آوردید ، چون دعوت شما را اجابت واغاثت را عجله کردیم ، بناگاه آن شمشیر که از ما بدست اندر داشتید ، بر ما کشیدید ، و آن آتش که بر دشمنان خویش و شما افروختیم ، هم بر ما شعله ور ساختید ، از آنها عدالتی ندیده ، و امیدى بر نیامده ، و از ما جرمی سر نزنده ، بطمع جیفه دنیوی بیاری دشمنان بخون دوستان کمر بستند ، وای بر شما اندکی آهسته تر ، چه باشد که چون ما را نخواهید دست بدارید ، و کنون که باری ندهید دشمنی مکنید ، هنوز که تیغها در غلاف و دلها بجای ، و رأی ها نااستوار

ص: 18

1- این اشعار در ناسخ ج 2 ص 250 و قمنام ج 1 ص 394 و لهوف مترجم ص 98 ذکر شده

است، مانند ملخ و مگس از هر طرف بر ما گرد آمدید، و چون پروانه از هر کناری فرو ریختید، خداوند دورتان کند که بقیه احزاب هستید، کتاب خدا پشت پا انداختید، نور هدایت و سیرت رسول را خاموش ساخته اید، از کلام ابلیس فرو افتاده اید، که اولاد انبیاء را کشتید، وزنا زادگان را که ملحق بخود ساختند پسندیده اید و زشتی را برای خویش تهیه کرده اید، و عذاب جاودان بر خود پسندیده اید، ایشان را کمک میکنید، و ما را میگذارید؟ بلی والله، بدین غدر و مکر بر رسته و بیخ فرو برده شاخه بر آورده اید، مثل ثمر آن درخت پلید باشید که چون باغبانش که پرورده بدهان گذارد، در گلو بماند، و آنان را که بظلم خورند، گوارا باشد. لعنت بر آن گروه که عهد بستند و بشکستند.

همانا زنا زاده زیاد بن ابیه میخواهد که مرا مجبور کند که با کشته شوم و یا تن بمذلت دهم، هیئات خدا این را نپسندد، و رسول خدا باین خشنود نباشد.

و مادران پاکیزه سرشت، و پدران پاک نهاد من این را روا ندارند. و نیز نفس شریف و ذات عزیز من، کشته شدن را بر خاری ترجیح دهد. و با قلت باران، و کثرت دشمنان، و خار کردن یاوران، جنگ را آماده ام.

پس باین اشعار تمثل جست. (فان نغلب فنلابون قدماً) تا آخر اشعار که گذشت.

و در پاورقی ناسخ اینطور معنا کرده: اگر ما پیروز شدیم، همیشه پیروز بوده ایم، و اگر شکست خوردیم، در حقیقت شکست نخورده ایم، و ترس و بیم عادت ما نیست، ولی مرگ برای ما و دولت بهره دیگرانست.

هر گاه شتر مرگ از مردی سینه بردارد، نزد دیگران سینه میاندازد. پس مرگ بزرگواران ما را نابود کرد، چنانکه پیشینیان را نابود کرد.



اگر سلاطین و اشراف نمی مردند، ما هم باقی بودیم، و بسرزنش کنندگان ما بگو، بهوش آئید، بزودی آنها هم میرسند بآنچه ما رسیدیم.

پس از این اشعار حضرت فرمود: بخدا سوگند شما را چندان مهلت باشد که کسی بر اسب سوار شود، ناگهان روزگار بر شما چون آسیاب گردد، و مانند محور (1) مضطرب شوید.

عهدی است که پدرم از جدم چنین شنیده و مرا خبر داده، ای خدا باران رحمت را بر ایشان مبار، و قحطی و تنگ دستی برای ایشان بفرست، و سالهایشان را مثل سالهای حضرت یوسف بگردان، (2) و آن جوان ثقی (مختار) را (3) مسلط کن که کاسه زهر بر ایشان بچشاند، واحد را از ایشان باقی نگذارد مگر اینکه در مقابل هر کشتی بکشتی کیفر شود، و برابر هر ضربتی بضربتی انتقام کشد، این انتقام رحمتی است، برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من.

چون که این جماعت ما را فریب دادند و دست بیعت دادند، آنگاه تکذیب کردند و خار نمودند ما را، و تو پروردگار مائی بر تو توکل میکنم و بسوی تو زاری میکنم و بسوی تو باز میگردم.

### موعظه زهیر بن قین کوفیان را

در ناسخ ج 2 ص 241 و مقام ج 1 ص 396

ص: 20

1- محور: تیر چرخ که چرخ روی آن می گردد (عمید)

2- چون در زمان حضرت یوسف علیه السلام هفت سال قحطی شد

3- در مقام و ناسخ (حجاج بن یوسف) ذکر یافته ولی ظاهراً مراد همان مختار باشد

روایت کنند که زهیر بن قین سپاه کوفه را با صدای بلند مخاطب ساخت .

و فرمود ای مردم مسلم را بر مسلم حق نصیحت است ، و ما و شما بیک آئین و شریعتیم ، اینک خدا ما را امتحان میکند بفرزند پیغمبر خود ، با نگاه کند ما و شما چه میکنیم در حق ایشان ، و من شما را دعوت میکنم بیاری کردن حسین ، و خار کردن گمراهان . چون کوفیان این کلمات بشنیدند ، گفتند : ما صاحب شما و متابعان او را عرضه شمشیر نخواهیم داشت ، مگر آنکه با یزید بیعت کنند .

زهیر گفت : ای بندگان خدا ! حسین بنصرت و مودت سزاوارتر است از پسر سمیه ، اگر او را یاری نمیکنید از کشتن او دست بردارید ، شاید یزید از وی خشنود شود ، بی آنکه کشته گردد ، و از شما راضی گردد بی آنکه قاتل حسین باشید .

این هنگام شمر بن ذی الجوشن تیری بزهر انداخته گفت : خاموش باش از کثرت کلامت ما را بزحمت انداختی .

زهیر گفت : ای پسر بول کننده بعقب با تو چهار پا سخن نمی گویم ، اکنون تو عذاب آخرت را آماده باش ، شمر گفت : ساعت دیگر تو وصاحبیت را خواهیم کشت .

زهیر گفت : مرا از مرگ میترسانی بخدا کشته شدن با حسین را دوست تر میدارم تا زندگی کردن با شما . پس روی باصحاب کرد و گفت : ای مهاجرین و انصار ، گول نزنند سخن این سلک ملعون و امثال او شماها را ، بجهت آنکه او از شفاعت محمد بهره نخواهد داشت در اینوقت مردی بنزدیک زهیر آمد و گفت : ای زهیر ، حسین (علیه السلام) میفرماید : قسم بجان من که شرط نصیحت و موعظت بیای آوردی و نیکو سخن

کردی ، ( پس زهیر برگشت و در صف خود بایستاد ) .

### خطبه دیگر امام حسین علیه السلام

در ناسخ ج 2 ص 244 و مقام ج 1 ص 399 و جلاء العیون مرحوم مجلسی ص 557 روایت کرده اند که : در این خطبه حضرت فرمود حمد می کنم خداوندی را که دنیا را آفرید ، و خانه فنا و نیستی گردانید ، و اهلش را بواسطه تغییر احوال امتحان نمود ، پس فریب خورده کسی است که از آن بازی خورد ، و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد ، پس فریب ندهد شما را این دنیا بدرستی که قطع میکند امید امیدواران خود را ، و نا امید میگرداند طمع کنندگان خود را ، و می بینم شما را که جمع شده اید ، برای امری که خدا را بخشم آورده اید ، و غضب او را متوجه خود گردانیده اید ، و از رحمت او خود را محروم ساخته اید ، پس نیکو پروردگاریست خدای ما ، و بد بندگان شما برای او ، اول اقرار کردید بفرمان برداری او ، و ایمان آوردید در ظاهر به پیغمبر او ، و اکنون جمعیت کرده اید ، برای کشتن ذریه و عترت او ، شیطان بر شما غالب گردیده است ، و یاد خدا را از خاطر شما محو کرده است ، پس لعنت بر شما باد ، و بر اراده شما ، ای بی وفایان جفا کار غدار .

در هنگام اضطراب بمدد و باری خود طلبیدید ، چون اجابت شما کردیم و بهدایت و یاری شما آمدیم ، شمشیر کینه بر روی ما کشیدید ؟ و دشمنان خود را بر علیه ما یاری کردید ، و از دوستان خدا دست برداشتید ، و دشمنان خود پرداختید ، بی آنکه ایشان عدالتی در میان شما ظاهر کرده باشند ، بی آنکه امید رحمتی از ایشان داشته باشید ، مگر مال حرامی چند که در این وقت برای

ص: 22

مصلحت، بشما دادند، و ایالت و استان داری باطلی چند که شما را بوعدهای دروغی امیدوار ساختند (1) و از ما جرمی صادر نشده نسبت بشما، و بدی از ما نرسیده بشما، وای بر شما چگونه توانستید بدون دشمنی و کینه و نزاع، شمشیرکین از نیام بر کشیدید و بدون سبب بکشتن اهل بیت رسالت کمر بستید، از پستی و لثامت چون فوج مگس بر سر سفره لثیمان جمع شدید، و مانند پروانه گان خود را بر آتش زدید، قبیح و زشت باد رویهای شما ای گمراهان اُمّت، و ترک کنندگان کتاب، و متفرقان حزبها، و پیروان شیطان، و ترک کنندگان سنتهای خیر الانام (بهترین مردمان) و کشند گان اولاد پیغمبران، و هلاک کنندگان عترت و اوصیای ایشان، و ملحق کنندگان اولاد زنا بغیر پدران، و اذیت کننده گان مؤمنان، و یاری کننده گان ظالمان، وای بر شما فرزند حرب را بازی میکنید، و فرزندان سید پیغمبران را برای ایشان بقتل می آورید، و بی وفائی و ترک یاری ائمه و پیشوایان دین در میان شما شایع گردیده است.

و در طبع کوچکان و بزرگان شما راسخ و ثابت شده است. و در دلهای شما ریشه دوانیده است.

لعنت خدا بر آنها که میشکنند عهدها و بیعتها و پیمانها را بعد از آنکه مؤکد بایمان (قسمها) گردانیده اند، و خدا را بر خود گواه گرفته اید.

بدرستیکه ولد زنا فرزند ولد زنا یعنی پسر زیاد مرا مردد گردانیده است میان کشته شدن و اختیار مذلت نمودن، و هرگز نخواهد شد که من خود را دلیل و اسیر چنان کافری گردانم، و صاحبان همتهای بلند و خصلتهای ارجمند، و ارباب نَسَبهای فاخر، و پروردگان دامسانهای طاهر هرگز مذلت لثیمانه را بر

ص: 23

---

1- اشاره بحکومت (ری) است که این نهاد وعده اش را بعمر سعد داد و خلف ولم کرد

شهادت کریمانه اختیار نمیکنند ، بدرستی که من عذر خود را ظاهر گردانیدم و حجت خدا را بر شما تمام کردم ، و اینک با عدم سامان و قلتِ اَعوان با این گروه قلیل از بزرگواران رو بشما می آیم و پشت از جهاد نمی گردانم ، و میدانم که همه شهید خواهیم شد . ولیکن جدم مرا خبر داده است که بعد از شهادت من ، باندک زمانی بتیغ انتقام کشته خواهید شد ، و آرزوهای خود نخواهد رسید ، اکنون هر چه خواهید بکنید .

و من توکل بر خدا کرده ام ، و آنچه برای من مقدر برگردانیده بآن راضیم .

پس رو باسماں گردانید و فرمود : که خداوندا حبس کن از ایشان باران رحمت را و ایشان را بقحط مبتلا کن ، و فرزند ثقیف یعنی مختار را بر ایشان مسلط گردان ، که کاسهای زهر آلود مرگ را بکام جان ایشان برساند ، واحدی از ایشان را نگذارد مگر آنکه انتقام من و خویشان و دوستان مرا از ایشان بخواهد ، زیرا که ایشان ما را فریب دادند ، و دروغ گفتند ، و باری دشمنان ما کردند ، خداوندا توئی پروردگار ما ، بر تو توکل کردیم ، و بازگشت همسه بسوی توست .

### ملاقات حسین علیه السلام با ابن سعد لعنه الله

بعد از این سخنان فرمود : که عمر بن سعد را برای من بطلبید و آن ملعون نمیخواست که در برابر آن حضرت بیاید ، چون نزدیک آن حضرت آمد ، فرمود که ای عمر تو مرا میکشی بامید حکومت ری و جرجان که پسر زیاد درام زاده بتو خواهد داد ، بخدا سوگند که هرگز آنها برای تو میسر نخواهد شد ، و بعد از من زندگانی برای تو گوارا نخواهد بود ، و پدران من مرا چنین خبر داده اند





قسم بجان تو کز دَرْگِه تو باز نگردم  
امید خواجگیم بود بُندگی تو کردم  
هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم  
نبود باور و هرگز نیامدی بخیالم  
که بینمت بچنین روز اینخیال ، محالم  
کنون ز شرم تو آیم بکن ز لطف حلام  
اگر چه در طلبت هم عنان باد شمالم  
بکرد سرو خرامان قامتت نرسیدم  
دل عیال تو را از نخست چونکه بختم  
بسنگ جور جفا شیشه وفا بشکستم  
ز پافتاده ام اکنون ز مهر گیر تو دستم  
که حبل خویش بِحَبْلِ محبت تو بستم

\*\*\*

حُر بگفتا که شها باغم و آه آمده ایم  
سویت ای خسرو بیخیل و سپاه آمده ایم  
رَسْتِه زابلیس بدَرْگاهِ اله آمده ایم  
ما بدیندر نه پی حشمت و جاه آمده ایم  
از بَدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم  
من و فرزند ایا سبط نبی فخر امم  
بطفیل تسو نهادیم در ایجاد قدم  
گر بغلطیم بخون در رَه عشق تو چه غم



رَه رَو مَنْزَلِ عَشَقِيمِ زِ سِرِّ حَدِّ عَدَمِ  
تَا بِأَقْلِيمِ وَجُودِ اَيْنَهْمَه رَاهِ آمَدَه اِيْمِ  
بِخَدَاوَنْدِ كِه بِيْزَارْمِ اَزِيْنِ فَرْقَه زَشْتِ  
زَانَكِه اَزِ حُبِّ وِلَايِ تُو مَرَا بُوْدِ سِرْشْتِ  
تَخْمِ مَهْرْتِ زَاذَلِ بَرِ دَلِ مَنِ خَالِقِ كَشْتِ  
سِيْزَه خَطِّ تُو دِيْدِمِ زِ بَسْتَانِ بَهْشْتِ  
بَطْلَبِ كَارِيْ اَنْ مَهْرِ گِيَاهِ آمَدَه اِيْمِ  
مَنْمِ اَنْكَسَكِه نَمُوْدِمِ بَتَوْظَلْمِ اَوَّلِ بَارِ  
رَه گَرْفْتِمِ بِنُوَايِ پَادَشَه بِيْكَسِ وِيَارِ  
شَرْمَسَارْمِ مَنِ اَزِ اَنْ كَرْدَه خُوْدِ بَادَلِ زَارِ  
اَبْرُو مِيْرُوْدِ اِيْ اَبْرِ خَطِّ پُوْشِ بَه بَارِ  
كِه بَدِيْوَانِ عَمَلِ نَامَه سِيَاهِ آمَدَه اِيْمِ  
كِرْ چِه سِرِّ تَا قَدَمِّ غَرَقِ بَتَقْصِيْرِ خَطَّاسْتِ  
لِيْكَ چَشْمِ سُوِيْتِ اِيْ خَسْرُو اَقْلِيْمِ صَفَاسْتِ  
گَرِ بَه بَخْشِيْ تُو گَنَاهِ مَنِ دَلْخَسْتَه رُوَاْسْتِ  
لَنْگَرِ حَلْمِ تُوَايِ كَشْتِيْ تُوْفِيْقِ كَجَاسْتِ

که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

\*\*\*

بنده ام بنده ولی بی خردم

خواجه با بی خردی می خردم

خواجه ام دید و پسندید خرید

با همه آگهی از نیک و بدم

### جواب حضرت

گردو صد جرم عظیم آورده ای

غم مخور رو بر کریم آورده ای

هیچ فردی نه از آحراؤ عبید

روی نسومیدی در ایندر گه ندید

باش خوش دل مانند هان در توبه است باز

هان بگیر از عفو ما خط جواز

سبط احمد عقده قلبش گسست

بر سرش از لطف شفقست سود دست

گفت زاندم که ترا مادر بزاد

حرّ آزادی که حرّ نامت نهاد

هان میار از دیدگان اشک چه در

باش خوش ذل کُنتَ فی الدّارین حرّ

حر بن یزید چون این بدید ، بدانست که : این دشمنی بمسالمت پیوسته نشود ، هم اکنون باید چشم از شفیع محشر بپوشید و شمشیر بر روی پسر پیغمبر کشید ، قدری اسب خود را پیش راند ، و روی باین سعید آورد ، و گفت : ای عمر آیا تو با این مرد جنگ میکنی ؟ گفت :

سوگند بخدا جتك سختی خواهم کرد که سرها از تنها جدا شود، و دستها قلم گردد.

حر گفت: آیا نمیتوانی این کار را بمسالمت خاتمه دهی؟

عمر گفت: اگر زمام امر بدست من بود، چنین کردم که تو گوئی ولکن امیر تو ابن زیاد راضی نمیشود.

حر آزرده خاطر از او جدا شده، و بصف خویش آمد. وقره بن قیس را که یکتا از خویشان او بود گفت: ای قره، امروز اسب

ص: 28

خویش را آب داده ای؟ (1) قره در جواب گفت: امروز اسب خود را آب نداده ام، و هر وقت خواستم آب میدهم.

در خبر است که قره میگوید: چون در این سخن با من گفت: فهمیدم که میخواهد از جنک کناره گیری کند، و مقصودش را نمیخواهد که بداند، بخدا قسم اگر مرا از قصد شود آگهی میداد، به لزمت او حاضر خدمت امام حسین علیه السلام میشدم.

بالجمله حراز کنار قره برفت و اندک اندک بلشگر گاه حسین نزدیک شد.

مهاجر بن اوس گفت: ای حُرّاحل ترا دگرگون مینگرم؟ مینخواهی حمله کنی؟

حر جواب نداد، و لرزه با ندامش افتاد.

مهاجر گفت: ای حر امر تو مرا بشک انداخت، بخدا قسم ترا در هیچ وقت اینطور مشاهده نکرده بودم، و اگر از من سؤال میشد از شجاعترین اهل کوفه از تو تجاوز نمیکردم. حر گفت: بخدا قسم من خویش را بین بهشت و دوزخ مخیر داشتم، و بخدا قسم هرگز بر بهشت چیز را اختیار نکنم، اگر چه مرا پاره پاره کنند، و با آتش بسوزانند.

در شرح شافیه گوید: حر در این وقت روی بفرزند خود علی کرد، و گفت:

ای پسرک من، مرا طاق آتش دوزخ نیست، بیا تا با امام حسین (علیه السلام) ملحق شویم و او را یاری کنیم، و با دشمنان او بجنگیم.

شاید که بواسطه شهادت در سعادت ابدی بدست آریم.

ص: 29

---

1- (1) مرحوم سپهر از این سخن استفاده میکند که در میخواهد بگوید ای مردم شما اسبهای خود را آب میدهید و فرزند رسول خدا را تشنه می گذارید

گفت: ای پدر من هرگز بدون رضای تو کار نکنم، و در رکاب پدر روان شد، لشکریان گمان کردند که ایشان بقصد جنگ میروند، چون قدری از صف دور شدند، خُردست بر سر نهاد و همی گفت: ای پروردگار من، من توبه کردم بر من ببخشای، چون دلهای اولیاء تو را و فرزندان پیغمبر تو را بترس انداختم.

و چون به حسین (علیه السلام) راه نزدیک کرد، از اسب پیاده شده، و زمین را ببوسید و پیشانی بر خاک نهاد (1).

حسین علیه السلام فرمود کیستی؟ سر از خانه بردار. عرض کرد: جان من فدای تو باد، ای پسر رسول خدا، من آن کسم که

ص: 30

---

1- در منتهی الامال ج 1 ص 253 این اشعار را ذکر فرموده که مناسب مقام است. ای در مقصد و مقصود ما وی رخ تو شاهد و مشهود ما نقد غمت مایه هر شادیی بندگیت به زهر آزادی یارشو ای مونس غمخوارگان چاره کن ای چاره بیچارگان در گذر از جرم که خواهنده ایم چاره ما کن که پناهنده ایم چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم دارم از لطف ازل منزل فردوس طمع گرچه در بانی میخانه فراوان کردم سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد که من اینخانه بسودای تو ویران کردم

تورا براه خویش نگذاشتم و راه را بر تو بستم و تورا از راه و بیراه بگردانیدم تا بدین زمین بلا انگیز رسانیدم ، و هرگز گمان نداشتم این گروه با تو چنین کنند ، سوگند بخدا اگر این بدانستم هرگز نمی‌کردم آنچه کردم ، اکنون از آنچه کردم پشیمانم ، و توبه می‌کنم ، آیا توبه من قبول است ؟

حسین(علیه السلام) فرمود : خدا توبه ترا قبول میکند (1)، اکنون پیاده شد و و استراحت کن ، عرض کرد : اگر من همواره جنک کنم ، نیکوتر است تا پیاده باشم ، حسین فرمود خود دانی .

### سخنان حر بن یزید با کوفیان

این وقت ، حر از پیش روی امام حسین (علیه السلام) بیرون شد و سپاه کوفه را مخاطب داشت .

پس گفت : ای مردم کوفه : مادر بعزای شما نشیند ، و بر شما بگرید ، این مرد صالح را دعوت کردید ، چون خواهش شما را پذیرفت . او را رها داشتید و با دشمنان گذاشتید .

و حال آنکه بر آن بودید که در راه او جهاد کنید ، و از بذل جان دریغ ندارید و حيله گردید تا او را بقتل رساند ، و دور او را احاطه نمودید که بهیچ شهری

ص: 31

---

1- ایضا این ابیات را ذکر فرموده : گفت باز ا که در توبه است باز همین بگیر از عفو ما خط جواز ای در ا که کس ز احرار و عبید روی نومیدی در این در که ندید گر دو صد جرم عظیم آورده ای غم مخور رو بکریم آورده ای

نتواند برود، لاجرم مثل اسیر در دست شما افتاد که نه جلب نفع تواند و نه دفع ضرر، و مانع شدید او را و اهل بیتش را از آب فرات، که یهود و نصاری میخورند، و مجوس می آشامند، و سگ و خوک دهان میزنند، و اینک آل پیغمبر ند که از آسیب عطش از پای در افتاده اند، چه بد مردم بوده اید بعد از پیغمبر در حق آل پیغمبر، خدا شما راسیراب نگرداند در روزی که مردمان تشنه باشند.

چون حر سخن بدینجا آورد، گروهی از کوفیان او را به تیر باران بیم دادند او بر گشت و پیش روی امام حسین (علیه السلام) ایستاد.

### **خود نمائی عمر سعد**

در ناسخ ج 2 ص 257 و قمقام ص 402 روایت کنند که در اینوقت: ابن سعد بگلام خود که (درید) نام داشت صدا زد که پرچم خویش را پیش دار، چون پرچم را نزدیک آورد تیری بطرف لشکر امام حسین (علیه السلام) رها کرد، و گفت: ای مردم گواه باشید که اول کس من بودم که بلشکر حسین تیر انداختم، ویزید را نیکو خدمتی کردم. و در قمقام ص 403 دارد که لشکریان نیز متابعت کرده تیر انداختن را آغاز کردند که گوئی قطرات باران است بر عسکر امام فروبارید. امام مظلوم فرمود: اینها رسولان این قومند که بجانب شما همی آیند، چون از مرگ گریزی نیست باستقبال آن مبادرت اولی تر است، یاران نیز مشغول جهاد شدند.

### **عدد مقتولین در حمله اولی**

بدانکه در عدد کشته شده گان در حمله اولی اختلاف است. در مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 113 تا چهل نفر ذکر کرده.

ص: 32

و در ق مقام ص 403 از مناقب ( 41 ) نفر نقل فرموده . و در لهوف مترجم ص 101 گوید : در حمله اول روز جماعتی از اصحاب حسین (علیه السلام) کشته شدند ، و در ابصار العین سماوی تقریباً ( 35 ) نفر یاد شده که در حمله اولی کشته شدند .

حقیر مجموع اینها را بحذف مکررات بترتیب حروف ذکر میکنم که تقریباً ( 55 ) نفر میشوند و با رمز ( اب ) و ( قب ) و ( نا ) تعیین میکنم که کدام را در مناقب ذکر کرده و کدام را در ابصار العین نقل نموده و کدام در زیارت ناحیه نقل شده .

### **الادهم بن أمية العبدی البصری**

در ابصار العین ص 112 فرموده : ادهم از شیعیان بصره است که بطرف امام حسین (علیه السلام) رفته .

صاحب حدائق گوید : با حسین (علیه السلام) کشته شد . و دیگری گذشته در حمله اولی کشته شد .

### **امیه بن سعد طائی**

در ابصار العین ص 114 فرموده : امیه از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) است و از تابعین است که در کوفه نازل شده چون آمدن امام حسین (علیه السلام) را بکربلا خبردار شد بسوی آن حضرت برفت و در خدمت او کشته شد .

و صاحب حدائق گوید : در اول جنگ کشته شد یعنی در حمله اولی

### **بشر بن عمرو بن الأحدوث حضرمی کندي**

در ابصار العین ص 103 گوید : الخ مؤلف گوید در تحت عنوان ( آگهی محمد بن بشر ) ص 374 قصه را نقل کرده ایم تکرار نمی کنیم .



## جابر بن الحجاج مولى عامر بن نهشل التميمي

در ابصار العين ص 112 گوید : جابر شجاع بود و در کربلا با حسین (علیه السلام) حاضر بود و در خدمت او کشته شد و کشته شدنش قبل از ظهر در حمله اولی بوده .

## جبله بن علی

تب أب نا . در ابصار العين ص 124 گوید : جبله بن علی شیبانی شجاعی بود از شجاعان اهل کوفه . اول با مسلم قیام کرد . سپس با امام حسین (علیه السلام) قیام نمود .

صاحب حدائق گفته در کربلا با امام حسین (علیه السلام) کشته شده . و سر وی گوید : در حمله اولی کشته شد . و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی جبله بن علی الشیبانی كما في البحار ج 45 ص 72 .

## جنادة بن كعب بن الحرث الأنصاري الخزرجي

در ابصار العين ص 94 گوید : جناده از کسانی بود که از مکه با امام حسین (علیه السلام) همراه بود روز عاشورا بجنک رفت و در حمله اولی کشته شد .

## جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبة التیمی

در ابصار العين ص 113 گوید : جوین در بنی تمیم بود و با اهل کوفه بجنک امام حسین (علیه السلام) رفت و خود از شیعیان بود ، وقتی دید بشرائطی که امام حسین (علیه السلام) کرد عمل نکردند برگشت بطرف امام حسین (علیه السلام) با کسانی که شب آمدند و ملحق بآن حضرت شدند ، و در خدمت شرت کشته شد .

سر وی گفته در حمله اولی کشته شد .

## حباب بن حارث

(في) . (نا)

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی حباب بن الحارث السلماني الازدی .

كما في البحار ج 45 ص 72 .

ص: 34





وسروری گفته : در حمله اولی کشته شد . و شیخ طوسی و دیگران گفته اند محمد بن سنان زاهری که از امام رضا و امام جواد (علیهما السلام) روایت کند از احفاد او است و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زاهر مولی عمرو بن الحق الخزاعی .  
کما فی البحار ج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 . ولی در بحار ج 45 ص 72 ( زاهد ) بن عمرو نقل کرده .

### زهیر بن بشر

قب . نا .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زهیر بن بشر الخثعمی ، کما فی البحار ج 45 ، ص 72 و ج 101 ص 273 . و در ناسخ ج 3 ص 23 ( زهیر بن بشر بن خثعمی ) نقل کرده .

### زهیر بن سلیم

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 109 گوید : زهیر بن سلیم ازدی از کسانی بود که شب عاشورا ملحق باصحاب امام حسین (علیه السلام) گشت . وقتی که دید مردم تصمیم جنگ دارند با امام حسین (علیه السلام) و در حمله اولی کشته شد . در زیارت ناحیه فرمود السلام علی زهیر بن سلیم الأزدی . کما فی البحار ج 45 ص 72 و ناسخ ج 3 ص 24 و در بحار ج 101 ص 273 این سلام سقط شده تصحیح فرمائید .

### سالم بن عمرو، مولی بن المدینة الکلبی

اب . نا .

در ابصار العین ص 108 گوید : سالم از اهل کوفه و شیعه بوده . از کوفه رفت بطرف امام حسین (علیه السلام) در ایام صلح و باصحاب آن حضرت پیوست .

در حدائق گوید همیشه با حضرت بود تا کشته شد . سروی گوید : در حمله اولی کشته شد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی سالم مولی بنی المدینة الکلبی .

ص : 37

كما في البحار ج 45 ص 72 وج 01 ص 273 وناسخ ج 3 ص 24 .

### سالم مولى عامر بن مسلم العبدى

اب . نا .

در ابصار العين ص 111 گوید : سالم رفت بطرف امام حسين (عليه السلام) وقتى كه بكر بلا رسيد ديد جنگ بر پا است ، و در خدمت حضرت كشته شد .

و از مناقب از حدائق نقل كند كه او در حمله اولى كشته شد .

مؤلف گوید : اسمى از سالم در مناقب نيست رجوع كن بمناقب ج 4 ص 113 . در زيارت ناحيه فرمود : السلام على سالم مولى عامر بن مسلم . كما فى البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 وناسخ ج 3 ص 23 .

### سعد بن الحرث مولى على بن ابيطالب

اب . در ابصار العين ص 54 گوید : سعد غلام على (عليه السلام) بود بعد از او با امام حسن (عليه السلام) منضم شد و بعد از امام حسن (عليه السلام) با امام حسين (عليه السلام) بود . وقتى امام حسين (عليه السلام) از مدينه بمكه خواستند تشریف ببرند با حضرت بمكه رفت و از مكه بكر بلا و در كربلا در حمله اولى كشته شد . اين را ابن شهر آشوب در مناقب و ديگر مورخين ذكر كرده اند .

مؤلف گوید : در مناقب ج 4 ص 113 فرموده : دو غلام از امير المؤمنين عليه السلام در حمله اولى كشته شدند ولى بخصوص اسم نبرده شايد در جاى ديگر مناقب اسم برده باشد .

### سوار بن ابى عمير نهمى

قب . اب . نا .

در ابصار العين ص 80 گوید : سوار بن منعم بن حابس بن ابى عميم بن نهم الهمداني النهمى آمد خدمت امام حسين (عليه السلام) در ايام صلح و در حمله اولى جنگيد تا اسير شد و بنزد ابن سعله بردند خواست او را بکشد خویشانش شفاعت

ص: 38

کردند و نزد ایشان تا یکسال بماند تا فوت شد .

و بعضی از مورخین گفته اند در دست ایشان اسیر بود تا فوت شد ، و شفاعت خویشانش برای دفع کشته شدن بود .

در زیارت ناحیه فرمود السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی . کما فی البحار ج 45 ص 73 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 و لکن در ناسخ ( ابی عمیر النهمی ) ذکر کرده .

و صاحب ابصارالعین فرموده در بعض کتب ( فهمی است ) و این غلط واضح است . و تصحیف شده . پس ابی عمیر نهمی درست است .

### **سیف بن مالک زمیری**

قب . نا .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی سیف بن مالک ، کما فی البحار ج 45

ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### **شیب مولی الحرث بن سریع الهمدانی الجابری**

اب . نا .

در ابصارالعین ص 79 گوید : شیب مولی الحرث مردی بود شجاع و در حمله اولی کشته شد . از ابن شهر آشوب نقل کند .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی شیب بن الحرث بن سریع . کما فی البحار ج 45 ص 73 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 . و در ناسخ ج 2 ص 314 او را جزء کسانی ذکر کرده که اسمی در تاریخ ندارد .

### **ضرغام بن مالک**

قبا . نا . در مناقب او را جزء مقتولین در حمله اولی شمرده . ولی در ابصارالعین ص 114 گوید : ضرغام از شیعیان و از کسانی بود که

ص: 39

با مسلم بیعت کرده بود .

و چون مسلم بی یاور ماند با ابن سعد بکربلا رفت یعنی جزء لشکر عمر بن سعد شد ، و بعد میل بامام حسین (علیه السلام) نمود و در خدمت آن حضرت در میدان مبارزه بعد از ظهر کشته شد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی ضرغامة بن مالك ، كما فی البحار ج 45 ص 71 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### **عائذ بن مجمع بن عبد الله المذحجی العائذی**

در ابصار العین ص 86 گوید : عائذه با پدرش مجمع بطرف امام حسین علیه السلام رفت و در راه بآن حضرت برخورد کردند حر بن یزید ریاحی خواست مانع ایشان شود امام حسین (علیه السلام) از ایشان دفاع کرد .

وصاحب حدائق گوید : در حمله اولی کشته شد . و دیگران گفته اند با پدرش یکجا کشته شدند .

### **عامر بن مسلم**

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 111 گوید : عامر بن مسلم عبیدی بهری از شیعیان بصره بود آمد کربلا وینقل صاحب حدائق در حمله اولی کشته شد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عامر بن مسلم . كما فی البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### **عبدالرحمن بن عبد رب الأنصاری الخزرجی**

در ابصار العین ص 93 گوید : چیزی را که خلاصه اش اینست عبدالرحمن صحابیست و برای او ترجمه وروانیست . و از مخلصین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است .

واز ابن عقده بسند خود از اصبع بن نباته روایت کند که علی (علیه السلام) در روز

ص: 40

رحبه مردم را قسم داد که هر کس در روز غدیر خم از پیغمبر (صله الله علیه واله) چیزی راجع بمن شنیده از جا بلند شود، و برنخیزد مگر کسی که از پیغمبر (صله الله علیه واله) شنیده، پس چند نفر که از ده زیادت بودند و از بیست کمتر از جا بر خواستند که من جمله ایشان عبدالرحمن بن عبد رب الانصاری بود و همه شهادت دادند که ما از یغمبر (صله الله علیه واله) شنیدیم که فرمود: آگاه باشید خدا ولی منست و من ولی مؤمنینم، و آگاه باشید هر کس را من و لیم پس علی ولی اوست، (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحب من احبه وابغض من ابغضه واعن من اعانه) خدایا یاری کن هر کس او را یاری کند. و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد، و دوست دار هر کس او را دوست دارد، و خشم کن هر کس او را بخشم آورد، و کمک کن هر کس او را کمک کند.

و در حدائق گوید: علی بن ابیطالب (صله الله علیه واله) او را قرآن یاد داد و تربیتش فرمود.

وعبدالرحمن از کسانی بود که از مکه با امام حسین (صله الله علیه واله)، آمد (عراق) و در پیش روی او در حمله اولی کشته شد.

وسروى گوید: او جنگید و کشته شد رضی الله عنه.

### عبدالرحمن بن عبدالله الارحبی

قب. اب. نا.

در ابصار العین ص 77 گوید: هو عبدالرحمن بن عبد الله بن الكدن بن ارحب بن دعام بن مالك بن معاوية بن صععب بن رومان بن بکیر الهمدانی الارحبی و بنو ارحب بطن من همدان.

تا آنجا که فرموده عبد الرحمن از جمله اصحاب امام حسین (علیه السلام) بود تا روز عاشورا چون آن حالت را دید از حضرت اذن میدان گرفت و با شمشیرش همی زد و این شعر بگفت:

صبراً على الاسیاف والاسنة \* \* صبراً علیها لدخول الجنة

ص: 41



و همین طور جنگید تا کشته شد رضوان الله علیه .

مؤلف گوید : و از این جمله معلوم میشود که جزء مبارزین بوده و در حمله اولی کشته نشده . و در زیارت ناحیه فرمود: (السلام علی عبدالرحمن بن عبد الله بن الکردن الارحبی ) كما فی البحار ج 45 ص 73 و اقبال ص 577 .

و در بحار ج 101 ص 273 عبارت زیارت این طور نقل شده ( السلام علی عبدالرحمن بن عبدالله بن الکردن الارحبی ) و در ناسخ ج 3 ص 24 ( السلام علی عبدالرحمن بن عبدالله الکردی الارحبی ) .

و در پاسخ ج 2 ص 313 گوید : عبد الرحمن بن کدری و برادرش بروایت شرح شافیه در پیش امام (علیه السلام) مردانگیها نمودند و حمله های گران متواتر کردند و بسیار کس از لشکر مخالف را کشتند و شهید شدند .

### **عبدالرحمن بن مسعود بن الحجاج التیمی**

در ابصار العین ص 112 گوید : عبدالرحمن و پدرش از شجاعان مشهور و شیعیان معروف بودند . با ابن سعد از کوفه خارج شدند و در کربلا چون فرصت بدست آوردند بطرف امام حسین (علیه السلام) مشرف شدند و سلام بر حضرت نمودند و بودند تا در حمله اولی کشته شدند چنانچه سر وی نقل کرده .

### **عبد الله بن بشر خثعمی**

در ابصار العین ص 101 گوید : عبدالله از کسانی بود که با تشکر ابن سعد خروج کرد پس از آن در ایام صلح ( یعنی قبل از شروع جنگ ) بطرف امام حسین علیه السلام رفت .

و بنقل صاحب حدائق و غیر او پیش از ظهر در حمله اولی کشته شد .

### **عبدالله بن زید بصری**

در مناقب ج 4 ص 113 جزء مقتولین در

ص: 42

حمله اولی شمرده .

### عبدالله بن عروة بن حراق غفاری

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 104 و مناقب جزء مقتولین در حمله اولی ذکرش کرده اند . و در تحت عنوان ( شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری ) خواهد آمد .

### عبدالله بن عمیر الکلبی

در مناقب ج 4 ص 113 جزء مقتولین در حمله اولی ذکرش کرده و در تحت عنوان ( مبارزه ابن عمیر با غلام زیاد ) خواهد آمد .

### عبدالله بن یزید بن ثبیط

در مناقب ج 4 ص 113 و ابصار العین ص 111 جزء مقتولین در حمله اولی شمرده اند . و تفصیلاً در تحت عنوان ( یزید بن ثبیط ) خواهد آمد .

### عبیدالله بن زید بصری

در مناقب ج 4 ص 113 جزء مقتولین در حمله اولی شمرده .

### عبیدالله بن یزید بن ثبیط عبدی بصری

در ابصار العین ص 110 جزء مقتولین در حمله اولی شمرده و تفصیلاً در تحت عنوان ( یزید بن ثبیط ) خواهد آمد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عبدالله و عبیدالله ابني یزید بن ثبیت (1) القیسی کما فی البحار ج 45 ص 72 و ج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### عمار بن ابی سلامة

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 79 گوید : هو عمار بن سلامة بن عبدالله بن عمران بن راس بن دالان ابو سلامة الهمداني الدالاني ، و بنو دالان بطن من همدان .

ص: 43

---

1- در ابصار العین ص 111 فرموده : در بعضی کتب ( ثبیت ) ( و نبیط ) آمده و هر دو تصحیف شده ، بلکه ( ثبیط ) صحیح است

و او از صحابه بوده چنانچه کلبی وابن حجر نقل کرده اند .

و ابو جعفر طبری او را از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) و از مجاهدین شمرده و در هر سه جنک ( جمل ، صفین ، نهروان ) شرکت داشته و در خدمت امیر المؤمنین جهاد میکرده .

و از این حجر در اصابه نقل کند که او در کربلا خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و با او کشته شد .

و صاحب حدائق و سروری گفته اند : در حمله اولی کشته شد . و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی . كما في البحار ج 45 ص 73 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 .

### **عمار بن حسان طائی**

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 113 گوید : عمار بن حسان از شیعیان مخلص بوده و در شجاعت معروف بوده . و عمار از مکه ملازم رکاب امام حسین (علیه السلام) بوده تا در خدمت حضرت کشته شد .

و سروری گفته : در حمله اولی کشته شده .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمار بن حمدان بن شریح الطائی .

كما في البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 . (عمار بن سلامه) در تحت عنوان (عمار بن ابی سلامه) گذشت برقم 47

از مقتولین در حمله اولی .

### **عمرو بن خالد صیداوی**

در قمقام ص 403 از مناقب (عمرو بن خالد صیداوی) را جزء مقتولین در حمله اولی نقل کرده ولی در مناقب ما نیافتیم .

و در ابصار العین ص 66 گوید : عمرو بن خالد اسدی صیداوی ابو خالد

ص: 44

شخص شریفی بوده در کوفه و از مخلصین اهل بیت بود و با مسلم بود تا وقتی که اهل کوفه بمسلم خیانت کردند، چاره ندید جز آنکه مخفی باشد همین طور بود تا وقتی که (قیس بن مسهر) کشته شد و عمرو شنید کشته شدن او را و قیس هم خبر داده بود که امام حسین (علیه السلام) آمده است تا بحاجر رسیده. پس عمرو بیرون شد که بطرف امام حسین (علیه السلام) برود و با او بود مولای او سعد، و مجمع عاندی و پسر مجمع، و جناده بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی هم با اسبی که داشت و نامش کامل بود همراه ایشان شد، و طرمح شد بی طائی را که آمده بود کوفه طعام تهیه کند راهنما گرفتند. پس طرمح ایشان را از ترس از بیراهه هر چه زودتر سیر داد چون میدانستند که راهها بسته است، تا نزدیک امام حسین (علیه السلام) رسیدند طرمح شروع کرد بحدی خواندن. فقال (یا ناقتی لا تدعوی من زجری) تا آخر اشعار (که در ص 44 از ج 1 این کتاب گذشت) پس حضرت را در عذیب هجانات ملاقات کردند و سلام کردند و آن اشعار را برای حضرت انشاد کردند.

حضرت فرمود بخدا من امیدوارم خیر ما باشد چه کشته شویم یا ظفر یابیم

و از ابی مخنف روایت کند که حُرّ چون ایشان را بدید با امام حسین (علیه السلام) گفت: این چند نفر از اهل کوفه میباشند، و همراه شما نیامده بودند، و من ایشان را با حبس میکنم و یا بکوفه برمیگردانم، امام (علیه السلام) فرمود همانطوریکه من از خود دفاع میکنم از ایشان هم دفاع میکنم، ایشان از انصار و اعوان من هستند، و تو با من عهد کردی که در هیچ امری متعرض من نشوی تا نامه ابن زیاد بتو برسد، حُرّ گفت: بلی درست است ولی ایشان با تو نبوده اند. حضرت فرمود: ایشان اصحاب من میباشند مثل آن است که با من آمده باشند، اگر بحسب قرار داد متعرض من نشدی فیها والا با تو جنگ میکنم، پس حُرّ دست

از ایشان باز داشت .

ایضا از ابی مخنف نقل کند که چون کار بجک افتاد این چند نفر پیش جنگ شدند و داخل در کار شدند مردم ایشان را احاطه نموده از لشکر امام جدا شان کردند چون امام حسین این را بدید برادرش عباس را بکمک ایشان فرستاد حضرت عباس بر لشکریان حمله آورد و به تنهائی با شمشیرش مردم را میزد و میکشت تا ایشان را از جنگ دشمن خلاص کرد ، و ایشان زخم بسیار برداشته بودند و در اثناء راه دیدند آن جماعت نزدیک است راه را بر ایشان بگیرند از عباس جدا شدند و سخت بر آن جماعت حمله کردند و جنگیدند تما یکجا کشته شدند . پس عباسی ایشان را گذاشت و بخدمت برادر برگشت و صورت حال را بیان فرمود :

: امام حسین (علیه السلام) مکرر بر ایشان طلب رحمت نمود .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عمر ( عمرو ) بن خالد صیداوی ، كما فی البحار ج 45 ص 72 و ج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 و اقبال ص 577 سطر 2 و شهادت او خواهد آمد .

### **عمرو بن ضبیغه**

در تحت عنوان ( عمر بن ضبیغه ) خواهد آمد رقم ( 42 )

### **عمرو بن عبدالله جندعی**

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی المرتب معہ عمر و بن عبدالله الجندعی و ( مرتب ) غلط است ، صحیح آن است که در بعض نسخ اقبال ص 577 .

و بعض نسخ عوالم ج 17 ص 340 .

و متن بحار ج 101 ص 273 ذکر شده و آن ( مرتب ) است از ماده ( رتث ) بیاب افتعال رفته ( ارتث ) شده فهو ( مرتب ) .

در بحار ج 101 ص 276 گوید : ( ارتث ) علی المجهول اذا حمل من

ص: 46

المعركة . رثيئاً اي جريحاً و به رمق .

و در مناقب ج 4 ص 113 ( عمرو جندهی را ) جزء مقتولین در حمله اولی شمرده .

### عمرو بن مشیعه

در مناقب ج 4 ص 113 او را جزء مقتولین در حمله اولی شمرده . ( 42 ) ( عمر بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة الضبعی التیمی ) (1)

در ابصار العین ص 113 گوید : عمر مردی بود شجاع و جلو دار ، با ابن سعد از کوفه خارج شد ، پس از آن از کسانی شد که ملحق باصحاب امام حسین علیه السلام شدند . و بقول سروی در حمله اولی کشته شد .

در زیارت فرمود : السلام علی عمرو بن ضبیعة (الضبعی) کما فی البحار ج 45 ص 72 واقبال ص 576 .

### عمران بن کعب بن حارث اشجعی

در مناقب ج 4 ص 113 او

را جزء مقتولین در حمله اولی شمرده .

### قارب بن عبد الله الدئلي مولى الحسين بن عليهما السلام

در ابصار العین ص 54 گوید : مادرش کنیز امام حسین (علیه السلام) بود عبد الله دئلی او را تزویج کرد . بچه ای بنام قارب از او متولد شد پس قارب غلام امام حسین (علیه السلام) است از مدینه با حضرت خارج شد بطرف مکه و از مکه بطرف کربلا و در آنجا در حمله اولی کشته شد که آن حمله یکساعت قبل از ظهر بود . در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی قارب مولى الحسين بن علی . کما فی البحار ج 45 ص 69 و ج 101 ص 271 و ناسخ ج 3 ص 21 .

### قاسط بن زهیر

قب . اب . نا .

ص : 47

---

1- در زیارت ناحیه ( عمرو بن ضبیعه )

در ابصار العین ص 114 گوید : (قاسط بن زهیر بن الحرث التغلبی) قب . اب . نا .

( و برادرش )

( کردوس بن زهیر بن الحرث التغلبی )

( و برادرش )

( مقسط بن زهیر بن الحرث التغلبی )

هر سه از أصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند . و از کسانی بودند که در هر سه جنگ ( جمل ، صفین ، نهروان ) در خدمتش جهاد میکردند .

و بعد از امیر المؤمنین با امام حسن مجتبی (علیه السلام) بودند . و در کوفه بودند تا اینکه امام حسین (علیه السلام) بکربلا آمد ، شبانه بطرف آن حضرت رفتند . و در جلو حضرت کشته شدند .

سروی گوید : در حمله اولی کشته شدند . و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی قاسط و کرش (1) بنی زهیر التغلبیین .

کما فی البحار ج 101 ص 273 و نسخه در اقبال ص 576 . ولی در بحار ج 45 ص 71 و ناسخ ج 3 ص 23 و متن اقبال ص 576 بجای ( زهیر ) ( ظهیر ) نقل کرده اند .

### قاسط بن حبیب بن ابی بشر الازدی

اب . نا . در ابصار العین ص 109 گوید : قاسم شجاعی بود از شیعیان کوفه با ابن بعد خروج کرد و در کربلا ایام صلح با امام حسین (علیه السلام) پیوست و با حضرت بود

تا در حمله اولی کشته شد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی قاسم بن حبیب الازدی ، کما فی

ص : 48

البحار ج 45 ص 73 و 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 .

و در ناسخ ج 2 ص 314 او را جزء کسانی شمرده که اسمی در تاریخ ندارد .

### کردوس بن زهیر

در تحت عنوان (قاسط) گذشت . (کرش) در تحت عنوان (قاسط) گذشت .

### کنانه بن عقیق تغلبی

قبا . اب . نا .

در ابصار العین ص 114 گوید : کنانه شجاعی از شجاعان و عابدی از عباد ، وقارثی از قراء کوفه بود . در کربلا بخدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و جلو حضرت کشته شد .

و سروری گفته در حمله اولی کشته شد . و دیگری غیر از او گفته اند در میدان مبارزه بین حمله اولی و بین ظهر کشته شد .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی کنانه بن عقیق . کما فی البحار ج 45

ص 71 و ج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### مجمع عائذی

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 85 گوید : مجمع بن عبد الله بن مجمع بن مالک بن ایاس بن عبد مناة بن عبید الله بن سعد العشیره المذحجی العائذی از تابعین است و از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) است .

تا آنجا که فرمود : امام حسین (علیه السلام) احوال مردم کوفه را پرسید . مجمع بن عبدالله گفت :

اما اشراف مردم بواسطه رشوه های بزرگ همه ظرفهایشان پر شده برضد شما جمع شده اند . و اما باقی مردم امروز قلب ایشان مایل بشما است ولی فردا شمشیرهایشان بر علیه شما است . تا آنجا که فرمود : اهل سیرو مقاتل گفته اند : مجمع با عمرو

ص: 49



بن خالد واصحابشان در روز عاشورا در يك مكان كشته شدند .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی مجمع بن عبد الله العائذي . كما في البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### مسعود بن الحجاج

قب . اب . نا . در ابصار العين ص 112 گوید : ( مسعود بن الحجاج التيمي تيم الله بن ثعلبه )

( و پسرش ) ( عبدالرحمن بن مسعود بن الحجاج التيمي )

از شیعیان معروف کوفه بوده اند و در شراعت معروف بودند ، و مسعود در جنگها زبان زد مردم بود . و هر دو با ابن سعد خارج شدند و با او بودند تا فرصتی در ایام صلح بدست آوردند . و ملحق بامام حسین (علیه السلام) شدند و سلام بر آن حضرت نمودند و نزد حضرت بودند تا روز عاشورا که هر دو در حمله اولی کشته شدند . چنانچه سر وی ذکر نموده .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی مسعود بن الحجاج وابته . كما في البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23 .

### مسقط بن زهير بن الحرث التغلبي

در ابصار العين ص 114 او را جزء مقتولین در حمله اولی شمرده و در تحت عنوان ( قاسط بن زهير ) گذشت .

### مسلم بن كثير

و در ابصار العين ص 108 گوید : مسلم بن كثير الأعرج الأزدي كوفي است و از اصحاب امير المؤمنين (علیه السلام) است و در بعض جنگها پایش از بین رفت .

اهل سير گفته اند : از کوفه خارج شد بطرف امام حسين (علیه السلام) پس در کربلا

ص: 50

بهم رسیدند .

سروی گفته او در حمله اولی کشته شد .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی أسلم بن کثیر الأزدی الأعرج کما فی البحار ج 45 ص 72 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 24 .

مؤلف گوید احتمال دارد مراد همان مسلم بن کثیر باشد و الله العالم .

### نصر الله بن أبي نیزر مولى علی بن ابيطالب علیه السلام

در ابصار العین ص 54 گوید : ابو نیزر از بعض فرزندان پادشاهان عجم بود . یا بنابر قولی : از فرزندان نجاشی بوده . مبرد در کامل خود گوید : صحیح نزد من آن است که از فرزندان نجاشی بوده باسلام رغبت پیدا کرد در کودکی پس آمد نزد رسول خدا و اسلام آورد و پیغمبر او را تربیت کرد .

و بعد از آن حضرت با حضرت فاطمه و اولاد او بود .

و غیر مبرد گوید : از فرزندان پادشاهان عجم بود هدیه آوردند برای رسول خدا و بعد از رسول خدا (صله الله علیه واله) بامیر المؤمنین منتقل شد و در نخلستان آن حضرت کار میکرد .

و صاحب حدیث مشهور است که از امیر المؤمنین نقل میکند راجع باستخراج آن چشمه و کیفیت وَقْفُشْ یا حبسش چنانچه مبرد در کامل ذکر نموده .

و خلاصه اش آن است که ابو نیزر گوید : علی (علیه السلام) نزد من آمد و من در دو باغستان او که (عین ابی نیزر) و (بغیغة) باشد بودم . پس فرمود : آیا نزد تو طعامی پیدا میشود ؟ عرض کردم طعامی است که برای امیر المؤمنین خوش ندارم کدوئی از بستان

ص: 51

با مرق گوشت بد بو (1) درست کرده ام . حضرت فرمود بیاور پس بلند شد و رفت سر جوئی و دست خود را شست و از آن طعام میل فرمود و باز برگشت دستهای خود را با رمل شست تا پاك شد ، سپس بر شکم خود مالید و فرمود : ( من ادخله بطنه النار فأبعده الله ) کسی که شکمش او را داخل آتش کند خداوند او را دورساز دو کلنك را گرفته داخل چشمه شد و بنا کرد بکندن و آب بتأخیر افتاد از چشمه بیرون آمد در حالیکه پیشانی مبارك عرق کرده بود با انگشت مبارك پاك نمود . سپس بازگشت ( بکندن چشمه ) و همه میگرد که ناگاه مثل گردن بچه شتر آب از چشمه جوشید حضرت با سرعت بیرون آمد و فرمود خدا را شاهد میگیرم که این صدقه است ، پس نوشت این صدقه ایست از بنده خدا امیر المؤمنین صدقه داد این دو باغستان را بر فقراء مدینه مگر آنکه امام حسن و امام حسین محتاج شوند که در اینصورت ملك خالص ایشان است نه غیر ایشان انتهى ملخصا (2) .

ونصر که پسر ابن ابونیزر است بعد از امیر المؤمنین و امام حسن (علیهما السلام) بطرف امام حسین (علیه السلام) گردید و از مدینه با حضرت خارج شد بطرف مکه و از مکه بطرف کربلا و آنجا کشته شد ، اسب سوار بود اسمش را پی کردند و در

ص: 52

- 
- 1- در أبصار السین ص 55 وکنی و الالقاب ج 3 در ترجمه مبرد لفظ عربی این است ( قرع من الضیعة صنعتها باهالة سنخة ) اهل را در مخزن و تحفة حکیم مؤمن بمعنای مرق گوشت و بقول گرفته ( سنخه ) را در المنجد بمعنای بوی بد معرفی کرده . و در ترجمه رازی دام ظلّه جلد چهار ص 164 اینطور ترجمه کرده کدوئی است با روغن تیز و تندى درست کرده ام
  - 2- مؤلف گوید : مفصلش را مرحوم قمی در کنی و القاب جلد 3 ص 138 در ضمن ترجمه مبر و ذکر فرموده مراجعه شود

حمله اولی شهیده شد رضوان الله علیه .

### نعمان بن عمرو راسبی

قب . اب .

در ابصار العین ص 109 گوید : نعمان بن عمرو راسبی از اهل کوفه است و با عمر بن سعد از کوفه خارج شد . چون ابن سعد شروط امام حسین را رد کرد و قبول نکرد نعمان شبانه بنزد امام حسین (علیه السلام) رفت و با حضرت بود تا در حمله اولی کشته شد .

### نعیم بن عجلان انصاری خزرجی

قب . اب . نا .

در ابصار العین ص 94 گوید : نضر و نعمان و نعیم هر سه برادر بودند و از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند . در صفین موقعیتی داشتند و از شعراء بودند ، و شجاع بودند ، نضر و نعمان مردند . و نعیم در کوفه بود تا امام حسین علیه السلام بعراق آمد رفت بطرف آن حضرت و در روز عاشورا پیش جنک شد و در حمله اولی کشته شد .

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی نعیم بن عجلان الأنصاری . كما في البحار ج 45 ص 70 و ج 101 ص 272 و ناسخ ج 3 ص 22 .

مؤلف گوید : پس مجموع مقتولین در حمله اولی پنجاه و پنج نفر شدند که بعضی آنها در مناقب این شهر آشوب ج 4 ص 113 ذکر شده .

و بعضی آنها در ابصار العین ، موجود است . و بعضی را هم در مناقب وهم در ابصار العین هر دو ذکر کرده اند . و بعضی آنها در زیارت ناحیه آمده است و بعضی آنها نیامده است . و ممکن است اشخاصی که در ابصار العین اسم برده شده و در مناقب ، بخصوص اسم برده نشده جزء اشخاصی باشند که در مناقب بنحو کلی ذکر کرده .

مثلا فرموده : ده نفر از موالیان امام حسین و دو نفر از موالیان امیر المؤمنین

ص : 53

در حمله اولی کشته شدند .

مثلا نصر الله بن ابی نیزر در مناقب بخصوص اسم برده نشده ولی بعنوان دو نفر از موالیان امیر المؤمنین مندرج است .

با قارب بن عبدالله در مناقب اسم ندارد ولی در تحت عنوان ده نفر از موالیان امام حسین مندرج است .

### خود نمائی عمر سعد

در ناسخ ج 2 ص 257 و قمقام ص 402 روایت کنند که در اینوقت : ابن سعد بغلام خود که درید نام داشت صدا زد که علم خویش را پیش دار ، چون علم را نزدیک آورد تیری بطرف لشکر امام حسین انداخت و گفت : ای مردم گواه باشید که اول کس من بودم که بلشکر حسین تیر انداختم و یزید را نیکو خدمتی کردم (1) .

ص: 54

1- در قمقام ص 403 دارد که لشگریان نیز متابعت کرده تیر انداختن آغاز کردند که گوئی قطرات باران است بسر عسکر امام فرو بارید ، امام مظلوم باصحاب فرمود : اینها رسولان این قومند که بجانب شما همی آیند ، چون از مرگ گریزی نیست باستقبال آن مبادرت اولی تر . یاران نیز مشغول جهاد شدند . و بروایت لهوف در آن حمله جماعتی از اصحاب امام کشته شدند . و این شهر آشوب در مناقب ج 4 ص 113 کشته ها را در حمله اولی بدینگونه ایراد نموده . نعیم بن عجلان ، و عمران بن کعب بن حارث اشجعی ، و حنظلة بن عمرو شیبانی ، و قاسط بن زهیر ، و عمرو بن خالد صیداوی ، و کنانة بن عتیق ، و عمر بن مشیعة ، و ضرغامة بن مالک ، و عامر بن مسلم ، و سیف بن مالک نمیری ، و عبد الرحمن ارجبی ، و مجمع عائذی ، و حباب بن حارث ، و عمرو جندهی ، و حلاس بن عمرو راسبی ، و سوار بن ابی عمیر فهمی ، و عمار بنابی سلامه دالانی ، و نعمان بن عمرو راسبی ، و زاهر ( زاهد ) بن عمرو مولی ابن حمق ، و جبلة بن علی ، و مسعود بن حجاج ، و عبد الله بن عروة غفاری ، و زهیر بن بشر خثعمی ، و عمار بن حسان ، و عبد الله بن عمیر ، و مسلم بن کثیر ، و زهیر بن سلیم ، و عبد الله . و عبید الله پسران یزید قیسی بصری ، و ده نفر از موالی حسین ، و دو نفر از موالی امیر المؤمنین علیه السلام . مؤلف این کتاب رمز المصیبة گوید : ( عمرو بن خالد صیداوی ) در مناقب مطبوع نزد ما ذکر نشده شاید در مناقب موجود پیش صاحب قمقام بوده در این چاپ حذف شده و الله العالم

## ذکر مبارزه اصحاب امام حسین علیه السلام با لشکر عمر بن سعد

در ناسخ ج 2 ص 257 گوید جماعتی از وجوه لشکر کوفه از دل رضا نمودند که با حسین (علیه السلام) رزم آغازند، و خود را رانده شده دازین سازند: از این جهت کار جنگ بمساطلت میرفت و در خلال این حال، از جانبین ارسال رسل و نامه نگاری تقریر یافت، و روز عاشورا نیز تا چاشتگاه کار بدینگونه میرفت، این هنگام معلوم شد که امام حسین (علیه السلام) زیر بار ذلت نخواهد رفت، و ابن زیاد برای کینه ای که با آن حضرت داشت دست از او بر نخواهد داشت لاجرم از هر دو طرف عازم جنگ شدند.

ص: 55

در ناسخ ج 2 ص 258 و بحار ج 45 ص 12 و مقام ص 404 روایت کرده اند که اول کس از سپاه عمر سعد (یسار) غلام زیاد بن ابیه بود، که اسب براند و میدان آمد و مبارز خواست، از میان اصحاب (عبد الله بن عمیر کلبی) اسب برانگیخت و با او روی در روی شد (یسار) گفت: ترا نمیشناسم برگرد و زهیر بن قین و (حیب بن مظاهر) را که هم شأن من هستند بفرست، (عبد الله بن عمیر) گفت: ای پسر زانیه، مگر دلخواه تو است که هر کس را بخواهی بمبارزت طلب کنی؟ این بگفت: واسب برجهاند و شمشیر حواله (یسار) کرد و از اسب بر زمین انداخت، (سالم) غلام عبید الله چون این بدید بتاخت آمد تا (یسار) را یاری کند، اصحاب حسین (علیه السلام) (عبد الله بن عمیر را) خبر دادند که مواظب باش دشمن فراسید، (عبد الله) چون مشغول زد و خورد بود صدای ایشان را نشنید، لاجرم (سالم) مثل ابر سیاه رسید و شمشیر حواله کرد (عبد الله) دست چپ را سپر سر قرارداد، وانگشتانش بزخم تیغ از تن جدا شد، (عبد الله) باین زخم اعتنائی نکرده و مثل شیر زخم خورده، (سالم) را بزخم شمشیر بجهنم فرستاد، و همچنان بر پشت اسب از چپ و راست بجنگید و این شهر بخواند. **إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبِ ابْنِي أُمْرَاءُ ذُو مِرَّةٍ وَعَعْضِبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ السَّلْبِ (1)** اگر مرا نمیشناسید پس بدانید که من پسر کلبم مردی هستم صاحب قوت و شمشیر ضعیف و ناتوان نیستم در وقت ربودن، یا در وقت مصیبت.

ص: 56

در قمقام ص 405 فرماید : ( ام وهب ) زوجه عبد الله بن عمير ، عمود خيمه در دست گرفته بميدان نزد شوهر آمده او را تحريص و تشجيع ميكرد ، كه ( فداك أبي وأمّي قاتل دون الطيبين ذرية محمد(صله الله عليه واله )) .

پدر و مادرم فدای تو باد تو جنک کن و نگذار پاکان ذریه محمد (صله الله عليه واله) بمیدان روند .

شوهر خواست تا وی را بخیم برگرداند زن قبول نمیکرد و میگفت ترا تنها نگذارم تا اول من جان سپارم . امام فرمود : خدای جزای خبر بشما عنایت فرماید بر گرد که خدا از زنان جهاد نخواستہ ، زن فرمان برده باز گشت .

### **تیر باران نمودن اصحاب کوفیان را**

در ناسخ ج 2 ص 259 و قمقام ص 405 و بحار ج 45 ص 13 . بعد از قتل ایشان ، عمرو بن الحجاج باجماعتی از سپاه کوفه ، میمنیه لشگر حسین را نصب العین کرد ، چون مسافت بین دو لشگر اندک شد ، سپاهیان حسین علیه السلام زانو بر زمین نهادند و نیزه هارا راست کردند ، و بطرف دشمن دراز کردند ، سواران کوفه چون در رسیدند از سنان نیزه ها بترسیدند و برگشتند ، اصحاب امام حسین(علیه السلام) ایشان را تیرباران کردند ، بعضی در افتادند و جان دادند و گروهی بزخم تیر مجروح شدند .

ص: 57



(کشتن مسلم بن عوسجه ابن جوز را) (1)

در اینوقت مردی از قبيلة بني تمیم که اورا (عبدالله بن جوزه) (2) گفتند ، اسب خویش را نهیب داد و روی بلشگر گاه حسین نهاد ، اصحاب آن حضرت گفتند : مادر بر تو بگرید بکجا می آئی ؟ ( فَالْإِنِّي أَقْدِمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ ) ( یعنی من میروم نزد پروردگاریکه رحیم است و شفاعت کننده که مطاع است ) . امام حسین (علیه السلام) فرمود : این کیست ؟ گفتند : ابن جوزه است .

حضرت فرموده : ای پروردگار من ، اورا بسوی دوزخ کوچ ده (3) ، در همان زمان اسب در زیر پای ابن جوزه سر کشی و چموشی نمود ، و او را در انداخت بطوریکه پای چپش در رکاب آویزان شد و پای راستش وارونه گشت .

مسلم بن عوسجه عجله کرد و پای راستش را از تن جدا کرد ، واسب او رم کرده ، و سر اورا سرکوب سنگ و خار وزمین کرد تا جان بداد و بدوزخ

ص: 58

---

1- اصل قصه را در قمر مقام ص 405 و بحار ج 45 ص 13 و ناسخ 2 ص 259 نقل کرده اند من اقتباس از پاسخ میکنم .

2- در بحار (عبدالله بن جوزه) و در قمر مقام (عبدالله بن جوزه) نقل شده .

3- در قمر مقام دارد که مردی که اورا عبدالله بن جوزه تمیمی گفتند نزدیک آمده گفت : مگر حسین در اینجا باشد که جوابش نداد ، چون سه بار این سخن بگفت : گفتند آری حاجت بگو ؟ گفت یا حمدین ابشر بالنار . فرمود دروغ گفتمی هرگز این نشود من نزد خداوند مهربان همیروم و جد من شفیع مطاع است ، یاری بگو تا خود کیستی ؟ آن ملعون نام بگفت : حضرت فرمود : ای پروردگار من اورا بآتش بر الخ .

واصل گشت .

## مبارزه حر

(مبارزه حر) (1)

اینوقت حر بن یزید ریاحی را آتش خبرت در کانون خاطر زبانه کشید ، پیش تاخت و عرض کرد : یا ابن رسول الله ، آن روز که ابن زیاد مرا بجنگ تو فرمان داد ، چون از دار الاماره بیرون شدم ، از پشت سر خود ندائی شنیدم که می گفت : ( اِيشِرُ يَاحُرُّ بِخَيْرٍ ) شاد باش ای حر بخوبی و خیر ، نگاه کردم کس ندیدم ، با خود گفتم : سوگند باخدای که این بشارت نیست ، چون من بجنگ پسر پیغمبر میروم ، و در خاطر نداشتم که در خدمت شما توبه خواهم کرد ، اکنون آن سخن راست آمد که بخیر رسیدم .

## اجازه خواستن حر برای شهادت

(اجازه خواستن حر برای شهادت) (2)

یابن رسول الله ، اول کس من بودم که بر تو بیرون شدم ، اجازه فرما تا اول کس من باشم که در راه تو جان بازم ، و فردای قیامت اول کس باشم که بارسول خدا مصافحه کنم .

و حر از این سخن میخواست که پیشرو سرهنگان و اول مبارزان باشد ، چون قبل از او گروهی مجروح و کشته شدند .

و در لهوف مترجم ص 104 فرموده مقصود حر از اولین شهید راه حسین اولین شهید از آندم به بعد بود و گرنه پیش از او چند نفر شهید شدند .

بالجمله ، حسین (علیه السلام) او را رخصت جنگ فرمود ، و حر چون شیر آشفته

ص: 59

1- از ناسخ ج 2 ص 260 اقتباس می شود

2- ناسخ ج 2 ص 260

به میدان مبارزه آمد ، واسب بگردانید ، و این اشعار را یاد آور شد :

أَلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَا

أَضْرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْباً مُفْضِلاً

لَا نَاقِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُعَلِّلاً

لَا حَاجِزاً عَنْهُمْ وَلَا مُبَدِّلاً

أَحْمِي الْحُسَيْنَ الْمَاجِدَ الْمُؤَمَّلَا

یعنی سوگند یاد نمودم تا نکشم کشته نشوم . باشمشیر انهارا ضربت سخت میزنم ، نه بر میگرددم و نه سرگرم چیزی میشوم ، نه از انها دفاع میکنم و نه جای خود را بدیگری میدهم ، حسین بزرگواری را که امید جهانیان بدواست یاری میکنم ( کذا فی الناسخ ج 2 ص 260 ) .

آنگاه در مقابل صفوف کوفه بایستاد و این رجزها بگفت :

إِنِّي أَنَا الْحَرُّ وَنَجِلُ الْحَرِّ

أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزْبِرٍ

وَلَسْتُ بِالْجَبَانِ عِنْدَ الْكُرِّ

لِكِنِّي الْوَقَافُ عِنْدَ الْقَرِّ

یعنی من حر وزاده حرم ، از شیرِ دلاورِ دلیر ترم ، هنگام حمله کردن ترسو نیستم ، بلکه در موقع فرار سپاه ، من ایست میکنم ( کذا فی هامش الناسخ ص 261 )

### شهادت علی بن الحز

اینوقت حر روی با پسر خود علی کرد و گفت : ای فرزند ، بر این قوم ستم کار حمله کن و ناتوانی جهاد نما ، پسر حر اسب برانگیخت و بر لشکر کوفه حمله گران افکند ، کوفیان او را حلقه کردند و جنگ سختی نمودند .

در شرح شافیه گوید : پسر حر بیست و چهار نفر از مشرکین را بکشت ، و ابو مخن می گوید : هفتاد کسی بکشت ، آنگاه کشته شد .

حر از شهادت فرزند بسیار شاد شد ، و گفت : سپاس خدای را که شهادت را روزی تو گردانید پیش روی مولایم حسین بن امیر المؤمنین علیهما السلام.

### توبه مصعب برادر حر

در پاسخ ج 2 ص 261 از جمال الدین محدث که از ثقات و مردمان مورد اطمینان اهل سنت و جماعت است ، در کتاب روضة الاحباب نقل کند که چون حر آهنگ جنگ فرمود ، برادرش مصعب بن یزید ریاحی که هنوز در میان لشکر ابن سعد بود ، این ارجوزه حر را بشنید اسب بر انگیخت ، کوفیان خیال کردند که بمبارزت برادر میتازد ، چون راه نزدیک کرد ، حر را ترحیب و مرحبا گفت : و ترحیب و بزرگش شمرد ، و صدا زد ای برادر : مرا از سیاه چاه گمراهی بشاهرا ، هدایت دلالت فرمودی ، اینک از در توبه و انا به آمده ام حرّ اورا بخدمت حضرت آورد تا تائب گشت ، و در میان اصحاب بر صف شد .

### شجاعت و شهادت حر بن یزید ریاحی

بالجمله در بعد از قتل فرزند شاد خاطر ، و آماده جنگ شد و ابن ارجوزه را قرائت کرد .

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَى الضَّيْفِ

أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ

عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ

أَضْرِبُكُمْ وَلَا أُرِي مِنْ حَيْفِ

من حر و پناه گاه مهمانم ، برای دفاع از بهترین شخصی که بزمین مکه وارد شد ، گردن شما را میزنم و ستمی نمی بینم .

و مبارز طلب نمود ، این صورت بر ابن سعد ثقیل ( سنگین ) افتاد ، صفوان

ابن حنظله را که بشجاعت و شهامت در میان لشکر معروف بود طلب کرد و گفت: ترا به مبارزت حر باید رفت، لکن اول آتش کید و کین را بنصیحت فرو نشان، و بمقام خویش باز آر، و اگر بیفرمانی کند، بی توانی بر وی بتاز و سرش از تن جدا کن.

صفوان که غرق اسلحه بود تاختن کرد و جلو در آمد و گفت: ای حر خوب کاری نکردی از یزید که خلیفه زمان بود روی برگردانیدی و بنزد حسین بشتافتی؟

حر گفت: ای صفوان تو دانشور مردی بودی، از این سخن ناسنجیده تعجب میکنم، بمن بگو طرفداری حسین را فرو گذارم و یزید شراب خوار و زنا دوست را فرا گیرم؟

صفوان در خشم شد، و بسوی حر حمله کرد و نیزه را براند، حر زخم او را بگرداند، و سینه او را با سنان نیزه بکوت، چنانکه از پشتش سر بدر کرد.

صفوان را سه برادر بود، همدست و همداستان بخون خواهی برادر برحُر بتاختند، در دست در کمر یکتن کرد، و او را از زمین بر گرفت، و بر زمین کوفت، چنانکه جان بداد، و یکی را با تیغ در گذرانید.

سوّمی پشت بجنک کرده فرار کرد.

حر از ققای او بناخت، و او را بزخم نیزه برادران ملحي ساخت. وهم چنان در میدان بایستاد، و مبارز طلب نمود.

در خبر است که چون (1) حر آهنک خدمت حسین (علیه السلام) نمود، یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود، گفت: اگر او را دیدار کنم با سنان پیکانش بخاک افکنم.

ص: 62

---

1- در پاسخ ج 2 ص 262 و مقام ج 1 ص 408 و مقتل خوارزمی ج 2 ص ، سطر باخر نقل کرده اند

این هنگام که در در میان لشکر کر وفر و رفت و آمد میکرد ، و از راست و چپ میجنگید ، و دو گوش و دو ابروی اسبش بزخم شمشیر دشمنان رفته بود .

حصین بن نمیر گفت : هان ای یزید بن سفیان ، اینک حر است که آرزوی کشتن او داشتی ، گفت چنین است ، و اسب بر جهانند ، و بر روی حر در آمد ، در او را مجال درنك نگذاشت و بیک زخم تیغ ، از اسبش در انداخت ، و این اشعار انشاد کرد .

أَكُونُ أَمِيرًا غَادِرًا وَأَبْنِ غَادِرٍ

إِذَا كُنْتُ قَاتِلْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ فاطِمَةَ

وَنَفْسِي عَلَى خِذْلَانِهِ وَاعْتِزَالِهِ

وَيَبِيعَةَ هَذَا النَّاكِثِ الْعَهْدِ لَانِمَةِ

فَيَا نَدْمِي أَنْ لَا أَكُونُ نَصْرَتُهُ

أَلَا كُلُّ نَفْسٍ لَا تُوَاسِيهِ نَادِمَهُ

أَهْمُ مِرَارًا أَنْ أُسِيرَ بِجَحْفَلٍ

إِلَى فِتَّةٍ زَاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظَالِمَةَ

فَكُفُّوا وَإِلَّا زُرْتُكُمْ بِكِتَابٍ

أَشَدَّ عَلَيْكُمْ مِنْ زُحُوفِ الدِّيَالِمَةِ

سَقَى اللَّهُ أَزْوَاحَ الَّذِينَ تَزَاوَرُوا

عَلَى نَصْرِهِ سَحَابًا مِنَ الْعَيْثِ دَائِمَةَ

وَقَفَّتْ عَلَى أَجْسَادِهِمْ وَقُبُورِهِمْ

فَكَادَ الْحَشَا تَنْفُثُ وَالْعَيْنُ صَاحِمَةَ

لَعَمْرِي لَقَدْ كَانُوا مَصَالِيَتَ فِي الْوَعَى

سِرَاعًا إِلَى الْهَيْجَا لِيُوثُ صَرَاعِمَةَ

تَوَاسَوْا عَلَى نَصْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ

در پاورقی ناسخ ج 2 ص 264 فرموده خلاصه اشعار: اگر یا حسین بجنگم امیری خائن و پیمان شکن و سرزنش شده ام، هر کس او را یاری نکند پشیمان میشود، ای ستمگران از جنک یا حسین (علیه السلام) دست بردارید، و گرنه با لشکر گران بر شما میخورم، خدا از باران رحمت خود، یاوران او را سیر آب کند، آن شیران دلاور سالخورده ای که بسوی میدان دویده، پسر پیغمبر خود را یاری میکردند. وهمچنان چون شیر آشفته بر دمید، و اسب بتأخفت و خود را بمیان سپاه کوفه

در انداخت ، و تنی چند را بکشت و باز شتافت و این شعر بگفت :

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَ يَكْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ

فَأَنْتَ بِكُلِّ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ

وَحَامٍ عَنِ ابْنِ الْمُصْطَفَى وَحَرِيمِهِ

لَعَلَّكَ تَلْقَى حَصْدًا مَا أَنْتَ زَارِعٌ

لَقَدْ خَابَ قَوْمٌ خَالَفُوا اللَّهَ رَبَّهُمْ

يُرِيدُونَ هَدْمَ الدِّينِ وَالدِّينِ شَارِعٌ

يُرِيدُونَ عَمْدًا قَتَلَ آلَ مُحَمَّدٍ

وَجَدُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَافِعٌ

این مرگ است هر چه میخواهی بکن ، بیگمان جام مراگرا می آشامی ، حمایت کن از پسر پیغمبر و حریمش ، یقیناً نتیجه آنچه کشت کرده ای زراعت خواهی کرد ، بتحقیق که خیانت و ضرر کرده اند گروهی که خدای خود را مخالفت کرده اند ، میخواهند دین را ویران کنند و حال آنکه دین شاهراه همه است . میخواهند از روی عمد آل محمد را بکشند ، و حال آنکه جدشان در روز قیامت شفاعت کننده است . ( کذا فی هامش الناسخ ج 2 ص 264 ) .

و دیگر باره حمله کرد و چون برق و باد تند ، تنی چند را بخاک در انداخت و روی بر تافت ، باز شتافت و از نهایت غیرت و شدت ناراحتی بنا کرد بهای های

گریستن و این رجز بخواند .

أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ

ضَرْبَ غَلَامٍ لَمْ يَخَفْ مِنْ حَيْفِ

أَنْصُرُ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْحَيْفِ

نَسَلِ عَلِيٍّ الطُّهْرِيِّ مُقْرِي الصَّنِيفِ

( در پاورقی ناسخ ج 2 ص 264 ) معنی اینطور کرده : با شمشیر خود اشراف شما را میزنم ، زدن غلامی که از ستم ترس نداشته



باشد، یاری خواهیم کرد کسی را که بزمین منی و مسجد خیف وارد شده، و از نسل علی است که پاکیزه است و دعوت کننده میهمان است.

و در این مرتبه دل بر مرگ نهاد و حمله گران افکند، وهشتاد و چند نفر را بر خاک افکند، و کار بر کوفیان سخت شد.

و این سعد صدا زد ای لشگر عجله کنید و او را تیر باران کنید.

پس از هر طرف او را هدف تیر قرار دادند بطوریکه زره حُرّ مثل جلد خارپشت گشت و اسبش را نیز پی کردند، مقداری پیاده جنگید و از پای درافتاد اصحاب حسین (علیه السلام) بتاختند و جسد او را حمل داده بنزد آن حضرت نهادند هنوز رمقی از جان در تن داشت، امام (علیه السلام) چهره خون آلود او را مسح می کرد و می فرمود سوگند بخدا ترا مادر بغلط حُرّ نام نگذاشت، والله تو در دنیا و آخرت حری (یعنی آزادی) آنگاه بگریست و از بهر او استغفار فرمود، گویند امام (علیه السلام) او را نوحه سرائی کرد (1).

فَنَعَمَ (2) الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيحٍ

صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبِكِ الرِّمَاحِ وَنَعَمَ (3) الْحُرُّ فِي رَهَجِ الْمَنَآيَا

إِذَا الْأَبْطَالُ تَخَطَّرُ بِالصَّفَاحِ

وَنَعَمَ الْحُرُّ إِذْ وَاسَا حُسَيْنَا

وَفَازَ بِالْهِدَايَةِ وَالْفَلَاحِ

ص: 65

---

1- در قمر ج 2 ص 413 گوید امام سجاده (علیه السلام) او را مرثیه فرمود و بقولی یکی از اصحاب . و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 11

نسبت ببعض اصحاب میدهند و از حاکم چشمی نقل کند که امام سجاده (علیه السلام) مرثیه خوانده

2- در قمر ج 1 ص 413 و مقتل خوارزمی ج 1 ص 11 (لنعم الحر الخ)

3- این بیت در خوارزمی و قمر ذکر نشده

وَنِعْمَ الْحَرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا

فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ (1)

يَا رَبِّي (2) أَصْنَفُهُ فِي جَنَانٍ

وَزَوَّجَهُ مَعَ الْحُورِ الْمَلِاحِ

یعنی نیکو آزاد مردی است حر بنی رباح، و هنگام بهم ریختن نیزه ها ( شدت جنگ ) بردبار است .

آفرین بر حر، میان گرد و غبار مرگها، هنگامی که دلاوران با سینه شمشیرها خود ارزش میدهند .

آفرین بر حر که حسین را یاری کرد، و بهدایت و رستگاری نائل شد .

آفرین بر حر که چون ( هنگام توبه ) حسین را خواند، جانبازی نمود .

پروردگارا، او را در بهشت پناه ده و با زیبا چشمان نمکین همسر گردان .

بروایت مفید ابویوب بن سرح و مردی از فرمان کوفه در قتل حر همدست بودند (3) .

و در زیارت ناحیه فرمود : السَّلَامُ عَلَيَّ الْحَرِّ بْنِ يَزِيدِ الرِّيَّاحِيِّ . كما في البحار ج 45 ص 71 و اقبال ص 576 .

### شهادت مصعب برادر حر

بعد از شهادت حر، مصعب از سید الشهداء اجازه خواست و بر کوفیان حمله گران افکند، و فراوان بکوشیده تا شربت شهادت بنوشید .

ص: 66

1- در قمقام ( الكفاح ) نسخه بدل است

2- این بیت پر خوارزمی ذکر نشده

3- فی البحار ج 45 ص 14

## شهادت عروه غره غلام حر

وحر را غلامی بود که عروه (غره) نام داشت، و در جیش ابن سعد بوده چون مولای خود در را و پسر او علی را، و برادر او مصعب را کشته دید، از هوش بیگانه شد، و چون دیو دیوانه خود را بر سپاه ابن سعد زد. و چند تن از راست و چپ بکشت، آنگاه بطرف امام حسین (علیه السلام) بشتافت و عرض کرد: یا بن رسول الله مرا عفو کن که بدون اجازه شما ابتداء بجنگ کردم، چون از کشته شدن در و پسر و برادرش بی اختیار شدم، اکنون رخصت فرمای تا بر این دشمنان دین بنامم، راز سعادت شهادت بهره ای بدست آرم.

حسین (علیه السلام) او را دعای خیر فرمود، پس اسب بمیدان تاخت، و گروهی را از اسب بزمین انداخت، تا خویش را بمولای خود ملحق ساخت.

## شهادت بریر بن خضیر الخضر می لهوف

در ناسخ ج 2 ص 266 و بحار ج 45 ص 15 و عوالم ج 17 ص 258 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 11 و قد قام ص 406 و لهوف مترجم ص 104:

در این وقت جنگ بهای خود ایستاد، و اهداب حمسین (علیه السلام) دل از جان بر گرفتند و تن بمرگ دادند، و هر يك آهنگ مبارزت نمودند، عرض کردند: السلام عليك ابن رسول الله، و جواب پس گرفتند، و برفتند، و آن حضرت فرمود: ما نیز از قفای (پشت سر) شما می‌رسیم، و این آیه مبارکه را قرائت می‌فرمود، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا پس بعض ایشان مدتشان را تمام کردند و بعض ایشان انتظار می‌کشند و تغییری ندادند.

من جمله بریر بن خضیر همدانی اجازه میدان گرفت و این روز بخواند

ص: 67

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ (1) \*\*\* لَيْسَ يَرُوعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزَّارِ (2)

يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ \*\*\* أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَرْ

وَذَاكَ فِعْلُ الْحَرِّ مِنْ بُرَيْرٍ

یعنی من بر برم و پدرم خضیر است ، شیرینی هستم که شیران از غرشم میترسند نیکوکاران نیکی ما را باور دارند ، با شمشیر شما را میزنم ، وزیانی نمی بینم ، کار نیک بر بر همین است (پاورقی ناسخ).

وحمله گران افکند ، و شمشیر زده میگفت : پیش من نزدیک شوید ای ملال کنندگان مؤمنان ، ای کشتندگان اولاد بدریین ، ای کشتندگان فرزندان رسول خدا ، و باقی مانده ذریه اش ، و از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت ، و سی تن مرد جنگی بدست او کشته شد .

در این وقت یزید بن معقل (مفقل لهوف) اسب بتاخت ، و بانگ زد که :

ای طاعی گمراه گواهی میدهم که تو از گمراه کنندگانی.

بر در گفت : بیا تا مباحله کنیم و خدا را بخوانیم ، و از وی بخواهیم تا هر که بر باطل است بدست آن که حق است کشته شود ، این بگفت : و بر او بناخت قدری با هم نبرد زدند .

یزید فرصتی یافت ، و شمشیر بزد ، ولی زخم او کارگر نیفتاد .

بربر بر او شمشیری زد که از کلاه خود در گذشت و تا قعر دماغ و مغز سرش مدید ، و بان زخم در افتاد و جان سپرده

ص: 68

---

1- در مقتل خوارزمی (أنا بر بر وقتی خضیر) آمده

2- در عوالم ج 17 ص 259 و بحار (عند الزار) و (زار) یعنی آواز شیر و این بیت (لیث الخ) در ق مقام و مقتل خوارزمی ذکر نشده بلی در بحار و عوالم و ناسخ ذکر شده .

واز عقب او بحیر بن اوس بی اسب بتاخت و با بربر در آویخته ، بربر بدنه ستا او شهید شد.

و در مقام ص 406 گوید : کم به بن جابر از دی بربر را شهید کرد، و چون بخانه آمد زن باو گفت : باری دشمنان فرزند فاطمه کردی و بویر سید قراء را شهید ساختی بخدا قسم که دیگر با تو سخن نگویم).

و بروایت دیگر بحیر بن اوس او را شهید کرد و در میدان جولان داد و بدین شعر (1) مباحثات میگرد.

سلي تخبري عني و أنت ذميمة(2)\*\*\*غداة حسين و الرماح شوارع .

ألم آت اقضي ما كرهت و لم تخل \*\*\*غداة الوغي و الروح ما انا صانع [10] .

معي مزني(3) لم تخنه كعوبه\*\*\* و ابيض مشحوذ الغرارين قاطع

فجردته في عصبه ليس دينهم\*\*\*كديني و اني بعد ذلك لقانع (4)

و قد صبروا(5) للطعن و الضرب حسرا\*\*\* و قد جالدوا لو ان ذلك نافع [13] .

فابلع عبيدالله اذ ما لقيته\*\*\*باني مطيع للخليفة سامع

قتلت بريرا ثم جلت لهمه(6)\*\*\*غداة الوغي لما دعا من يقارع

ص: 69

- 
- 1- این اشعار را در ناسخ ج 2 ص 268 در بحار ج 45 ص 15 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 12 و مقام ص 407 با تفاوتی ذکر کرده اند
  - 2- در مقام و أنت و سیمه (ذميمة).
  - 3- در مقام (معي يزني الخ).
  - 4- در مقام (والي بعد ذاك تقانع).
  - 5- در بحار و مقتل و مقام وفد صبر و الخ
  - 6- در مقتل خوارزمی (ثم جللت نعمة) .

## لغاتهای این اشعار

(غداة) اول روزم .

(الشوارع) نیزه های راست شده بسوی کسی .

(الوغي) الحرب یعنی جنگ م.

(مزني) نیزه منسوب بقبیله مزینه است .

(كعوب) العقدة من عقد الرمح . كل ما ارتفع وعلام.

(مشحود الغرارين) شمشیری که از هر دو طرف برنده باشد .

(العصبة) أي الجماعة م.

(حر) جمع حاسر : برهنه از زره .

(الجلد) القوة والشدّة م.

(جل) اي عظم و کبر م.

(قارع) فرع رأسه بالعمما أي امر به م.

در پاورقی ناسخ ج 2 ص 298 فرموده خلاصه معنی اشعار ، روز جنگ با حسین نیزه و شمشیر برانی داشتم شمشیر خود را بر گروهی که دین را نداشتند از نیام کشیدم و چون بربر حریف خواست رفتم و او را کشتم ، با بن زیاد بگوهر وقت ملاقاتش کردی که من فرمان بردار و شنوای خلیفه میباشم .

او را پسر عمی بود (1) گفت : اینی بحیر بربر از بندگان شایسته خدا بود، او را میکشی و بر قتل او مفاخرت میجوئی ؟ وای بر تو ، فردای قیامت چگونه پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد ؟ بدیر از کرده خود پشیمان شد، و این

ص: 70

---

1- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 12 گوید پسر عم او اسمش (عبید الله بن جابر) بود

فلو شاء ربى ما شهدت قتالهم\*\*\* ولا جعل النعماء عند ابن جائر

لقد كان ذا عارا على و سبه(1) يعير بها الأبناء عند المعاشر

فيا ليت أنى كنت فى الرحم حيضه(2)\*\*\* و يوم حسين كنت ضمن المقابر(3)

فيا سواتا ما ذا أقول لخالقي\*\*\* و ما حجتى يوم الحساب القماطر(4)

خلاصه اشعار: اگر خدا میخواست بجنگ حسین نمیرفتم، و نعمتهای دنیا را به پسر ستمگر نمیداد، راستی کشتن بریر برای من مایه ننگی است که فرزندان مرا بدان، سرزنش کند، ای کاش روز عاشوراء را زنده نبودم، زای بر من جواب خدا را چه گویم؟ (و در روز قیامت که روز حساب سخت است چه دلیل آورم).

### چند وهب نام در میان اصحاب بود؟

در ناسخ ج 2 ص 299 گوید مکشوف باد که طریحی در میان مبارزین روز عاشوراء دوتن وهب در قلم آورده .

ص: 71

- 1- در مقتل خوارزمی (لقد كان ذاك اليوم عارا وسبة) و در قمنام (لقد كان ذا عار على و سبة).
- 2- در قمر مقام ص 407 و بحار ج 45 ص 16 و مقتل خوارزمی ج 3 ص 12 (نیا لیت انی كنت فی الرحم حیضة).
- 3- در مقتل (ویوم مهمین كنت فی راس قابر).
- 4- فما عطر: روزی سخت

اول وهب بن وهب که نصرانی بود و با نفاق مادرش بدست امام حسین (علیه السلام) ایمان آورد، و در کربلا شهید شد .

و دیگر وهب بن عبد الله (1) که گویند او نیز با مادر وزن حاضر بود در روز عاشوراء ، و آنچه من بنده فحص کردم بیش از یک وهبه نیافتهم ، و طریحی بعضی از واردات احوال وهب را بنام وهب بن وهب و برخی را بنام وهب بن عبدالله نگاشته العلم عند الله انتهى .

و در لواعج ص 163 سطر آخر واعیان الشیعة ج 1 ص 90 آسید محسن امین رحمه الله فرموده : پس وهب بن حباب کلبی میدان مبارزه رفت و گویند او نصرانی بود، و عین قصه وهب بن عبدالله را ذکر فرموده : و در لواعج ص 139 در ضمن ترجمه ( عبد الله بن عمیر کلبی ) گوید : ظاهراً بین مورخین اشتباهی شده بین قصه ( وهب بن حباب کلبی ) و بین قصه ( عبد الله بن عمیر کلبی ) الخ.

### شهادت وهب بن عبدالله

در پاسخ ج 2 ص 269 گوید : وهب بن عبد الله اسب بمیدان راند، و این رجز بر خواند (2)

ص: 72

- 
- 1- در بحار ج 45 ص 17 و عوالم ج 17 ص 260 (وهب بن عبد الله بن حباب کلبی) ذکر کرده اند. و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 12 (رهب بن عبدالله بن جناب کلبی ذکر کرده . و در مقام ص 418 (وهب بن عبدالله بن حباب کلبی ذکر نموده.
  - 2- در بحار ج 45 ص 16 و عوالم ج 17 ص 260 دارد که: وهب بن عبدالله بن حباب کلبی در آن روز مادرش همراه بود فرمود پسرم برخیز و یاری کن پسر دختر پیغمبر را عرض کرد بچشم ای مادر کوتاهی نخواهم کرد پمیدان آمد و این روز بخواند الخ.



إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيِّ \*\*\* سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ صَرْبِي

وَحَمَلْتِي وَصَوْلْتِي فِي الْحَرْبِ \*\*\* اذْرِكْ ثَارِي بَعْدَ ثَارِ صَحْبِي

وَأَدْفَعُ الْكَرْبُ أَمَامَ الْكَرْبِ (1) \*\*\* لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعْيِ بِاللَّعْبِ (2)

در پاورقی ناسخ خلاصه اشعار: اگر نمیشناسید من از قبیله کلمیم: بزودی حمله و دلاوری و ضربت مرا می بینید، که از خود و دوستانم خون خواهی کنم، واندوه را یکی پس از دیگری بردارم. (و جهاد مسن در روز جنگ بازیچه نیست)، تني چند بر خاك انداخت، بجانب مادر (که قمری نام داشت) وزن آمد گفت: مادر از من راضي شدي؟ گفت: نه تا در رکاب امام بخاک و خون آغشته شوی، زنش گفت: ترا بخدا قسم مرا بعزاي خودته مبتلا مگردان، مادرش گفت: اي فرزند گوش بسخن او مکن و برگرد و در جلو پسر رسول خدا جنگ کن، تا فردای قیامت در پیشگاه احدیت شفیع تو شود. (3)

در ناسخ ج 2 ص 270 دارد که چون از شب زفاف (عروسی) زن وهب تا روز عاشورا بیش از هفده روز نبود، مفارقت شوهر بر دي دشوار میآمد، گفت: اي وهبا، بر من معلوم است که چون در راه پسر پیغمبر شهید شوي، در بهشت برین جای کنی، و با محور العین هم آغوش باشی، و مرا فراموش فرمائی، واجبه می کند که در حضور امام بامن عهد استوار کنی که فردای

ص: 73

1- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 13 (وادفع الكرب يوم الكرب) (فما جلادی في الوغا باللعب

2- و در قمقام ص 419 (لیس جهادي في الوغا بالعجب).

3- بحار ج 45 ص 17 و عوالم ج 17 ص 260 قمقام ص 419 لهوف مترجم ص 105 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 13 تقریبا متفق هستند.

قیامت در بهشت و جدا از من اقامت نمائی، پس هر دو بخدمت آن حضرت رسیده نده زن وهب عرض کرد با ابن رسول الله: مرا.

دو مسئله هست، یکی آنکه این جوان فریب، عنقریب بضرب سیف سنان رهسپار باغ جنان است، این بی کسی را در این بیابان فریاد رس نیست، مرا باهل بیت خویش سپاری که نگران حال من باشند.

دوم آنکه چون وهب در این میدان سر بدهد با هور العین بیک بالین سر پنهد، امروز تو را بر من گواه گیرد، که چون با حور، هم آغوش شود، مرا فراموش نکند.

حسین (علیه السلام) از شنیدن این کلمات سخت بگریست، و خواهش او را قبول فرمود، اینوقت وهب با تمام طرب بمیدان رو نمود و این ارجوزه بسرود:

إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمَّ وَهَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ ضَرْبِ غُلَامٍ (1) مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ حَتَّى يَدَيْقَ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبٌ (2)  
وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ حَسْبِي إِلَهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي (3)

در پاورقی ناسخ دارد: ای مادر وهب، جوانی که ایمان به پروردگار دارد با نیزه و شمشیر از نگهداری میکند، و این گروه تلخی جنت را می چشاند، من دارای نیرو، و شمشیر برانم، هنگام بلا ناتوان نیستم، خدای دانا مرا پس

ص: 74

---

1- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 13 (فعل غلام الخ).

2- در بحار ج 5 ص 17 و عوالم ج 17 ص 290 و مقتل خوارزمی (وعصب) و در مقام ص 419 (وغضب الخ)

3- در مقتل خوارزمی حسی بنفسي من علیم حسی اذا اتمیست فی رام العرب

است.

چون پلنگ درنده خویش را بر صفوف کوفیان افکند و از راست و چپ می‌جنگید پس دوازده پیاده و نوزده تن سواره را بجهنم فرستاد .

اینوقت مردی از لشکر کوفه فرصتی بدست آورد ، ودست راستش را جدا کرده

و هب شمشیر را بدست چپ گرفته و جهاد میکرد که ، مردی از قبیله کنده نیز تیغ زد و دست چپش را قطع کرد.

اینوقت زن و هب عمود خیمه بگرفت و بمیدان جنگ آمد و گفت : ای و هب پدر و مادرم فدای تو باد ، تا میتوانی جنگ کن و حرم رسول خدا را از دشمن دفع کن .

و هب گفت ای زن تو آنکسی بودی که مرا از جنگی منع میکردی چه شده که مرا تحریص بجهاد میکنی ؟

گفت : من آنوقت دل از جان بر کندم و بر زندگانی دنیا پشت پا زدم که ندای حسین ان را شنیدم که همی گفت : (وا غربتاه، وا قلّه ناصراه، وا جدّاه، أما من ذابّ یدبّ عنّا، أما من مجیر یجیرنا؟) .

آیا کسی هست که دشمن را از ما دفع کند ؟ آیا کسی هست که ما را پناه دهد ؟ وامل بیت در خیمها بهای های میگریستند ، با خود گفتم که زندگانی بعد از آل رسول بچه کار آید ؟ قصد کردم که با این قوم جنگ کنم تا جان دهم .

و هب گفت : ای زن بر گرد که ترا جهاد نیست.

گفت : من بر نگردم تا با تفاق تو در خون خویش غوطه زنم .

و هب را چون درست نبود که او را برگرداند با دندان عامه او را بگرفت و باز داشت ، زن زور زد و خود را برهانیده

ص: 75

و هب فریاد کشید و بامام حسین (علیه السلام) استغاثه برد .

حسین (علیه السلام) فرمود : از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد ، بسوی خیمه زنان برگرد .

چون جهاد برای زنان واجب نیست .

عرض کرد : ای مولای من بگذار تا جنگ کنم چون کشته شدن آسان تر است برای من از اسیر شدن بدست بنی امیه .

حضرت فرمود: تو با زنان ما بیک سال خواهی زیست ، و او را با زبان احترام و موعظه بخیمه ها برگردانید .

و از آن طرف و هب را مجروح بخاک افکندند .

زن و هبه سرعت کرد و خود را بر بالای شوهر افکند و خون از چهار گانش پاک میکرد .

شهر ذی الجوشن این بلبل ، غلام خود را فرمان داد تا گریزی بر سر او بزد ، و او را بشوهرش منحنی ساخت .

و او اول زنی است که در لشکر حسین (علیه السلام) شربت شهادت نوشید .

آن گاه کوفیان و هب را نزد ابن سعد آوردند ، گفت : چه بسیار سخت استشه حمله تو ؟ و فرمان داد تا سرش را از تن جدا کنند ، و بطرف سپاه حسین پرتاب کردند .

مادر و هب سر فرزند را بر گرفت و به وسید ، و گفت : سپاس خدای را که روی مرا بشهادت تو ، در پیش روی حتمین سفید دشت .

آن گاه روی با کوفیان آورد و گفت : ای امت زشت کردار ، گواهی میدهم که نصاری در کلیسا و مجوس در کنیسه بر شما شرف دارند ، و از روی خشم سمر و هب را بسوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد ، از قضاء آن سر بر سینه قاتل

و هب آمد و بدان زخم شد، آنگاه عمود خیمه را بگرفت و دو تن دیگر بخاک انداخت .

حسین (علیه السلام) او را برگردانید، و فرمود بجای بنشین که جهاد بر زنان نیست ، تو و فرزندت و هب با جت من محمد در بهشت جای دارند ، پس مادر و هب باز شد .

وگفت : ای خدای من مرا نا امید مگردان ، حسین (علیه السلام) فرمود : ای مادر و هب خداوند قطع نکند امید تو را.

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص 561 فرموده ؟

در حدیث حضرت زین العابدین وارد شده (1) که این وهب اول نصرانی بود، او و مادرش بر دست امام حسین (علیه السلام) مسلمان شدند ، چون بمعرکه رفت هفت هشت نفر را بقتل آورد .

و بروایت دیگر بیست و چهار نفر پیاده و دوازده نفر سوار از منافقان را بکشت و از بسیاری جراحت از کار ماند او را دستگیر کردند ، و بنزد عمر بن سعد بردند آن ملعون حکم کرد او را گردن زدند ، الخ.

### و هب بن وهب

و در امالی صدوق ص 142 وهب بن وهب ذکر شده چون احتمال اتحاد داده شده تکرار نمیشود .

و در قم قام ص 19 فرموده : وهمیه بن عبدالله در زیارت ناحیه ذکر شده و کیفیت شهادت او و زوجه اش را مده ثین بیک نهج با عمیر بن عبدالله روایت

ص: 77

---

1- در امالی صدوقی مجلس 30 ه 142 و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 13 از مجد الاثمه سر خسکی نقل کرده .

کرده اند ، و شاید که بسبب کنیت زوجه عبدالله که ام وهب بوده و اتحاد قبیله با عمیر بن عبدالله که در قائمیات ( زیارت ناحیه ) ذکر شده هشتتة شده باشد و الله اعلم .

### شهادت عمرو بن خالد از دی

در ناسخ ج 2 ص 273 و قمقام ص 420 و عوالم ج 17 ص 261 و بحار ج 45 ص 18 و مناقب ج 4 ص 101 و جلاء العیون ص 562 و لهوف مترجم ص 109 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 14 و حقیر اقتباس از ناسخ میکنم .

عمرو بن خالد ازدی بمیدان در آمد و این شعر بگفت :

إلیک یا نفس (1) إلی الرحمن \*\*\* فأبشری بالروح و الريحان (2)

اليوم تجزین علی الإحسان \*\*\* قد کان منک غابر الزمان (3)

ما خط فی اللوح لدی الدیان \*\*\* لا تجرعی فکل حی فان (4)

و الصبر أحظی لک بالأمانی \*\*\* یا معشر الأزد بنی قحطان (5)

ص: 78

---

1- در مناقب و مقتل خوارزمی ( اليوم یا نفسي الی الرحمان).

2- در مناقب و مقتل خوارزمی (تمضین بالروح والريحان)

3- در مناقب اليوم تجزین علی الاحسان \*\*\* ما خط فی اللوح لدی الدیان لا تجرعی فکل حی فان و تا اینجا بیشتر چیزی فکر نمی کند .

4- در مقتل خوارزمی ؛ ما حُطُّ فی اللّوْحِ لَدی الدِّیَانِ \*\*\* فَالیومَ زَالَ ذاکَ بِالْغُفْرانِ

5- در مقتل خوارزمی لا تجرعی فکل حی فان و الصبر أحظی لک بالأمان و این آخرین شعر است که نقل کرده .

در پاورقی ناسخ خلاصه اشعار : ای جان بسوی خدای مهربان برو، و برفاه و آسایش شاد باش، در گذشته گناهایی از تو سر زده، امروز پاداش نیکو می بینی، بینایی نکن که هر زنده ای میمیرد. ( و صبر نتیجه اش برای نور بیشتر است از آسایش، ای جماعت از پسران قحطان )،

عمرو بن خالد ابن اشعار بگفت و خود را بالشکر زد و جنگید تا کشته شده

### شهادت خالد بن عمرو

پس از او پسرش خالد بن عمرو بمیدان آمد و این رجز بگفت :

صبرا علی الموت بنی قحطان

کی ما تکنونوا فی رضی الرحمن(1)

ذی المجد والعزّه والبرهان

وذی العلی والطول والإحسان(2)

یا ابتاقد صرت فی الجنان

فی قصر ربّ حسن البنیان(3)

خلاصه اشعار : فرزندان قحطان، بر مرگ پر دبار باشید، تا خشنودی خدای مهربان عزیز بخشنده را در بیابید، ای پدر، در قصر زیبای بهشت جای گرفتی.

پس حمله کرد و چند تن بکشت تا کشته شد. و عین این اشعار را در قمقام ص 420 برای عمرو بن خالد صیداوی و

ص: 79

---

1- در مقتل خوارزمی (کیما نکون فی رضی الرحمان).

2- در مقتل خوارزمی : ذی المجد والعزّة والبرهان با ابتاقد صرت فی الجنان پیش از این چیزی ذکر نکرده.

3- در مناقب ابن شهر آشوب (فی قصر در حسن البنیان). و در قمقام (فی قصر ربه حسن البیان).

### شهادت بمعد بن حنظلة

در ناسخ ج 2 ص 274 و مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 101 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 14 و مقام م 420 و عوالم ج 17 ص 261 و بحار ج 45 ص 18.

در ناسخ دارد : سعد بن حنظلة تمیمی بمیدان آمد ، و مبارز خواست ، و این ار جوزه بخواند .

صبراً علی الأسیاف والأسنه\*\*\* صبراً علیها لدخول الجته

و حور عین ناعمات هنه(1)\*\*\* لمن یرید الفوز لا بالظنه(2)

یا نفس للراحة فاجهدنه(3)\*\*\* وفي طلاب الخیر فارغبه

و فی طلاب الخیر قازبنة خلاصه اشعار : کسی که رستگاری و بهشت و حور نرم تن خواهد ، باید در برابر شمشیر و پیکانهای نیزه بزد بار باشد، ای جان، برای آسودگی بکوش ، و خوبی را خواهان باش . پس حمله سختی کرد و جنگ نمایانی نمود تا شربت شهادت بنوشید .

### شهادت عمیر بن عبد الله مذحجی

در ناسخ ج 2 ص 275 و جلاء العیون مجلسی ص 562 و مناقب ج 4 ص 101 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 14 و بحار ج 45 ص 18 و عوالم ج 17 ص 0262

ص: 80

---

1- هاء ( هنه ) ( فاجهدنه ) ( فارغبه ) هاء سکت است . كما في البحار ج 45 ص 78 سطر (5) .

2- ( لمن یرید الخ ) این بیت را در مناقب کر نکرده

3- در مقتل خوارزمی ( یا نفسی للراحة فاطر حنه ) .



پس از سعد بن حنظله ، عمیر بن عبد الله مذحجی بمیدان آمد و این رجز بخواند:

قد علمت سعد وحيّ مذحج \*\*\*أنتی لدى الهیجاء لیث محرّج (1)

أعلو بسیفی هامه المدجّج \*\*\*وأترك القرن لدى التعرّج (2)

فریسه الضبع الأزل (3) الأعرج (4)

در پاورقی ناسخ یعنی قبیله سعد و مذحج میدانند که من هنگام نبرد و جنگی سخت گیر نیستم ، شمشیر خود را بکاسه سر سلاح پوشیده فرود میآورم، و حریف خود را طعمه کفنار لنگه میگردانم. کفتار حیوانی است درنده شبیه مگ است).

پس تیغ کشید و حمله گران افکند ، و تنی چند بکشت آنگاه بدست مسلم الضباعی و عبدالله بجلی کشته گشت.

### شهادت مسلم بن عوسجه

در ناسخ ج 2 ص 275 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 14 و مقام ص 409 و بحار ج 45 ص 19 و مناقب ج 4 ص 102 و عوالم ج 17 ص 262 و لهوف مترجم ص 106 و مثير الأحزان ابن نما ص 63:

در پاسخ دارد بعد از او ( یعنی عمیر بن عبد الله ) مسلم بن عوسجه بمیدان

ص: 81

1- در مقتل خوارزمی (انی لیث الغاب لم اهجهج) هجهج السبع و هجهج به ؛ صاح به وزجره لیكف (لسان العرب) و در بحار (انی لدى الهیجاء لیث محرّج).

2- در مقتل خوارزمی و بهار (لدى التعرّج)

3- در بحار و مقتل خوارزمی (الازل) بالزاء .

4- در مقتل خوارزمی: فراسة الضبع الأزل الأعرج فمن تراه واقفة بمنهجي

در آمده و این ار جوزه را بخواند:

ان تسئلوا عَنِّي فَاتِّى ذُو لَبَدٍ \*\*\* من فرع قوم فی ذری بنی اسد

فمن بغانا حاید عن الرشد \*\*\* و کافر بدین جبار صمد

یعنی هرگاه شخصیت مرا بخواهید ، شیری هستم از فرزندان دسته ای از بزرگان بنی اسد، کسی که بر ما ستم کند گمراه و بدین خدای بی نیاز کافرگشته است .

و خود را چون باد تند بر سپاه دشمن زد ، و نور جنگ را گرم کرد. مردی از سپاه ابن سعد بیرون آمد و قدری با او نبرد کرده مسلم بن عوسجه پهلوی راست او را با نیزه بزد ، چنانکه سنسان نیزه از پهلوی چپ او در شد ، پس دیگری بر او بناخت ، او را نیز از اسب در انداختند و همین طور میزد و میکشت تا پنجاه تن شجاع را بخاک انداخت ، و از کثرت زخم بی تاب شد و بخاک افتاد ، و هنوز رمی از جان در تن بود، که حسین (علیه السلام) با حبیب بن مظاهر بر بالین او حاضر شدند .

و امام حسین (علیه السلام) فرمود : خدا رحمت کند تو را ای مسلم (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) (1) آنگاه حبیب بن مظاهر بر سر بالین او آمد و گفت : ای مسلم : سخت است بر من این حالت تو ، ولی شاد باش که در بهشت خدا جای داری .

مسلم با صدای ضعیف گفت : خدا تو را بخیر بشارت دهد .

حبیب گفت ای مسلم اگر میدانستم بعد از تو زنده ام میگفتم بمن وصیت خود را بنما ، لکن میدانم که یک ساعت بعد بتو ملحن خواهم گشت . مسلم

ص: 82

---

1- آیه 23 از سوره 33 پی پس بعضی ایشان بسر آور و مدنش را و بعضی انتظار می کشد و تبدیل نکرد تبدیل کردنی .

گفت: ترا باین وصیت میکنم و اداره امام حسین (علیه السلام) نمود.

و گفت تا جان داری دست از یاری او برندار.

حبيب گفت: سوگند بخدای جز این نکنم.

آنگاه مسلم گفت: با این رسول الله میروم ناچند و پدرت را از رسیدن تو بشارت دهم، این بگفت و در گذشت.

(در زیارت ناحیه) فرمود:

السَّلَامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَدِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: أَنْحُنْ نُحَلِّي عَنْكَ وَبِمِ نَعْتَدِرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسَرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَأَضْرَبُهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي وَلَا أَفَارِقُكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سَدَّ لَأَحْ أَفَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ نَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، ثُمَّ لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ، وَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ، وَأَوَّلَ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ قَضَى نَحْبَهُ، فَفُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ اسْتِقْدَامَكَ، وَمُؤَاسَاةَكَ إِمَامَكَ، إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَرِيحٌ فَقَالَ:

يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَرَأَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ فِي قَتْلِكَ عَبْدَ اللَّهِ الصَّبَّابِيَّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ خَشْكَارَةَ (1) البجلي ومسلم بن عبدالله الصَّبَّابِيَّ بحار ج 45 ص 69 و ناسخ ج 3 ص 21.

مسلم را کنیز کی بود، چون مولای خود را کشته دید، بر سر او آمد، و فریاد برداشت که با سیداه، یا ابن عوسجه، کوفیان از بانگ او شاد خاطر گشتند، و از قتل مسلم بمالیدند.

شبث بن ربیع گفت: مادرهای شما بر شما بگرید، سران خود را میکشید و عزیزان خود را ذلیل میکنید و بگشتن مسلم شادی میکنید، بخدا سوگند مسلم را در اسلام محل بسیار عالی است، و موقفی بس بلند است، او را در جنگ

ص: 83

1- در بعضی نسخ (خُكَّارَةَ) و آن غلط است.

آذربایجان نگران بودم، از پیش که صفها مسطور گردد وصف آرائی شود، شش تن از کافران را با تیغ در گذرانید.

### شهادت پسر مسلم بن عوسجه

در ناسخ ج 2 ص 277 دارد که در کتاب روضة الأحياب مسطور است که:

مسلم بن عوسجه را پسری جوان بود، چون پدر را کشته دید، مانند شیری بر دمید، حسین (علیه السلام) او را از آهنک و قصدش بازداشت، و فرمود: ای جوان پدرت شهید شد و اگر تو نیز کشته شوی، مادرت در این بیابان بی آب و علف در پناه کی باشد؟

پسر مسلم خواست برگردد، مادرش شتاب زده سر راه بر او گرفت و گفت:

ای فرزند، سلامت نفس را بر نصرت و یاری پسر پیغمبر اختیار میکنی؟

هرگز از تو راضی نخواهم شد.

پسر مسلم عنان برتافت، و حمله گران افکند و مادرش از پشت سر فریاد همی کرد که: ای پسر شاد باش که بزودی از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد، و او مردانه می کوشید، تا پس از کشتن سی تن از مشرکان، شربت شهادت نوشید، کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند، مادر سر را برداشت و ببوسید و چنان بگریست که حاضران همه بگریستند.

ص: 84

شهادت هلال بن نافع (1)

در مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 و ناسخ ج 2 ص 277 از صاحب روضیة الأحاب روایت کند که بعد از شهادت مسلم بن عوسجه .

هلال بن نافع بجلی (جهلی) قصد میدان نمود ، و جوانی بود نیکو اندام، و دختری در عقد او بود که هنوز هم بستر نشده بودند ، چون ملال را نگریست که قصد جنک دارد، آب از دیده فرو ریخت ، و بر دامن او در آویخت ، که کجا میروی و مرا با که میگذاری ؟ و بهای های بگریست.

امام حسین (علیه السلام) چون قصه ایشان را شنید ، هلال را فرمود امروز اهل تسو دوری تو را طاقت ندارند اگر خواهی در کار جهاد مسامحه کن و ایشان را از خود راضی نما ؟

عرض کرد ؛ یا ابن رسول الله اگر امروز نصرت تو نجویم ، فردا با رسول خدای چه گویم ؟ وزن را وداع کرده آهنگ جهاد نمود، و این ارجوزه بخواند:

أرْمِي بِهَا مَعْلَمَةَ أَفْوَاقِهَا

وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا

مَسْمُومَةٌ تَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا

لِيَمْلَأَنَّ (2) أَرْضَهَا رِشَاقِهَا

در پاورقی ناسخ اینطور معنی کرده : با تیرهاییکه سوکارهای آن نشانه دارد و مسرست میزنم ، ترسیدن سودی ندارد ( از مرگ نمیرهاند ) جنبیدن تیرها

ص: 85

---

1- در مقام ص 414 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 ( نافع بن هلالی ) بجای هلال بن نافع ذکر کرده اند . و در ابصار العین ص 89 گوید:

در بعض کتب و زبانها (هلال بن نافع) گفته شده این غلط است چنانچه بجای جملی بجلی ذکر کرده اند این هم غلط است .

2- در مقتل خوارزمی ( لتملن ) .

آنها را میبرد (یا با آنها می‌رود) و انداختن آنها زمین را پر میکند .

هلال مردی دلیر و کمانداری دلاور بود که هرگز نیرش خطا نمی‌کرد ، هشتاد تیر در جعبه داشت که با هر يك يكتن از كفار بکشت ، و چون تیرها تمام شد مردانه با شمشیر حمله کرد و این شعر بگفت :

أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيُّ \*\*\* دینی علی دینِ حُسَینِ وَعَلِيٍّ

إِنْ اقْتَلِ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي \*\*\* وَذَاكَ رَأْيِي وَالْأَقَى عَمَلِي (1)

یعنی من جوانی از اهل یمن و از قبیله بجیله هستم ، دین من دین حسین و علی است ، اگر امروز کشته شوم آرزوی من همین است ، و رأی من می‌باشد و عملم را ملاقات می‌کنم .

پس مردی از سپاه ابن سعد که او را فیس مینامیدند و با شمشیر برهنه بمیدان ناخت ، هلال او را مجال نداد و بی درنگ او را بجهنم فرستاد ، و با شمشیر سیزده تن از دشمن را از پای در آورد، و اینوقت انبوه لشکر از هر طرف هجوم نموده با ضرب شمشیر و سنان او را خسته کردند ، و بازوی او را در هم شکستند و او را اسیر کرده بنزد شمر ذی الجوشن بردند (2) ، شمر حکم کرد تا سر مبارکش

ص: 86

---

1- در حاشیه پاسخ فرموده: در بعضی از نسخ ناسخ بجای بیت ثانی، این بیت را در حاشیه آورده اند؟ اضربکم ضرب غلام بطل \*\*\* و یختم الله بخیر عمل

2- در قمر ص 414 دارد که او را بنزد عمر بن سعد بردند، گفت: باری اگر مرا بخواهید گشتن، من سیزده نفر تنها بکشتم غیر از آنان که خسته و مجروح ساختم، و اگر مرا بازوها بجای بود اسیر نتوانستید گرفت، و اثرهای نیک من پدیدار آمدی، شمر شمشیر کشید تا او را گردن زد، گفت: بخدا اگر مرا از اسلام بهره بود در خون ما اقدام نمی کردی، و قتل ما بس عظیم می‌شمردی، سپاسی خودای را که موت ما بدعت بدترین مردمان مقدر فرمود، شمر تیغ برد و او را شهید ساخت .

را از تن جدا کردند .

### شهادت نافع بن هلال بجلی الجملی

در ناسخ ج 2 ص 279 و بحار ج 45 ص 19 و مناقب ج 4 ص 104 و عوالم ج 17 ص 262 و قمقام ج 1 ص 414 و جلاء العیون ص 563 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 و ارشاد مفید ص 237 .

اینونت نافع بن هلال بجلی ابتداء بمبارزت نمود و از حسین (علیه السلام) اجازه گرفت و بمیدان آمد، و این رجز بخواند :

أنا ابن هلال البجلي \*\*\*أنا على دين علي

و دینه دین النبی

در مقتل خوارزمی :

أنا على دين علي \*\*\*إبن هلال الجملي

أضربكم بمنصلي(1)\*\*\*تحت عجاج القسطل(2)

پس مزاحم بن حریث که از قبیله بنی قطعیه بود بمبارزه او بمیدان آمد ، و گفت : من بر دین خشانم ، نافع گفت : تو بر دین شیطانی ، و بر وی بتاخت و با طعن فیزه وزدن شمشیرش از اسب در انداخت .

و در قمقام و مقتل خوارزمی همان اشعار که در هلال بن نافع ذکر شده در باره

نافع بن هلال ذکر کرده اند .

و در بحار ج 45 ص 19 سطر (12) و عوالم ج 17 ص 262 سطر (21)

تصریح دارند که نافع مزاحم بن حریث را کشت .

ص: 87

---

1- المنصل: السيف (المنجد).

2- القسطل: الغبار الساطع في الحرب (المنجد).

ولی در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص 13 و سطر (15) تفریح دارد بر اینکه مزاحم نافع را شهید کرده ،

و ارشاد مفید ص 237 سطر (8) ظهورش در قول اول است .

و در زیارت ناحیه فرمود : السَّلَامُ عَلَی نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ كَمَا فِي الْبَحَارِ ج 45 ص 71 و اقبال ص 576.

## جنگ همگانی

در ارشاد مفیلم ص 267 و بحار ج 45 ع 19 و عوالم ج 17 ص 262 و ناسخ ج 2 ص 279 دارد که عمرو بن حجاج بمردم فریاد زد که ای مردم احمق آیا میدانید با که میجنگید ؟ میجنگید با اسب سواران اهل شهر ؟ میجنگید با جماعتی که طلب مرگ میکنند؟ احدی بمبارزه با بشان نرود جز آنکه کشته شود اگر چه ایشان کم هستند ، بخدا قسم اگر ایشان را سنگباران کنید همه کشته خواهند شد .

عمر بن سعد گفت : رأسمیته میگوئی ، رأی رأی نو است ، و به ردم خبر داد . که تك تك بمیدان فروید ، والا همه کشته خواهید شد.

پس عمرو بن حجاج و أصحابش از طرف فرات بر امام حسین (علیه السلام) حمله کردند .

در بحار و عوالم و ناسخ دارد که : اینونت عمرو بن حجاج قدری پیش رفت و نزدیک حسین لئلا شد ، آنگاه روی بر تافت و گفت :

ای مردم کوفه ، ملازم اطاعت و جماعت خود باشید ، و شك نداشته باشید در قتال کسی که از دین بیرون رفته و با امام مخالفت نموده



حضرت فرمود: ای پسر حجاج: مردم را بمن بر میثورانی؟ آیا ما از دین بیرون شدیم، و شما در دین پای بندید، به خدا قسم تو میثناسی که کدام از دین بیرون رفته و چه کم سزاوار آتش است.

پس این هنگام عمرو بن حجاج از کنار فرات بر مبنه سپاه حسین (علیه السلام) حمله افکنده و در ناسخ و شمر بن ذی الجوشن از جانب میسره تاختن آورد.

حمله های گران پی در پی کردند، ... اصحاب حسین (علیه السلام) که در دهان مرگ چنان برغبت برفتند که داماد نو خط (1) در حمله عروس نارس نرفتی، چون شیر، دیوانه آشفته آماده جنگ شدند. گروهی پیادگان و سی و دو تن سوار بودند، سواران ام به برانگیختند و تیغها بر کشیدند، و مانند شعله تند حمله افکندند، و سپاه ابن سعد را از چپ و راست پراکنده نمودند. این حال بر ابن سعد بسیار ناگوار افتاد.

حصین بن نمیر را پیش خواند، و فرمان داد که پانصد نفر کماندار که در تحت فرمان داشت، بر اصحاب حسین (علیه السلام) حمله ور گردد، و ایشان را بزخم پیکان در هم شکند.

پس حصین بن نمیر که خمیر مایه کید و کین بود، باجیش خود اصحاب حسین (علیه السلام) را هدف تیر قرار دادند، و شمر ذی الجوشن بافوج خود، و عمرو بن حجاج چون گرگ درنده آمده و همه همدست شدند، و بجانب فرزند شیر یزدان تاخت و تاز کردند.

واصحاب حسین (علیه السلام) با قلت و کمی عدد مانند شیر، برایشان بتاختند، و هر يك مثل صاعقه آتش بار، جماعتی را بهلاکت رسانیدند.

ص: 89

---

1- جوانی که تازه بر رخسارش موی روئیده

با این همه اگر یکتن از سپاه حسین (علیه السلام) کشته میشد، چون عددشان کسم بود نمایان بود، ولی اگر از سپاه کوفیان صد تن کشته میشد، بنظر نمیآمد، چون عدد شان بسیار بود.

و کوفیان در اطراف لشکر گاه حسین (علیه السلام) گرد بر می آمدند، شاید از هر جانب در آیند و سپاه آن حضرت را محاصره کنند، و اصحاب سه تن و چهار تن از لابلاي خیمه ها در بیرون میکردند و ایشان را هدف قبر میساختند .

اینوقت عمر بن سعد ندا در داد که : عجله کنید و خندق پر از هیزم است آتش زنید، لشکریان آتش در خندقی زدند .

امام حسین (علیه السلام) فرمود بگذارید تا خوب آتش افروخته شود، چون جنگ از یک طرف میشود، و مانع دخول لشکر کوفیان میشود بطرف خیمه ها .

در این هنگام شبث بن ربعی پیش تاخت و بانگ بر عمر سعد زد که : مادر بر تو بگرید از این زنان و کودکان چه خواهید و لشکریان از سرزنش اور شرمگین شدند و برگشتند، لذا جنگ منحصر بیک طرف شد .

واصحاب زهیر بن قین حمله افکندند، و ابو غدره ضبابی را که از بزرگان سپاه شمر بن ذی الجوشن بود مقتول ساختند .

صاحب مناقب از کتاب بستان الطرف از حسن بصری روایت می کند که : در این مقاله چون هر دو لشکر روی در روی شدند و جماعت بسیاری از سپاه ابن سه مدل بدوزخ وارد شدند و از اصحاب سید الشهداء نیز در این حمله بسیاری شهید شدند. نخستین نعیم بن عجلان [\(1\) الخ](#).

ص: 90

---

1- عدد مقتولین از اصحاب حضرت در حمله اولی قبلا ج 2 ص 32 گذشت تکراری میکنیم

(شدت جنگی و یاد خدا) (1)

در این وقت که جوشش جنگ بود: عمرو بن عبدالله انصاری که معروف است به ابو نمامه صیداوی (2) خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و عرض کرد یا ابا عبد الله: جان من فدای تو باد، اگرچه نور جنگ افروخته ولی قدم بخدا شما کشته نشوی تا من بخون خویش غلطان نشوم، دوست دارم که یک نماز دیگر با تو بگذارم، آنگاه خدا را دیدار کنم.

حسین (علیه السلام) سر بسوی آسمان برداشت و دید که هنگام نماز است، فرمود باد نماز کردی خود را ترا از نماز گزاران محسوب کند. اینکه وقت نماز است، از این جماعت مهلت بگیر بمقداری که ما نماز گزاریم.

حصین بن نمیر چون این را بشنید فریاد برداشت که: نماز شما قبول درگاه خدا نیست.

حیب بن مظاهر گفت: ای منافقی غدار: نماز پسر رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو قبول است!؟

حصین بن نمیر با تیغ برهنه بر حیب بن مظاهر بتاشت و این روز بخواند:

دُونَكَ ضَرْبَ السَّيْفِ يَا حَبِيبَ \*\*\* وَا فَاكَ لَيْتُ بَطْلُ نَجِيبُ

فِي كَفِّهِ مُهَنْدٌ قَضِيبُ \*\*\* كَأَنَّه مِنْ لَمَعِهِ حَلِيبُ

ای حیب: آماده ضربت شیر دلاور نجیبی باش که ناگهان با شمشیر هندی

بران و براقی مانند شیر دوشیده بر سرت رسید. (کذا فی هامش الناسخ)

آنگاه فریاد برداشت: که ای حیب بن مظاهر: حاضر میدان جنگ باش

ص: 91

---

1- ناسخ ج 2 ص 282 و جلاء العیون مجلسی ص 564 و سطر اول.

2- شهادت ابو نمامه صیداوی خواهد آمد

وروبرو شدن دشمن را ملاحظه کن .

## بمیدان آمدن حبیب بن مظهر مظاهر

(بمیدان آمدن حبیب بن مظهر (مظاهر)) (1)

در پاسخ ج 2 ص 284 و بحار ج 45 ص 26 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 18 و عوالم ج 17 ص 270 و مناقب ج 4 ص 103 و حقیر از ناسخ تلخیص میکنم.

حبیب اینوقت در پیش امام حسین (علیه السلام) ایستاده بود چون این کلمات را شنید حضرت را وداع کرد، و عرض نمود: ای مولای من: پدر و مادرم فدای تو باد، بخدا قسم آرزومندم این نماز را در بهشت بخوانم و از جانب شما جل و پدر و برادرت را سلام بر همانم، این بگفت و بمیدان آمد، و با حصین بن نمیر روی در روی شد و این ارجوزه را قرائت کرد:

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَهَّرٌ (2) \*\*\*فَارِسُ هَيَجَاءِ وَحَرْبٍ تَسْعَرُ

أَنْتُمْ أَعَدُّ عِدَّةً وَآكْثَرُ \*\*\*وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ

أَيْضًا وَفِي كُلِّ الْأُمُورِ أَقْدَرُ \*\*\*وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ

ص: 92

- 1- در مجالس السنتية ج 1 ص 106 گوید: حبیب بن مظهر (مظاهر غلط است) از کسانی است که نامه برای امام حسین علیه السلام نوشته و وقتی مسلم بن عقیل بکوفه آمد برای امام حسین بیعت می گرفت، و چون ابن زیاد بکوفه آمده و مردم کوفه بی وفائی کردند حبیب در کوفه مخفی شده تا وقتی که امام حسین بکمر بلا آمد بطرف آن حضرت حرکت کرد شب راه می رفت روز مخفی بود تا بکر بلا رسید .
- 2- در ناسخ ج 2 ص 284 دارد که بین علماء رجال در نام پدر حبیب اختلاف دارند بعضی (مظاهر) و بعضی (مظهر) بر وزن (مظهر) دانسته اند، و از این ارجوزه معلوم میشود (مظهر) در همه است .

وَنَحْنُ أَعْلَىٰ حُجَّةً وَأَظْهَرُ \*\*\*حَقًّا وَأَنْقَىٰ مِنْكُمْ وَأَعْدَرُ

و فی یمینی صارم مذکر \*\*\*و فیکم نار الجحیم تسعر

خلاصه معنی اشعار: من حبیبم پسر مظهرم ، اگر چه شماره شما از ما بیشتر است لکن ما بردبار و با وفا و توانائیم ، ودق و حجت با ما است ، در دست من شمشیر برانی است ، که در میان شما آتش دوزخ می افروزد (کما فی هامش الناسخ).

و در بحار ، وهو الم و مقتل خوارزمی ، و مناقب ، ارجوزه را اینطور نقل کرده اند ؟

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظْهَرٌ \*\*\*وَفَارِسُ الْهَيْجَاءِ لَيْثٌ تَسْوَرُ

وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ \*\*\*وَنَحْنُ أَعْلَىٰ حُجَّةً وَأَظْهَرُ (1)

وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَعْدَرُ (2) \*\*\*وَنَحْنُ أَوْفَىٰ مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ

حقا وانعی منکم واعذر

و در امالی صدوق ص 141 اینطور نقل میکند.

انا حبیب و ابی مظاهر لنحن از کی منکم و اطهر نصر خیر الناس حین یذکر و بیشتر ذکر نکرده .

### شهادت حبیب بن مظهر

شهادت حبیب بن مظهر (3)

چون حبیبها ارجوزه را تمام خواند ، آهنگ حصین بن نمیر کرد ، و حمله

ص: 93

1- در مناقب تا اینجا بیشتر ندارد.

2- در خوارزمی (وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْهَيْجَاءِ غَدْرُ) .

3- ناسخ ج 2 ص 285 ، و بحار ج 45 می 26 ، و عوالم ج 17 ص 270 ، و مقتل خوارزمی ج 2 ص 18 و مقام ص 412.

سختی نمود، و با شمشیر زخمی بر بالای بینی حصین بزد، حصین از اسب در افتاد حبیب خواست سر از بدنش جدا کند، اصحاب او بر حبیب حمله کردند و او را از میدان بدر بردند، چون زخم او سخت نبود، بار دیگر بلند شد و در صف خود ایستاد، از آن طرف حبیب با تنی سالخورده وقامتی خمیده، مانند شیراز چپ و راست همی تاخت، و مرد و مرکب بخاک همی انداخت، و این اشعار بخواند.

أقسم لو كنا لكم أعدادا(1)\*\*\*أوشطرکم ولینتم أکتادا

یا شرّ قوم حسباً و آدا(2)\*\*\*وشرهم قد علموا(3) اندادا(4)

یعنی ای بدترین گروه، از لحاظ نژاد و نیرو؟ و بدترین مشرکین، بخدا قسم اگر ما باندازه یا نصف شما میبودیم شما پشت بچنک داده فرار میکردید.

خویش را بخدای بفروخت و از راست و چپ جنگید (تاسی و یک نفر را بروایت مجلسی در جلاء العیون).

و بروایت محمد بن ابیطالب شصت و دو تن از کوفیان را طعمه شمشیر نمود. اینوقت مردی از بنی تمیم از کمین بیرون شد، و ناگهان با سنان نیزه حبیب را زخمی برد، چنانکه بروی در افتاد.

حبیب زود برخاست تا دشمن را کیفر کند، حصین بن نمیر در رسید، و شمشیری بر سر حبیب بزد تا از پای در افتاد، پس از اسب پیاده شد و سر او را از بدن جدا کرد، و برگردن اسب در او یخت.

ص: 94

---

1- در مقتل خوارزمی (اقسم لو کنتم لنا أعدادا).

2- در بعضی مصادر (وزادا).

3- در بعضی مصادر (قد علموا الخ).

4- در مقتل خوارزمی (و با اشد معشر عنادا).

و بروایتی بعد از زخم حصین هم آن مرد تمیمی سر حبیب را از تن جدا کرده .

و نیز گفته اند : بدیل بن صریم سر حبیب را برید ، و از گردن اسب آویخت و بر نشست و بمکه رفت ، (1) در مکه پسر محیب که هنوز مراهق (نزدیک بسن بلوغ) بود ، سر پدر را بشناخت ، بدیل را بکشت و سر پدر را گرفته دفن کرد .

صاحب ناسخ فرماید این سخن در نزد بنده درست نیست ، چون در مکه کسی نبود که بدیل بن صریم را بدین کردار عثائی کند و جایزه دهد ، و عبد الله بن زبیر بن العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کینه و کیدی نداشت که بدیل ، این مسافت دراز بپیماید و همه جا ، سر حبیب علاقه گردن

ص: 95

---

1- بمکه رفت مسلما غلط است باید بکوفه باشد در مقتل خوارزمی ج 2 ص 19 فرموده: بعضی گفته اند بدیل بن عمر مبسم حبیب را کشت و سرش را جدا کرده و در گردن اسمش معلق نمود چون داخلی کوفه شد، پسر حبیب بن مظاهر که پسر نابالغ بود پر بد و قاتل پدر را کشت و سر را گرفت . و در مقام ص 412 سخنی دارد که خلاصه اش این است نزاع شد بین حصین و آن مرد تمیمی در قتل حبیب، حصین گفت: من در قتل وی با تسوشر کم این سر را بمن ده ، تمیمی قبول نکرد، همین گفت: من می خواهم سر او را در گردن اسب خود آویخته در میان لشگر دور نزنم تا بدانند من هم با تو شریک هستم آنوقت سر را پشو می دهم که نزد ابن زیاد بری و جایزه بگیری من محتاج جایزه نیستم؟ تمیمی قبول کرد حصین همین کار که می خواست انجام داد و باز سر را به تصمیمی برگردانید، چون بکوفه آمد قاسم پسر حبیب آن سر را شناخت و با تمیمی به جانب قصر الاماره رفته، تمیمی شکی شد و سبب ملازمت پر سید، قاسم گفت: این سر پدر من است بده تا دفن کنم ، تمیمی گفت: اولاً امیر راضی بدفن نیست وثانیاً من می خواهم جایزه بگیرم، این بود تا در زمان مصعب قاسم قاتل پدر را بکشت . چنانچه در هامش به بحار ج 45 ص 27 همین معنا را تأیید می کند .

اسب او باشد ، اگر بطمع عطا بود ، البته بکوفه می شتافت . والله أعلم - .

بالجمله ، چون حبیب شهید شد ، مرگ او بر حسین (علیه السلام) سخت آمد.

فقال : عندالله احتسب نفسی و حماه اصحابی(1) و وجد فی المقاتل انه علیه السلام ایضاً قال الله درّك يا حبيب لقد كنت فاضلا تختم القرآن في ليله واحده، إمام (عليه السلام) حبیب را بدعای خیر باد کرد، و او هر شیئی قرآن را ختم میفرمود زهیر بن قین عرض کرد: یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ، چرا روی شما در قتل حبیب شکسته گشت ؟ مگر نمیدانی که ما بر حقیم ؟ فرمود :

خوب میدانم که ما و شما بطریق هدایت میرویم ، عرض کرد : دیگر چه باك داریم ؟ اینك بجانب جنت و نیم بهشت خواهیم شتافته

درباران پایدار ص 50 و این اشعار را نقل کند :

بین اخلاص این پیر هنرمند\*\*\*چه خواهد کرد در راه خداوند

رجز خواند و نسب فرمود\*\*\*آگاه مبارز خواست از آن قوم گمراه

چنان رزمی نمود آن پیر هشیار\*\*\*که بر نام آوران تنك آمدی کار

سر شمشیر آن پیر جوانمرد\*\*\*همی مرد از سر مرکب جدا کرد

به تیغ تیز آن رزم و پیکار\*\*\*فکند از آن جماعت جمع بسیار

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی حبیب بن مظهر الأسدي كما في

البحار ج 45 ص 71

### نماز در برابر شمشیر و تیر

در پاسخ ج 2 ص 287 آنچه که مجملش این است : امام حسین (علیه السلام) در

ص: 96

---

1- در قمنام 413 امام فرمود: (عند ذلك احتسب حماة اصحابی ) اکنون در موت بزرگان اصحاب و رؤسای انصار خود از خداوند عوض و اجر میطلبیم .



اینوقت زهیر بن قین ، وسعید بن عبدالله را فرمان داد که از پیش رو با یه تند تا حضرت نماز ظهر را بخواند ، و ایشان بحسبه فرمان خویشتن را هدف تیغ و قیر داشتند ، پس حسین (علیه السلام) با يك نیمه اصحاب نماز خوف پ گذاشت ، ونیم دیگر مشغول دفع دشمن بودند .

وسعید بن عبد الله در راست و چپ امام خود را سپر قرار داد، چندانگه بزخم شمشیر و تیر از پای در افتاد ، و گفت : خدایا لعن کن این گروه را مثل العن عاد و ثمود ، ای پروردگار من ، سلام مرا به پیغمبر خود برسان و بگو آنچه بمن رسید از این زخمها ، من برای یاری فرزند تو بجان خریدم ، این بگفت و جان بداد .

در بدن او غیر از زخم شمشیر و نیزه میزده قیر یافتند . و بروایتی آن حضرت واصحابش نماز را با اشاره فرادا و تنها گذاشتند (1).

### **کلمات حسین و اهل حرم علیهم السلام در تهییج لشکر**

(کلمات حسین و اهل حرم علیهم السلام در تهییج لشکر) (2)

و بعد از فراغت از نماز حسین (علیه السلام) اصحاب را بجهاد تحریک نمود و فرمود : ای اصحاب : اینک درهای بهشت گشاده است ، و نهرهای بهشتی جریان دارد ، و میوه ها رسیده هنگام چیدن است ، و تصرهای بهشت زینت داده شده ، و حور و غلمان بهشت مأنوس است ، و این رسول خداست ، و شهید انیگه کشته شده اند حاضر خدمت اویند ، و پدر و مادر من قدوم شما را انتظار میبرند و مشتاق دیدار شمایند ، هم اکنون در ترویج دین خدا بکوشید ، و حرم رسول

ص: 97

---

1- ابن نما در مشیر الاحزان ص 65 فرموده وقیل : صلی الحسین (علیه السلام) وأصحابه فرادی بالایماء . چنانچه در بحار ج 45 ص 23 نیز

نقل فرموده

2- ناسخ ج 2 ص 287

خدا را از دشمن دفع کنید .

اینوقت اضطراب، واضطرار عظیم در میان اهل بیت پدید آمد، و ناپروا از خیمه ها بیرون شدند، و فریاد برداشتند که ای جماعت مسلمانان، ای مؤمنین با شجاعت، حمایت کنید از دین خدا، و دفع کنید دشمنان را از حرم رسول خدا، و دور سازید دشمنان را از امام و پیشوای خود، که پسر دختر پیغمبر شما است، و بدانید که خداوند امتحان میفرماید شما را در پاری ما، و شما همسایگان و پناهندگان مائید، و در پناه جل مائید، و شما جوان مردانید، و دوستان مائید، ناچار دشمنان ما را از ما دفع کنید .

### پاسخ و جواب اصحاب

أصحاب چون این کلمات بشنیدند، بهای های بگریستند، و بانك نالمه و شیون در هم افکندند . و هم آواز گفتند : ای اهل بیت رسول خدا، جانهای ما فدای جانهای شما است، و خونهای ما فدای خونهای شما است، و روحهای ما فدای ارواح شما است . قسم بخدا تا ما زنده باشیم دشمن نزدیک شما نتواند د آمد، و بدانید که در راه شما ما جانهای خود را نثار شما میکنیم، تا شربت مرگ بنوشیم، چون امروز کسی نجات یابد که سر خود را براه شما دهد .

### شهادت زهیر بن قین

(شهادت زهیر بن قین) (1)

در امالی صدوق ص 141 فرمود : چون زهیر عزم میدان کرد خطاب بامام

ص: 98

---

1- در ناسخ ج4 ص 289 و بحار ج 45 ص 25 و قمقام ص 414 و عوالم ج 17 ص 269 و امالی صدوق ص 141 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 و مناقب ج 4 ص 103 و حقیر از ناسخ اقتباس میکنم .

حسین (علیه السلام) کرد

الْيَوْمَ نَلْقَىٰ جَدَّكَ النَّبِيَّ \*\*\* وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَىٰ عَلِيًّا

و در ناسخ و زهیر بن قین اول کسی بود که دستور مبارزه خواست و به بمیدان آمد، و حریف و هم شان طلبید و این ارجوزه بگفت؛

أنا زهير وأنا ابن القين \*\*\* وفي يميني مرهف الحدين (1)

أذودكم بالسيف عن حسين \*\*\* إن حسيناً أحد السبطين

ابن علي طاهر الجدين \*\*\* من عتره البر التقى الزين

ذاك رسول الله غير المين (2) \*\*\* يا ليت نفسي قسمت قسمين

وعن إمام صادق اليقين \*\*\* أضربكم محامياً عن ديني

أضربكم ولا أرى من شين (3) \*\*\* أضربكم ضرب غلام زين

بأبيض وأسمر ردین (4)

خلاصه معنی اشعار: من زهیر پسر قینم، برای راندن شما از حسین که نوه رسول خدا و پاك نژاد و پیشوای من است، شمشیر برانی در دست دارم که برای دفاع از دینم بشما میزنم، و زشتی و عیبی در آن نمی بینم.

این ارجوزه فقط در ناسخ ذکر شده.

ص: 99

---

1- مرهف: شمشیر یکه هر دو طرفش نیز باشد.

2- مین: یمنی دروغ.

3- شین: زشتی.

4- ابیض؛ یعنی شمشیر واسمر: یعنی نیزه وردین: در لسان العرب گفته: اردنیة، اسم زنی اسم سته و نیزه. ردینیة، منسوب باوست، و در المنجد گفته: ردینی: نیزه ایست که منسوب به ردیده است، و آن اسم نیست که مشهور بقیمت گذاری نیزه ها است.

و آنچه در بهار و عوالم و مقام و مقتل خوارزمی و مناقب ذکر شده این

انا هیر وأنا فی قین \*\*\*أذودکم بالسيف عن حسین

إن حسیناً أحد السبطين \*\*\* من عتره البر التقی الزین (1)

ذاک رسول الله غیر المین \*\*\*أضربکم ولا أری من شین (2)

یا لیت نفسی قسمت قسمین

خلاصه زهیر این ار جوزه را خواند، و خود را مثل صاعقه بر قلب لشکر زد و از راست و چپ بتاخت و بسیاری از ابطال را بر خاک انداخت .

و بروایت محمد بن ابی طالب یکصد و بیست تن از شجاعان کوفه را با شمشیر در گذرانید، آنگاه کثیر بن عبدالشعبی، و مهاجر بن اوس تهیه ی فرصتی بدست آوردند و بزخم شمشیر و سنان او را از پای در آوردند .

چون حسین (علیه السلام) او را دید بر خاک افتاده فرمود: ای زهیر خداوند تو را دور نیفکند از حضرت خویش، و لعن کند کشنده ترا مثل لعن گروهیکه بصورت بوزینه و خوک در آورد.

و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 گفته روایت شده که زهیر چون اراده حمله

کرد پیش امام حسین (علیه السلام) ایستاد و دست بر کتفش زد و گفت :

أقدم حسین هادیا مهدياً \*\*\*اليوم نلقى جدك النبياً

تا آخر ار جوزه که عنقریب ذکر میشود، و گفته نمیدانم زهیر انشاء کرده یا حجاج بن مسروق، (چون این ار جوزه در احوالات حجاج بن مسروق ذکر میشود).

ص: 100

1- مناقب تا اینجا بیشتر ذکر نکرده

2- مقتل خوارزمی تا اینجا بیشتر ذکر نکرده .

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ : لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا ، أَتَرَكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو أَنَا ؟ لَا - أَرَأَيْتَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَمَا فِي الْبَحَارِ ج 45 ص 71 و ج 101 ص 272 و ناسخ ج 3 ص 22.

### شهادت ابو ثمامه صیداوی

( شهادت ابو ثمامه صیداوی ) (1)

آنگاه ابو ثمامه صیداوی، عرض کرد : السلام عليك يا أبا عبد الله، و بمیدان جنگ تاخت، و این شهر قرائت کرد؛

عزاء لآل المصطفى وبناته\*\*\*علي حبس خیر الناس سبط محمد

عزاء لزهراء النبي و زوجها\*\*\*خزانه علم الله من بعد أحمد

عزاء لأهل الشرق والغرب كلهم\*\*\*و حزناً علي حبس الحسين المسدد

فمن مبلغ عتي النبي و بنته\*\*\*بأن ابنكم في مجهد أي مجهد

یعنی عزاء است برای آل محمد و دخترانش ، برای حبس و گیر افتادن بهترین مردم که نوه محمد است ، عزاء است برای زهرا ی پیغمبر و شوهرش ، که خزینه علم خداست بعد از پیغمبر ، عزاء است برای اهل مشرق و مغرب همه، وزن و اندوه است برای حدس حسین در ستکار ، پس کی پیغام مرا به پیغمبر و دخترش میرساند که فرزند شما در موقتی است و چه سختی ؟ در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی ابی ثمامة عمر بن عبد الله الصائدي كما في البحار ج 45 ص

ص: 101

---

1- در مناقب ج 4 ص 104 و ناسخ ج 2 ص 291 و در عنوان (شدت جنگ و یاد خدا) ج 2 ص 91 نیز باد از او شد .

## شهادت حجاج بن مسروق

(شهادت حجاج بن مسروق) (1)

مجمعل آنچه در پاسخ است : حجاج بن مسروق جعفی كه مؤذن حسین التلا بود، و اورا ركاب دار نیز می گفتند ؛ روی بروی حضرت ایستاد و این شمار قرائت كرد:

أقدم حسین (2) هادیا مهدیا\*\*\*الیوم نلقى (3) جدك النبیا

ثم أباك ذا الندی علیا(4)\*\*\*ذاك الذی نعرفه وصیا(5)

والحسن الخیر الرضی الولیا\*\*\*وأسد الله الشهید الحیا

وذا الجناحین الفتی الكمیا\*\*\*وفاطم والطاهر الزکیا(6)

ومن مضی من قبله تقیا\*\*\*فألله قد صیرنی ولیا

فی حکم أقاتل الدعیا\*\*\*وأشهد الله الشهید الحیا

ص: 102

---

1- در مناقب ج 4 ص 103 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 و عوالم ج 17 ص 269 و بهار ج 45 ص 25 و ناسخ ج 2 ص 291.

2- فی العوالم ( اقدم حسین الخ).

3- فی مقتل خوارزمی ( نلقى جدك الخ).

4- فی المقتل ( ذا العلا علیا).

5- مناقب تا اینجا بیشتر ذکر نکرده . و در مقتل بجای این بیت (والحسن الخیر الرضا الولیا) ذکر کرده .

6- این بیت و باقی ابیات که بعد از این ذکر میشود : در هیچ یک از مصادر که بهار و عوالم و مقتل خوارزمی باشد ذکر نشده و فقط ناسخ ذکر فرموده .

خلاصه اشعار (كمافي هامش الناسخ) أي حسين پیش آی که امروز جدت پیغمبر و پدرت علي وصي، امام حسن، حمزه اسد الله، جعفر طيار دلاور، فاطمه طاهر و پرهيزکارانی که پیش از وي در گذشته اند ملاقات خواهی کرد، ای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و اله برای دوستی شما با این زنا زاده میجنگم ، تا مرا به بهشتی که آشامیدنیهایش گوارا، و حوضش که مال علی مرتضی است مژده دهید .

آنگاه اجازه گرفت و میدان جنگ شتافت، و پانزده تن را با شمشیر در گذرانید و شهید شده و در کتاب شرح شافیه مسطور است که حجاج بن مسروق بانفاق غلامش مبارك نام، یکصد و پنجاه تن از کوفیان را بکشتند آنگاه کشته شدند .

و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی کمافی البحار ج45 ص72.

### شهادت یحیی بن کثیر

(شهادت یحیی بن کثیر) (1)

پس از شهادت حجاج، یحیی بن کثیر انصاری اجازه مبارزه بافت و بمیدان شتافت ، و این اشعار را خواند .

ضاق الخناق (2) با بن سعد و ابنه\*\*\*بلقاهما لفوارس الأنصار

و مهاجرین مخضبین رماحهم\*\*\*تحت العجاجة (3) من دم الکفار

ص: 103

---

1- ناسخ ج2 ص292

2- الخناق: ما یخنق به کالجبل العنق (م) .

3- العجاجة: أي الأحقق و بمعنی فرومایه و دود و غبار و گرد هم آمده .

خضبت على عهد النبي محمد\*\*\* واليوم تخضب من دم الفجار

خانوا حسينا والحوادث جمه(1)\*\*\* ورضوا يزيدا والرضا فى النار

فاليوم نشعلها بحد سيوفنا\*\*\* بالمشرفيه(2) والقنا(3)الخطار(4)

هذا على ابن الأوس فرض واجب\*\*\* والخزرجيه وفتيه النجار

و خلاصه معنی اشعار (علی ما فی هامش الناسخ) ابن مرد و پسرش از روبرو شدن با سواران مهاجرین و انصار که نیزه آنها از خون مردم بی دین رنگین بوده و میباید ، نزدیک است خفه شوند . بسا همین پیمان شکنی کردند و بز بسد را از خود راضی نمودند ، آنها ویزید در آتشند ، امروز بر انصار واجب و لازم است که با نیزه و شمشیرهای بر آن همان آتش را در میان اینان شعله ور کنند .

و بروایت ابی مخنف پنجاه نفر و بروایت شرح شافیه چهل کس بکشت آنگاه کشته گشت .

### شهادت یحیی بن سلیم

(شهادت یحیی بن سلیم) (5)

و دیگر یحیی بن سلیم مازنی رخصت بافته آهنك جهاد نمود، و این رجز

ص: 104

1- الجمة : مجتمع شعر الرأس (م) والجمة معظم الشيء (م) .

2- المشرفي: المنسوب الى قرى من ارض العرب تدنو من الريف اسمها مشارف الشام ، منها السيوف المشرفية (م) .

3- القنا : اللحية من الخضاب: أسودت (م) .

4- الخطار: الطمان بالرمح (م) .

5- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 102 و عوالم ج 17 ص 297 و بحار 45 ص 24 و ناسخ ج 2 ص 292 . و جلاء العيون ص 566 . و مقتل خوارزمی ج 2 ص 17 سطر آخر، و مقام ص 422 .



بگفت :

لاضربن القوم ضرباً فيصلاً\*\*\*ضرباً شديداً في العداة معجلاً

لا عاجزاً فيها ولا مولولاً\*\*\*ولا أخاف اليوم موتاً مقبلاً

لكنني كالليث أحمى أشبلاً

دشمنان را با شتاب ضربت سخت و بران میزنم، نه از مرگیکه ناچار خواهد آمد میترسم و نه عجز و بیتابی نشان میدهم ، بلکه مانند شیری از شیر زادگان دفاع میکنم . ( کما فی هامش النسخ ) وهم چنان جنگید و بسیاری بکشت تا بدرجه شهادت رسیده.

در مقتل شوارزمی ج 2 ص 18 ارجوزه را اینطور نقل کرده .

لاضربنّ اليوم ضرباً فيصلاً\*\*\*ضرباً طلحفي(1) في العدى مستأصلاً

لا عاجزاً عنهم ولا مهلاً(2)\*\*\*ما أنا إلا الليث يحمي الأشبلاً(3)

### شهادت حنظلة بن سعد

(شهادت حنظلة بن سعد) (4)

حنظلة بن سعد (أسعد (5) شامي (شيامی (6) ) پیش آمد و در برابر امام

ص: 105

1- طلحف: ضرباً طلحفي اي شديداً (لسان العرب).

2- يعني نه عاجز و نه صدا بلند میکنم .

3- نیستم من مگر شیر یکه از بچه های خود حمایت میکنند.

4- بحار ج 45 ص 23 وقمنام ص 416 وعوالم ج 17 ص 267 و ناسخ ج 2 ص 293 و ابن نما ص 65 و ابصار العين ص 77 و ارشاد مفید ص 238 واهوف مترجم ص 109.

5- کما فی اللهوف المترجم ص 109 و ابن نما ص 65

6- در ارشاد مفید و بحار و جلاء العيون مجلسی (ره) و ابن نما ص 65 و مقام ص 416 (شيامی) ذکر شده که طایفه از همدان می باشند. و در ابصار العين ص 77 گوید: در بعض کتب (شامی) ذکر شده که منسوب بشام باشد و هو غلط فاضح و این غلطی است روشن، پس شيامی درست است ،

حسین (علیه السلام) با استاد ، و در حفظ آن حضرت خود را سپر شمشیر و هدف تیر قرار داد ، و فریاد زد ( یا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ تا آخر آیه ) که ظاهر معنی اینست .

ای قوم من ، من میترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید و کیفر قوم نوح و عاد و ثمود ببینید ، و بحکم عدل خداوند کریم ، دستخوش عذاب الیم گردید ، ای قوم من ، من بر شما میترسم از عذاب روز قیامت روزیکه از محشر روی بگردانید بسوی جهنم و شما را عذاب خدا نگاه دارنده نباشد . ای قوم مکشید حسین را پس مستاصل گرداند خدا شما را بعذاب عظیم و نا امید است کسی که بر خدا افتراء بندد .

حضرت فرمود : ای حنظله بن سعد ، خداوند ترا رحمت کند بدر منیکه ایشان مستوجب عقاب شدند ، چون نصیحت قرا قبول نکردند ، و بر تو خروج

کردند و دشنام دادند بنو و أصحاب تو ، و برادران شایسته ترا کشتند ، دیگر چه امید با ایشان باشد ؟).

حنظله عرض کرد : ای پسر رسول خدا ، پدر و مادرم فدای تو باد ، درست میفرمائید آیا من بسوی پروردگار خود نرم ؟ و به برادران خود ملحق نشوم ؟

فرمود : شتاب کن و برو بسوی چیزیکه بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است ، و بسوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود ، و زوال نپذیرد ، معنظله عرض کرد:

السلام علیک یا ابن رسول الله صلی الله علیک وعلی اهل بیتک وجمع بیننا

وبينك في جنته).

يعنى سلام بر تو ای پسر رسول خدا، درود خدا بر تو و اهل بیت تو و خدا جمع کند بین ما و شما در بهشت.

در قمر مقام دارد حضرت فرمود آمین آمین.

و حمله گران افکند و جنک نمایانی نمود و شربت شهادت نوشید رحمة الله علیه.

و در زیارت ناحیه فرمود: السلام على حنظلة بن سعد الشبامي. كما في البحار ج 4 ص 73.

### شهادت عبدالرحمن بن عبدالله

شهادت عبدالرحمن بن عبدالله (1)

پس عبدالرحمن بن عبد الله بزنی (2) بمیدان آمد و رجز خواند:

أنا ابن عبدالله من آل بزن \*\*\* ديني على دين حسين وحسن

أضربكم ضرب فتى من اليمن \*\*\* أرجو بذاك الفوز عند المؤمن

من عبد الله واز قبيله بزن، و بردین حسین و حسن میباشم، مانند جوان بمنی شما را میزنم، و بأن رحمت خدایر؛ امیدوارم. (کما فی هامش الناسخ) پس حمله کرد بر دشمن و تنی چندیرا بکشت و بدرجه شهادت رسید.

ص: 107

---

1- عوالم ج 17 ص 265 و بحار ج 45 ص 22 و جلاء العيون م 564 و ناسخ ج 2 ص 295 و مناف ج 4 ص 102.

2- در جلاء العيون (مزنی) ذکر کرده ولی در تمام مصادر (بزنی) ذکر شده

(شهادت عمرو بن قرظہ) (1)

پس عمرو بن قرظہ (2) انصاری پیش آمد و با تمام رغبت در خدمت امام علیہ السلام جانبازی نمود، و از امام حسین اذن جهاد خواست حضرت الأئش دادند، پس مثل مشتاقان بمزد جهاد کرد تا گروهی از حزب ابن زیاد را بکشت و جمع کرده بود بین مداد و جهاد، و هر قبری که بطرف حسین (علیہ السلام) میآمد دست خود را سپر میکرد، و اگر شمشیری حواله حضرت میشد بجان خویش میخورید تا در اثر زیادتی زدم تاب و توانش نماند، روی بجانب حسین کرد و گفت: ای پسر پیغمبر وفاداری کردم؟ فرمود: آری و چون تو، پیش از من به بهشت میروی سلام مرا بر رسول خدا برسان، و بگو که من نیز بدنبال تو می آیم، پس آنقدر جلدک کرد تا شهید شده. رضوان الله علیہ، و در مناقب و عوالم و بحار و ناسخ این ارجوزه بخواند و از مناقب نقل میکنم:

قد علمت کتیبہ الأنصار \*\*\* آئی سآحمی (3) حوزہ الذمار (4)

ضرب غلام غیر نکس شار (5) \*\*\* دون حسین مهجتي و داری

ص: 108

- 
- 1- عوالم ج 17 ص 265 و بحار ج 45 ص 22 و لهوف مترجم ص 107 و ناسخ ج 2 ص 295 و مناقب ج 4 ص 105.
  - 2- در لهوف (قرظہ).
  - 3- در ناسخ و موالم و بحار (آن سوف احمي الخ .
  - 4- الذمار: کل ما يلزمك حفظه و حمايته و الدفع عنه (كما في هامش المناقب).
  - 5- في البحار و العوالم (شاری) من شری بنفسه من قومه تقدم بين ايديهم فقاتل عنهم و در ناسخ (ساری).

یعنی سپاه انصار میدانند که من از محیط حرم سرای دفاع میکنم ، وضربت من ضربت جوانی است سر بلند و پیش آهنگ است ، خون دل من و خانمان من فدای حسین باد. (کما فی هامش الناسخ)

و در زیارت ناحیه فرمود: السلام علی عمرو بن قرظه الأنصاری كما فی البحار ج 45 ص 71.

### عون بن حوی مولی ابی ذر غفاری

در تحت عنوان (شهادت جون) ذکر میشود ..

### شهادت جون بن حوی غلام ابی ذر غفاری

شهادت جون بن حوی (1) غلام ابی ذر غفاری (2)

پس جون غلام ابی ذر غفاری که عبدی بود سپاه ، آرزوی شهادت نمود و از حضرت طلب رخصت کرد .

حسین (علیه السلام) فرمود: ای جون : تو در طلبه عافیت متابعت ما کودی ، خود را بیلاء ما گرفتار مکن ، و نواز طرف من مأذون هستی که هر جا خواسته باشی بروی

جون عرض کرد: یا ابن رسول الله : من در ایام راحت و زندگی خوش

ص: 109

---

1- در مناقب ج 4 ص 103 (جون بن ابی مالک مولی ابی ذر). و در زیارت ناحیه (جون بن حوی مولی ابی ذر غفاری) و در پاسخ ج 3 ص 23 سطر 7 (عون ابن حوی الخ).

2- بحار ج 45 ص 22 و عوالم ج 17 ص 265 و لهوف مترجم ص 108 و مناقب ج 4 ص 103 و مثير الأَحزان ابن نما ص 63 و قمقام ص 421 و جلاء العیون ص 564. و ناسخ ج 2 ص 296 و حقیر از ناسخ و جلاء العیون اقتباس میکنم .

کاسه لیس شما بودم ، امروز که روز سختی است من شما را خوار کنم ، بهخدا قسم بوی من ، بدبو است ، و حسب من پست است ، ورنه صورتم سیاه است پس نمیخواهید که من باین روی سیاه و به تباه و بوی بد شهید شوم ؟ ومفید رو و خوشنود داخل بهشت شوم ، بخدا سوگند که از شما جدا نمی شوم ، تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط گردانم .

این بگفت : و اجازه میدان رفتن حاصل کرد و این ارجوزه بخواند ، که از محمد بن ابیطالب نقل می کنند :

كيف يري الكفار ضرب الاسود\*\*\*بالسيف ضربا عن بني محمد

اذب عنهم باللسان و اليد\*\*\*ارجوبه الجنة يوم المورد

واز صاحب مناقب اینطور نقل میکنند (1):

كَيْفَ يَرَى الْفَجَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ\*\*\*بِالْمُشْرِفِي الْقَاطِعِ الْمُهْتَدِ

بِالسَّيْفِ صَلْتًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ\*\*\*أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ

أَرْجُوبُ ذَاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ\*\*\*مِنَ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْمَوْحَدِ

إِذْ لَا شَفِيعَ عِنْدَهُ كَأَحْمَدِ.

خلاصه معنی : چگونه مینگرد گنهکاران ضربت شمشیر هندی و بر آن غلام سپاه را ؟ با دست و زبان از فرزندان پیغمبر دفاع میکنم ، و امید شفاعت و نجات از یگانه شفیع نزد خدای یکتا احمد صلی الله علیه واله دارم . ( کذا فی هامش الناسخ).

چون من سوی میدان شجاعت بخرامم\*\*\*بس خصم که بی جان شود از ضرب حسامم

ص: 110

1- اگر مراد از مناقب ؛ مناقب ابن شهر آشوب باشد آنجا دو جفت شعر بیشتر ذکر نشده مراجعه کنید .

بگزیده مردانم اگر چند سیاهم

بشوده شاهانم اگر چند غلامم

فردا بشفاعت بُود آسمان همه کارم

و امروز بر آید بشهادت همه کامم آنگاه حمله گران افکند و سخت بکوشید تا شربت شهادت بنوشید ، حسین بیامد و بر سر او بایستاد ، و فرمود : پروردگارا : سفید کن روی او را ، و او را با نیکان محشور کن ، و در میان او و محمد و آل محمد شناسائی ده و دوستی بیفکن .

و از حضرت باقر از علی بن الحسین روایت میکنند که مردمان آنوقت که برای دفن گشته گان حاضر شدند ، جسد جون را بعد از ده روز یافتند و بوی مشک از او بالا میرفت رضوان الله علیه .

و در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلٰی جَوْنِ بَنِ حَوٰی مَوْلٰی اَبِی ذَرِ الْغَفَارِی کَمَا فِی الْبَحَارِ ج 45 ص 71 و اقبال ص 576 بنا بر یک نسخه .

### شهادت عمرو بن خالد صیداوی

(شهادت عمرو بن خالد صیداوی) (1)

مؤلفه گوید : در ( عدد مقتولین در حمله اولی ) نیز ذکری از عمرو بن خالد صیداوی شد ج 2 ص 44 تحت رقم 39 رجوع شود بی فائده نیست .

پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت امام آمد ، و عرض کرد : یا ابا

ص: 111

---

1- مثير الأحزان ابن نما ص 64 و عوالم 17 ص 266 و لهوف مترجم 109 و بحار 45 ص 24 . قمقام ص 420 و ناسخ ج 2 ص 298 و در مناقب ج 4 ص 101 عمرو بن خالد از دي ذکر کرده ممکن است دو نفر باشند و ممکن است با صیداوی یکی باشند . ولي در پاسخ دو نفر حساب کرده (عمرو بن خالد از دي را با پسرش در ج 2 ص 273 نقل کرده و عمرو بن خالد صیداوی را در ص 298 آورده .

عبدالله بر من سخت ناگوار است که ترا تنها بگذارم و ترا بین اهل بیته کشته بینم میخوامم باصحاب شما ملحق شوم . حضرت فرمود :  
پیش برو ما هم تا ساعتِ دیگر بتو ملحق میشویم .

پس جنگید تا کشته شد رضوان الله علیه . و در مناقب ابن شهر آشوب این ارجوزه را بعمر بن خالد ازدی نسبت

داده :

الْيَوْمَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَنِ

تَمْضِينَ بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ

الْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَى الْإِحْسَانِ

مَا خُطَّ فِي اللُّوحِ لَدَى الدِّيَانِ

لَا تُجْزَعِي فَكُلُّ حَيٍّ فَاِنْ

و در مقام این رجز را باو نسبت داده .

إِلَيْكَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَنِ

فَأُبْشِرِي بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ

تا آخر ارجوزه که ما از ناسخ در ص 78 راجع بعمر بن خالد ازدی ذکر کردیم رجوع شود .

و در أبصار العين سماوي فقط عمرو بن خالد صیداوي را نقل کرده لا غیر . یعنی ( عمرو بن خالد ازدی ) ذکر نشده .

و در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلَيَّ عَمْرُو بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِي : كما في النسخ ج 3 ص 24 و بحار ج 45 ص 72 و ج 101 ص 273  
واقبال ص 577 .

ص : 112



## شهادت سوید بن عمرو ابی المطاع

(شهادت سوید بن عمرو ابی المطاع) (1)

پس سوید بن عمرو بن ابی المطاع انماری خثعمی پیش آمد و او مردی بود شریف و بسیار نماز گذار ، مانند شیر دلیر جنگید ، و در شداندی که بر او وارد میشد کاملاً-شکیبائی ورزید ، تا آنکه از زیادی زخم توانش نماند ، و میان کشته گان از پای در آمد دشمنان او را کشته پنداشتند ، و بهمین حال بدون حرکتی بود تا وقتیکه شنید میگویند حسین کشته شد ، پس بزحمت خود را حرکت داد و چاقوئی که در چکمه داشت بکشید ، و با ضعف و ناتوانی که داشت بجنگید تا شهید شد رضوان الله علیه .

و در ابصار العین گوید : عروة بن بکاکر تغلبی و بزید بن ورقاء جهانی او را کشتند . و در قمقام گوید : عروة بن بطان ثعلبی و یزید بن رقاد او را شهید کردند .

## شهادت قره بن ابی قره

(شهادت قره بن ابی قره) (2)

پس قره بن ابی قره غفاری از حضرت اجازه خواست و بمیدان آمد و این شعر بخواند :

قَدْ عَلِمْتُ حَنَا بَنُو عَفَّارٍ

وَخِنْدَفٌ (3) بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ

ص: 113

1- در قمقام ص 426 و ناسخ ج 2 ص 298 و ابصار العین ص 101 و لهوف مترجم ص 111 و بحار ج 45 ص 24 و ابن نما ص 67 و عوالم ج 17 ص 267.

2- مناقب ج 4 ص 102 و عوالم ج 17 ص 268 و بحار ج 45 ص 24 و ناسخ ج 2 ص 299 و قمقام ص 422.

3- خندف : هدف الرجل : اسرع . و خندف : امرأة الباس اسمها لیلی ، سمیت بها القبيلة ( لسان العرب )

بِأَيِّ الْيَثُ لَدَيِ الْعُبَارِ

لَا ضَرْبَ مَعْشَرَ الْفَجَارِ

بِكُلِّ عَضْبٍ ذَكَرٍ بِنَارٍ (1)

ضَرْباً وَجِيعاً عَنِ بَنِي الْأَخْيَارِ

رَهْطِ النَّبِيِّ سَادَةَ الْأَبْرَارِ

یعنی قبیله غفار ، و خندف ، و نزار ، باور دارند و میدانند که من هنگام انگیزش غبار جنك ، شیری هستم که با شمشیر بران ، برای دفاع از خاندان نبوت گنه کاران را ضربت سخت میزنم . ( كما في هامش الناسخ ) . پس جنگید تا کشته شد . و در مناقب گوید شصت و هشت نفر را بکشت .

### شهادت مالک بن انس مالکی

(شهادت مالک بن انس مالکی) (2)

پس مالک بن انس مالکی بمیدان جنك تاخت ، و این ارجوزه بخواند : قَدْ عَلِمْتُ مَالِكُ وَالِدُودَانَ وَالْحِنْدَفِيُونَ وَقَيْسُ غَيْلَانُ

ص: 114

- 
- 1- عضب : السيف القاطع . ذکر : شمشیر آب دار . بتار : سيف بتار اي قطاع ( لسان العرب ) . و در قمقام ص 415 این ارجوزه را نسبت به عبدالله و عبد الرحمن غفاري داده و گوید : بعضی از محدثین شیعه این رجز را بقرة بن ابی قره غفاري نسبت داده اند . و خود ایشان درص 422 از قمقام رجز را برای قره ذکر کرده
  - 2- كما در ناسخ ج 2 ص 299 و عوالم ج 17 ص 268 و بحار ج 45 ص 24 ولی در قمقام ص 422 (انس بن حارث ) ذکر کرده و ابن نما در ص 63 (انس بن حارث کاهلی) ذکر کرده و مناقب ج 4 ص 102 و امالی صدوق ص 142 (مالک بن انس کاهلی) ذکر کرده اند

بِأَنَّ قَوْمِي آفَةٌ الْأَقْرَانِ

لَدَى الْوَعَا وَسَادَةُ الْفُرْسَانِ

مُبَاشِرُوا الْمَوْتِ بِطَعْنِ آنٍ

لَسْنَا نَرَى الْعَجْزَ عَنِ الطَّعَانِ

أَلِّ عَلِيٍّ شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ

أَلِّ زِيَادٍ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ

خلاصه معنی: قبیله بنی اسد و خندف باور دارند که قوم من در جنگ سرود سواران و بلای حریفان خود میباشند، و با زخم نیزه میکشند. خاندان علی شیعہ و پیرو رحمانند، و خاندان زیاد پیروان شیطانند. (کما فی هامش الناسخ)

در امالی صدوق گوید هیجده نفر از دشمنان را بکشت سپس کشته شد رضوان الله علیه.

و در امالی صدوق ص 142 رجز را اینطور نقل فرموده:

قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلَهَا وَدُودَانُ

وَالْخِنْدَفِيُّونَ وَقَيْسُ عَيْلَانَ (1)

بِأَنَّ قَوْمِي قَصَمَ الْأَقْرَانِ

یا قوم کونوا کاسود العجان آل علی شیعۀ الرحمن و آل حرب شیعۀ الشیطان وابن نما در مثير الأحزان ص 63 رجز را اینطور نقل کرده.

قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلُنَا وَدُودَانِ

وَالْخِنْدَفِيُّونَ وَقَيْسُ عَيْلَانَ

بِأَنَّ قَوْمِي آفَةٌ لِلْأَقْرَانِ

یا قوم کونوا کاسود الخفان

واستقبلوا القوم بضرب الان

أَلِّ عَلِيٍّ شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ

وَأَلِّ حَرْبٍ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ

و در مناقب ج 4 ص 103 فقط اکتفا کرده باین رجز:

أَلْ عَلِيٍّ شَيْعَةُ الرَّحْمَنِ

وَأَلْ حَرْبِ شَيْعَةِ الشَّيْطَانِ

ص: 115

---

1- در امالی صدوق و بحار و عوالم (عیلان) ذکر کرده اند ولی در ناسخ و دیگر کتب (غیلان) یاد شده

در بحار ج 45 ص 26 و مناقب ج 4 ص 103 و عوالم ج 17 ص 269 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 یکی از شهداء را سعید بن عبد الله حنفی بشمار

آورده و این رجز را برای او نقل کرده اند :

أَقْدِمُ حُسَيْنَ الْيَوْمِ تَلْقَى أَحْمَدًا

وَشَيْخَكَ الْحَبِيبَ عَلِيًّا ذَا النَّدَاءِ (1)

وَحَسَنًا كَالْبَدْرِ وَافِي الْأَسْعَدَا

وَعَمَّكَ الْقَرْمُ (2) الْهَمَامُ (3) الْأَرْشَدَا

حَمْرَةٌ لَيْتُ اللَّهُ يُدْعَى أَسَدًا

وَذَا الْجَنَاحَيْنِ نَبْؤًا (4) مَقْعَدًا

فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ يَغْلُو صَعْدًا

خلاصه معنی : پیش بیا ای حسین که امروز در بهشتِ فردوسی ملاقات میکنی پیغمبر و پدر و برادر و عمو و حمزه و جعفر طیار را . وهمی جنگید تا بدرجه شهادت رسید .

و در بهار گوید : در مناقب این اشعار را به سوید بن عمر بن ابی مطاع نسبت داده . مؤلف گوید اگر مراد از مناقب ، مناقب این شهر آشوب باشد نسبت درست نیست رجوع شود بصفحه 103 از مناقب .

بلی در مقتل خوارزمی ج 2 ص 20 گوید : ( وروی ) ان هذه الأبيات

ص: 116

1- ذالنداء : صاحب بخشش

2- القرم : السيد یعنی بزرگ

3- السيد ، الشجاع ، السنخي ( المنجد الأبجدي )

4- تبوأ : تبسوا العرش : اي اعتلاه ( م ) و این بیت را در مقتل خوارزمی ذکر نکرده

(در زیارت ناحیه) فرمود : اَللّٰهُمَّ عَلٰى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَنْفِيِّ (1) الْقَائِلِ لِلْحَسَنِ وَقَدْ اٰذِنَ لَهُ فِي الْاِنْصِرَافِ : لَا وَاللّٰهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتّٰى يَعْلَمَ اللّٰهُ اَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُوْلِ اللّٰهِ فِيْكَ ، وَاللّٰهُ لَوْ اَعْلَمَ اَنّٰى اُقْتُلُ ثُمَّ اُحْيَا ثُمَّ اُحْرَقُ ثُمَّ اُذْرٰى وَيُفْعَلُ بِيْ ذٰلِكَ سَبْعِيْنَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ ، حَتّٰى اَلْقٰى حَمَامِي ( مرگ ) دُونَكَ وَكَيْفَ اَفْعَلُ ذٰلِكَ وَاِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ اَوْ قَتْلَةٌ وَاِحْدَةٌ ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا اِنْقِضَاءَ لَهَا اَبَدًا فَقَدْ لَقِيْتِ حَمَامَكَ ، وَوَسَّيْتِ اِمَامَكَ ، وَلَقِيْتِ مِنَ اللّٰهِ الْكِرَامَةَ فِيْ دَارِ الْمُقَامَةِ حَسْرَتًا اللّٰهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهَدِيْنَ وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي اَعْلٰى عَلِيْنَ . بحار ج 45 ص 70 و ناسخ ج 3 ص 22 و اقبال ص 575 .

و در اَبصار العين ص 126 گوید : که ابی مخنف روایت کرده که چون امام حسین نماز ظهر را خواند بعنوان نماز خوف پس سعید بن عبد الله حنفی جلو امام ایستاد و هر تیری که میآمد بجان خود میخرد و خود را هدف قرار داده بود که بامام حسین آسیبی نرسد و گاهی نیز بصورتش میرسید و گاهی بسینه اش میرسید و گاهی به پهلویش تا از بسیاری جراحات بزمین افتاد و میگفت خداوندا تولعنت کن ایشان را مانند لعنت عاد و ثمود ، خداوندا سلام مرا به پیغمبر خود برسان و او را اعلام کن از آنچه بمن رسیدهاز زخمها بدوستیکه در یاری پیغمبر تو ثواب ترا میخواهم پس بطرف امام حسین نظر کرد و عرض کرد آیا وفا کردم ای پسر رسول خدا؟ فرمود بلی تو در بهشت جلوروی من خواهی بود پس روحش پرواز کرد .

ص: 117

---

1- بعید نیست ( سعید بن عبد الله حنفی ) که در مقاتل نوشته شده همان ( سعد بن عبده الله حنفی ) باشد که در زیارت ناحیه رسیده و متن اقبال و ناسخ و مجلسی در جلا ص 564 گوید سیزده تیر در بدن او بود سوای زخمهای شمشیر و نیزه

مجلسی در جلاص 564 گوید سیزده تیر در بدن او بود سوای زخمهای شمشیر و نیزه .

### شهادت عمرو بن مطاع جعفی

در ناسخ دیگر عمرو بن مطاع جعفی از حضرت اجازه خواست و این رجز بخواند :

أَنَا ابْنُ جَعْفٍ وَأَبِي مُطَاعٌ

وَفِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قَطَّاعٌ

وَأَسْمَرٌ فِي رَأْسِهِ لَمَاعٌ

يُرَى لَهُ مِنْ صَوْنِهِ شُعَاعٌ

الْيَوْمَ قَدْ طَابَ لَنَا الْفِرَاعُ (1)

دُونَ حُسَيْنِ الضَّرْبِ وَالسَّطَاعُ

يُرْجَى بِذَلِكَ الْفَوْزَ وَالِدَّفَاعُ

عَنْ حَرِّ نَارٍ حِينَ لَا انْتِفَاعُ (2)

صَلَّى عَلَيْهِ الْمَلِكُ الْمُطَاعُ

خلاصه معنی : من پسر مطاع و از قبیله جعفم ، امروز زدن با شمشیر بُرّان و نیزه بَرّاق برایِ دفاعِ از حسین برایم لذیذ و گوارا است ، زیرا نجات از آتش دوزخ را بآن امیدوارم . ( کما فی هامش الناسخ ) .

پس جنگ سختی نمود و شهید شد . و در مقتل خوارزمی رجز را اینطور نقل کرده .

أَنَا ابْنُ جَعْفَى وَ أَبِي مُطَاعٌ وَ فِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قَطَّاعٌ

ص: 118

1- في المناقب ( الفراع ) . وهو من القوم شريفهم

2- در قمعام و بحار تا اینجا بیشتر ذکر نکرده

وَأَسَدٌ مَرَّ سَنَانُهُ لَمَاعٌ يُرَى لَهُ مِنْ ضَوْؤِهِ شِعَاعٌ قَدِطَابَ لِي فِي يَوْمِي الْقِرَاعُ دُونَ حُسَيْنٍ وَلَهُ الدِّفَاعُ وَدَرِ مَنَاقِبِ ج 4 ص 102 این رجز را نقل کرده: أَلْيَوْمَ قَدِ طَابَ لَنَا الْفِرَاعُ (1)

دُونَ حُسَيْنِ الضَّرْبِ وَالسَّطَاعِ (2) نَزَجُوا بِذَلِكَ الْفَوْزِ وَاللِّفَاعِ مِنْ حَرِّ نَارٍ حِينَ لَا امْتِنَاعُ

### شهادت جوانی پدر کشته

(شهادت جوانی پدر کشته) (3)

خلاصه آنچه در ناسخ است آن است که: جوانی که پدرش بدست کوفیان کشته شده بود بتحریرص مادر آهنگ میدان کرد، چون مادر او را مخاطب داشت: ای پسر، بیرون شو، و در پیش روی پسر رسول خدا شمشیر بزن، و جنک کن، لاجرم آن جوان اسلحه پوشید، بطرف میدان رفت. امام حسین فرمود: این جوان است پدرش کشته شده، شاید مادرش

ص: 119

1- الفراع: من القوم شریفهم

2- السطاع: صوت الضربة او الرمية

3- ناسخ ج 2 ص 300 و بحار ج 45 ص 27 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 21 سطر آخر. و قمقام ص 423. و مقتل مقرر ص 314، و درجلاء العيون و ابصار العين گویند اسم این جوان (عمر بن جناده بوده) و در مناقب ج 4 ص 104 گوید او پسر جناده بن حارث انصاریست. و از اکثر مصادر ظاهر میشود که این جوان همان (عمر) یا (عمرو) بن جناده است، و اگر (عمرو) بن جناده باشد او خواهد آمد و رجز او غیر از رجز این جوان است.



راضی نباشد میدان رفتن او را .

آن جوان عرض کرد : ای پسر رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد ، مادر مرا بمیدان فرستاده ، و این شمشیر بکمر من بسته ، امام او را اجازه داد ، آن جوان بمیدان آمد و این رجز قرائت کرد.

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ التَّنْذِيرِ لَهُ طَلَعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ (1)

و جنگید تا کشته شد . و در مناقب و مقتل خوارزمی رجز را اینطور نقل کرده اند :  
أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ التَّنْذِيرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاةُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ وَدَرِّ بَحَارٍ وَعَوَالِمٍ وَقَمَقَامٍ اَيْنَ طُورٍ نَقَلَ كَرْدَهُ اِنْدَ :  
أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ سُرُورُ فُؤَادِ الْبَشِيرِ التَّنْذِيرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاةُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ لَهُ طَلَعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى لَهُ غُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ الْمُنِيرِ وَ مَرْحُومِ حَاجِ سَيِّدِ مَحْسَنِ اَمِيْنِ دَرِ اَعْيَانِ الشِّيْعَةِ ج 1 ص 607 اَيْنَ اَشْعَارِ رَا تَشْطِيْرَ كَرْدَهُ يَعْنِي بَهْرُ بَكِ بَيْتِي ، يَكُ بَيْتِ اِضَاْفَهٗ كَرْدَهُ وَ اَنْ اَيْنِ اِسْتِ :

أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرِ عَظِيمِ جَلِيلِ خَطِيرِ حَبِيبِ الْوَصِيِّ عَزِيْزِ الْبَتُوْلِ سُرُورِ فُؤَادِ الْبَشِيرِ التَّنْذِيرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالِدَاةِ وَ مُشْبِهَهُةً فِي الْبَرَايَا  
بَشِيرِ

ص: 120

1- یعنی امیر و فرمان ده من حسین است، و چه خوب امیریست، که مایه شادی دل پیغمبر است، برای او رخساریست مثل خورشید درخشان، و نور پیشانیست مثل ماه تابانست

سَمَا قَدْرُهُ فَوْقَ كُلِّ الْأَنَامِ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ لَهُ طَلَعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الصُّحَى تَرْدُ الشَّمْسِ مُوسَى بَطْرَفٍ حَسِيرٍ لَهُ رَاحَةٌ مِثْلُ غَيْثِي هَمِي لَهُ عُرَّةٌ  
مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرٍ

لشکریان این سعد سر از بدن آن جوان جدا کردند و بطرف لشکرگاه حسین (علیه السلام) پرتاب نمودند ، مادر سر پسر را بر گرفت و بسینه چسبانید و گفت : احسنت ای پسرک من ، وای مایه شادی دل من ، وای روشنی چشم من ، و آن سر را با تمام غضب بسوی لشکر دشمن پرانید و یک تن از کفار را بقتل رسانید و آنگاه عمود خیمه را گرفته حمله بر دشمن کرد و این رجز را بخواند :

أَنَا عَجُوزٌ سَدِّ يَدِي صَدِّ عَيْفَةٍ خَالِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِصُرْبَةٍ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ مِنْ بِيْرِهِ زَنَى نَاتَوَانَ وَفَرَسُوْدَهُ وَتَنَهَا وَلاَغْرَ مِيْبَاشِمَ ،  
برای دفاع از پسران فاطمه بزرگوار شما را ضربت میزنم (کما فی هامش الناسخ) .

و دو تن از لشکر کفار را بکشت . امام حسین (علیه السلام) فرمود بر زنان جهاد واجب نیست بر گرد و آن زن بامر امام برگشت . در مقتل و بحار و عوالم حضرت او را دعای خیر فرمودند .

### اسلم بن عمرو مولى حسين عليه السلام

در ابصار العین ص 53 رجز ( امیری حسین و نعم الامیر را نسبت به ( اسلم بن عمرو مولى حسین بن علی (علیه السلام)) داده و فرموده :  
اسلم از غلامان امام حسین علیه السلام بوده ، و پدرش ترك بوده .

و بعض اهل سیر و مقاتل گفته اند : چون بمیدان مبارزه رفت این رجز را

بخواند ، پس جنگید تا کشته شد ، و چون بزمین افتاد امام حسین (علیه السلام) آمد دید رمقی دارد و بآن حضرت اشاره میکند ، حضرت با او معانقه کرد و صورت بصورتش گذاشت پس اسلم لَبَحْنَدِي زد و گفت : ( مَنْ مِثْلِي وَإِنْ رَسُوهُ اللهُ وَاضِعُ خَدَّهُ عَلَى خَدِّي ) کیست مثل من و حال آنکه پسر رسول خدا صورتش را بصورت من گذاشته پس روحش پرواز کرد رضوان الله علیه.

در اعیان الشیعه ج 1 ص 607 گوید : غلام ترکی اسلمش اسلم مولى الحسين است .

### اسلم بن کثیر ازدی اعرج

یکی از شهداء اسلم بن کثیر ازدی اعرج است که در زیارت ناحیه فرموده :

السَّلَامُ عَلَى اسْلَمِ بْنِ كَثِيرِ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ كَمَا فِي الْبَحَارِ ج 45 ص 72 واقبال ص 577 .

### شهادت جنادة بن حارث

(شهادت جنادة بن حارث) (1)

ودیگر جنادة بن حارث انصاری است که از حضرت اجازه جنک گرفت و این رجز بخواند : أَنَا جَنَادٌ وَأَنَا ابْنُ الْحَارِثِ لَسْتُ بِخَوَّارٍ (2)  
وَلَا بِنَاكِتٍ

ص: 122

---

1- مناقب ابن شهر اشوب جلد 4 ص 104 و قمعقام ص 424 و عوالم جلد 17 ص 271 و بحار جلد 45 ص 28 و مقتل خوارزمی جلد

2 ص 21. و ناسخ جلد 2 ص 301

2- الخوار : الجبان یعنی ترسو

عَنْ يَبَعْتِي حَتَّى يَرِثَنِي وَارِثٌ (1) الْيَوْمَ شَلْوِي (2) فِي الصَّعِيدِهَا كَثٌ

(3) یعنی من جناده پسر حارثم، تا بمیرم ناتوان و پیمان شکن نیستم، امروز پیکرم در خاک جایگزین میشود (کما فی هامش الناسخ).

### شهادت عمرو بن جنادة

(شهادت عمرو بن جنادة) (4)

در ناسخ پس از او عمرو بن جناده آهنگ مبارزت نمود، و در برابر صفوف دشمن این شعر قرائت کرد. أَضْبِقِ الْخِنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَازْمِهِ

مِنْ عَامِهِ (5) بِفَوَارِسِ الْأَنْصَارِ (6) وَمُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحُهُمْ تَحْتَ الْعِجَاجَةِ (7) مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ  
فَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ

ص: 123

1- در مناقب و ق مقام (حتی برثنی وارثی)

2- الشلو: العضو من أعضاء اللحم (بحار جلد 45 ص 79)

3- در مناقب (اليوم ثاري في الصعيد ما كثي) و در مقتل خوارزمی بجای (اليوم شاوی الخ) (من فوق شلوی فی الصعيد ما کث) نقل کرده

4- مقتل خوارزمی جلد 2 ص 21 و بحار جلد 45 ص 28 و عوالم جلد 17 ص 271 و ق مقام ص 424 و ناسخ جلد 2 ص 302 و مقتل مقوم ص 314 و ابصار العین ص 94

5- عامه ای متحیر ضال کما فی البحار جلد 45 ص 79 و شاید بمعنای (همه) مثل کل باشد

6- در مقتل خوارزمی بجای (من عامه الخ) (فی عقره بفوارس الأنصار) دارد. و (عقر) شاید بمعنای خانه باشد

7- العجاجة: یعنی غبار

وَالْيَوْمَ تَخْضَبُ مِنْ دِمَاءِ أَرَاذِلِ ( معاشرخ ) رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ طَلَبُوا بِثَارِهِمْ بِنَدْرِ إِذْ اتَّوَا بِالْمَرْهَفَاتِ (1) وَ بِالْقَنَا الْخَطَارِ (2)  
وَاللَّهِ رَبِّي لَا أزالُ مُضَارِباً فِي الْفَاسِقِينَ بِمُزْهَفِ بَنَارِ (3) هَذَا عَلَيَّ الْأَزْدِيِّ (4) حَقٌّ وَاجِبٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ تُعَانِقِي وَكَرَارِ (5) بعضی از این اشعار ، در ذیل احوال یحیی بن کثیر انصاری مرقوم شد ، و شاید و جهش این باشد که از باب توارد باشد ( ذهن دو شاعر بدون اطلاع از یکدیگر موافق شود ) و یا سخن دیگری را در میان نظم یا نثر کسی ، بیاورد .

پس عمرو بن جناده حمله کرد و جنگید تا کشته شد .

### شهادت شوذب بن عبدالله الهمدانی الشاکری مولی لهم

(شهادت شوذب بن عبدالله الهمدانی الشاکری مولی لهم) (6)

در ابصار العین ص 76 دارد که شوذب از رجال شیعه بود و از بزرگان ایشان بود ، و جزو سواران انگشت شمار بود ، و حافظ حدیث بود از امیرالمؤمنین علیه السلام .

وصاحب حدائق وردیه گفته : شوذب مجلسی داشت که شیعه ها میآمدند و از او حدیث فرا میگرفتند .

ص: 124

1- المرهفات : شمشیرهای آبدار وتند

2- بالقنا : الضرب بالعصا (م) وخطار : طعن زدن به نیزه

3- تبار : شمشیر برنده

4- در مقتل خوارزمی ( هذا علي اليوم حق الخ )

5- کرار : حمله کردن ( م )

6- مولی لهم یعنی حلیف و هم سوگند بود با ایشان . (کما فی هامش القمقام ص 416)

وابو مخنف گوید: شوذب وقتی که مسلم بکوفه آمد و نامه با عابس بخدمت حسین(علیه السلام) فرستاد همراه عابس بود، از کوفه تا مکه و آنجا بود تا بکر بلا آمد

و چون جنگ شروع شد و بعضی اصحاب کشته شدند، عابس بشوذب گفت: در پیش خود چه نظر داری؟ گفت: می‌جنگم تا کشته شوم، پس بمیدان رفت و جنگید تا کشته شد رضوان الله علیه.

و در جلاء العیون ص 566 دارد که عابس با شوذب مولای خود گفت: که ای شوذب چه در خاطر داری؟ گفت: مقاتله خواهیم کرد تا کشته شوم، عابس گفت: من بتو این گمان نداشتم (1)، چون این سعادت یافته برو بخدمت امام(علیه السلام) و از او رخصت بطلب، و عهد خود را تازه کن، و مهبیای سفر آخرت شو که امروز روزیست که باید در تحصیل أجر آخرت سعی نماییم، زیرا که بعد از این، عملی نخواهد بود، و حساب روز جزا در پیش داریم. در ناسخ ج 2 ص 303 دارد که عابس شوذب را برداشت و بنزد حسین(علیه السلام) آمد تا آخر قصه عابس که خواهد آمد، و از کشته شدن یا نشدن شوذب حرفی نیست.

و در مقتل مقرر ص 312 دارد که بعد از سخنان عابس و شوذب، شوذب آمد و سلام کرد بر حسین(علیه السلام) و جنگید تا کشته شد.

و در ارشاد مفید ص 238 دارد که شوذب مولی شاکر پیش آمد و عرض کرد السلام عليك يا ابا عبدالله ورحمة الله و برکاته و وداع کرد و جنگید تا کشته شد رحمة الله علیه. و در زیارت ناحیه فرمود: السلام علی شوذب مولی شاکر کما فی البحار

ص: 125

---

1- در ناسخ جلد 2 ص 303 و مقتل خوارزمی جلد 2 ص 22 دارند که عابس فرمود همین گمان بتو بود

**شهادت عابس بن ابی شیبب همدانی شاکری**

(شهادت عابس بن ابی شیبب همدانی شاکری) (1)

ابن نما در ص 66 فرماید: عابس بن ابی شیبب شاکری مولی (غلام یا حلیف) بنی شاکر آمد خدمت امام حسین، حضرت فرمود: یا ابا شوذب چه در خاطر داری؟ گفت: در رکاب شما می‌جنگم.

پس نزدیک حضرت آمد و عرض کرد: اگر قادر بودم که چیزی از تودفع کنم که عزیزتر از جان خودم بود هرینه می‌کردم؟ پس بمیدان رفت احدی بمیدان او نیامد، پس (زیاد بن ربیع بن ابی تمیم حارثی) گفت: این پسر ابی شیبب شاکریست، که قوی و شجاع است کسی بمیدان او نخواهد آمد، سنگبارانش کنید، پس سنگش زدند تا کشته شد.

و در ابصارالعین ص 75 از ابی مخنف روایت کند که (عباس شاکری) پیش آمد و شوذب با او بود، گفت: ای شوذب چه در خاطر داری؟ گفت می‌جنگم تا کشته شوم، عباس گفت: همین گمان بتو بود، اکنون برو بخدمت امام علیه السلام تا ترا بحسب آورد، چنانچه غیر از تو از اصحابش را بحسب آورد

ص: 126

1- در ناسخ جلد 2 ص 303 (شهادت عابس بن شیبب و شوذب غلام او). و در ارشاد مفید ص 238 ایضا (عباس بن شیبب شاکر) نقل کرده. و ایضا در مقتل خوارزمی جلد 2 ص 22 (عباس بن شیبب شاکری ذکر کرده. و نیز در مقتل مقرر ص 311 (عباس بن شیبب شاکری) نقل نموده ولی ابن نما در مثير الأحزان ص 66 و ابصار العین للسماوی ص 74 (عباس ابن ابی شیبب شاکری) نقل نموده اند و هو المعتمد.

و تا اینکه منم ترا بحسب آورم (1).

پس بدرستی که اگر با من در این ساعت کسی بود که بهتر از تو باشد دوست میداشتم او را جلو بفرستم تا اجر زیادتری برم، چون امروز روزیست که سزاوار است برای ما حتی المقدور بکوشیم در طلب اجر، زیرا که بعد این عملی نخواهد بود، و فردای قیامت حساب در کار است.

وایضا از ابی مخنف روایت کند که عابس بعد از گفتگوش با شوذب نزد امام حسین (علیه السلام) آمد و عرض کرد ای پسر رسول خدا امروز هیچ کس از خویش و بیگانه نزد من از تو عزیز تر نیست، و اگر می توانستم دفع نمایم کشتن و منم را از تو بچیزیکه نزد من از جان عزیز تر بود هر آینه میکردم، بر تو سلام می کنم و ترا وداع می نمایم، و ترا گواه می گیرم که برطریقه حق تو و پدر تو ثابتم، این را گفت و شمشیر از غلاف کشید و مانند شیر رو باهل خلاف آورد.

ربیع بن تمیم گفت: که من چون دیدم که او با تیغ برهنه خشمناک رو بلشکر ما می آید، و مکرر شجاعت او را در معرکه ها مشاهده کرده بودم. گفتم ایها الناس این پسر ابی شیب است شیر شیرها است، مبادا کسی برابر او رود.

پس هر چه مبارز طلبید کسی جواب نگفت.

پس عمر بن سعد فریاد زد وای بر شما سنگبارانش کنید، پس از هر طرف بنا کردند بسنک زدن. عابس چون این بدید، زره و کلاه خود خود را پشت انداخت و بر مردم

حمله کرد.

ص: 127

---

1- قال في المجمع: الاحتساب في الاعمال الصالحة وعند المكروهات هو البدار الي طلب الأجر وتحصيله بالتسليم أو الصبر، وباستعمال أنواع البر والقيام بها على الوجه الموسوم فيها طلباً للثواب المرجو فيها



جوشن (1) زیر گرفت که ما هم نه ماهیم مغفر (2) ز سر فکند که بازم نیم خروس بی خود و بی زره بدر آمد که مرگ را در بر برهنه میکشم چه نو عروس (در کربلا چه گذشت ص 355) بخدا قسم هر آینه دیدم او را که بیش از دویست نفر از دور او فرار میکردند تا اینکه از هر طرف بر او حمله کردند و بسنک جفا بدنش را خسته نمودند چون از جنک عاجز شد سرش را بریدند ، و دیدم سرش در دست مردم است هر يك ميگویند من او را کشتم تا بنزد عمر سعد رفتند گفت نزاع نکنید يك نفر او را نکشته همه شریکید در قتل او (3) . و در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی عابس بن ابی شیب الشاکری کما

في البحار ج 45 ص 73 .

ص: 128

---

1- جوشن : زره

2- مغفر: کلاه خود

3- در ناسخ ج 2 ص 303 و ابصار العین ص 75 و مقتل مقرر ص 31 و عوالم ج 17 ص 272 و بحار ج 45 ص 28 و ابن نما ص 66 و جلاء العیون ص 566 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 22 و ارشاد مفید ص 238 . همه این قصه را نقل کرده اند بعضی مختصر و بعضی متوسط و بعضی مفصل انشاء الله ما مفصلش را نقل کرده ایم

(شهادت عبد الله و عبدالرحمن غفاری) (1)

عبدالله و عبدالرحمن ( ابنا عروة بن حراق ) غفاری (2) بخدمت امام حسین علیه السلام آمدند ، و گفتند : السلام عليك يا ابا عبدالله ، بخدمت تو آمده ایم که جان خود را فدای تو کنیم ( و از تو دفع دشمن کنیم ) حضرت فرمود مرحباً بشما ، پیش من بیایید ، ایشان نزدیک شدند و هر دو گریان بودند ، حضرت فرمود : ای پسران برادر من سبب گریه شما چیست ؟ سوگند بخدا بعد از يك ساعت دیگر امیدوارم چشم شما روشن بشود .

عرض کردند : خداوند جان ما را فدای تو گرداند ، سوگند بخدا ما برای خود نمیگیریم ، از این جهت گریانیم که ترا در محیط بلا نگرانیم ، و چاره نتوانیم ، حضرت فرمود : خدا جزای خیر بشما دهد بواسطه اندوهی که بر حال من دارید ، بهترین جزای پرهیزکاران را ، آنگاه عزم میدان کردند و عرض کردند : السلام عليك يا ابن رسول الله فرمود : وعلیکما السلام ورحمة الله و برکاته : پس ایشان برفتند و قتال کردند تا کشته شدند .

و در ابصار العین ص 104 و مقام ص 415 این رجز را نقل کرده اند:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غَفَّارٍ وَخُنْدَفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ

ص: 129

1- ناسخ ج 2 ص 305 و جلا العیون ص 567 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 23 و عوالم ج 17 ص 273 و بحار ج 45 و مقام ص 415 و

ابصار العین ص 104

2- در ابصار العین : گوید : این دو برادر از اشراف و شجاعان کوفه بودند ، وجد ایشان ( حراق ) از أصحاب أمير المؤمنين (علیه السلام) بودند و در سه جنگ ( جمل و صفین و نهروان ) شرکت داشت الخ

لَنْصُرَ بْنَ مَعْشَرَ الْفُجَارِ \*\*\* بِكُلِّ عَضْبٍ صَارِمٍ (1) بَتَّار

يَأْقَوْمُ ذُوذُوا عَنْ بَنِي الْأَطْهَارِ \*\*\* (2) بِالْمَشْرِقِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ

خلاصه معنی: قبیله بنی غفار و خندف و نزار میدانند که البته ما گروه فجار را میزنیم، بهر شمشیر نیز برنده، ای مردم دفع کنید دشمن را از اولاد پاکان با شمشیر و عصا و نیزه.

و در قمقام گوید: بعضی از محدثین شیعه این رجز را بقرة بن ابی قره غفاری نسبت داده اند.

و در ابصار العین ص 105 از سر روی نقل کند که عبدالله در حمله اولی کشته شد، و عبد الرحمن بمیدان آمد، و غیر از او گفته اند: هر دو در میدان مبارزه کشته شدند و هو الظاهر من المراجله انتهى.

در زیارت ناحیه فرمود: أَسْلَامٌ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِي عُرْوَةَ بْنِ حُرَّاقِ الْغَفَّارِيِّينَ، كما في البحار ج 45 ص 71 وج 101 ص 273 و ناسخ ج 3 ص 23.

### شهادت عبدالرحمن بن عروة بن حراق الغفاری

در تحت عنوان (عبدالله و عبد الرحمن غفاری) گذشت.

ص: 130

---

1- در قمقام: (بكل عضب ذكر بتار)

2- در قمقام (عن بني الأخيار)

(شهادت غلام ترکی) (1)

پس غلام ترکی که اسمش اسلم است (کما فی الاعیان) و قاری قرآن و عارف بعربیت و از غلامان امام حسین (علیه السلام) بود (2) عازم میدان شد.

و در ناسخ از بحر اللئالی روایت کند آن غلام را سید الشهداء خرید و به فرزند خود امام زین العابدین (علیه السلام) هبه فرمود.

و از کتاب روضة الأحباب روایت کند که چون فلام در طلب رخصت جهاد بخدمت امام حسین آمد، حضرت فرمود از سید سجاد رخصت بخواه، پس فلام ترکی از زین العابدین اجازه گرفت و اهل حرم را وداع نمود، و بمیدان شتافت و این رجز بخواند:

الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَضَرْبِي يَصْطَلِي \*\*\* وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَنَبْلِي يَمْتَلِي (3)

إذا حُسامي في يَمِينِي يُنْجَلِي \*\*\* يُنْشِقُ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْخَلِ (4) یعنی از ضربت شمشیر و نیزه من، دریا آتش میگیرد، و هوا از تیرهای من پر میشود، هنگامیکه شمشیر در دست راست من برهنه شود، آنوقت است که دل شخص حسود و بخیل شکافته میشود.

در ناسخ پس حمله کرد و هفتاد نفر را طعمه تیر و تیغ ساخت.

ص: 131

- 
- 1- ناسخ ج 2 ص 305 و مناقب ج 4 ص 104 و بحار ج 45 ص 30 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 24 و اعیان الشیعة ج 1 ص 607 و عوالم ج 17 ص 273 و قمقام ص 424
  - 2- در مناقب گوید: ثم برز غلام ترکی للحر، و ظاهراً اشتباه شده
  - 3- در قمقام: تا اینجا بیشتر رجز را ذکر نکرده
  - 4- در مناقب و خوارزمی و بحار و عوالم (المبجل) نقل کرده اند

سید سجاد علیه السلام چون دانست غلام او مشغول جنگ است ، خواست

مبارزه او را مشاهده کند ، فرمود : پرده خیمه را بالا زند ، غلام ترك پس از رنج بزرگ و جنگ با عظمت بار دیگر بخدمت زین العابدین آمد و آن حضرت را وداع گفت ، و باز بمیدان شتافت در این بار از زحمت کوشش و شدت عطش و کثرت جراحت بخاک افتاد .

سید الشهداء (علیه السلام) مثل عقاب بر سر او حاضر شد و از اسب فرود آمد ، و بر او بگریست ، و چهره مبارک را بر گونه او گذاشت . غلام ترکی را هنوز اندک رمقی از جان بود ، چشم بگشود و آقای خود را در کنارش دید لبخندی زد و دنیا را وداع گفت رضوان الله علیه .

و در اعیان الشیعه ج 1 ص 607 گوید : این غلام ترکی اسمش اسلم بن عمرو مولی الحسین است . و در روضة الشهداء ص 246 گوید : ترجمه بعضی از رجزهای او که ابوالمفاخر بنظم آورده اینست :

ای حسین ای گهر روحانی نسخه مکرمت سبحانی منم آن ترك که سلطان باشم گر توام هندوی حضرت خوانی تیغ در دست من از معجز تو بر سر خصم کند ثعبانی چه شود گر تو بروی خوش خویس سرخ روی ابدم گردانی روی بر روی من غمگین نه چون کنم ترك سرای فانی

### شهادت یزید بن زیاد بن معاصر ابو الشعثاء الکندی البهدلی

(شهادت یزید بن زیاد بن معاصر ابو الشعثاء الکندی البهدلی) (1)

در قمقام و مقتل خوارزمی گوید : یزید بن ابی زیاد کندی اول در سپاه حر

ص: 132

---

1- ناسخ ج 2 ص 306 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 25 و ابصار العین ص 102 و قمقام ص 417 و بحار ج 45 ص 30 و عوالم ج 17 ص 274 و مناقب ج 4 صفحه 103 ، و ابن نما در مثیر الاحزان ص 61

بود، در مقابل امام بزانو در آمد. و صد چوبه تیر (1) بینداخت که پنج آن بر خطا نرفت، و امام بر هر تیری میفرمود: (اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ) ای خدا تیرش بر فشان آر، و بهشت را ثواب آن قرار ده.

پس حمله براو کردند و او را کشتند. و در مقام دارد این رجز را میخواند:

أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي مُهَاجِرٌ (مُهَاصِرٌ) \*\*\* أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ الشَّرِيِّ (2) مَبَادِرُ

وَأَلْطَعُنُ عِنْدِي لِلطَّغَاةِ حَاضِرٌ \*\*\* يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ

وَلِابْنِ هِنْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ \*\*\* وَفِي يَمِينِي صَارِمٌ وَبَاتِرٌ (3)

و در ابصار العین و بحار و مثير الاحزان اینطور دارد:

أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي مُهَاصِرٌ \*\*\* كَأَنِّي لَيْثٌ بَغِيلٍ خَادِرٌ (4)

يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ \*\*\* وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ

و در مناقب ج 4 ص 103 اینطور نقل میکند:

أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي مُهَاصِرٌ \*\*\* كَأَنِّي هَصُورٌ (5) فِي الْعَرِينِ (6) خَادِرٌ (7)

ص: 133

- 
- 1- در پاسخ گوید: او را هشت چوبه تیر در جعبه بود. و پنج آن خطا نکرد و پنج تن را بخاک افکند الخ. ولی در ابصار العین و مقام و خوارزمی (صد چوبه تیر) نوشته اند
  - 2- مأسدة جانب الفرات يضرب بها المثل فيقال: هو كأسد الشرى المنجد
  - 3- صارم و باتر: شمشیر برنده
  - 4- لیث: شیر. غیل: جایگاه شیر، خادر: کمین گاه
  - 5- هصور: یمنی شیر، کما اینکه لیث: بمعنی شیر است (المنجد)
  - 6- العرین: الفریسة (المنجد)
  - 7- خادر: گفته شد یعنی کمین گاه

يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ \*\*\* وَإِلَى سَعْدِ تَارِكٍ وَ هَاجِرٍ

خلاصه معنی اشعار: من یزید پسر مهاصر (یا مهاجرم) که مثل شیر که برای صید خود در کمین است و نیزه زدن من برای طغیان کننده گان حاضر است، ای خدا من برای حسین یاورم و برای پسر هند یا ابن سعد تارک و دوری کننده ام، و در دست راستم شمشیر برنده است. و در ابصار العین گوید: یزید مردی بود شریف و شجاع و بی باک تا آنجا که گوید: چون اسبش را پی کردند پیش امام حسین (علیه السلام) بدو زانو افتاد و صد چوبه تیر انداخت که پنج آن خطا نکرد و مرد تیراندازی بود، و هر چه تیر پرتاب میکرد میگفت: انا ابن بهدلة (1)

فرسان العرجله (2) و همین طور جنگید تا کشته شد. رضوان الله علیه.

مؤلف گوید: در ناسخ ج 2 ص 306 (یزید بن زیاد بن شعثاء) را با (یزید بن مهاجر) که در ناسخ ص 307 ذکر شده که کنیه اش ابو الشعثاء بوده از مردم بهدله از طایفه کنده است دو نفر حساب کرده.

و حال آنکه آنچه از ابصار العین ص 102 ظاهر میشود، يك نفرند، و یزید بن مهاجر غلط است و یزید بن زیاد بن مهاصر است، و مهاصر بصاد جده او بوده.

و از دعای حضرت که فرمود (اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ) و رجزهایی که ذکر کردند نیز اتحاد را میرساند والله العالم. و در زیارت ناحیه فرمود:  
السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادَ بْنِ مُهَاصِرِ الْكَنْدِيِّ كَمَا

ص: 134

---

1- بهدله: طائفه ای از کنده هستند که یزید هم از ایشان بود

2- العرجلة: يك قطعه از اسبها و جماعتی از پیادها

### شهادت یزید بن مهاجر

همان ( یزید بن زیاد بن مهاصر بصاد است ) . چنانچه قبلاً تذکر داده شد .

### شهادت یزید بن مهاصر

در امالی صدوق ص 142 دارد که زیاد بن مهاصر کندی حمله بر دشمن کرد

و این رجز بخواند :

أَنَا زِيَادٌ وَ أَبِي مُهَاصِرٌ \*\*\* أَشَجُّعٌ مِنْ لَيْثِ الْعَرِينِ الْخَادِرِ

يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ \*\*\* وَلَا بِنِ سَعْدِ تَارِكٌ مُهَاجِرِ

پس نه نفر از ایشان بکشت سپس شهید شد .

مؤلف گوید : احتمال دارد این همان یزید بن زیاد بن مهاصر باشد . ولغات اشعار معنی شده مراجعه شود .

### شهادت ابو عمرو نهشلی

پس ابو عمرو نهشلی (1) که گروهی او را خثعمی خواند ، آغاز مقاتله نمود . واو مردی شب زنده دار و نمازگذار و متقی و پرهیزکار بود .

ص: 135



ابن نما (1) حدیث میکند که مهران مولی بنی کاهل، که در روز عاشوراء حاضر کربلا بوده روایت میکند: که مردی را دیدم چون شیر شرا (2) قتال میکرد و مردم چون گاه گرگ دیده از پیش روی او فرار میکنند، گفتم: این کیست؟ گفتند: ابو عمرو نهشلی است، جمعی را بکشت و بخدمت حضرت آمد و این شعر بگفت:

إِبْرَهُ هُدَيْتَ الرُّشْدَ تَلَقَى أَحْمَدًا \*\*\* فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صَعْدًا

یعنی مژده باد ترا - بصلاح هدیت شوی - بملاقات پیغمبر و بالارفتن درجات بهشت (کما فی هامش الناسخ). دیگر باره حمله کرد، عامر بن نهشل از بنی اللات از قبیله ثعلبه بر وی حمله کرد و او را کشت و سرش را از بدن جدا کرد.

### شهادت سیف بن ابی الحارث جابری و مالک بن عبد الله بن سریع جابری

(شهادت سیف بن ابی الحارث جابری) (3)

در ابصار العین ص 78 دارد که سیف بن الحارث بن سریع بن جابر

ص: 136

1- در مثیر الاحزان ص 57

2- شرا: بر وزن رسا. و کوهیست در تهامه درنده گان بسیار دارد. مؤلف گوید: در این نما اینطور دارد: دیدم مردی قتال میکرد قتال سختی الخ

3- ناسخ ج 2 ص 308 و مثیر الا-حزان ابن نما ص 66 و بحار ج 45 ص 31 و عوالم ج 17 ص 274 و جلا العیون مجلسی ص 567 (یوسف بن ابی الحارث) ذکر شده و ظاهراً غلط باشد

الهمدانی الجابری و مالک بن عبد الله بن سریع بن جابر همدانی جابری که بنو جابر طائفه ای از همدان هستند . این دو نفر با هم برادر اُمی و پسر عمو میباشند خدمت حسین(علیه السلام) آمدند .

و شیب مولى ( غلام با هم قسم ) ایشان همراه ایشان بود ، پس داخل در لشکر آن حضرت شدند .

و چون روز عاشورا حسین (علیه السلام) را بآن حالت دیدند گریه کنان خدمت آن حضرت رسیدند .

حضرت فرمود : ای پسران برادر من چرا گریه میکنید ، بخدا قسم من امیدوارم بعد از يك ساعت چشم شما روشن شود .

عرض کردند : فدایت شوم بخدا قسم برای خود گریه نمیکنیم و لکن برای تو گریانیم که چگونه دشمنشما را محاصره کرده و قدرت نداریم که از شما دفع کنیم جز آنکه جان خودمان را فدایت کنیم .

حضرت دعای خیر در حق ایشان نمود ، پس هر دو طرف میدان شتافتند و رو بحضرت نموده عرض کردند ( السلام عليك يا ابن رسول الله ، حسین (علیه السلام) فرمود : وعلیکما السلام ورحمة الله وبرکاته ) و هر دو پشت بهشت جنگیدند تا شهید شدند . و در زیارت ناحیه فرمود : اَلسَّلَامُ عَلٰی مَالِکِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ سَرِيعِ کَمَا فِی

البحار ج 45 ص 73 و ناسخ ج 3 ص 24 .

### **شهادت یوسف بن ابی الحرث و مالک بن عبد الله**

در جلاء العیون مرحوم مجلسی ص 567 ذکر نموده : وظاهراً درست نباشد بلکه ( سیف بن ابی الحارث ) است که گذشت .

ص: 137

## شهادت زیاد مصاهر

ناسخ در جلد 2 ص 309 روایت کند که عبدالله بن محمد رضا حسینی در جلد دوم جلاء العیون از مؤلفات خود مینویسد که بعد از مالک بن انس (زیاد مصاهر) کندی بر لشکر ابن سعد حمله کرد، و نه نفر از آن گروه را با تیغ بکشت آن گاه کشته شد.

## شهادت ابراهیم بن الحسین علیه السلام

در مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 113 فرموده شش نفر از اولاد حسین باختلافی که هست در ایشان شهید شده اند من جمله ابراهیم را ذکر نموده.

و در اعیان الشیعه ج 1 ص 610 ایضا ابراهیم بن الحسین را از ابن شهر آشوب نقل کرده. و در فرسان الهیجاء ج 1 ص 10 فرموده حقیر زائد بر این چیزی نیافتم.

## شهادت ابراهیم بن الحسین الاسدی

(شهادت ابراهیم بن الحسین الاسدی) (1)

در مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 105 و فرسان الهیجاء ص 10 و یاران پایدار ص 26 و ناسخ ج 2 ص 309 و ما از ناسخ نقل میکنیم که بسند خود روایت کند از ابی مخنف که ابراهیم این رجز انشاد کرد:

أَقْدِمُ حُسَيْنَ الْيَوْمِ تَلْقَى أَحْمَدًا ثُمَّ أَبَاكَ الظَّاهِرَ الْمُؤَيَّدَا وَالْحَسَنَ الْمَسْمُومَ ذَاكَ الْأَسْعَدَا وَذَا الْجَنَاحِينَ حَلِيفَ الشُّهَدَاءِ

ص: 138

1- در ناسخ (ابراهیم بن الحسین) ذکر شده و ظاهرا درست نباشد و در (استغاثه حسین (علیه السلام) از شهدای زنده دل) یا ابراهیم بن الحسین یاد شده.

وَحَمْرَةَ اللَّيْثِ الْكَمِّيِّ السَّيِّدِ \*\*\* فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ فَارْزُوا سَعْدًا

یعنی پیش بیا ای حسین که امروز در بهشت فردوس ملاقات خواهی کرد جدّ و پدرِ پاک و تایید شده، و حسن برادرِ بزهر کشته شده، و صاحب دو بال که هم سوگند شهادت بود جعفر، و حمزه شیرِ شجاع. پس ابراهیم حمله نمود بلشکر ابن سعد و پنجاه تن بکشت.

و بروایتی هشتاد و چهار تن از بزرگان سپاه را بـخاک انداخت. و بار دیگر این رجز بخواند.

أَصْرِبُ مِنْكُمْ مَفْصِلًا وَسَاقًا \*\*\* لِيُهْرَقَ الْيَوْمَ دَمِي إِهْرَاقًا

وَ تُرْزِقُ الْمَوْتَ أَبَا إِسْحَاقًا \*\*\* أَهْنِي بَنِي الْفَاجِرَةِ الْفُسَّاقًا

یعنی با شمشیر به بند اعضاء شما میزنم تا خونم بریزد، و گنهکاران زنا زاده را مرگ بهره گردد (کما فی هامش الناسخ). آنگاه از این جهان فانی جای پرداخت.

### شهادت علی بن مظاهر

در ناسخ ج 2 ص 310 دارد، بروایت ابی مخنف، علی بن مظاهر اسدی چنانکه در شرح شافیه نیز مسطور است بمیدان آمد، و این رجز بگفت:

أَقْسَمْتُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا \*\*\* أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْتُمْ أَنْكَادًا (1)

یا شتر قومِ حساباً و زاداً \*\*\* لا حَفَظَ اللَّهُ لَكُمْ أَوْلَادَ (2) یعنی قسم یاد میکنم که اگر ما مقدار شما بانصف شما لشکر داشتیم، شما پشت بمیدان و فرار میکردید در حالیکه قلیل و ناچیز بود خیر شما، ای بدترین

ص: 139

1- انکاد: جمع نكد، ای قلیل الخیر

2- این رباعی در حبیب بن مظاهر با تفاوتی گذشت

گروه از لحاظ حسب و توشه ، خداوند حفظ نکند اولاد شما را .

پس بر لشکر کوفه حمله ور شد ، و هفتاد تن از آن جماعت را بـخاک هلاکت انداخت ، و شهید شد .

### شهادت معلی بن علی

در ناسخ ج 2 ص 310 از شرح شافیه و ابی مخنفه روایت کند که معلی بن علی که معروف بشجاعت و شهامت بود بمیدان آمد ، و این شعر را قرائت کرد :

أَنَا الْمُعَلَّى حَافِظًا لَا أَجَلِي \*\*\* دِينَ دِينِ مُحَمَّدٍ وَعَلِي

أَذُبُّ حَتَّى يَنْقُضِي أَجَلِي \*\*\* ضَرْبَ غُلَامٍ لَا يَخَافُ الْوَجَلَ

أَرْجُو ثَوَابَ الْخَالِقِ الْأَرْزَلِيِّ \*\*\* لِيَخْتِمَ اللَّهُ بِخَيْرِ عَمَلِي

خلاصه معنی : اسمم معلی ، دینم دین محمد و علی است ، بدون ترس بامید ثواب پروردگار و حسن عاقبت دفاع میکنم تا بمیرم ( کما فی هامش الناسخ ) .

و جنگ سختی نمود و شصت و چهار نفر از لشکر ابن سعد را بهلاکت رساند پس از آن دست گیرش کرده بنزد ابن سعد بردند گفت : سخت از رفیقت امام حسین دفاع و نصرت کردی ، پس فرمان داد تا سرش را از تن جدا کردند .

### شهادت طرماح بن عدی

(شهادت طرماح بن عدی) (1)

در ناسخ ج 2 ص 311 گوید : پس طرماح بن عدی ، چون شیر آشفته

ص: 140

---

1- در ابصار العین ص 67 سطر 23 فرموده: این، طرماح بن عدی بن حاتم که معروف بوجود است نیست . چون اولاد او در جنگهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شدند، و عدی بعد از ایشان فوت شد و اولادی نداشت.

بمیدان آمد و این شعر بگفت :

إِنِّي طَرِمَاحٌ شَدِيدُ الصَّرْبِ \*\*\* وَقَدْ وَثِقْتُ بِالْإِلَهِ الرَّبِّ

إِذَا نَضَيْتُ فِي الْهَيْجِ عَضْبِي (1) \*\*\* يَخْشَى قَرْنِي فِي الْقِتَالِ غَلْبِي

فَدُونَ كُمْ فَقَدْ قَسَيْتُ قَلْبِي \*\*\* عَلَى الطَّغَاةِ لَوْ بَدَاكَ صَلْبِي

یعنی : من طرماح سخت ضربتم ، بخدا اطمینان دارم ، هنگامیکه شمشیر خود را برهنه کنم ، حریف خودم میرسد که بر او پیروز شوم ، آماده باشید که بر شما سرکشان رحم نمیکنم . ( کذا فی هامش الناسخ ) .

پس مثل پلنگ رها گفته و مثل مرد پدر کشته بر کوفیان حمله افکند ، و از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت تا هفتاد تن از آن گروه را نابود ساخت ، ناگاه در آن گیر و دار ، اسبش بروی افتاد و او را از پشت در انداخت ، کوفیان دور او را گرفتند و گردنش را بزدند - رحمة الله عليه -

### شهادت محمد بن مطاع

(شهادت محمد بن مطاع) (2)

در شرح شافیه مسطور است که : محمد بن مطاع خود را ساخته جهاد کرد و از امام رخصت مبارزه طلبید و بمیدان شتافت ، وسی تن از سپاه ابن سعد را با شمشیر وئیر تباه ساخت ، آنگاه بدعت کوفیان شهید شد .

### شهادت جابر بن عروة

(شهادت جابر بن عروة) (3)

از پس او ، چنانکه در شرح شافیه مرقوم است و ابو مخنف حدیث میکند :

ص: 141

1- نضی فضياً: السيف صله ، والعضب: السيف القاطع

2- در ناسخ ج 2 ص 312

3- در ناسخ ج 2 ص 312

جابر بن عروة غفاری که مردی سالخورده و پارسا بود، و در جنگ بدر و دیگر جنگها ملازم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله بود دستمالی به پیشانی بسته که جلد ابروهای او فرو نیفتد، و چشم او را، از دیدار باز ندارد.

حسین (علیه السلام) چون نگریست که جابر آهنگ جنگ دارد فرمود: (شکر الله سعیک یا شیخ).

و جابر این شعر را قرائت کرد:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غَفَّارٍ \*\*\* وَخِنْدَفٌ ثُمَّ بَنُو نِزَارٍ

بِنَصْرِنَا لِأَحْمَدَ الْمُخْتَارِ \*\*\* يَا قَوْمِ حَامُوا عَنْ بَنِي الْأَطْهَارِ

الطَّيِّبِينَ السَّادَةَ الْأَخْيَارِ \*\*\* صَلَّى عَلَيْهِمْ خَالِقُ الْأَبْرَارِ

یعنی بدرستی که طائفه بنو غفار و بنو خندف و بنو نزار میدانند یاری نمودن مأمراًحمد مختار را، ای جماعت ما حمایت کنید اولاد پاکان را که طیب و سید

خوبانند، خدای که ایجاد کننده نیکانست درود بر ایشان فرستد.

پس آغاز جنگ نمود، و در پیش روی امام (علیه السلام) هشتاد تن از مردان جنگی را بخاک انداخت، و خود نیز شهید شده رضوان الله علیه.

## شهادت مالک بن داود دودان

(شهادت مالک بن داود (دودان)) (1)

در ناسخ از پس او، مالک بن داود و در مناقب (دودان)، امام حسین (علیه السلام)

را سلام داد و بمیدان شتافت و این شعر بخواند.

إِلَيْكُمْ مِنْ مَالِكِ الضَّرْغَامِ \*\*\* ضَرَبَ فَتَى يَحْمِي عَنْ الْكِرَامِ

يَرْجُو ثَوَابَ اللَّهِ ذُو الْإِنْعَامِ \*\*\* سُبْحَانَهُ مِنْ مَلِكٍ عَالِمِ

یعنی آماده ضربت جوانی که نامش مالک است و مانند شیر از بزرگواران

ص: 142

دفاع می کند و ثواب خدای بخشنده و مالک و دانا و منزّه را امید دارد، بوده باشید، آنگاه مانند شیر بر صفوف دشمنان حمله کرد و شصت نفر را بهلاکت کشانید و خود برحمت ایزدی برفی و شهید گشت.

### شهادت عبد الرحمن بن کدری و برادرش

(شهادت عبد الرحمن بن کدری و برادرش) (1)

عبدالرحمن بن کدری و برادرش، بروایت صاحب شرح شافیه در پیش امام مردانگیها نمودند، و حمله های گران متواتر کردند، و بسیار کس از لشکر مخالف را کشتند و شهید شدند.

مؤلف گوید: در عدد مقتولین در حمله اولی مفصلاً ذکر از عبدالرحمن گذشت مراجعه شود.

و در زیارت ناحیه فرمود: **السَّلَامُ عَلَيَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدَرِيِّ الْأَزْحَبِيِّ كَمَا فِي الْبَحَارِ ج 45 ص 73.**

### شهادت مالک بن اوس

(شهادت مالک بن اوس) (2)

و دیگر مالک بن اوس مالکی، بروایت اعصم کوفی که از بزرگان علمای اخبار و موثقین راویان آثار است، با شمشیر کشیده بمیدان آمد و چند تن مبارز را بخاک انداخت، آنگاه در راه سید الشهداء جان داد.

ص: 143

---

1- در ناسخ ج 2 ص 312

2- در ناسخ ج 2 ص 312



(شهادت انیس بن معقل) (1)

و همچنان بروایت اعھصم کوفی، انیس بن معقل اصبحی، خود را بخدای بفروخت و بخدمت حسین (علیه السلام) عرض کرد: (السلام علیک یا ابن رسول الله). و بجانب دشمن بشتافت و این ار جوزه قرائت نمود:

أَنَا أَنِيسُ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ وَفِي يَمِينِي نَضْلُ سَيْفٍ مُصَدِّقٍ أَعْلُو بِهَا الْهَامَاتِ وَسَطَ الْقَسَّ طَلَّ عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمُفَضَّلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرِ مُرْسَلٍ يَعْنِي مِنْ أَنِيسِ بْنِ مَعْقِلٍ، فِي يَمِينِي شَمَشِيرٌ بَرَّاقٍ اسْتَقْرَأَ لِي فِيهِ دَفْعٌ مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كَمَا فِي هَامِشِ النَّاسِخِ. پس ده واندی کس بکشت و شمشیر همی زد تا جان بداد.

### فصل 70: در اسامی شهیدانیکه در کتب اخبار و تواریخ ذکر نشده اند

در ناسخ ج 2 ص 314 فرموده: ذکر اسامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مؤلفات خود ننوشته اند . اسامی شهدای روز عاشورا را آنچه من بنده از کتب معتبره باستیعاب و استقراء (جستجو و کاوش) یافتم نگاشتم.

و سید بن طاوس باسناد خود از امام منتظر صاحب الامر صلوات الله علیه

ص: 144

ترتیب زیارت شهدا را روایت میفرماید که حاوی وحاکی اسامی بنی هاشم و غیر بنی هاشم است، و در آن کتاب (اقبال ص 573) اسامی بسیار کس از شهدا است که علمای اخبار و تواریخ در کتب خود یاد نکرده اند. من بنده آن کتاب زیارت را انشاء الله در جایی خود خواهم نگاشت (1) اکنون اجمالاً آن اسامی را مینگارم که امام (علیه السلام) شهادت ایشان را منصوص داشته و علمای اخبار بذکر نام و نشان ایشان نپرداخته اند تا معلوم شود که شهدای روز عاشورا منحصر به (72) تن نمیباشد.

یکی از شهدائی که مورخین و محدثین یاد او نکرده اند :

(1) سلیمان مولی حسین (علیه السلام) است (2).

(2) و دیگر قارب مولی حسین (علیه السلام) است (3).

(3) و دیگر منجیح مولی حسین (علیه السلام) است (4).

(4) و دیگر سعد بن بشر بن عمر الحضرمی است .

ص: 145

- 
- 1- مؤلف این کتاب گوید: حقیر بعد از (ذکر شماره شهدای کربلا اول ج 3) خواهم نوشت انشاء الله . و ناسخ در جلد 3 ص 17 ذکر فرموده . و بحار ج 45 ص 65 و ج 101 ص 269 مرقوم داشته
  - 2- در زیارت ناحیه فرموده : السلام علی سلیمان مولی الحسین بن امیر المؤمنین لعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی . بحار ج 45 ص 69
  - 3- در زیارت ناحیه فرموده : السلام علی قاری مولی الحسین بن علی . بحار ج 45 ص 69 مؤلف گوید قارب را در ( عدد مقتولین در حمله اولی ایضاً ذکرش کردیم رجوع شود به ج 2 ص 32
  - 4- در زیارت ناحیه فرموده : السلام علی منجیح مولی الحسین بن علی . بحار ج 45 ص 69

(5) وديگر يزید بن حصين الهمدانی المشرفی القاری (1).

(6) وديگر ، عمر بن الكعب الانصاری (2).

(7) وديگر ، عبد الله بن عمير الكلبي (3).

(8) وديگر ، انس بن كاهل الأسدي (4).

(9) وديگر ، شبيب بن عبدالله النهشلي (5).

(10) وديگر ، حجاج بن زيد السعدي (6).

(11) وديگر ، حوي بن مالك الضبعي (7).

ص: 146

---

1- در زیارت ناحیه فرموده: السلام علی یزید بن حصین الهمدانی المشرفی القاری المجدل بالمشرفی . بحارج 45 ص 70 . وناسخ ج 3

ص 22

2- در زیارت ناحیه فرموده: السلام علی عمر بن الكعب الأنصاري ، بحارج 45 صفحه 70

3- در زیارت ناحیه: السلام علی عبد الله بن عمير الكلبي . بحارج 45 ص 71 مؤلف گوید: عبدالله بن عمير کلبی را در ( عدد مقتولین

در حمله اولی ) نیز ذکرش کرده اند و در تحت عنوان ( مبارزه ابن عمير باغلام زياد ) ايضا گذشت ج 2 ص 56

4- در زیارت ناحیه: السلام علی أنس بن كاهل الأسدي . بحارج 45 صفحه 71

5- در زیارت ناحیه: السلام علی شبيب بن عبد الله النهشلي . بحارج 45 صفحه 71

6- در زیارت ناحیه: السلام علی الحجاج بن زيد السعدي . بحارج 45 صفحه 71

7- در زیارت ناحیه: السلام علی حوي بن مالك الضبعي . بحارج 45 صفحه 72

(12) وديگر ، يزيد بن (زيد بن) ثبيت القيسي (1). (13) وديگر ، قعنب بن عمرو النميري (2). (14) وديگر ، سالم مولى عامر بن مسلم (3). (15) وديگر ، زيد بن معقل الجعفي (4). (16) وديگر ، جندب بن حجر (حجیر) الخولاني (5).

در ابصار العين ص 104 فرموده: جناب حجیر كندی خولانی از وجوه شیعه است و از اصحاب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و پیش از آنکه حر متصل بشود در راه خود را بامام حسین (علیه السلام) ملحق ساخت و با همراه حضرت بكر بلا آمد.

ص: 147

- 
- 1- در زیارت ناحیه: السلام علی زید بن ثبيت القيسى كما في البحار ج 45 صفحه 72 وفي الناسخ ج 3 ص 23 السلام علی يزيد بن ثبيت القيسى . مؤلف گوید در ابصار العين ص 111 فرموده: ثبيت غلط است وصحيح (ثبيط) است . و تفصیلش بزودی خواهد آمد
  - 2- در زیارت ناحیه: السلام علی قعنب بن عمرو التمري . پس نمیری غلط است بحار ج 5 ص 72 . و ممکن است نمیری درست باشد و تمری غلط باشد
  - 3- در زیارت ناحیه: السلام علی سالم مولى عامر بن مسلم . بحار جلد 45 ص 72
  - 4- در زیارت ناحیه: السلام علی زيد بن معقل الجعفي ، بحار ج 45 صفحه 72
  - 5- در زیارت ناحیه: السلام علی جندب بن حجر الخولاني كما في البحار ج 45 ص 72 و جلد 101 ص 273 وأقبال ص 577 سطر اول هم ( جندب بن حجر ) نوشته اند ولي در ناسخ ج 3 ص 24 سه بار اول و ابصارالمين ص 104 ( جندب بن مجير ) رقم کرده اند

واهل سير گفته اند در اول جنگ جهاد کرد و کشته شد .

وصاحب حدائق گفته : او و پسرش در اول جنگ کشته شدند و صحيح نباشد که فرزندش با او کشته شده باشد لذا در زیارت ناحیه هم اسمی از پسرش برده نشده .

(17) و دیگر ، سعید مولى عمر بن خالد الصیداوی (1) . (18) و دیگر ، سالم مولى بنى المدنیة الکلبي (2) . (19) و دیگر ، قاسم بن حبيب الازدی (3) .

(20) و دیگر ، عمر بن جندب الحضرمی (4) . (21) و دیگر ، شیب بن حارث بن سریع (5) و بعنوان ( شیب مولى الحرث بن سریع ) گذشت و آن درست است نه شیب بن الحارث سریع .

ص: 148

- 
- 1- آنچه در زیارت ناحیه آمده : السلام على سعید مولاہ . بحار ج 45 ص 72 و ناسخ ج 2 ص 24
  - 2- در زیارت ناحیه : السلام على سالم مولى بنى المدنیة الکلبي . بحار جلد 45 ص 72
  - 3- در زیارت ناحیه : السلام على قاسم بن حبيب الازدی بحار ج 45 ص 73 و در ج 2 ص 56 در عدد مقتولین در حمله اولی نیز ذکرش شد
  - 4- در زیارت ناحیه : السلام على عمر بن جندب الحضرمی ، بحار ج 45 صفحه 73
  - 5- در زیارت ناحیه : السلام على شیب بن الحارث بن سریع . بحار ج 45 و صفحه 73

## فصل 71 : در بعض از نوادر

### حبشی بن قیس النهمی

در ابصار العین ص 79 گوید : ابن قیس حبشی است و از کسانی است که در کربلا حاضر بوده و ابن حجر گوید : با امام حسین (علیه السلام) کشته شد .

### زید بن ثابت قیسی

در زیارت ناحیه فرمود : السلام علی زید بن ثابت القیسی . بحارج 45 ص 72 .

### یزید بن ثبیط بن عبدی عبد قیسی بصری و دو پسرش

عبد الله بن یزید بن ثبیط . و عبید الله بن یزید بن ثبیط .

در ابصار العین ص 110 گوید : یزید شیعه بود و از اصحاب ابی الاسود بود و شریف قوش بود .

طبری گوید : ماریه دختر منقذ عبیدیه شیعه شد و خانه اش جای الفت شیعیان بود . هر صحبتی داشتند آنجا میگفتند . و ابن زیاد با خبر شده بود که امام حسین (علیه السلام) بطرف عراق حرکت کرده پس عمالش را دستور داد راههارا بستند . یزید بن ثبیط بنا گذاشته که بطرف امام حسین علیه السلام برود .

ص: 149

و او را ده نفر پسر بود همه را دعوت بخروج نمود و فرمود کدام يك شما با من همراه هستيد؟ دو نفر ايشان اجابت كردند عبدالله و عبید الله ، و برفقايش گفت من ميخواهم از كوفه بيرون شوم كيست با من باشد؟ اصحابش گفتند ما از ابن زياد ميترسيم.

خلاصه يزید با جماعتي از كوفه خارج شد و در ابطح مكه بامام حسين (عليه السلام) رسيد پس در منزلش استراحت كرد پس از آن بسراغ امام حسين (عليه السلام) رفت ، و چون امام حسين (عليه السلام) شنيد آمدن يزید را بنا كرد جستجو كردن تا منزل يزید را پيدا كرد .

بحضرت عرض كردند يزید رفت بخدمت شما پس حضرت در منزل يزید نشست تا يزید برگشت وقتی ديد حضرت در منزل او تشریف دارد گفت : ( بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا ) بفضل و رحمت خدا خوشحال باشيد السلام عليك يابن رسول الله پس بعد از سلام نشست نزد حضرت و قصه آمدنش را عرض كرد ، امام (عليه السلام) او را دعا فرمود . پس دستور داد رحل او را بردند پيش رحل امام (عليه السلام) و با هم بودند تا وقتي كه در كربلا بميدان رفت و شهيد شد .

و دو پسرش در حمله اولي كشته شدند . چنانچه سروري نقل كرده . و يكي از پسر هاشم بنام ( عامر بن يزید ) براي پدر و برادرانش مرثيه گفته .

يا فَرَوْ قَوْمِي فَاَنْدَبِي \*\*\* حَيْرَ الْبَرِيَّةِ فِي الْقُبُورِ

وَ اَبْكِي الشَّهِيدَ بِعَبْرَةٍ \*\*\* مِنْ فَيْضِ دَمْعِ ذِي دُرُورِ

وَ اَزِثِ الْحُسَيْنَ مَعَ التَّمَجُّعِ \*\*\* وَ التَّأْوِهِ وَ الرَّفِيرِ

فَقَتَلُوا الْحَرَامَ مِنَ الْاَيْمَةِ \*\*\* فِي الْحَرَامِ مِنَ الشُّهُورِ

وَ اَبْكِي يَزِيداً مُجَدَّلاً \*\*\* وَ ابْنَيْهِ فِي حَرِّ الْهَجِيرِ

مَتَرَمِّلِينَ دِمَاؤُهُمْ \*\*\* تَجْرِي عَلَى لَبِّ التُّحُورِ

يَا هَهِفَ نَفْسِي لَمْ تَفْرُجْ \*\*\* مَعَهُمْ بِجَنَاتٍ وَحُورٍ (1)

در زیارت ناحیه فرمود: اَلسَّلَامُ عَلٰی يَزِيدَ بْنِ ثَبِيْطِ الْقَيْسِيِّ . اَلسَّلَامُ عَلٰی عَبْدِ اللّٰهِ وَعَبِيْدِ اللّٰهِ اِنِّيْ يَزِيْدَ بْنَ ثَبِيْطِ الْقَيْسِيِّ .

در ابصار العين ص 111 فرموده در بعضی کتب (ثبیت و تبیط) نوشته شده و هر دو غلط است و تصحیف شده .

### شهادت سعد بن الحرث انصاری عجلانی

(و برادرش) (ابو الحتوف بن الحرث انصاری عجلانی)

در ابصار العين ص 94 گوید: این دو برادر از اهل کوفه بودند و با عمر بن سعد برای جنگ با حسین (علیه السلام) بیرون آمدند .

صاحب حدائق گوید: چون روز عاشورا شد واصحاب حسین (علیه السلام) کشته شدند و امام حسین بنا کرد به هل من ناصر ینصرنا فرمودند اهل بیت وزنان و اطفال او شنیدند صدای بناله و شیون بر آوردند .

ص: 151

---

1- شاید خلاصه معنی آن باشد که ای فرو بلندشو و ندبه وزاری کن بهترین کسی را که در قبورند و با اشک چشمت که مثل در جاریست برای آن شهید گریه کن ، و با درد و سوز و گداز برای امام حسین (علیه السلام) مرثیه بخوان ، چون کسی را که محترم و از پیشوایان بود در ماه حرام کشتند . و برای یزید بن ثبیط و دو پسرش که در ظهر گرما بزمین افتادند و بخون جاری شده از گلویشان آغشته شدند گریه کن ، افسوس بر من که لایق نبودم با ایشان یبہشت و حور العين برسم



سعد و برادرش ندای امام حسین و ناله زنها و بچه ها را شنیدند ، شمشیرهای خود را گرفته بطرفداری امام حسین بنا کردند جنگیدن دسته ای را کشتند و دسته ای را مجروح ساختند و هر دو با هم کشته شدند .

### **شهادت بکر بن حی بن تیم الله بن ثعلبة التیمی**

در ابصار العین ص 113 گوید : بکر از کسانی بود که با ابن سعد بجنگ امام حسین (علیه السلام) بیرون شد و چون جنگ پیاپی شد بطرفداری آن حضرت و بر علیه ابن سعد بنا کرد جنگیدن پس در خدمت امام حسین (علیه السلام) بعد از حمله اولی کشته شد چنانچه صاحب حدائق و دیگران نقل نموده اند .

### **شهادت رافع بن عبدالله مولى مسلم بن كثير ازدي**

در ابصار العین ص 108 گوید : رافع با مولای خود مسلم بن کثیر ازدی بطرف امام حسین (علیه السلام) رفته و بعد از مولای خود مسلم بعد از ظهر کشته شد .

### **شهادت زیاد ابو عمرة الهمدانی الصائدی**

بعنوان ( شهادت ابو عمرو نهشلی ) گذشت مراجعه کن که تکرار نشود .

### **شهادت سلمان بن مضارب بن قیس الانمارى البجلى**

در ابصار العین ص 100 گوید : سلمان پسر عموی پدر و مادری زهیر بن قین بود ، و در سنه شصت با زهیر حج رفته بود ، چون زهیر حسینی شد و به همراه حضرت بکر بلا رفت سلمان هم با ایشان شد ، و صاحب حدائق گوید : سلمان جزء کسانی بود که پیش از ظهر کشته شدند و مثل اینکه قبل از زهیر کشته شده .

ص: 152

## شهادت عباد بن المهاجر بن ابی المهاجر الجهنی

در ابصار العین ص 115 گوید: عباد از کسانی بود که از میاه جهنیه ( اسم مکانیست ) با امام حسین (علیه السلام) همراه شد و در کربلا با آن حضرت کشته شد .

چنانچه صاحب حدائق الوردیه فرموده . رضي الله عنه .

## شهادت عقبه بن الصامت الجهنی

در ابصار العین ص 115 گوید: عقبه از کسانی بود که از منازل جهنیه پیرو امام حسین (علیه السلام) شد و ملازم او بود و در کربلا با امام حسین (علیه السلام) کشته شد کما عن صاحب الحدائق .

## شهادت عمرو بن عبد الله بن كعب ابو ثمامه الهمدانی الصائدی

(شهادت عمرو بن عبد الله بن كعب ابو ثمامه الهمدانی الصائدی) (1)

در ابصار العین ص 69 گوید: ( ابو ثمامه عمرو الصائدی ) عمرو بن عبدالله ابن كعب است تا آنجا که فرمود: ابو مخنف گوید: ابو ثمامه چون دید روز عاشورا ظهر شد و جنگ بر پای خود استوار است عرض کرد با امام حسین (علیه السلام) یا ابا عبدالله جانم فدای جان شما من می بینم دشمن بشما نزدیک شده و بخدا تو کشته نشوی مگر آنکه من قبل از شما کشته شوم انشاء الله ، و دوست میدارم خدا را ملاقات کنم و این نماز که وقت آن رسیده خوانده باشم ، حضرت سر بآسمان بلند کرد ، فرمود بلی این اول وقت نماز است باد نماز کردی خدا ترا از نماز گزاران قرار دهد

ص: 153

---

1- ابن عمرو بن عبد الله احتمال دارد همان ابو ثمامه صیداوی باشد که در ج 2 ص 91 بعنوان (شدت جنگ و یاد خدا) گذشت مراجعه کن.

سپس حضرت فرمود: از ایشان بخواهید که دست از ما بدارند تا نماز بخوانیم، پس درخواست مهلت نمودند، حصین بن تمیمگفت نماز از شما قبول نیست حبیب جواب او را داد بنحوی که گذشت. پس ابو ثمامه با امام حسین علیه السلام عرض کرد در حالیکه نماز را خوانده بودند. من قصد دارم به اصحاب خود ملحق شوم و دوست ندارم تریگه و تنها بینم حضرت فرمود پیش رو ما هم تا يك ساعت دیگر بشما ملحق خواهیم شد. پس بمیدان جنگ رفته جنگید تا زخمهای فراوان بدو رسید.

پس قیس بن عبد الله صائدي که پسر عموي او بود و عداوتی با او داشت او را بکشت و این بعد از کشته شدن حر بود.

و در زیارت ناحیه فرمود: **اَلسَّلَامُ عَلٰی اَبِي ثُمَامَةَ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الصَّائِدِي كَمَا فِي الْبَحَارِ ج 45 ص 73 . والناسخ ج 3 صفحه 24 .** مؤلف گوید: عین این عبارات یا قریب این کلمات در ابو ثمامه صیداوی که در ج 2 ص 91 تحت عنوان ( شدت جنگ و یا خدا ) است ذکر شد مراجعه کن.

### **شهادت مجمع بن زیاد بن عمرو الجهنی**

در ابصار العین ص 115 گوید: مجمع بن زیاد در منازل جهنیه در اطراف مدینه بود. چون گذر امام حسین (علیه السلام) بایشان افتاد جزء پیروان حضرت شد و چون مردم از اطراف امام (علیه السلام) پراکنده شدند او استقامت نمود و در کربلا شهید شد، چنانچه صاحب حدائق وغیره ذکر نموده اند.

ص: 154

## موقع بن ثمامه الاسدی الصیداوی ابو موسی

در ابصار العین ص 68 گوید : موقع جزء کسانی بود که خود راشبانه از جنک ( عمر سعد ) خلاص کردند و بخدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند .

ابو مخنف گوید : موقع بزمین افتاد خویشان او را نجات دادند و بکوفه آوردند و مخفی نگاهش داشتند ، خبر یابن زیاد رسید بدنبال او فرستاد که بقتلش رساند ، جماعتی از بنی اسد شفاعتش کردند پس از سر کشتن او در گذشت و لیکن دست و پای او باهن بسته و به زاره (1) تبعید کرد ، و همین طور مریض بود تا بعد از یکسال فوت شد و درباره او کمیت أسدی گفته ( وَإِنَّ أَبَا مُوسَى أَسِيرٌ مُكَبَّلٌ ) .

## شهادت واضح ترکی مولی الحرث المدحجی السلمانی

در ابصار العین 85 گوید : واضح غلامیست ترکی مؤلف گوید در ( غلام ترکی ) ذکر شد تکرار نمیکنم .

## شهادت یزید بن مغفل بن جعفر المدحجی الجعفی

در ابصار العین ص 91 گوید : یزید یکی از شیعیان و شجاعان و شعراء نامی بود ، و از اصحاب امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بود . واز صاحب خزانه نقل کند که از مکه با امام حسین (علیه السلام) آمد و با آن

ص: 155

---

1- در مراصد گوید : زارة : عین الزارة در بحرین معروف است . وده بزرگیست انجا ، و یکی از دهات طرابلس غرب است : و شهریست در صعید نزدیک فقط

حضرت بود، و از اهل مقاتل و تاریخ نقل کند که چون روز عاشوراء شد از امام حسین (علیه السلام) اذن میدان رفتن گرفت، حضرت اذن داد، و او جلو رفته و میگفت:

أَنَا يَزِيدٌ وَ أَنَا مِنْ مُغَفَّلٍ \*\*\* وَفِي يَمِينِي فَصْلُ سَيْفٍ مِنْجَلٍ

أَعْلُوهُ بِهَ الْهَامَاتِ وَسَطَ الْقَسَطِلِ \*\*\* عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمُفْضَلِ

خلاصه معنی: من یزید از مغفلم، و در دست راستم تیزی شمشیریست که درو میکند، سرها را میبرانم در وسط گرد و غبار، دفاع میکنم از حسین با فضیلت و بزرگواری، پس جنگید تا کشته شد.

و از مرزبانی در معجمش نقل کند که چون جنگ سخت شد جلو رفته این شعر بگفت:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ مُغَفَّلٍ \*\*\* شَاكٌ لَدَى الْهَيْجَاءِ غَيْرَ أَعَزَّلِ

وَفِي يَمِينِي سَيْفٌ مُنْصَلٍ \*\*\* أَعْلُوهُ بِهَ الْفَارِسِ وَسَطَ الْقَسَطِلِ

اگر مرا نمیشناسید من پسر مغفلم در وقت جنگ و نبرد با اسلحه تمام هستم نه اینکه بی اسلحه باشم، و در دست راستم تیزی شمشیر است که در وسط گرد و غبار اسب سوار را بلند میکنم.

پس چنان بجنگید که مثلش دیده نشده پس جماعتی را بکشت سپس خود کشته شد رضی الله عنه.

## داود بن طرماح

داود بن طرماح اسمی بحسب ظاهر در جائی ندارد مگر در استغاثه امام علیه السلام که فرمود یا داود بن طرماح.

و در فرسان الهیجاء ج 1 ص 135 فرموده معلوم می شود که یکی از معاریف بوده که در عداد کسانی واقع شده که امام آنها را تخصیص بذکر داده است.

در فرسان الهیجاء ص 33 او را جزء شهداء آورده بدلیل آنکه ابو مخنف گفته امام حسین (علیه السلام) بنا کرد به راست و چپ نگاه کردن و کسی را از اصحاب ندید مگر آنکه کشته شده پس فریاد بر آورد یا مسلم بن عقبل تا آنجا که فرمود ویا اسد الکلبی الخ .

### زن وهب بن عبدالله

در وهب بن عبد الله ج 2 ص 72 گذشت کیفیت شهادت زن وهب .

### حجیر بن جندب

در ابصار العین ص 104 گوید : صاحب حدائق (الوردیه) گفته حجیر بن جندب با پدرش جندب بن حجیر در اول جنگ کشته شده ولی نزد من صحیح نباشد کما اینکه در زیارت ناحیه نیز اسمش برده نشده.

### شهادت شریح بن عبید

در روضة الشهداء ص 235 فرمود : شریح بن عبید روی بمیدان نهاد و بر مرکب سوار شده بچپ و راست میتاخت و مرد را از زمین بزمین میانداخت .

بهر جا که نیزه بر افراختی جهانی ز مردم تهی ساختی بهر سو که مرکب برانگیختی بشمشیر خون یلان (1) ریختی ناگاه مرکبش خطا کرد و او را بزمین زد جمعی گرد او در آمده بزخمهای

ص: 157

پی در پی او را شهید ساختند .

### حماد بن انس

در باران پایدار ص 60 از روضة الشهداء نقل کند که پس از شهادت عمرو ابن عبد الله مذحجی حماد بن انس بمیدان در آمده اسب میتاخت ولوای نصرت بر می افراخت و به تیغ مبارزت سر دشمنان از تن جدا میساخت و آنرا بچوگان نصرت چون گوی میتاخت و بنای صبر و قرار از دل اشرار بر میانداخت ، عاقبت خدنگ اجل دیده املش (1) بر بست و با دلی شادان و جانی به محنت آبادان به شهیدان راه حق پیوست .

هر لحظه باد میرد از بوستان گلی \*\*\* آشفته میکند دل مسکین بلبل

### شهادت زهیر بن حسان الاسدی

در روضة الشهداء ص 225 نقل کند چیزیرا که خلاصه اش این است عمر سعد مبارز نامداریرا که سامحه ازدی نام داشت بمیدان فرستاد آمد و ندای هل من مبارز کشید .

در این وقت زهیر بن حسان در پیش روی امام حسین (علیه السلام) ایستاده بود ، گفت : یابن رسول الله این مرد که بمیدان آمده مبارز صف شکن و دلاور مَرْد افکن است مرا اجازه دهید تا با او نبرد کنم ، و لوای لاف و گزافی که در میان میدان بر افراشته بصر صر ( باد تند ) قهر در هم شکنم ، حضرت اور اجازت داد و این زهیر از قبیله بنی اسد بود ، در همان نزدیکی از وطن خود بریده و خدمت امام را از همه عالم گزیده ( اختیار کرده ) بود ، مبارزه مردانه و دلاور

ص: 158

در افکند مرکب بمیدان دلیر\*\*\* بفرید مانده نره شیر

در گرمی تاختن سر راه بر (سامحه ازدی) گرفت سامحه چون زهیر را دید از ترس او بلرزید و از راه نصیحت در آمده گفت : ای شهسوار مضمار محاربت وای نامدار میدان مبارزت شرم نداری که مال و منال واهل وعیال خود را میگذاری وروی تقویت حسین میاری؟ زهیرگفت : ای ناکس دُون ترا شرم می باید داشت که شمشیر بر روی اهل بیت پیغمبر (صله الله علیه واله) میکشی ، و برای نعمت فانی دنیوی عقوبت دائمی اُخروی اختیار میکنی؟ (سامحه) خواست که دیگر سخن گوید : که زهیر نیزه بر دهش . زد ، سنان نیزه از پشتش بیرون آمد ، في الحال از مرکب در افتاد و جان بداد ، پس زهیر در برابر عمر سعد آمده و نعره زد که یا اهل العراق هر که مرا شناسد خود شناسد ، و هر که شناسد منم زهیر بن حسان اسدي ، کیست از شما که بیرون آید تا زمانی با یکدیگر بگردیم و ببینیم که بخت کرایاری میکند و نکبت کرا بر خاك اِدبار خواری میافکند .

کوی عشقست و درو زخمِ بلا پي در پي\*\*\* کو حریفی که قدم بر سر این کوی نهد

اهل شام و عراق که آوازه شجاعت او را شنیده بودند سر در پیش انداختند و از جنگ با او بترسیدند ، عمر سعد بانك بر سپاه خود زد که این چه بی حمیتی است که شما را دریافته آخر يك کس بمیدان روید و نام خود را در پهلوانان بلند سازید ، تا آنجا که فرمود : سید سوار او را در میان گرفتند .

راوی گوید : که پنجاه سوار را بینداخت اما نود زخم بر وجود شریفش زده بودند ، امام (علیه السلام) چون آن حال را مشاهده کرد ، جمعی را فرمود که زهیر را دریابید ، سعد که غلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود با ده تن از مبارزان رفتند و خود را بر آن گروه زده وزیر را از آن میانه بیرون آوردند بیش از دویست چوبه



تیر بر وجود او نشسته بود ، او را نزد امام(علیه السلام) آوردند حضرت پیاده شد بر سر بالین و بی بايستاد زهیر چشم باز کرد و امام را بر بالای سر خود ایستاده دید آن مقدار قوت داشت که روی خود را بر قدم امام حسین (علیه السلام) نهاد و بزبان حال مضمون این مقال را ادا کرد . خاک قدم دوست شدم نیست کسی را این عیش که امروز مرا در قدم اوست

حضرت فرمود : ای زهیر سخن گوی و آنچه در دل داری ظاهر کن ، زهیر گفت : ای فرزند رسول خدا برای من جام آب صاف زلال آورده اند صبر فرمائی تا آب بخورم آنگه سخن کنم ، امام فرمود : ای یاران بهشت را بزهر نموده اند پس زهیر دهان بر هم میزد چنانچه کسی چیزی آشامد آنگه نفسی زد و روحش بعالم بالا پرواز کرد انتهی ملخصاً .

### **عبدالله بن ابی دجانہ**

در یاران پایدار ص 24 از روضۃ الشهداء و علمای معاصرین نقل کند که عبدالله بن ابی دجانہ روز عاشورا رخصت فداکاری خواست و دلیرانه وارد میدان شد و جهاد کرد ، و افرادی را بکشت و بدنش زخمها برداشت و از هر طرف دشمن به او حمله کرد و بدرجه شهادت نائل گردید .

### **اشعث بن قیس**

در بیاران پایدار ص 32 از جمهره انساب العرب و روضۃ الشهداء نقل کند هنگامیکه محمد بن مقداد ، و عبد الله بن ابودجانہ در محاصره سپاه کوفه افتادند اشعث بن قیس ، قیس بن ربیع ، عمرو بن قرط ، حنطمه ، حماد ، سعد بن حرث به مدد ایشان رفتند ، و جهت کثرت سپاه و ضربهای متوالی پی در پی این

ص: 160

گروه شهید شدند .

### شهادت شیب بن جراد کلابی وحیدی

در یاران پایدار ص 82 از تنقیح المقال ج 2 ص 80 نقل کند که او در شمار تابعین و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده ، و با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرد و با کشته شدن مسلم به سپاه عمر بن سعد پیوست و به کربلا آمد و تا شب نهم محرم در لشکر عمر سعد بود عصر روز نهم که شمر بکربلا رسید و نامه ابن زیاد را به عمر سعد داد ، محتوی بر اینکه کار حسین را به سرعت پایان دهد ، شیب دانست که کار صلح به جنگ و از جنگ به کشتن امام (علیه السلام) منجر خواهد شد لذا شدیداً ناراحت و افسرده خاطر شد ، و در تاریکی شب دهم شود را به حسین (علیه السلام) رسانید و روز عاشورا به شرف شهادت رسید.

### شهادت ظهیر بن حسان اسدی

ظهیر بن حسان اسدی را در یاران پایدار ص 86 از علمای معاصرین ص 269 جزء شهدای کربلا شمرده و فرموده نامی برای او در کتب ندیدم . و جای سؤال است که شما از کجا نقل کردید ؟

### شهادت عبد الله بن ابی سفیان

یاران پایدار ص 100 از اصابه ج 2 ص 320 و مجالس المؤمنین ج 1 ص 200 نقل کند که عبد الله بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم هاشمی مادرش نسمة دختر همام بن ارقم اسدی از صحابه پیغمبر (صله الله علیه واله) است و بعد از وفات رسول الله به علی بن ابیطالب (علیه السلام) گروید ، و همراه او به جنگها رفت

ص: 161

## غرة غلام حر

بعنوان (عروة) در ج 2 ص 67 گذشت . در یاران پایدار ص 140 گوید بعضی (قرة) و بعضی (عروة) نقل کرده اند و هر دو اشتباه است.

## قیس بن منبه

در روضة الشهداء ص 238 گوید: قیس بن منبه چون شیر شکاری و پلنگ کوهساری روی بمیدان نهاد و رجزی آغاز کرد که ترجمه بعضی از ابیات آن اینست :

من قیس بن منبه ام که در جنک کیوان نرسد بدار و گیرم گر رستم زال زنده گردد گردد بخم کمند اسیرم در دوستی حسین و آلش باکی نبود  
اگر بمیرم امروز شوم شهید و فردا در خلد برین بود سر برم کمان کین در بازوی تمکین فکنده کمند گیر و دار از فتراک ادراک در آویخت  
و بقوت بازوی توانا خاک میدان با خون دشمنان در آمیخت ، سالار کوفی از میسر عمر سعد بمبارزت وی بیرون آمد و طاقت حرب وی  
نیاورده روی بگریز نهاد ، و راه بیابان بر گرفت قیس از روی تعصب مرکب از عقب وی در تاخت تا از لشکرگاه بصحرا رسید عمر سعد حکم  
کرد تا جوقی سواران از عقب در دو بناختند همین که نزدیک سالار رسید و خواست که نیزه بوی رساند سواران از قفای وی در آمده و  
زخمها بر او گشاده دمار از وی بر آوردند ، و عاقبت الامر بزخمهای پی در پی شهیدش کردند و سالار بسلامت باز گردید و بجای خود  
آمد

## محمد بن انس

در یاران پایدار ص 157 از خیابانی نقل کند که محمد بن انس مرادی خزاعی را در شمار شهدای کربلا نوشته .

## وقاص بن مالک

در روضة الشهداء ص 234 بعد از حماد بن انس وقاص را در شمار شهداء ذکر کرده:

تیز کرد اسب را چو بحر خفیف کل شیء من الظریف ظریف هنوز دوازده تن را نکشته بود که نا حافظی بر وی تاخت و بطعن نیزه اش بر خاک انداخت .

جرعه ای از جام شهادت چشید رخت بایوان سعادت کشید

## شهادت هاشم بن عتبه

در روضة الشهداء ص 239 چیز را نقل کند که خلاصه اش این است . ناگاه از دست امام حسین (علیه السلام) از میان بیابان سواری بیرون آمد و نعره زد که لشکر کوفه و شام ، وای بی رحمان خون آشام هر که مرا داند خود داند ، و هر که نداند منم هاشم بن عتبه وقام برادر زاده سعد ، پس روی بلشکر امام حسین نهاده گفت : السلام عليك یا بن رسول الله اگر پسر عمم عمر سعد با دشمنان یار است ، دل من دوستان شما را هوا دار است و در دوستی شما بغایت وفادار ، و ابن هاشم در صفین جنگ کرده بود ، و در جنگ عجم همراه عم خود بسی دلیریها نموده چنانچه در تواریخ صحابه معلومست ، آنگه از امام همت طلبیده روی

ص: 163

بمیدان نهاد و گفت: نمیخواهم از این لشکر الأعمزاده خود عمر سعد را، عمر صمد که این سخن بشنید و طعنه هاشم گوش کرد، ارزه بر وی فتاد و چون مبارزتهای هاشم شنوده و دلیری و مردانگی او را دانسته بود، روی بلشکر خود آورده گفت: ای دلاوران، این سوار عمزاده منست و مرا در میدان رفتن او مصلحت نیست، کیست که برود و دل مرا از او فارغ گرداند؟

سمعان بن مقاتل که امیرحلب بود بمیدان آمد، و او در آن نزدیکی از دمشق با هزار سوار بیاری پسر زیاد آمده بود، مردی کار دیده و گرم و سرد روزگار کشیده چون بمیان میدان رسید نعره بر هاشم زد که ای بزرگ زاده عرب، پسر عم ترا از پسر زیاد چه بد رسیده و حالا ملک ری و طبرستان نامزد اوست و سپهسالار لشکر کوفه و شامست، و تو او را گذاشته ای، و با حسین که نه مملکت دارد و نه چشم و نه خزانه و نه قدم بارشده ای، این کار مکن و از دولت روی مگردان و با بخت خویش ستیزه فروگذار. همت بلند دار و از دولت مناب روی آدبار را مجوی و از اقبال سر میپیچ هاشم گفت ای ناکس این دو سه روزه اقتدار فانی را دولت نام نهاده ای و جاه بی اعتبار دنیا را اقبال لقب داده ای مگر ندانسته ای. گفتم بکس که چیست دولت گفتا روزی دو سه دو باشد و باقی هم لت نه دولت جهان را اعتباریست و نه اقبال او را ثباتی و قراری. اگر دهد تو جام جهان نما دنیا بینم جو مستان هزار جام جمش کشیده دار قدم از حریم حرمت او که بیشتر همه نامحرمند در حرش ای سمعان بیا و دیده انصاف بگشای و بنعیم باقی بهشت رغبت نموده از سر این جیفه از سگان واپس مانده در گذر و کمر خدمت فرزند مصطفی صلوات الله و سلامه علیه بر میان جان بسته دولت ابد پیوند رضای الهی و سعادت سرمد عطای

نامتناهی بدست آر ، گوش سمعان از شنیدن این سخنان تیره گفت : ای هاشم نه از پسرعم شرم میداری و نه از پسر زیاد حساب میبری ، هاشم گفت : لعنت پسر زیاد باد که پدر عمم را بازی داد تا دین بدنیا بفروخت ، سمعان دیگر باره خواست سخن گوید ، هاشم در غضب شده بانك بر مرکب زد و گفت : ای ناستوده بمجادله آمده ای یا بمقاتله پس بر سمعان حمله کرد و نیزه درنیزه یکدیگر افکندند ، در آخر هاشم نیزه از دست بیفکند و شمشیر کشیده روی سمعان نهاد ، سمعان حلبی نیزه بر سینه هاشم راست کرده بود ، هاشم پشت شمشیر بر نیزه اوزد . نیزه از دستش بیفتاد ، و خواست که تیغ بر کشد ، هاشم امانش نداد شمشیر بر فرق سرش زد و دو نیمش کرد صدای تکبیر از سپاه امام حسین (علیه السلام) بر آمد ، و هاشم در پیش صف عمر سعد بایستاد ، و گفت : ای عموزاده پدرت سعد و فاص در روز احد جان فدای حضرت رسالت (صله الله علیه واله ) کرده تیر در روی دشمنان دین می انداخت و حضرت او را دعا میکرد ، و پدر من عتبه بن وقاص سنك بر لب و دندان مبارك آن حضرت میزد و مدد مخالفان می کرد ، امروز حالتی عجیب مشاهده می رود ، که تو پسر چنان پدر با دشمن یار شده ای تیغ در روی فرزند مصطفی (صله الله علیه واله ) میکشی ، و من پسر چنان پدری اهل بیت آن حضرت را حمایت میکنم ، عمر سعد که این سخنان گوش کرد آه سرد از دل بر آورد و سر در پیش افکنده آب ندامت از دیده بی شرمش روان شد ، و چون سمعان بدان خواری کشته گردید برادرش نعمان بن مقاتل با هزار مرد که ملازم سمعان بودند بیکبار بر هاشم حمله کردند هاشم نترسید و از آن لشکر ذره ای نیندیشد ، و پیش حلمه ایشان باز شد و دست و بازو بکار آورد ، تا آخر .

مؤلف گوید : کیفیت شهادت هاشم را بیان نکرده که چگونه شهید شد و کی

او را بکشت .

ص: 165

## محمد بن جعفر بن ایطالب

بعضی او را در شمار شهدای کربلا ذکر کرده اند و این اشتباه شده (بمحمد بن عبد الله بن جعفر) و برای توضیح بیشتر برجال مرحوم ممقانی ج 2 ص 91 از ابواب میم رجوع شود.

## شهادت هفهاف بن المهتد الراسبي البصري

در رجال ممقانی ج 3 ص 303 این مرد شجاعی بود از اهل بصره و از مخلصین اهل بیت بود و ملازم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود تا آن حضرت کشته شد امام حسن (علیه السلام) پیوست و بعد از امام حسن با امام حسین (علیه السلام) بود و چون خبر خروج امام حسین را از مکه بطرف عراق شنید از بصره بیرون شد و بعد از کشته شدن آن حضرت بکربلا رسید.

پس داخل لشکر عمر سعد شد و پرسید چه خبر است امام حسین (علیه السلام) کجا است؟ باو گفتند تو کیستی؟ گفت من هفهاف راسبی بصری هستم، آمده ام برای یاری حسین (علیه السلام) باو گفتند آیا نمی بینی که لشکر هجوم بخیمه ها کرده و مشغول غارت کردن هستند، چون این را بشنید شمشیر کشید و هر کس نزدیک میآمد میکشت تا زخم بسیار برداشت و بالاخره شهید شد رضوان الله علیه.

## شهادت یحیی بن هانی بن عروه

مرحوم ممقانی در رجال خود ج 3 ص 322 فرمود: اهل تاریخ نقل کرده اند که چون هانی با مسلم در کوفه کشته شدند پسرش یحیی فرار کرد و نزد خویشان خود مخفی شد از ترس ابن زیاد، و چون شنید که امام حسین (علیه السلام) وارد کربلا

شده رفت بطرف امام حسین و ملازم او بود تا روز عاشورا که جنگ شروع شد پیش رفت و جماعتی بسیار را بکشت سپس شربت شهادت را نوشید.

## فصل 72: در کسانی که قبل از روز عاشورا شهید شده اند غیر از حضرت مسلم وهانی

### اشاره

یکی (قیس بن مسهر صیداوی) است.

در ابصار العین ص 64 گوید چیز را که خلاصه اش اینست. مردم کوفه چند روز پی در پی نامه دعوت برای امام حسین (علیه السلام) مینوشتند. نامه دوم را توسط چند نفر فرستادند که من جمله ایشان قیس بن مسهر صیداوی بود. چون نامه ها پشت سر هم رسید، حضرت جناب مسلم بن عقیل را خواست و بطرف کوفه فرستاد، و دو نفر را که یکی قیس بن مسهر و دیگری عبد الرحمن ارحبی باشد همراه مسلم فرستاد، مسلم چون بمضیق (1) رسید راهنمای ایشان جاده را گم کرده و از تشنگی بمردند، مسلم نامه ای توسط قیس بن مسهر برای امام حسین (علیه السلام) فرستاد.

حضرت جواب نامه مسلم را نیز با قیس فرستاد و با معلم بکوفه رفتند، چون مسلم اجتماع مردم کوفه را و بیعت کردن ایشان را بدید نامه توسط قیس برای حضرت فرستاد، و ایشان در مکه خدمت حضرت رسیدند و نامه را تقدیم نمودند و ملازم حضرت بودند.

ابو مخنف گوید: چون امام حسین بحاجر (2) رسید نامه برای مسلم و

ص: 167

---

1- مضیق: قبه ایست بین مکه و مدینه (المراصد)

2- در حاشیه مراصد از اساس نقل کند که حاجر مکانی است در راه مکه



شیعیان نوشت و با قیس فرستاد (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَاتِي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: أَمَا بَعْدَ فَإِنَّ كِتَابَ مُسَدِّمٍ جَاءَنِي يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلَائِكَتِكُمْ عَلَى نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحَسِّنَ لَنَا الصَّانِعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَى ذَلِكَ أَحْسَنَ الْأَجْرِ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكُمْ فَانْكَمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُوا: فَاتِي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْشَاءَ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ) این نامه ایست از حسین بن علی بسوی برادران مؤمن پس از سپاس خداوند بی مانند میفرماید: مسلم بن عقیل نامه ای بمن فرستاد و مرا آگهی داد که شما بحسن رأی و رؤیت (فکر و نظر) متفق شده اید و بنصرت ما کمر بسته اید و در طاب حق ما همدستان گشته اید، و من از خداوند خواستار شدم که نیکو گرداند بساخته خویش و در این امر اجر عظیم عنایت فرماید مر شما را، من روز سه شنبه هشتم ذیحجه در روز تروییه از مکه بیرون شدم و بجانب شما رهسپار گشتم، هم اکنون چون فرستاده من بنزدیک شما فرارسد عجله کنید و کوشش نمائید در امر خود و من نیز در این روزها بنزد شما حاضر خواهم شد و السلام علیکم.

در اثناء راه مأمورین ابن زیاد که رئیس ایشان حصین بن تعیم بود قیس بن مسهر را گرفتند. و این بعد از قتل مسلم وهانی بود. چون دستگیر شد حصین او را نزد ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد از قیس پرسید نامه را چه کردی؟ قیس گفت: پاره کردم. گفت:

چرا پاره کردی؟ گفت، برای آنکه ندانی چه در نامه هست، گفت: نامه برای که بود؟ گفت، اسم ایشان را نمیدانم، گفت: اگر اسم ایشان را نگوئی پس برو منبر و این دروغگو پسر دروغ گورا (یعنی امام حسین(علیه السلام)) سب کن و

ناسزا بگو. پس قیس بالای منبر رفت و گفت: ای مردم حسین بن علی (علیه السلام) بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا (صله الله علیه واله) است، من فرستاده اویم بسوی شما، و در اجر (مکانی است بین مکه و عراق) او را گذاشتم پس او را اجابت کنید، سپس ابن زیاد و پدرش را لعن کرد، و بر علی امیر المؤمنین (علیه السلام) صلوات فرستاد، پس ابن زیاد امر کرد او را بالای قصر بردند و از آنجا پرتاب کردند بزمین افتاد و قطعه قطعه شد و بمرد. حضرت در عذیب (که یکی از منازل است) خبر شهادت او را شنید فرمود: (فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر) اللهم اجعل لنا ولهم الجنة منزلا واجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتك و رغائب مذخور ثوابك.

پس بعضی از دنیا رفتند و بعضی انتظار میکشند خداوندا بهشت را منزل ما و ایشان قرار ده، و در قرارگاه رحمت که ثوابهای مرغوب ذخیره شده ما و ایشان را جمع فرما.

ودرز بارت ناحیه فرمود: السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ . كما في البحار ج 45 ص 71 و ج 101 ص 273 سطر 2 و ناسخ ج 3 ص 23 سطر 6.

### **عبدالله بن يقطر الحميري رضيع الحسين عليه السلام**

دیگر عبد الله بن يقطر است که قبل از عاشورا شهید شده.

در ابصار العین ص 52 گوید: مادر عبدالله نگاه دار امام حسین (علیه السلام) بود چنانچه مادر قیس بن ذریح که نگاه دار امام حسن (علیه السلام) بود.

و امام حسین (علیه السلام) از مادر عبدالله بن يقطر شیر نخورده بود ولی رضیع گفتند بجهت آنکه حضرت را نگاه داری میکرد.

واهل سیر گفته اند او را امام حسین (علیه السلام) بطرف کوفه فرستاد با نامه ای که در

جواب نامه حضرت مسلم بود.

پس حصین بن تمیم او را در قادسیة دستگیر کرد و بنزد ابن زیاد فرستاد تا آخر قصه که در ص 219 در تحت عنوان (نامه امام حسین (علیه السلام) بزرگان کوفه) گذشته ملاحظه فرمائید.

### عبد الاعلی بن یزید الكلبي العلیمی

و دیگر عبد الاعلی است.

در ابصار العین ص 108 گوید: شجاعی بود از اهل کوفه جزء کسانی بود که با مسلم بن عقیل رضوان الله علیه خروج کرد، چون مردم از یاری مسلم کوتاهی کردند، کثیر بن شهاب او را گرفته باین زیاد تسلیم داد ابن زیاد هم او را حبس کرد. ابو مخنف گوید: چون مسلم کشته شد، ابن زیاد او را حاضر کرد و از حالش پرسید گفت: آمده بودم تماشا کنم مرا گرفتند، ابن زیاد گفت قسم یاد کن، عبد الاعلی قسم نخورد، پس او را بردند به (جبانة السبیع) (1) و آنجا بقتل رسانیدند رحمه الله.

### عمارة بن صلخب الازدی

دیگر عمارة بن صلخی بود (2) در ابصار العین ص 110 گوید: عمارة از شیعیانی بود که با مسلم بیعت کرده بود، و با مسلم خروج کرده بود، چون

ص: 170

- 
- 1- در مراصد گوید: جبانة در اصل بمعنای صحرا است ولی اهل کوفه مقبره را جبانة نامند و در کوفه چند جا هست که آنها را جبانة می گویند، یکی جبانة کننده، دیگر جبانة سمیع، دیگر جبانة میمون و غیر از اینها همه در کوفه است
  - 2- صلخب: بر وزن جعفر

مسلم گرفتار شد و کشته شد ابن زیاد عماره را حاضر کرد و گفت: از چه طائفه هستی؟ گفت از طایفه ازد هستم دستور داد ببرند نزد فامیلش و او را گردن زنند همین کار کردند. بردند بین فامیل و طایفه اش و گردنش را زدند.

### سلیمان بن رزین مولی الحسین بن علی علیهما السلام

دیگر سلیمان بن رزین است که در ابصار العین ص 53 می گوید: از غلامان حضرت امام حسین (علیه السلام) بوده و نامه ای که حضرت برای اهل بصره نوشت توسط او فرستاد و منذر بن جارود خیال کرد این حيله ای باشد از ابن زیاد پس نامه و سلیمان را تحویل ابن زیاد داد و او را گردن زدند.

و در زیارت ناحیه فرمود: اَلْسَلَامُ عَلٰی سَلِيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَلَعْنُ اللّٰهُ قَاتِلَهُ سَلِيْمَانَ بْنِ عَوْفِ الْحَضْرَمِيِّ. كما في البحار ج 45 ص 69. مؤلف گوید در ص 188 از جلد اول از رمز المصيبة در تحت عنوان ( نامه نوشتن حضرت برای شیعیان و اشراف بصره ) ذکر این سلیمان شد رجوع

شود.

### فصل 73: ذکر حال جوانان بنی هاشم که در روز عاشوراء شهید شدند

#### اشاره

مرحوم مجلسی در جلاء العیون ص 567 فرموده: چون بغیر از اهل بیت و اولاد امجاد آن حضرت و اولاد امیرالمؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد جعفر بن ابیطالب، و اولاد عقیل جمع شدند و یکدیگر را وداع کردند و عازم جنگ شدند.

ص: 171

(شهادت عبد الله بن مسلم) (1)

در ناسخ گوید: اول کس، عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ایطالب بود.

ابو الفرج گوید مادر عبدالله بن مسلم رقیه دختر علی بن ایطالب بود بالجمله عبد الله خدمت امام آمد، تا رخصت مبارزه گیرد. در بحر الثالیه مسطور است که آن حضرت فرمود: هنوز از شهادت مسلم زمانی نگذشته و مصیبت او از خاطر نرفته، ترا رخصت میدهم که دست مادر پیر خود را گرفته از این صحراء بیرون شوید، عرض کرد، پدر و مادرم فدای تو باد، من آن کس نیستم که زندگانی دنیا را بر زندگانی جاویدانی اختیار کنم، خواهش من آن است که این جان ناقابل را برای قربانی قبول فرمائید، حسین علیه السلام قبول فرمود، پس عبدالله چون شیر غضبناک و پلنگ خشمگین بمیدان تاخت و این رجز بخواند:

الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي وَفَتِيَّةٌ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ لَيْسُوا بِقَوْمٍ عَرَفُوا بِالْكَذِبِ لَكِنْ خِيَارٌ وَكِرَامُ النَّسَبِ

من هاشم السادات أهل الحسب امروز پدرم مسلم و جوانانیکه مسلمان و راستگو و شریف نژاد، و از فرزندان هاشم بوده و شهید شدند ملاقات میکنم. در جلاء العیون گوید بروایت امام زین العابدین سه نفر را بقتل آورد.

ص: 172

---

1- در جلاء العیون ص 567، و ناسخ ج 2 ص 316 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 26 و مقام ص 434. و ابصار العین ص 50 و ابن نما ص 67 و مناقب ج 4 ص 105 و ارشاد مفید ص 239 و بحار ج 45 ص 32

و بروایت دیگر در سه حمله نود و هشت (1) نفر را بدوزخ فرستاد. و بروایت ناسخ نود نفر را بکشت، و به دست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک (و در جلاء اسد بن صبیح و عمر بن مالک (2)) شهید شد.

و بروایتی عبدالله دست مبارک بر پیشانی داشت، ناگاه از سپاه ابن سعد تیری آمد و دست عبدالله را بر پیشانی بدوخت و بدان زخم از اسب در افتاد.

و در ناسخ گوید: از زیارت ناحیه معلوم میشود تیرانداز همان عمرو بن صبیح صیداوی بوده (3).

و در قمر مقام گوید: بروایت دیگر آن ملعون زید بن رقاد حبانی بود و میگفت چون تیر بعبدالله رسید گفت: (اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ اسْتَقَلُّونا وَ اسْتَدَلُّونا فَأَقْتُلْهُمْ كَمَا قَتَلُوا) بار خدایا ما را اندک شمرند و خوار کردند ایشان را بکش چنانکه ما را بکشند و چون شهید شد ظالمی پیش تاخت آن تیر که بر جبهه عبدالله زده بود حرکت داد تابیرون آورد، پیکان بماند و چوبه بکشید و آن تیر دیگر که بر سینه مبارک انداخته بود بگرفت.

و بروایت دیگر چون عزم جهاد کرد این رجز می خواند:

ص: 173

1- كما في المناقب و ابصار العين والبحار والقمر مقام

2- و این اشتباه است. بجهت آنکه مخالف جمیع مصادر است

3- مؤلف گوید: این اشتباه است چون در زیارت ناحیه دارد: السلام على القتيل ابن القتيل عبد الله بن مسلم بن عقيل لعن الله قاتله ورامیه عامر بن صعصعة وقيل أسد بن مالك. ناسخ ج 3 ص 21 سطر (2) و بهار ج 45 ص 68 سطر (14) را ملاحظه فرمائید. و شاید منشأ اشتباه این باشد که در زیارت ناحیه بعد از عبدالله بن مسلم بن عقیل (أبي عبدالله (عبيد الله) بن مسلم بن عقيل) را ذکر فرموده و فرمود لعن الله قاتله ورامیه (عمرو بن الصبيح الصيداوی) آنوقت اشتباه شد (با عبد الله بن مسلم)

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا \*\*\* فَفَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً مَرّاً

أَكْرَهُ أَنْ أُدْعَى جَبَاناً فَرّاً \*\*\* إِنَّ الْجَبَانَ مَنْ عَصَى وَفَرّاً

سوگند بخدا نکشم جز آزاده گان را، بتحقیق که مرگ را تلخ یافتم، و دوست نمیدارم مرا ترسو و فرار کننده بخوانند زیرا که ترسو کسی است که گناه کند و قرار نماید در زیارت ناحیه فرمود: أَلَسَ لَامٌ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ؛ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ: عامر بن صَعَصَعَةَ وَقَيْلٌ: أَسَدِيُّنِ مَالِكٍ (1) كما في البحار ج 45 ص 68.

### شهادت محمد بن مسلم بن عقیل

(شهادت محمد بن مسلم بن عقیل) (2)

در ناسخ پس او محمد بن مسلم بن عقیل چون برادر را در خاک و خون غلطان دید مانند پلنگ زخم خورده بر دمید.

و از امام رخصت طلبید، بمیدان آمد و چند تن از بزرگان را بدرک فرستاد، آن گاه بدست ابو جرهیم ازدي، و لقیط بن ایاس بن جهنی (3) بدرجه شهادت رسید.

ص: 174

---

1- قوله: وقيل قال في البحار ج 45 ص 74 سطر

2- ناسخ ج 2 ص 318، و قمقام ص 435. و ابصار العين ص 50، و جلاء العيون ص 568. و ابن جوزی در تذکره ص 266.

3- (3) در قمقام و ابصار العين و جلاء ( لقیط بن ریاس جهنی )

## شهادت هفت تن از اولاد عقیل

جعفر و عبدالرحمن و عبد الله اصغر و عبدالله اکبر و موسی و عون و علی .

### شهادت جعفر بن عقیل

پس جعفر بن عقیل رخصت طلبید و آمد در برابر صفوف دشمن و این رجز بخواند:

أَنَا الْغُلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ \*\*\* مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ  
وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ \*\*\* هَذَا حُسَيْنٌ (1) أَطْيَبَ الْأَطْيَابِ

مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الْعَاقِبِ (2)

من غلام و جوانی هستم از ابطح و طائفه طالبین از جماعت هاشم و غالب (که هر دو جد پیغمبرند) و ما بزرگ بزرگانیم، این حسین است که پاکیزه ترین پاکها است از نسل عاقب یعنی پیغمبر که نیکو و پرهیزکار بود میباشد.

قرة العين عقيلم من و مولایم حسین \*\*\* جان و دل ز آرایش هر تهمت و شین

پسرعم منست این شه و شهزاده که هست \*\*\* قرة العين نبی چشم و چراغ ثقلین

ابن حسین بن علی است که جبرئیل امین \*\*\* پرورش داد و را در حلل اجنحتین

و جنگید تا پانزده سوار نامدار را بهلاکت رساند.

ص: 175

1- در مناقب (فینا حسین الخ)

2- عاقب یکی از اسماء پیغمبر است زیرا که آن حضرت آخرین انبیاء است (کما فی هاشم الناسخ) و در مجمع البحرین گوید: و عقببت زیداً من باب قتل جث بعده و منه سمی النبی العاقب لانه عقب کل من کان قبله من الانبیاء و ما بعدهم



در مناقب گوید دو نفر را بکشت، و (بشر بن سوط همدانی) او را شهید کرد.

و در ناسخ (بشر بن حوطه همدانی) او را شهید کرد. و در ابصار العین (بشر بن حوط همدانی) او را بکشت.

و بروایت حمید بن مسلم و ابی جعفر الباقر او را عروه بن عبد الله خثعمی مقتول ساخت کما فی الناسخ و القمقام.

و در ناسخ از ابو الفرج روایت کند که مادر جعفر ام نفر بود دختر عامر عامری.

و در مقام گوید مادر او، ام الشقر (الشغرخ) دختر عامر بن البصان (الهضاب) عامری بود.

و بقولی اسم او حوصا (خوصاء) بود. و در بحار از ابی الفرج روایت کند که مادرش (ام الشغری) بود.

در زیارت ناحیه فرمود: **السَّلَامُ عَلٰی جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشْرِ بْنِ حُوَظِ الْهَمْدَانِيّ**. کما فی البحار ج 45 ص 68. و در بحار ج 101 ص 271 و ناسخ ج 3 ص 20 (بشر بن حوط همدانی)

### شهادت عبدالرحمن بن عقيل

(شهادت عبدالرحمن بن عقيل) (1)

در ناسخ پس عبد الرحمن بن عقيل بميدان آمد، و اين رجز بگفت: **أَبِي عَقِيلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٍ إِخْوَانِي**

ص: 176

---

1- در ناسخ 319 و قمقام ص 435. و بحار ج 45 ص 33 و مناقب ج 4 ص 105 و تذکره ص 266 و ابصار العین ص 51. و ارشاد مفید ص 239. و مقتل خوارزمی ج 2 ص 26

كُهُولُ صِدْقِ سَادَةِ الْأَقْرَانِ \*\*\* هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ

وَ سَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشُّبَانِ

یعنی من از فرزندانِ هاشم و پدرم عقیل است، منزلت مرا بشناسید، اجدادم مردانی راستگو و سرور همدوشان خود بودند، این است حسین بلند مرتبه و سرور پیران و جوانان. (کما فی هامش الناسخ) پس جنگید، و هفده تن از فرسان لشکر ابن سعد را بخاک افکند، آنگاه بدست عثمان بن خالد جهنی شهید شد (1).

قمقام گوید: و صاحب مقاتل در طی طالبین ذکر او نکرده است.

و چون در زیارت ناحیه مقدسه، و ارشاد مفید، و کامل بن اثیر مذکور بود ایراد شد. در زیارت ناحیه فرمود: **السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ**. لعن الله قاتله ورامیه عثمان بن خالد بن اشیم جهنی. كما فی البحار ج 45 ص 68.

و در ناسخ ج 3 ص 20 و بحار ج 101 ص 271 (عمر بن خالد بن اسد جهنی) ذکر شده و در هامش بحار ج 45 ص 68 گوید: فی بعض النسخ: عمر بن خالد بن اسد. فهو تصحیف.

### شهادت عبد الله بن عقيل بن ابيطالب

(شهادت عبد الله بن عقيل بن ابيطالب) (2)

در ناسخ گوید: عبد الله بن عقيل بن ابيطالب بمیدان آمد، و رزمی سخت داد، و بعد از کُر و فَرّ فراوان، عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشر بن حوط القایضی او را شهید کردند.

ص: 177

---

1- در ابصار العین گوید: بدست عثمان بن خالد بن اشیم جهانی و بشر بن حوط الهمدانی کشته شد

2- در ناسخ 319 و قمقام ص 435. و بحار ج 45 ص 33 و مناقب ج 4 ص 106

و بروایت سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، او عبد الله. اصغر است، و مادرش ام ولد است (1).

### شهادت عبد الله الاكبر بن عقيل

(شهادت عبد الله الاكبر بن عقيل) (2)

در ناسخ گوید: بعد از او برادرش عبد الله اكبر بمیدان آمد، مادر او نیز ام ولد است، جنگ بزرگی نمود.

و بروایت مدائنی، عثمان بن خالد جهنی و مردی از قبیله همدان او را بقتل آوردند.

### شهادت موسی بن عقيل

(شهادت موسی بن عقيل) (3)

در ناسخ گوید: ابو مخنف حدیث میکند که موسی بن عقيل خدمت امام حسین آمد و سلام داد، و بمیدان مبارزه تاخت و این رجز خواند:

يَا مَعْشَرَ الْكُفُولِ وَالشُّبَّانِ أَصْدَرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ وَالسَّيْفِ نَانَ أَحْمِي عَنِ الْفِتْيَةِ وَالنَّسْوَانِ وَعَنْ إِمَامِ الْإِنْسِ ثُمَّ الْجَانِ أَرْضِي بِذَلِكَ خَالِقِ الْإِنْسَانِ ثُمَّ  
رَسُولَ الْمَلِكِ الْمَثَانِ

خلاصه اشعار: ای گروه پیر و جوان، با شمشیر و نیزه شما را میزنم، و از امام جن و انس و بانوان، و جوانان او دفاع میکنم تا خدا و پیغمبرش را خشنود سازم (کذا في هامش الناسخ).

و حمله گران افکند و چندان بکوشید که هفتاد کس از سپاه ابن سعد را با

ص: 178

1- أم ولد: کنیزیکه از مولای خود فرزند داشته باشد

2- ناسخ ج 2 ص 319 و مقام ص 435. و مناقب ج 4 ص 106

3- ناسخ ج 2 ص 319

شمشیر در گذرانی آنگاه شهید شد.

### شهادت عون بن عقیل

(شهادت عون بن عقیل) (1)

در ناسخ گوید: جزری در کتاب تذکره (2) عسوان را در شمار پسران عقیل

آورده و او را نیز مقتول روز طف (کربلا) دانسته .

### شهادت علی بن عقیل

(شهادت علی بن عقیل) (3)

در ناسخ گوید: فاضل مجلسی با استاد خود، علی بن عقیل را در شمار شهدای کربلا رقم کرده. مؤلف گوید مرحوم مجلسی در بحار ج 4

ص 33 و در جلاء العیون ص 568

نقل فرموده.

در ناسخ گوید: فرزند زادگان عقیل را که اکنون رقم میشوند افزون از این شمارند نخستین.

### شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل

در ناسخ ج 2 ص 321 و قمر ص 436 گوید: محمد بن ابی سعید بن عقیل که او را احول میگویند و مادرش ام ولد است بمیدان جهاد

آمد، و او را لقیط بن یاسر جهنی بزخم تیغ بکشت.

و در مقتل مقرر ص 353 در شهادت او اینطور نقل کند که طبری در تاریخ خود ج 6 ص 258 وابن اثیر در بدایه ج 8 ص 186 روایت

کند که هانی بن

ص: 179

---

1- ناسخ ج 2 ص 320

2- کتاب تذکره الخواص ص 266 آخر سطر چهارم چاپ علمیه نجف اشرف سال 1369 هجری

3- ناسخ ج 2 ص 320 و بحار ج 45 ص 33 و قمر ص 436.

ثبیت حضرمی گوید: من با ده نفر از باران خود ایستاده بودیم هنگامی که حسین بر روی زمین افتاده، کودکی از فرزندان حسین که پیراهن و شلواری پوشیده و در گوشش گوشواره داشت و یکی از ستونهای خیمه را برداشته بود با ترس و وحشت به طرف راست و چپ نگاه میکرد، در این هنگام سواری با شتاب خود را به او رسانید و خم شد و او را با شمشیر به دو نیم کرد، وقتیکه مردم به این مرد اعتراض کردند که چرا کودک را کشته است از معرفی خویش شوق داری کرد و نام خود را نگفت، این کودک محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابیطالب بود، و مادرش باین حانت او نگاه میکرد و خویش را از دست داده بود الخ.

و در زیارت ناحیه فرمود: **اَللّٰهُمَّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي سَعِيْدِ بْنِ عَقِيْلٍ . لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ: لَقِيَطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ .** كما في لبحار ج 45 ص 69 و ج 101 ص 271 و ناسخ ج 3 ص 21.

### شهادت جعفر بن محمد بن عقيل

(شهادت جعفر بن محمد بن عقيل) (1)

در ناسخ گوید: جعفر بن محمد بن عقيل را نیز در شمار شهدای کربلا آورده اند.

و بروایتی در روز حره (که در سال دوم سلطنت یزید مدینه را قتل عام کرد) شهید شد.

و در بحار از ابی الفرج نقل کند که گفته ما در کتب انساب پسری برای محمد بن عقيل که نامش جعفر با شد ندیده ایم.

ص: 180

---

1- ناسخ ج 2 ص 321 و مقام ص 436 و بحار ج 45 ص 33

## شهادت احمد بن محمد بن عقيل

(شهادت احمد بن محمد بن عقيل) (1)

در ناسخ گوید: احمد بن محمد بن عقيل، چون شیر آشفته بمیدان جنگ در آمد، و این رجز بگفت:

الْيَوْمَ أَتَلُو حَسْبِي وَدِينِي \*\*\* بِبَصَارِمِ تَحْمِلُهُ يَمِينِي

أَحْمِي بِهِ عَنْ سَيِّدِي وَدِينِي \*\*\* إِنَّ عَلِيَّ طَاهِرٌ أَمِينٌ

امروز نژاد و دین خود را با شمشیر دستم که با آن از دین و سرورم پسر علی پاک رامین دفاع میکنم (برای شما) بیان خواهم کرد. (کذا فی هامش الناسخ) و جنگید تا هشتاد تن از کوفیان را بکشت، آن گاه کشته گشت.

## شهادت ابی عبید الله بن مسلم بن عقيل

در زیارت ناحیه مقدسه بحار ج 45 ص 68 فرمود: اَلسَّلَامُ عَلَيَّ اَبِي عُبَيْدِ اللهِ

اَبْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ . لَعَنَ اللهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عَمْرٍ وَبَنِ الصَّبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ .

ولی در بحار ج 101 ص 271 و ناسخ ج 3 ص 21 بجای (ابی عبید الله)

(ابی عبدالله ذکر کرده اند).

## شهادت سه تن از اولاد جعفر طيار

### اول شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر طيار

(اول شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر طيار) (2)

در ابصار العین ص 40 گوید: محمد بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب

ص: 181

---

1- ناسخ ج 2 ص 321 و مناقب ج 5 ص 105 و یاران پایدار ص 28

2- ناسخ ج 2 ص 321 . و بحار ج 45 ص 34 و مقام ص 439 . و مقتل خوارزمی ج 2 ص 26 و ابصار العین ص 40

مادرش خوصاء دختر حفصه بن ثقیف است.

و در ناسخ گوید: او آهنگ جنک کرد و این ارجوزه قرائت نمود:

نَشْكُوا (1) إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ \*\*\* قِتَالِ (2) قَوْمٍ فِي الرَّدَى عُمَيَانَ

قَدْ تَرَكُوا (3) مَعَالِمَ الْقُرْآنِ \*\*\* وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ وَالتَّبْيَانَ (4)

وَاطْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانَ (5)

یعنی بخدا شکایت میکنیم از ستم گروهیکه راهنمایی های قرآن را رها کردند و بی دینی و سرکشی را آشکار نموده اند کور کورانه بوی هلاکت میروند. (کذا فی هامش الناسخ) و خود را در میان دشمن افکند و ده تن ایشان را با تبر و شمشیر بکشت، آن گاه بدست عامر بن نهشل تمیمی کشته شد. و در ابصار العین و مقام دارد که سلیمان بن قتة ایشان را در قصیده اش اراده کرده:

وَسَمِّيَ النَّبِيُّ غُودِرَ فِيهِمْ \*\*\* قَدْ عَلَوْهُ بِصَارِمٍ مَصْقُولٍ

وَإِذَا مَا بَكَيْتُ عَيْنِي جُودِي \*\*\* بِدُمُوعٍ تَسِيلُ كُلَّ مَسِيلٍ

وهم نام پیغمبر غدر کرده شد بین ایشان، که با شمشیر صیقلی شده فرقس را شکافتند، و هر وقت گریه کنم ای چشم من بخش اشک خود را که هر جا میخواهد جاری شود.

در زیارت ناحیه فرمود: السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، الشَّاهِدِ

ص: 182

1- در ابصار العین و مناقب (اشکو الخ)

2- در ابصار العین و مناقب و مقتل خوارزمی (فعال قوم الخ)

3- در ابصار العین و مناقب (قد بذلوا الخ)

4- در مناقب بجای این بیت (واظهوروا الکفر مع الطغیان) ذکر کرده

5- این بیت در ابصار العین ذکر نشده

مَكَانَ أَبِيهِ وَالْتَّالِي لِأَخِيهِ وَوَاقِيهِ بِبَدَنِهِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ: عَامِرَ بْنِ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ.

كما في البحار ج 45 ص 68 و ج 101 ص 271 و ناسخ ج 3 ص 20.

### دوم شهادت عون بن عبدالله بن جعفر

در ابصار العين گوید: مادرش زینب عقیله کبری دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

گویند چون خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) با دو پسرش باو رسیده در مدینه در خانه خود نشست و مردم برای تعزیت او داخل میشدند و او را تعزیت میگفتند ابو السلاس که غلام او بود گفت: این مصیبتی که بما رسید از ناحیه حسین است، پس عبدالله (بن جعفر) با کفش خود او را بزد، و گفت: (یا ابن الخناء) بحسین جسارت میکنی ، بخدا قسم اگر حاضر بودم از او جدا نمیشدم تا اینکه با او کشته میشدم و مصیبتها برای من آسان است چون دو پسرم با برادر و پسر عمویم شهید شدند و مواسات کردند ، و صبر نمودند، پس رو بجلساء گرد و فرمود الحمد لله که اگر خودم حسین را یاری نکردم ولی بواسطه دو پسرم او را مواسات کردم.

خلاصه عون بمیدان جنك قدم گذاشت و این روز را بخواند: چنانچه در پاسخ یاد کرده.

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ \*\*\* شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ الْأَزْهَرِ (1)

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرَ \*\*\* كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ (2)

ص: 183

---

1- در ابصار العين و مناقب و قمقام و مقتل خوارزمی (فی الجنان أزهري)

2- در مقتل خوارزمی (فی معشر)



یعنی اگر مرا نمیشناسید، فرزند جعفری هستم که براستی شهید شد و با بال سبز در بهشت پرواز میکند، در قیامت همین شرف مرا بس است (که فرزند چنین پدرم) (کذا فی هامش الناسخ).

وحمله کرد و جنگید تا سه تن سوار و هشت تن پیاده را از مرکب بخاک هلاکت انداخت. و در ابصار العین و قمقام و مناقب گوید: سه تن سوار و هیجده تن پیاده را بکشت.

و در قمقام گوید: ابن اثیر در کامل آورده که (عون بن ابی جعفر بن ابیطالب) را که مادرش جماعه دختر مسیب بن نجبه فزاریست (عبدالله بن قطبه طائی) او را بکشت، و این مخالف با تمام مرویات فریقین است و شاید اشتباه از نساخ باشد.

در ناسخ گوید: بدست (عبد الله بن بطه طائی) شهید شد، و بعضی قاتل او را (عبد الله بن قطنه تیهانی) دانند.

و در ابصار العین و مناقب گوید (عبدالله بن قطنه طائی بنانی) او را شهید نمود.

و در قمقام و مقتل خوارزمی گوید (عبدالله بن قطبه طائی (نیهانی خ) او را بکشت.

و در قمقام و ابصار العین دارد که سلیمان بن قته در قصیده خود بدو اشارت میکند.

واند بی ان بکیت عونا اخاه (1) \*\*\*لیس فیما ینوبهم (2) بخذول (3)

ص: 184

---

1- در ابصار العین (واندیی ان ندبت عونا أخاهم)

2- ناب: عن فلان قام مقامه

3- خذل: فلانا ترك تصرته

فلعمری لقد اصیب ذوو القربی فبکی علی المصاب الطویل در زیارت ناحیه فرمود:

السَّلامُ عَلَی عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنانِ، حَلِيفِ الْإِيْمانِ وَمُنْازِلِ الْأَقْرانِ التَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ التَّالِيِ لِلْمَثانِي وَالْقُرْآنِ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِي.

بتقديم النون كما في الاقبال ص 575 والبحار ج 45 ص 68 و ج 101 ص 271.

ولی در ناسخ ج 3 ص 20 (التيهانی) ذکر کرده شاید اشتباه باشد.

### سوم شهادت عبید الله بن عبد الله بن جعفر

(سوم شهادت عبید الله بن عبد الله بن جعفر) (1)

در مقام گوید: عبید الله بن عبد الله بن جعفر پای بعرضه کارزار گذاشت، و مادر او نیز حوصا دختر حفصه است.

در مقاتل طالبيين آورده که او با حسين در كربلا شهيد شد. و در مناقب گوید: بشر بن حويطر قانصی او را بکشت.

### شهادت اولاد امام حسن عليه السلام

(شهادت اولاد امام حسن عليه السلام) (2)

در ناسخ ج 2 ص 322 فرماید چندانکه در کتب معتبره فحص کردم و پسرهای آن حضرت را بنام و نشان دانستم، بیست تن بر آمدند.

تا آنجا که میفرماید هفت تن از ایشان در روز عاشوراء ملازم سید الشهداء بودند.

ص: 185

---

1- ناسخ ج 2 ص 322 و مناقب ج 4 ص 106 و مقام ص 437 و بحار ج 45 ص 34 و جلا العيون ص 567 و بجای عبید الله عبد الله

نقل کرده

2- ناسخ ج 2 ص 322

اول حسن مثنی. دوم عبد الله اکبر بن حسن. سوم عبدالله اصغر بن حسن. چهارم قاسم بن حسن. پنجم عمر بن حسن. ششم ابوبکر بن حسن. هفتم احمد بن حسن. و بروایتی زید بن حسن نیز ملازم رکاب بود.

اما حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند، در خاطر داشت که دختر حسین (علیه السلام) را در حباله نکاح در آورد، چون این خبر را بعرض حسین (علیه السلام) رسانیدند، او را حاضر ساخت و فرمود: اینک فاطمه و سکینه دختران منند، هر يك را خواستار باشی با تو عقد خواهم بست، محسن شرمناك سر فرو داشت و سخن نکرد.

حسین (علیه السلام) فرمود: من دختر مورد فاطمه را که با مادرم شبیه تر است با تو کابین بستم.

ابو نصر بخاری گوید: فاطمه از حسن سه پسر آورد: عبدالله که او را عبد الله محض گویند. ابراهیم که او را ابراهیم غمر گویند.

حسن و او را حسن مثلث گویند.

### ذکر حال حسن مثنی

(ذکر حال حسن مثنی) (1)

بالجمله، حسن مثنی در یوم طف (عاشوراء) با لشکر ابن سعد جهاد کرد و

ص: 186

زخم فراوان یافت و در میان کشتگان افتاد، گاهی که سر شهداء را از تن جدا میساختند، هنوز رمقی در تن بود، اسماء بن خارجه فزاری که مکنی بآبی حسان بود او را شفاعت کرد و گفت: بگذارید تا او خود در میگذرد، و این شفاعت از بهر آن بود که مادر حسن مثنی (خوله) دختر منظور از قبیله فزاره بود، چون عبید الله بن زیاد آگهی یافت، گفت: پسر خواهر ابی حسان را باو گذارید.

پس ابی حسان، حسن را بکوفه آورد، و مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد.

از این حدیث معلوم شد که قصه دامادی (قاسم بن حسن(علیه السلام)) در کربلا و تزویج کردن حسین(علیه السلام) فاطمه را با او، از دروغهای روایات است.

مؤلف این کتاب رمز المصیبه گوید: عدم عمت دامادی حضرت قاسم علیه السلام حرفی است و دروغ بودن حرف دیگر ما بنحویقبن نمیتوانیم تکذیب کنیم.

خصوصاً مثل مرحوم نراقی در محرق القلوب مجلس یازدهم و مرحوم در بندی در اسرار الشهادة ص 310 میخواهند تأیید کنند اگر چه دلیلی ندارند.

کلام نراقی در ص 189 خواهد آمد.

### شرح حال عمر بن حسن

(شرح حال عمر بن حسن) (1)

و دیگر از پسرهای امام حسن(علیه السلام) که در یوم طف (2) حاضر کربلا بود و سلامت بیرون شد، عمر بن حسن(علیه السلام) است و او صغیر بود و در میان اهل بیت میزیست، اهل بیت او را بشام بردند. یکروز یزید بن معاویه با او گفت:

ص: 187

1- ناسخ ج 2 ص 324

2- الطف: کنار دریا و طرف بیابان مراد کربلاء است که یک طرفش بیابان دیگرش فرات است

میتوانی با پسر من عبد الله بکشتی زور آزمائی کنی؟ گفت مرا نیروی کشتی گرفتن نیست، و کشتی نتوانم گرفت، اگر خواهی کاردی مراده و کاردی عبدالله را، تا هر دو با هم مبارزه کنیم، اگر او مرا کشت با جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی پیوسته خواهم شد، و اگر من او را کشتم او نیز با جدش ابو سفیان و پدرش معاویه خواهد پیوست.

یزید چون این بشنید قدری از روی خشم با گوشه چشم باو نگریست.

و گفت:

شَسْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ (1) \*\*\* ما تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً

یعنی این طبیعت ناهموار و خوی درشت را از پسر مخزم بمیراث دارند. و مار جز مار بچه نزاید. خلاصه باید بعد از این مثال گفت: از مار جز مار بچه نزاید. سپس دستور داد که نگاه کنید علامت بلوغ در او ظاهر شده یا هنوز بچه است گفتند هنوز بچه است و بالغ نشده، لاجرم از قتل او صرف نظر کرد.

در پاسخ ج 2 ص 326 فرموده: پنج تن از فرزندان امام حسن (علیه السلام) در کربلا شهید شدند.

ص: 188

---

1- این بیت از ابی اخزم جد حاتم طائی است که پسری داشت بنام (اخزم) بد خلق بود در جوانی بمرد و چند پسر بجای گذاشت این پسر ها که نوه ابی خنزم بودند رونی جد خود را زدند و خون آلود کردند ابی اخزم یادی از بد خلقی پسرش آمد و گفت: إِنَّ بَنِي رَمَلُونِي بِالْدَمِ \*\*\* شَسْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ یعنی فرزند زادگان من مرا خون آلود کردند و این طبیعت ناهموار و خوی درشت را از پسر مخزم بمیراث دارند، کما فی الناسخ ج 2 ص 325

مادر قاسم همان مادر ابو بکر است که بعضی نام او را نقیله گفته اند و بعضی اسم مادر قاسم را (رمله) گفته اند (1).

و در محرق القلوب مرحوم نراقی راجع بحضرت قاسم (علیه السلام) مفصل سخن گفته خلاصه اش این است که فرموده مخفی نماند که از جمله قضایای کربلا- که باعث اندوه دلها است قضیه شهادت قاسم بن حسن است و علمای ما رضوان الله علیهم کیفیت آن را بطرق مختلفه نقل کرده اند، بعضی دامادی او را ذکر کرده اند و بعضی دامادی او را نقل نموده اند و در صحت آن تأمل دارند. چون که فقیر این حکایت را در بعض کتب ملاحظه نموده که اعتبار آن کتب بوجهی چند در نزد فقیر بصحت پیوسته لهذا قصه قاسم را بنهجی که اظهر و اوضح است ذکر میکنم، قاسم طفلی بسود صغیر وهنوز بحد تکلیف نرسیده بود و چهره مبارکش چون آفتاب تابان و شجاعت از جد و پدر میراث داشت، آن نور دیده چون دید که دوستان و برادران شربت شهادت چشیدند دل او بدرد آمد، و آه سرد کشیده بخدمت عمو آمد و عرض کرد ای عموی بزرگوار مرا دیگر تاب مفارقت دوستان و خویشان نمانده مرا دستور ده که بمیدان روم، چون امام شهیدان قاسم را بآنحال مشاهده نمود او را در بر کشید و شروع بگریه کرد، قاسم نیز میگریست، و آن دو مظلوم دست در گردن یکدیگر داشتند و چون ابر بهار زار زار میگریستند، و آن قدر گریه کردند که هر دو بیهوش شدند، چون بیهوش آمدند، امام حسین فرمود: ای جان عم من چگونه ترا رخصت جنگ دهم و حال آنکه تو یادگار برادر منی، قاسم بدست و پای عمو افتاد و گاهی دست

ص: 189

او را می بوسید و گاهی پای منور او را، حضرت او را اجازه جنک ندادند، چون قاسم اجازه نیافت بخیمه در آمد و سر بزانبوی غم نهاد و گریه میکرد.

ناگاه بخاطرش آمد که پدرش تعویذی (بازو بند) ببازوی او بسته و باو وصیت نموده که ترا هر وقت غم و اندوه بنهایت رسید آن تعویذ را باز کن و بر خوان، و هر چه در آن نوشته عمل نما، پس آن تعویذ را گشود.

دید حضرت امام حسن (علیه السلام) بخط مبارکش نوشته ای قاسم وصیت میکنم ترا که چون برادرم حسین را در دشت کربلا بیکس و تنها به بینی باید که سر خود را در راه او بدهی و جان خود را فدای او گردانی.

پس قاسم بخدمت هم آمد و آن نامه را بدست مبارکش داد، چون حضرت وصیت نامه را خواند آه سوزناک از ته دل بر کشید، وزار زار بنالید و فرمود: ای جان عم این وصیتی است که برادرم بتو نموده درباره من میخواهی عمل کنی، مرا نیز درباره تو وصیتی کرده است میخواهم آن را بجای آورم، وصیت او بمن آن است که فاطمه دختر من که پدرت او را نامزد تو نموده، بعقد تو در آورم، پس دست قاسم را گرفت و او را بدرون خیمه برد، و برادران خود عباس و عون را طلبید، و عقد فاطمه را از برای قاسم بمهر شهادت بستند، و زینب را فرمود که جامهای حضرت امام حسن را حاضر کرد، و فرمود که جامه فاخری بقاسم پوشانیدند و حضرت بدست مبارک خود زره امام حسن (علیه السلام) را به او پوشانید و عمامه او را بر سر وی بست پس دست دختر خود را گرفت و به سمت قاسم داد و فرمود: این است امانتی که پدرت بمن سپرده بود الخ.

و در ناسخ ج 2 ص 326 و جلاء العیون ص 568 و بحار ج 45 ص 34 و مناقب ج 4 ص 106 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 27 و مشیر الاحزان ص 69 و ابصار العین ص 36 و ق مقام 437.

ص: 190

فرموده اند اول کس که از اولاد امام مجتبی (علیه السلام) بمیدان آمد. قاسم بن الحسن بود که چهره مبارکش مانند ماه میدرخشید، و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود، نزد عموی خود آمد و اذن جهاد طلبید، حضرت او را در بر کشید و آن قدر گریست که نزدیک بود مدهوش گردد.

و در مقتل خوارزمی دارد که چون نظر امام حسین (علیه السلام) باو افتاد معانقه کردند و هر دو گریستند تا غش کردند. و در ناسخ دارد که چون بهوش آمدند. جناب قاسم ابتداء بسخن کرد و اذن میدان طلبید، و حضرت ابا نمود، و آنجوان چندان بگریست و دست و پای عمورا بوسه زد، که آن حضرت ساکت شد. پس بعد از رخت گرفتن بمیدان آمد و این شهر بگفت:

إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ \*\*\* سَبُّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَأَلْسِيرِ الْمُرْتَهَنِ \*\*\* بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ

یعنی اگر مرا نمیشناسید، پسر امام حسن نوه پیغمبر برگزیده و امینم، این حسین است که مانند اسیر گروگانی در دست مردمی که باران رحمت بر آنها نبارد گرفتار است (کذا فی هامش الناسخ) کمره در ترجمه نفس المهموم فرموده:

گر شناسیدم منم زاد حسن \*\*\* سبط نبی مصطفای مؤتمن

عمو حسینم چو اسیر مرتهن \*\*\* مردمی باران میاشان

در وطن و در مناقب ج 4 ص 106 رجز را اینطور نقل کند:

إِنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ \*\*\* نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

منم شمر ذی الجوشن او ابن الدعی من قاسم از نسل علی هستم، ما بخانه خدا قسم نزدیکترین پیغمبر از شمر



ذی الجوشن با پسر زنازاده.

منم همان قاسم و از نسل علی \*\*\* ما بخدا هستیم اولی به نبی

از شمر ذی الجوشن و از این دعی

### رجز خواندن حضرت قاسم در میدان

منم آنکه جدم رسول آمده است \*\*\* سپهرش ز نازلترین درگه است

منم وارث سایه نه حجاب \*\*\* فلک مرکب و آفتابش رکاب

پدر باشدم شاه کر و بیان \*\*\* حسن آن شرف بخش کون و مکان

شجاعت مرا در صف کار زار \*\*\* ز میراث حیدر بود یادگار

منم آنکه جدم بگاه مصاف \*\*\* بلرزید از هیبتش کوه قاف

ولی داد از این چرخ بی اعتبار \*\*\* که کرده ز گلزار خار اختیار

نموده است ما را ذلیل شما \*\*\* که باشیم یکسر قتیل شما

که ای قوم بی شرم و بی آبرو \*\*\* که هستید از جهل ما را عدو

همین شهسوار ملایک خدم \*\*\* که خم گشته قدش از بار ستم

حسین سرو بستان پیغمبر است \*\*\* همین نوگل گلشن حیدر است

شما آب بر روی او بسته اید \*\*\* دلش را ز جور و جفا خسته اید

کشیدید از روی کین از نیام \*\*\* بصید حرم تیغ ماه حرام

در شرح شافیه مسطور است که مردی را که با هزار مرد برابر می دانستند بقصد قاسم تاختن کرد، وقاسم چون برق بر او حمله کرد، و او را بزخم شمشیر از اسب بزمین افکند، آنگاه چون خورشید درخشان خود را در میان انبوه مردم در افکند، و با خرد سالی سی و پنج تن و روایتی هفتاد تن از آن لشکر بهلاکت رسانید.

حمید بن مسلم گوید: که در لشکر ابن سعد بودم. ناگاه جوانی را دیدم که پیرهنی و ازاری در بر داشت، و بند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود.

و بقول مجلسی در جلاء ص 568 و بند نعل راست او گسیخته بود. و در ابصارالعین ص 37 از حمید بن مسلم نقل کند که بنده یکی از کفشهایش پاره شد و من فراموش نمیکنم که پای چپش بود پس ایستاد تا ببندد که عمر بن سعد بن نفیل ازدی گفت الخ. عمر بن سعد بن عروه بن نفیل ازدی (1) گفت: قسم بخدا بر این کودک حمله کنم و او را دفع کنم. گفتم: این چیست که میگوئی؟ اگر این جوان شمشیر بر من زند من دست بسوی او نمیگشایم، وانگهی این همه مردم که او را احاطه کرده اند او را کفایت خواهند کرد، ترا چه افتاده که خود را بخون این چنین کس آلایش دهی؟ گفت: قسم بخدا از این قصد بر نگردم، واسب بتاخرت و فرصتی بدست آورد و با شمشیر فرق قاسم را بشکافت، و او از روی اسب بر زمین افتاد و فریاد یا عماه بر کشید. چون بانك استغائه او بگوش حسین (علیه السلام) رسید، مثل باز شکاری بر دشمن حمله کرد و لشکر را از اطراف قاسم پراکنده کرد و بقصد قاتل قاسم شمشیر کشید و دست نحس او را از مرفق جدا ساخت، و آن ملعون صیحه عظیم یزد، لشکر هم پشت شده خواستند قاتل قاسم را از چنك حسین (علیه السلام) برهانند چنك مغلوبه

ص: 193

---

1- در قمر مقام ص 438 گوید: و يقول ابن اثیر. سعد بن عمر بن نفیل ازدی گفت الخ. و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 27 و مثير الاحزان ابن نماص 69 گویند: عمرو بن سعد ازدی الخ

شد و جسد قاسم زیر پای سم اسبان خورد شد.

و در قمر مقام ص 438 و اسرار الشهادة ص 305 گویند جنک مغلوبه شد و جثه خبیث او (یعنی قاتل قاسم) در زیر سم ستوران خورد گشت.

چون حضرت آن کافران را دور کرد و بر سر فرزند برادر گرامی خود آمد دید که پا بر زمین میساید و عزم پرواز اعلیٰ علیین دارد، اشک حسرت از دیده‌های مبارکش جاری شد و گفت بخدا قسم که بر عم تو گرانست که تو او را بیاری خود بطلبی و اجابت نتواند، و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد، خدا رحمت خود را دور گرداند از کسانی که ترا بقتل آوردند و وای بر گروهیکه پدر وجد تو خصم و دشمن ایشان باشد.

پس حضرت آن شهید معصوم را برداشت و سینه اش را بر سینه خود گذاشت و پاهای او بر زمین می کشید و او را برد تا در میان کشتگان اهل بیت خود جای داد (1) و گفت خداوندا کشتندگان ما را بکش، و جمعیت ایشان را پراکنده گردان، واحدی از ایشان را مگذار و هرگز ایشان را میامرز.

پس فرمود: که ای پسر عمان من وای اهل بیت من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت و خواری نخواهید دید، و بعزت و سعادت ابدی خواهید رسید.

و در جلاء العیون ص 569 فرموده:

و بروایت امام زین العابدین (علیه السلام) حضرت قاسم سه نفر از آن کافران را بجهنم فرستاد.

و زیاده تیز روایت کرده اند.

ص: 194

---

1- در ابصار العین ص 37 نقل کند که او را آورد تانزد پسرش علی اکبر گذاشت پس پرسیدم این غلام کیست؟ گفتند قاسم بن الحسن بن علی بن ابی طالب است (واسم مادرش رمله است)

و در ناسخ ج 2 ص 327 فرموده با خرد سالی و کم روز گاری سی و پنج و بروایتی هفتاد تن از آن ستم گران را بکشت.

و در اسرار الشهاده ص 304 چنانچه خواهد آمد شصت تن از لشکریان را بهلاکت انداخت.

وقصه دامادی او در کتب معتبره بنظر فقیر نرسیده است.

و در ناسخ ج 2 ص 324 گوید: حدیث دامادی قاسم از اکاذیب روات است مؤلف گوید: در حال حسن مثنی گذشت که مرحوم در بندی در اسرار الشهاده ص 310 و مرحوم نراقی در محرق القلوب مجلس یازدهم تأیید کرده اند. و در اسرار الشهاده ص 304 گوید: چون حضرت قاسم عازم میدان شد امام حسین (علیه السلام) یخه او را چاک زد و عمامه اش را دو نیم کرد و یکطرفش را بصورت حضرت آویزان کرد و لباسش را بصورت کفن در آورد و شمشیرش را بکمرش بسته و بسوی کفارش فرستاد.

پس قاسم حمله افکند و شصت تن از لشکریان را بهلاکت انداخت و برگشت بسوی عمو و عرض کرد: (یا عماه العطش العطاش ادرکنی بشربة من الماء) پس امام حسین (علیه السلام) او را امر بصبر نمود، وانگشترش را داد و فرمود در دهان گذار.

قاسم گوید: چون خاتم بدهان گذاشتم مثل چشمه آب شد و سیراب شدم.

و در ص 305 گوید: در روایتی دارد که حمله کرد وهمی جنگید تا دویست نفر را بکشت.

و مسلم خولانی گوید: در نزد من مردی بود از اهل شام گفت بخدا قسم این غلام از دست من رهائی بخواهد جست چون دارد از حال خود تجاوز میکند.

پس گفتم: وای بر تو حفظ نمیکنی خویشی او را با رسول خدا (صله الله علیه واله) پس اعتناء بکلام من نکرد و حمله نمود و بر سر قاسم زده و او فوراً بزمین افتاد و صیحه زد یا عماء ادرکنی.

پس حسین (علیه السلام) بر قاتل او حمله کرد و ضربتی زد و نصف سرش را قطع نمود پس فریاد کشید بدادم برسید.

پس عمر بن سعد با جمیع لشکریان حمله کردند و قاسم را زیر پای اسبان خورد کردند.

و در روایت دیگر دارد حضرت قاسم همتش آن بود که علمدار را بکشد پس تیربارانش کردند پس بر زمین افتاد پس شیبۀ بن سعد شامی با نیزه بر پشتش زد بطوریکه از سینه اش در آمد پس افتاد و در خون خود نالید و صدای را عماء بلند کرد حسین (علیه السلام) آمد و قاتلش را بکشت.

### بعضی از مرثی حضرت قاسم علیه السلام

(ناصرالدین شاه فرموده)

چو اعدا دید قاسم را که در گردن کفن دارد

همه گفت از ره تحسین عجب وجه حسن دارد

رخش چون پرتو افکن شد در آنوادی فلک گفتا

خوشا حال زمین را کسو مهی در پیرهن دارد

لبش پژمرده همچون گل ز سوز تشنگی اما

تو کوئی چشمه کوثر در این شیرین دهن دارد

چو بلبل شور انگیزد در آواز رجز خوانی

بشوق نو گلی کو در میان آن چمن دارد

کشیده تیغ خون افشان ز ابرو در صف هیجا  
تو گویی ذوالفقار اندر کف خود بوالحسن دارد  
چنان آشوب افکند آندر آن صحر از خون ریزی  
پس از حیدر نه در خاطر دگر چرخ کهن دارد  
چه بی انصاف بودی آن جفا جویان سنگین دل  
چه جای نیزه و خنجر در آن سیمین بدن دارد  
ز هر سو لشکر عدوان هجوم آورد چون ظلمت  
بصید شاهبازی جمله کوزاغ و زغن دارد  
فکندند از سریر زین سلیمان وار آتشف را  
بلی اندر کمین دایم سلیمان اهرمن دارد  
چه سرو قد او زینت گلستان بلا را شد  
بگفتا تاب سم اسب کی همچون بدن دارد  
مرا دریاب با عما ز روی مرحمت اکنون  
که مرغ روح شوق دیدن بام حسن دارد  
(جودی گوید)

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنك

مكن مقاتله شاهها دمی نمای درنك

تو جنك میکنی و جان برفت ز اعضايم

شكست زیر سم اسب استخوانهايم

بیا بیا که رسیده وقت مردن من

بیا بیا که بود وقت جان سپردن من



عمو بچشم یتیمی بمن نگاه مکن  
بماتمم بحرم منع اشک و آه مکن  
بگو که حجله گورم سیاه پوش کنند  
ز ناله تازه عروس مرا خموش کنند  
ز جور قوم جفا پیشه دلی دو نیم منم  
برس بداد من بینوا یتیم منم  
میان اهل حرم مادرم غریب بود  
ستم کشیده و افکار و بی نصیب بود  
کند چو از غم من آه و ناله و زاری  
بگوی تا بدهندش زر مهر دالداری  
از این بلیه رها چون شوی بخاطر شاد  
در آن شبی که علی اکبرت شود داماد  
سر مزار مرا هم می چراغان کن  
ز روی لاله رخان تربتم گلستان کن  
جوهری گوید :

آن تازه جوان بچشم خونبار \*\*\* میگفت که ای عموی بی یار

دیگر بقیامت است دیدار \*\*\* ای شاه زمان خدا نگهدار

افتاده بخاک پیکر من \*\*\* قاتل چو اجل برابر من

خواهد که جدا کند سر من \*\*\* ای شاه زمان خدا نگهدار

ایشاه بیا که نوجوانم \*\*\* قربانی راه شیعیانم

از کینه اسیر کوفیانم \*\*\* ای شاه زمان خدا نگهدار



خود را برسان ز راه احسان \*\*\* مگذار که من در این بیابان

ص: 198

پا مال شوم ز سم اسبان \*\*\* ای شاه زمان خدا نگهدار

ای زینت عرش کبریائی \*\*\* با مادر من به آه وزاری

بر گو که دگر پسر نداری \*\*\* ای شاه زمان خدا نگهدار

دیدى چو بحجله نو جوانى \*\*\* بنشسته چه خوش بشادمانى

کن گریه برای من زمانى \*\*\* ایشاه زمان خدا نگهدار

بر گو بعروس دلفکارم \*\*\* در خیمه مکش تو انتظارم

من در دم مرگ و احتضارم \*\*\* ایشاه زمان خدا نگهدار

تا شام به پیش محمل تو \*\*\* باشد سر من مقابل تو

دارم خبر از غم دل تو \*\*\* ایشاه زمان خدا نگهدار

در زیارت ناحیه دارد: اَلَسَّ لَامٌ عَلَی الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، اَلْمَصْدَرُوبِ عَلَی هَامَتِهِ اَلْمَصْلُوبِ لَامُنْهُ حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ، فَجَلَا عَلَيهِ عَمَّهُ كَالصَّفْرِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلُوكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ وَاَبُوكَ، ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ اَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ اَوْ اَنْ يُجِبَكَ وَ اَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ. فَلَا يَنْفَعُكَ هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَتْ اَثَرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ، جَعَلَنِي اللّٰهُ

مَعَكُمْ يَوْمَ جَمَعَكُمْ وَبَوَّئْتَنِي مُبَوَّئَتِكُمْ وَلَعَنَّ اللّٰهُ قَاتِلَكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِنِ عُرْوَةَ بْنِ نَفِيلِ الْاَزْدِيِّ وَاَصَدَّ لَاهُ جَحِيماً، وَاَعَدَّ لَهُ عَذَاباً اَلِيماً. كما في البحار ج 45 ص 67 .

### شهادت عبد الله اكبر بن حسن عليهما السلام

بعد از وی (یعنی قاسم بن الحسن علیهما السلام) عبد الله، اکبر بن حسن بمیدان آمد و او مکنی بآبی بکر بود، و ابن ارجوزه قرائت کرد:

ص: 199

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ حَيْدَرَةَ \*\*\*ضِرْغَامُ آجَامٍ وَلَيْتُ قَسْوَرَةَ

عَلَى الْأَعَادِي مِثْلَ رِيحِ صَرْصَرَةَ (1) \*\*\*أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةَ

یعنی اگر نمیشناسید، من پسر حیدر و شیر بیشه ها (دلاور معرکها) هستم، بر سر دشمنان مانند تند باد مرگم، شما را بوسیله شمشیر با پیمانہ بزرگ میپایم (یعنی سخت و بسیار میکشم) (کذا فی هامش الناسخ).

وحملة افکند و رزمی صعب داد، و چهارده تن از افسران سپاه را بضررب شمشیر و سنان تپاه ساخت، ناگاه مردیکه او را هانی بن ثبیت حضر می (2) مینامیدند ناگهان بر وی بتاخت و او را مقتول ساخت. و بواسطه این گناه بزرگ رویش سیاه شد در همان زمان.

و بروایت امام محمد باقر علیه السلام حرمله بن کاهل او را شهید کرد. و ابن عبد الله ملقب بعبد الله اکبر و مُکَنِّي بَأبي بکر بود، و چند سال عمر او از جناب قاسم بیشتر بود، چون قاسم بانفاق علمای سیر، حدود تکلیف را مالک نبود، در هر حال عبدالله را از قاسم عمر افزون بود، لکن در جنگ اعداء قاسم از عبدالله سبقت جست و قبل از او شهید شد.

در زیارت ناحیه فرمود:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ. لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ. كما في البحار ج 45 ص 67.

ص: 200

1- قمقام تا اینجا بیشتر ذکر نکرده

2- در جلاء (هانی بن شبت حضر می) ذکر شده و صحیح نباشد

## شهادت ابو بکر بن حسن علیهما السلام

واین ابو بکر بروایت محدثین غیر از عبد الله اکبر است که مکنی بأبی بکر بود. چون در کتاب زیارت، قاتل عبدالله اکبر را، حرمله بن کاهل اسدی دانسته، و ابو بکر را، کشته یتیر عبد الله بن عقبه الغنوی نگاشته.

و مادر ابو بکر از زنان امام حسن (علیه السلام) ام ولد است (1) که بعضی نام او را نفیله دانسته اند.

وفاضل مجلسی (در بحار ج 45 ص 36) نیز، بروایت ابی مخنف، قاتل او را عبدالله بن عقبه الغنوی دانسته.

و در ابصار العین ص 36 فرموده وروی ان عقبه الغنوي هو الذي قتله الخ. در زیارت ناحیه فرمود:

السَّلامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ الْمَرْمِيِّ بِالسَّهِمِ الرَّدِيِّ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ ، عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُقْبَةَ الْغَنَوِيِّ ، كما في البحار ج 45 ص 67 و ج 101 ص 270 و ناسخ ج 3 ص 19 و الاقبال ص 574 .

## شهادت عبدالله اصغر بن الحسن علیهما السلام

شهادت عبدالله اصغر بن الحسن علیهما السلام (2)

در ابصار العین گوید: مادرش دختر شلیل بن عبد الله بجلی است. و از شیخ مفید نقل کند که چون مالک بن نسر کندی بعد از فحاشی پیام

ص: 201

---

1- أم ولد: کنزیکه از مولای خود فرزند داشته باشد

2- ناسخ ج 2 ص 330 و 385 و قمقام ص 454

حسین (علیه السلام) با شمشیرش بر سر آن حضرت بزد، حضرت کلاه خود را انداخت و خرقة و کلاه‌هی طلبید و بر سرش بست و کلاه را پوشید و عمامه را بالای آن

گذاشت، شمر و آنانکه با او بودند از نزد حضرت برگشتند و بجای خود رفتند، حضرت قدری مکث کرد.

پس شمر و اطرافیانش دوباره بسوی حضرت برگشتند و او را احاطه کردند.

در این وقت عبد الله از پیش زنان بیرون آمد و او هنوز ببلوغ نرسیده بود، پس تند آمد و خود را بعمویش حسین (علیه السلام) رسانید.

پس حضرت زینب خود را رسانید خواست عبد الله را نگاه دارد پس عبد الله قبول نکرد.

امام حسین در مورد اینخواهر نگاهش دار عبد الله سخت امتناع کرد و گفت بخدا قسم از عمویم جدا نشوم.

پس بحر بن کعب (1) شمشیر بر امام حسین (علیه السلام) حواله نمود.

عبدالله فرمود وای بر تو یا ابن الخبیثه میخواهی عمویم را بکشی؟ پس آن ملعون شمشیر بر آن مظلوم بزد عبد الله خواست با دست خود دفع کند دستش قطع شد و بجلدش آویزان شد، صدای وا عماه بلند شد حسین او را گرفت و بسینه چسباند و فرمود ای پسر برادر صبر کن بر آنچه بتورسید و بحساب خدا بگذار که خدا ترا بپدران شایسته ات ملحق کند.

پس امام حسین (علیه السلام) دست باآسمان برداشت و عوض کرد ای خدا باران رحمتت را از ایشان باز گیر، و از برکت زمین ایشان را باز دار. واجتماعشان را بتفرقه مبدل کن و حکام را هرگز از ایشان راضی مگردان، ایشان ما را دعوت

ص: 202

---

1- وقال فی أبصار العین: ص 38 و یمضی فی بعض الکتب و یجری علی بعض الالسن (ابحر بن کعب) وهو غلط و تصحیف

کردند که یاری کنند بر علیه ما قیام کردند و ما را کشتند.

و از ابو الفرج نقل کند که حرمله بن کاهل اسدی عبدالله را شهید کرد.

و از ابو مخنف و غیرش نقل کند که هر دو دست (بحر) قائل عبد الله در تابستان آب میداد و در زمستان خشک میشد مثل چوب خشک. انتهی ما فی ابصار العین.

و در مقام ص 456 گوید: در تابستانها آن دستهای شومش خشک شدی چنانکه در چوب. و چون زمستان رسیدی پیوسته خون و چرك تراوش کردی تا از عذاب ادنی بمذاب اکبر پیوست.

### **بعضی از مرثی عبدالله بن الحسن علیهما السلام**

بود طفلی ز حسن در حرم آلی عبا

حسني وجه و حسين خلق و پيمبر سيما

بسته از شادی قاسم پسر پنجه حنا

رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله

عمر کوتاه ولی نام نکو عبدالله

مال دیدن سلطان شهیدان گردید

از سرا پرده روان جانب میدان گردید

چرخ از کج روی خویش پشیمان گردید

شور محشر بصرف ماریه گردید پدید

مادر و عمه و عم زاده بشور افتادند

همه در وا همه و شور و نشور افتادند

حوریان هم بتأسف ز قصور افتادند  
همه بر سایه آن لمعه نور افتادند  
مادرش غنچه پستان بسر دست نهاد  
گفت این شیر که خوردی تو گواریت باد  
يك پسر را به حضور تو نمودم داماد  
رفت و تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد  
مرو از دیده و بر هم مشکن اعضايم  
ور نه من از عقبت سینه زنان می آيم  
زینبش گفت که ای شمع سرا پرده ناز  
میکشم من قدم ناز تو بر چشم نیاز  
بود امیدم که ما را برسانی به حجاز  
رشته عمر تو کوتاه شد و امید دراز  
گفته شهزاده حسین عم غریبم تنهاست  
گل گلزار نبی خار بیچشم اعد است  
او بخون من بسرا پرده نشینم نه رواست  
خاک عالم بصرم این چه حياء و چه وفاست  
الغرض اهل حرم را به حرم برگرداند  
خویشان را بحضور شه لب تشنه رساند  
شه دین در برش آورد و دُر اشک فشانند  
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشانند  
گفت ای جان گرامی بکجا آمده ؟

تیر میبارد از این قوم چرا آمده؟

ص: 204



گفت شهزاده که از راه وفا آمده ام

جان عمو بسلام شهداء آمده ام

### عمان سامانی فرماید

یکی طفلی برون آمد ز خرگاه\*\*\*سوی شه شدروان چون قطعه ی ماه

هوای دیدن شه داشت بر سر\*\*\*بدی شه زاده قاسم را برادر

در آندم خواهران را گفت آن شاه\*\*\*که این کودک برون ناید ز خرگاه

ندارند این جماعت رحم بر ما\*\*\*نه بر کودک نه بر پیر و نه برنا

گریزان از حرم گردید آن ماه\*\*\*دوان تا رفت در آغوش آن شاه

شهش بگرفت همچون جان شیرین\*\*\*بگفت از یادگار یار دیرین

چرا بیرون شدی از خرگاه ای جان\*\*\*نمی بینی مگر پیکان پزان

به ناگه کافری زان قوم گمراه\*\*\*حوالت کرد تیغی بر سر شاه

ز بهر حفظ شه کودک حذر کرد\*\*\*بر آن تیغ، دست خود سپر کرد

جدا گردید دست کودک از بُن\*\*\*به شه گفتا بین چون کرد با من

چه دیدش حرمه آن کفر بدبخت\*\*\*بزد بر سینه اش تیری چنان سخت

که کودک جان بداد و بی محابا\*\*\*پرید از دست شه تا نزد بابا

### شهادت احمد بن حسن علیهما السلام

در ناسخ ج 2 ص 330 از ابی مخنف روایت کند که: احمد بن حسن علیهما السلام بمیدان آمد و او بشجاعت قلب، وجود و جمال معروف بود و عمر شریف از شانزده بیشتر نبود، چون شیر زخم خورده بر آشفت و این رجز بگفت:

إِنِّي أَنَا نَجْلُ الْإِمَامِ بْنِ عَلِيٍّ \*\*\* أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَقْلَلَ

نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ \*\*\* أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ وَسَطَ الْقَسْطَلِ

یعنی من فرزند پیشوائی که پسر علی است میباشم. با نیزه و شمشیر میان گرد و غبار شما را میزنم تا کند شود، سوگند به خانه خدا که در انتساب به پیغمبر ما (از دیگران) سزاوارتریم. (کذا فی هامش الناسخ).

و با شمشیری چون زبانه آتش اسب بر انگیخت و راست را بچپ در آمیخت و حمله کرد و هشتاد تن سوار نامبردار را عرضه هلاک ساخت.

و خدمت امام آمد در حالیکه از عطش چشمانش بگودی فرورفته ندا در داد که (یا عمّاه هل شربة من الماء أبرد بها کبدي و اتقوی بها علی أعداء الله ورسوله)؟

یعنی ای عم آیا بر شربت آبی توان دست یافت که حدت و حرارت کبد را بدان بنشانم و در مقاتلت دشمنان خدا و رسول نیرومند گردم؟ حسین فرمود: ای پسرِ برادر، ساعتی صبر کن تا جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و آبی بتو بدهد که هرگز تشنه نشوی بعد از آن.

احمد بن حسن چون این را بشنید روی بمیدان کرده و این رجز را بخواند:

إصْبِرْ قَلِيلًا فَالْمُنَىٰ بَعْدَ الْعَطَشِ \*\*\* فَإِنَّ رُوحِي فِي الْجِهَادِ تَنْكَمِشُ

لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ وَحَشَ \*\*\* وَلَمْ أَكُنْ عِنْدَ اللَّقَا ذَاتَ رَعَشٍ

یعنی اندکی صبر کن که پس از تشنگی زمان رسیدن بارزوها فرا میرسد، همانا جان من در این جنک (بسوی بهشت) میشتابد، از مرگ خطر ناک نمیترسم و هنگام برابری با حریف نمیلرزم (کذا فی هامش الناسخ). این بگفت: و حملهای سنگین پی در پی کرد، و پنجاه تن دوار دیگر بخاک در انداخت، آنگاه بقرائت این اشعار پرداخت:

الْيَكُم مِّنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْبًا \*\*\* يَشِيبُ لَهُوْلَهُ رَأْسُ الرِّضِيعِ

يُبِيدُ مَعَاشِرَ الْكُفَّارِ جَمْعًا \*\*\* بِكُلِّ مُهَنْدٍ عَضْبٍ قَطِيعِ

یعنی از جانب پیغمبر زادگان آماده ضربتی باشید که از ترسش موی سر شیر خواره به یاد می شود، و با شمشیر هندي بُرّان، گروه بی دینان را یکجا نابود میکند.

و در این حمله شصت سوار دیگر را بخاک افکند، آنگاه شربت شهادت بافت.

### شهادت عبد الله بن علی علیهما السلام

شهادت عبد الله بن علی علیهما السلام (1)

در ناسخ ج 2 ص 332 گوید: اینوقت نوبت بچه های شیر پروردگار یعنی فرزندان حیدر کرار افتاد.

مؤلف گوید: در تحت عنوان (ذکر شماره شهدای کربلا) نیز یاد می خواهد شد.

نخستین عبد الله الاصغر و کنیت او ابو بکر است، و مادر او لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم بن تمیمه است، از برادر رخصت یافته بمیدان آمد و این رجز بخواند:

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخْرِ الْأَطْوَلِ \*\*\* مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمُفْضِلِ (2) هَذَا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ \*\*\* عَنْهُ نُحَامِي بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ

نَقَذَ يَهْ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُّبْجَلِ

ص: 207

1- در ابصار العين و قمام ص 440 و ناسخ ج 2 ص 332 و بحار ج 45 ص 36 و عوالم ج 17 ص 280

2- در ابصار العين رجز را اینطور نقل کرده: شیخی علی ذوالفخر الاطول من هاشم و هاشم لم تعدل

یعنی آقایم علی صاحب افتخار بزرگ است. از خاندان با کرم و فضیلت هاشم، ابن حسین پسر پیغمبر (صله الله علیه واله) است که من با شمشیر برنده براق از او دفاع میکنم. جانم فدای برادر بزرگوام. (کذا فی هامش الناسخ).

ورزمی صعب برانگیخت.

و در روضه الاحباب مسطور است که بیست و یکتن از کوفیان را با تیغ در گذرانید، بالجمله، قتال داد تا بدرجه شهادت رسید.

و در قاتل او اختلاف است.

در ناسخ گوید: در کتاب زیارت مسطور است که هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید کرد.

و در عوالم و ابصار العین ص 36 سطر (10) قاتل او را زجر بن بدر نخعی (1)

نگاشته. و جماعتی نسبت قتل او را بعبد الله عقبة الغنوی داده اند. كما في ابصار العین ایضاً.

و ابو الفرج گوید: نام قاتل او معروف نیست. مدایتی گوید: کشته او را در میان شهداء جستند، و کشنده را ندانستند. و از ابو جعفر حدیث کرده که قاتل او مردی از قبیله همدان بود و الله أعلم.

و در ابصار العین گوید: که بعضی روای ذکر کرده اند که جماعتی در قتل او شرکت داشتند که من جمله ایشان عقبة غنوی بود.

و در قمر مقام گوید: که مداینی گفته در ساقیه (جوی آب) کشته او را پیدا کردند و کشنده اش را ندانستند.

ص: 208

---

1- در بحار ج 45 ص 37 و عوالم ج 17 ص 280 (زجر بن بدر نخعی) نقل کرده و ظاهراً غلط است چون همه (زجر) نقل کرده اند

و در اسم او نیز اختلاف است. در قمر مقام نقل کنند که اسم او (عبید الله) است. و از ابو الفرج نقل کند که اسمش معلوم نیست. و در ناسخ (عبدالله) ذکر یافته چنانچه گذشت.

مؤلف گوید این عبد الله بن علی که مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد است غیر از عبدالله بن علی است که خواهد آمد و مادرش ام البنین است.

(در زیارت ناحیه فرمود) اَلسَّلَامُ عَلٰی عَبْدِاللّٰهِ بْنِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ مُبَلِّغِ الْبَلَاءِ وَالْمُنَادِي بِالْوَلَاةِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ، الْمَصْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُدْبِرًا، لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَهُ: هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ.

كما في البحار ج 45 ص 66 و ج 101 ص 270 و ناسخ ج 3 ص 18 سطر آخر.

مؤلف گوید: در این زیارت اسم عبد الله بن امیر المؤمنین ذکر شده و دو نفر عبد الله بن علی داریم آیا کدام يك مراد است معلوم نیست چون قاتل هر دو را (هانی بن ثبیت حضرمی) نقل کرده اند پس از راه قاتل تشخیص داده نمیشوند پس ممکن است هر دو مراد باشند و الله العالم.

### شهادت عمر بن علی علیهما السلام

(شهادت عمر بن علی علیهما السلام) (1)

در ناسخ گوید: بعد از وی (یعنی عبد الله بن علی) عمر بن علی اجازت یافت و بمیدان شتافت و این روز بگفت:

ص: 209

---

1- بحار ج 45 ص 37 عوالم ج 17 ص 280 و قمر مقام 440 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 28

أَصْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى فِيكُمْ زَجْرَ (1) \*\*\* ذَاكَ الشَّقِيَّ بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَرَ

يَا زَجْرُ يَا زَجْرُ تَدَانِ مِنْ عُمَرَ \*\*\* لَعَلَّكَ الْيَوْمَ تَبُوءُ مِنْ سَقَرَ

شَرِّ مَكَانٍ فِي حَرِيقٍ وَسَعَرَ \*\*\* لِأَنَّكَ الْجَاهِدُ يَا شَرَّ الْبَشَرِ

یعنی شما را ضربه میزنم، وزجر کافر (قاتل برادرم) را در میان شما نمی بینم ای زجر، نزدیک عمر بیا شاید امروز در آتش دوزخ جایگیری. (کذا فی هامش الناسخ).

وزجر بن بدر را که قاتل برادرش عبد الله اصغر بود، بمبارزت طلب کرد و با او رزم زد، و او را بخون برادر بکشت، و تیغ در لشکر ابن سعد نهاد، و از چپ و راست بناخت، و سیار کس از مخالفین را بخاک انداخت و این شعر قرائت کرد:

خَلُّوا عِدَاةَ اللَّهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرَ \*\*\* خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمُكْفَهَرِ

يَصْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يَقْرُ \*\*\* وَلَيْسَ فِيهَا كَالْجَبَانِ الْمُنْجَرِ (2)

یعنی ای دشمنان خدا، واگذارید، و سر راه بر عمر نگیرید، از شیر خشمگین ترشروی بگریزید، شیریکه با شمشیرش شما را میزند و فرار نمیکند و هنگام جنگ، چون مردم ترسو بسوراخ نمیخیزد. (کذا فی هامش الناسخ). و تیغ همی زد و کوشش هم نمود.

و در کتب مقاتل آن کس که مبارزت عمر بن علی را رقم کرده او را در شمار شهدای آورده (3).

و من بنده آنچه باستقراء واستیعاب در شرح احوال اولاد امیرالمؤمنین علی

ص: 210

1- در بحار و عوالم و مقمات و مقتل خوارزمی (زجر) نقل کرده اند

2- در مقمات (المتحجر) نقل کرده

3- مثل بحار ج 45 ص 37 و عوالم ج 17 ص 280 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 28

علیه السلام یافته ام و در کتاب امیر المؤمنین نگاشته ام، عمر بن عالی تواند بود که در کربلا حاضر بوده لکن شهید نشده (1).

و امیر المؤمنین (علیه السلام) را هیچده پسر بوده و از ایشان دو تن عمر نام داشتند. یکی عمر اکبر که مادرش صهبا نام بود. و دیگری عمر اصغر که مادرش ام حبیبه دختر ربیعہ بوده.

واهل سیر خبری و اثری از عمر اصغر ذکر نکرده اند این مجمل آنچه است که در ناسخ ج 2 ص 334 کر فرموده هر کس طالب تفصیل است بانجا رجوع کند.

### شهادت ابراهیم بن علی علیهما السلام

در ناسخ ج 2 ص 336 گوید: دیگر ابراهیم است؛ که محمد بن علی بن حمزه روایت میکند که: امیر المؤمنین (علیه السلام) از (ام ولد) پسر دیگر داشت که نام او ابراهیم بود. و در خدمت حسین (علیه السلام) سفر عراق کرد و در روز عاشوراء شهید شد.

لکن او در این خبر متفرد است، و این حدیث را غیر از وی کسی نشنیده است.

و در مقام ص 441 این قصه را از ابن قتیبہ دینوری در کتاب الامامہ

ص: 211

---

1- در مقام ص 441 گوید که در عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب آورده که عمر در مدینه بود که خبر شهادت امام علیہ السلام بشنید. و نیز مورخین و محدثین فریقین بر آنند که تا زمان سلطنت عبد الملک مروان در حیات بود، و او را در صدقات امیر المؤمنین علیہ السلام با حسن بن الامام المجتبی حسن علیہ السلام گفتگوها بود

والسياسة، وابن عبدربه در كتاب العقد نقل كند. سپس فرموده و لكن ابوالفرج در مقاتل (1) نفي اين مطلب کرده ميگويد: وقد ذكر محمد بن علي بن حمزة انه قتل يومئذ ابراهيم بن علي بن أبي طالب (عليه السلام) وأمه أم ولد، وما سمعت بهذا عن غيره، ولا رأيت في شيء من كتب الأنساب ذكراً انتهى.

### فرزندان امير المؤمنين علي عليه السلام از ام البنين

در ناسخ ج 2 ص 337 گوید: اميرالمؤمنين (عليه السلام) از ام البنين چهار پسر آورد.

اول جناب عباس الأكبر (عليه السلام). دوم عبد الله الأكبر.

سوم جعفر الأكبر.

چهارم عثمان الأكبر، وهر چهار تن در كربلا شهيد شدند.

### شهادت عبد الله بن علي عليهما السلام

(شهادت عبد الله بن علي عليهما السلام) (2)

در قمقام ص 441 دارد روز عاشوراء ابو الفضل برادران خود را بخوانيد و نخست عبد الله بن علي را فرمود بميدان رو تا تو را كشته بينم، و از خداوند اجر طلبم چه تو را فرزند نباشد.

و بروايت ابو الفرج عبدالله را در آنوقت عمرش به بيست و پنج رسیده

ص: 212

---

1- در مقاتل الطالبين ص 57

2- در ناسخ ج 2 ص 337 و قمقام ص 441 و بحار ج 45 ص 38 و عوالم ج 17 ص 281 و مقتل خوارزمي ج 2 ص 29 و ابصار العين ص 34



بود (1) عبد الله بن علی قدم بعرضه کار زار گذاشته این رجز میخواند:

أَنَا ابْنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْإِفْضَالِ \*\*\* ذَاكَ عَلِيٌّ الْخَيْرِ ذُو الْفِعَالِ (2)

سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو التَّكَالِ \*\*\* فِي كُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ (3)

یعنی من پسر مرد دلاور و بخشنده ام، آن مرد علی نیکوکار است، که شمشیر پیغمبر و کیفر دهنده ایست که آثار ترس از او در هر جماعتی آشکار است. (کذا فی هامش الناسخ). و در آخر بضریت هانی بن ثبیت حضرمی شهادت یافت.

و در مناقب ج 4 ص 207 هانی بن شیب حضرمی او را بقتل رسانید و ظاهراً همان (هانی بن ثبیت) درست باشد کما فی ابصار العین ص 34 و الناسخ ج 2 ص 337.

### شهادت جعفر بن علی علیهما السلام

(شهادت جعفر بن علی علیهما السلام) (4)

در ناسخ گوید: جعفر اکبر پسر علی (علیه السلام) (5) آهنگ قتال نمود، و او مکتی

ص: 213

- 
- 1- در ناسخ ج 2 ص 237 گوید: این هنگام نوزده ساله بود و فرزند نداشت، و بروایتی 25 ساله بود. مؤلف گوید: اگر شهادت حضرت امیر علیه السلام در سنه چهل باشد و شهادت امام حسین علیه السلام در سنه شصت و یکم باشد، قول نوزده تمام نباشد
  - 2- در قمقام (ذو النوال) و در ابصار العین (فی الأفعال)
  - 3- در مقتل خوارزمی (کاشف الخطوب والأهوال)
  - 4- در ناسخ ج 2 ص 337 و قمقام ص 442 و بحار ج 45 ص 38 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 29 و عوالم ج 17 ص 281 و جلاء العیون ص 570 و مناقب ج 4 ص 107 و ابصار العین ص 35
  - 5- در ابصار العین گوید: قریب بدو سال با پدرش زندگی کرد، و قریب دوازده سال با برادرش امام حسن علیه السلام بود، و قریب به بیست و یکسال با امام حسین علیه السلام زیست نمود پس آنچه را صاحب قمقام از ابوالفرج در مقاتل طالبین ذکر فرموده که جعفر (19) ساله بوده درست نخواهد بود

بود بآبي عبدالله، و مادر او چنانکه مرقوم شد ام البنين است، برادرش جناب عباس بعد از عبدالله، او را فرمان داد، و جعفر در برابر صف اين رجز بگفت:

إني أنا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي \*\*\* إِبْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ ذِي النَّوَالِ (1)

حَسْبِي لِعَمِّي شَرَفَةٌ وَخَالِي \*\*\* أَحْمِسِينَا ذَا النَّدَى الْفَضَالِ

يَمْنِي مِنْ جَعْفَرٍ وَدَارَايَ مَوْجِبَاتِ شَرَفٍ، پسر علی نیکو کار و بخشنده ام، عمو و دایم برای شرف مسن بس است، از حسین با جود و فضیلت حمایت میکنم. (کذا في هامش الناسخ).

و در مناقب رجز را اینطور نقل فرموده:

إني أنا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي \*\*\* إِبْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ ذِي النَّوَالِ

ذَاكَ الْوَصِيِّ ذُو السَّنَا (2) وَالْوَالِي \*\*\* حَسْبِي بِعَمِّي جَعْفَرٍ وَالْخَالِ

أَحْمِي حُسَيْنًا ذِي النَّدَى الْمِفْضَالِ وَبِالْجَمَلَةِ: بجنك در آمد، و او را نیزهانی بن ثبیت حضر می شهید ساخت. و بروایت صاحب عوالم ج 17 ص 282 و بحار ج 45 ص 39 و ابصار

ص: 214

---

1- و در ابصار العين (ابن علی الخیر ذی الأفعال) ذکر نموده و رجز را بهمین ختم کرده

2- صاحب رفعت

العین ص 35 خولی بن یزید اصبحی او را شهید نمود. و در ناسخ ج 2 ص 338 و مناقب ج 4 ص 107 گوید: خولی اصبحی تیری بسوی او انداخت و آن تیر بر شقیقه با چشم او آمد و از اسب در افتاد .

در زیارت ناحیه فرمود: **السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِباً، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ الْمُسْتَقْدِمِ لِلنِّزَالِ الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ، هَانِي بَنِ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ كَمَا فِيهِ الْبَحَارُ ج 45 ص 066 و ناسخ: ج 3 ص 19.**

### شهادت عثمان بن علی علیهما السلام

(شهادت عثمان بن علی علیهما السلام) (1)

در ابصار العین ص 34 گوید: مادرش فاطمه ام البنین است، قریب بچهار سال با پدر بود، و قریب چهار ده سال با امام حسن (علیه السلام) بود و قریب بیست و سه سال با برادرش امام حسین (علیه السلام) بود و از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کند که فرمود نامش را عثمان گذاشتم برای خاطر برادرم عثمان بن مظعون (2).

ص: 215

---

1- و ابصار العین صفحه 34 بحار ج 45 صفحه 37 عوالم ج 17 ص 280 و در ناسخ ج 2 صفحه 238 و مقام صفحه 442 و مناقب ج 4 صفحه 107

2- در ابصار العین گوید: عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهیب بن حذافة بن جمع القرشی الجمحی. بعد از سیزده مرد اسلام آورد و دو مرتبه هجرت نمود، و در جنگ بدر حاضر بود، و بعد از دو سال از هجرت اول مردی بود که در مدینه وفات کرد، و در زمان جاهلیت خمر را بر خود حرام کرده بود، و چون فوت شد رسول الله صلی الله علیه و آله بنحانه او آمد و فرمود خدا ترا رحمت کند و خم شد و او را بوسید و چون حضرت سرش را بالا کرد اثر گربه در او نمایان بود، پس نماز بر او خواند و در بقیع دفنش کرد، و سنگی بنحر علامت بر قبر او گذاشت و همیشه بزیارتش می رفت تا تا آخر قصه

واهل تاريخ نقل کنند که چون عبد الله بن علی کشته شد حضرت عباس عثمان را بخواند و فرمود پیش برو ای برادرم ، پس عثمان وارد جنگ شد و شمشیر میزد و میگفت:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ \*\*\* سَيِّحِي عَلِيٌّ ذُو الْفَعَالِ الظَّاهِرِ

و در ناسخ رجز را اینطور نقل فرموده :

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ \*\*\* سَيِّحِي عَلِيٌّ ذُو الْفَعَالِ الظَّاهِرِ

وَإِنَّ عَمَّ لِلنَّبِيِّ الظَّاهِرِ \*\*\* أَخِي حُسَيْنٍ خَيْرُهُ الْأَخَائِرِ

وَ سَيِّدُ الْكُبَّارِ وَالْأَصَاغِرِ \*\*\* بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

خلاصه اشعار: من عثمان و داراي وسائل افتخارم، آقايم علی نیکو کار، و عموزاده پیغمبر پاک است، برادرم حسین بهترین نیکان و پس از پیغمبر و علی سرور تمام مردم است. (کذا في هامش الناسخ).

و در مناقب ج 4 ص 107 رجز را اینطور نقل کرده:

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ \*\*\* سَيِّحِي عَلِيٌّ ذُو الْفَعَالِ الظَّاهِرِ

هَذَا حُسَيْنٌ الْأَخَائِرِ \*\*\* وَسَيِّدُ الصِّغَارِ وَالْأَكَابِرِ

بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

خلاصه آنکه بعد از کشش و کوشش بسیار خولي بن يزيد اصبحي تيري انداخت و بر جبين مبارکش آمد و از اسب در افتاد، و مردی از قبیله بنی ابان بن دارم بشتافت و سر از تنش برداشت.

در زیارت ناحیه فرمود: أَلَسْ لَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَمِّيَ عُثْمَانَ ابْنَ مَطْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ: خَوْلِي بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْأَيَادِيِّ وَالْأَبَانِيِّ الدَّارِمِيِّ . (رجل من ابان بن دارم) كما في البحار ج 45 ص 67. والناسخ: ج 3 ص 19

در ابصار العین ص 36 گوید: اسمش محمد اصغر یا عبد الله است . مؤلف گوید: اگر اسمش محمد اصغر بن علی (علیه السلام) است بعد از این بدون فاصله ذکر میکنم بعنوان (شهادت محمد اصغر بن علی (علیه السلام)) و اگر عبد الله است در ص 48 گذشت بعنوان (شهادت عبد الله بن علیهما السلام) پس تکرار نمیکنیم.

### شهادت محمد اصغر بن علی علیهما السلام

(شهادت محمد اصغر بن علی علیهما السلام) (1)

در ناسخ ج 2 ص 338 گوید: دیگر از فرزندان امیر المؤمنین محمد اصغر (2) است که بمیدان مبارزت تاخت و تیغ بر کشید و بسیار کس از آن جماعت را خون بریخت، او را مردی از قبیله بنی تمیم از ابان بن دارم (3) شهید کرد، و مادر محمد اصغر ام ولد است.

در زیارت ناحیه فرمود: السَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدِ بْنِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَتِيلِ [الْاَبَادِي] الْاَبَانِي الدَّارِمِيِّ. لَعْنَةُ اللّٰهِ وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْاَلِيمَ، وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ وَعَلَى اَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ. كما في البحار ج 45 ص 67 . والناسخ: ج 3 ص 19 .

ص: 217

- 
- 1- بحار ج ص 39 و عوالم ج 17 ص 382 و ناسخ ج 2 ص 338 و مقاتل الطالبیین صفحه 56
  - 2- در ابصار العین صفحه 36 سطر 3 گوید اسمش (یعنی ابو بکر بن علی) محمد اصغر با عبدالله است مؤلف گوید احوالاتی که برای او نقل کرده بدون هیچ کم و زیادی منطبق با عبدالله بن علی است که در صفحه 48 گذشت
  - 3- در بحار و عوالم و مقاتل الطالبیین اینطور دارد که مردی از تمیم از بنی ابان بن دارم او را بکشت رضوان الله علیه و لعن الله قاتله

## شهادت عون بن علی علیهما السلام

در ناسخ ج 2 ص 339 گوید آنچه که ملخصش این است: و دیگر از فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عون بن علی است که عز شهادت یافت.

و مکشوف باد که اسماء بنت عمیس اول در حباله نکاح جعفر بن ابیطالب بود، و عبد الله را از جعفر آورد.

و بعد از شهادت جعفر، ابوبکر بن ابی قحافه او را ترویج کرد و از وی محمد متولد شد. و بعد از ابوبکر، امیر المؤمنین (علیه السلام) او را تزویج نمود، و عون از وی متولد گشت.

لاجرم عبد الله بن جعفر و محمد بن ابی بکر و عون بن علی از جانب مادر برادر بودند.

اما شهادت عون را در روز عاشورا در کتب مقاتل په عربی و چه فارسی ندیدم.

ولکن چون صاحب روضة الاحباب از اجله علمای اهل سنت و جماعت است، و در ابلاغ روایات موثق است، من بنده از وی پیروی کردم و باسناد او اکتفا نمودم.

بالجمله عون بخدمت برادر آمد و اجازه میدان خواست، آن حضرت اشک در چشمان بگردانید، و فرمود يك تنه با این لشکر انبوه نتوانی جنگید، بهتر آنکه حریف خود را مبارزه طلبی.

عرض کرد آنکه هوای جانبازی دارد از کم و بیش لشکر کی اندیشد؟ این بگفت و اسب بر انگیخت و خویشتن را بر قلب لشکر زد. و از راست و چپ

بسیار کس بکشت. از چپ و راست دو هزار او را احاطه کردند، عون بعنایت یزدان صفوف ایشان را بشکافت، و خدمت حضرت آمد، امام (علیه السلام) سر، و روی او را بوسه زد، و بر آن دست و بازو (أحسنه) گفت:

و فرمود: چنگ فراوان کردی، و زخم فراوان یافت قدری استراحت کن. عرض کرد من خواستم يك بار دیگر شما را دیدار کنم، اکنون کام روان گشتم لکن روا نیست که پشت به جنگ کنم، و از بذل جان بیندیشم و شدت عطش مرا زحمت می‌دهد، رخصت فرمائی تا جان خویش را نثار کنم.

حسین (علیه السلام) فرمود: اسب عون خسته شده اسب دیگر بیاورید، اسب دیگر

آوردند، عون بر نشست و باز تاخت و حمله گران افکند. از لشکر ابن سعد مردی که او را صالح بن سیار مینامیدند و در زمان خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) خمر خورده بود حضرت عون را فرمود تا حدّ شرب خمر بر او جاری کرد. این هنگام صالح، عون را در میان انبوه لشکر زخم خورده و تشنه نگریست. بکینه دیرینه اسب بر جهانند و با تیغ برهنه بر روی عون در آمد، و زبان بدشنام گشود. عون سخن در دهان او بشکست و بزم نیزه از اسبش در انداختم. برادرش بدرین سیار، چون این بدید بخونخواهی برادر اسب بتاخت. عون او را نیز با صالح هم سفر ساخت.

این وقت خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از کمین بر آمد. و عون را بضربت تیغ از اسب در افکند، گفت: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، و بسرای جاودانی برفت رضوان الله علیه.

## شهادت و شخصیت عباس بن علی علیهما السلام

(شهادت و شخصیت عباس بن علی علیهما السلام) (1)

در ناسخ گوید: دیگر از فرزندان امیر المؤمنین (علیه السلام) عباس بن علی علیهم السلام تشریف شهادت یافت.

و بعض علماء نوشته اند که: عباس بن علی در شب عاشوراء شهید شد و بیشتر از اهل سیر و خیر شهادت آن حضرت را در روز عاشورا نگاشته اند (2).

چون از پسرهای امیر المؤمنین دو تن را عباس نام برد: یکی را عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الأصغر مینامیدند، تواند شد که عباس الأصغر در شب عاشورا شهید شده باشد. و عباس الاکبر در روز عاشورا، عباس الأصغر نیز در شب عاشوراء بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت، اکنون در داستان آئیم.

همانا حضرتش را عباس الاکبر گویند و کنیت مبارکش ابوالفضل است، و ملقب بسقا است، چنانکه مذکور شد، و همچنانکه (ابوالقربه) یعنی صاحب مشک خوانند، و در روز عاشورا صاحب لوائی (پرچم) حسین (علیه السلام) بود. و او اکبر اولاد أم البنین است، و از پسرهای امیر المؤمنین پسر چهارم است، چه

ص: 220

---

1- بحار 45 صفحه 39 و عوالم ج 17 صفحه 282 و مقاتل طالبین صفحه 55 و قمر مقام صفحه 442 و مقتل خوارزمی ج 2 صفحه 29 و مناقب ج 4 صفحه 108 و ابصار العین صفحه 25 و مثير الاحزان صفحه 71 لابن نما، و ناسخ ج 2 صفحه 340 و جلاء العیون مجلسی صفحه، 57.

2- در قمر مقام صفحه 445 گوید: باری آنانکه شهادت ابوالفضل را در شب عاشورا هنگامیکه بطلب آب رفته بود، ایراد کرده اند، اشتباه بزرگی کرده اند چه باتفاق اصحاب خبر و سیر روز عاشورا امام حسین علیه السلام پرچم را بأبی الفضل عنایت فرموده بود الخ



بعد از حسین(علیه السلام) و محمد بن حنفیه متولد شد، و او را چنان چهرئی دل آرا و طلعتی زیبا بود، که عرب قمر (ماه) بنی هاشم همی گفت، و چندان تومند و بلند بالا بود، که چون بر پشت اسب سوار میشد پای از رکاب بیرون کردی، قدمهای مبارکش از دو جانب بر زمین کشیده میشد. و آن حضرت را از لبابه دختر عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب، دو پسر بود: یکی فضل و آن دیگر عبیدالله نام داشت. و او را از مادر خود سه برادر بود، و هیچیک از ایشان فرزند نداشتند.

عباس در روز عاشورا ایشان را قبل از خود به جنگ فرستاد، از بهر آنکه مبادا بعد از شهادت او مانعی در جانبازی ایشان واقع شود، و دیگر آنکه خواست تا کشته ایشان را ببیند و ادراک اجر شکیبائی در مصائب ایشان فرماید.

خلاصه میراث ایشان بعد از شهادت چون فرزند نداشتند منتقل بعباس شد. و چون عباسی شهید شد، آن مال بفضل و عبید الله رسید، و چون فضل قبل از عبید الله وفات یافت، تماماً عابد عبید الله گشت.

و اینکه میگویند: عمر بن علی بن ابیطالب با عبیدالله در طلب میراث منازعه کرد و بمصالحه گذشت، چه او برادر اعیانی (پدر و مادری) حضرت عباس بود، درست نباشد، چون عمر برادر مادری عباس اصغر است و با او برادر اعیانی است، و با عباس اکبر از جانب پدر برادر است چگونه میتواندست بها عبید الله در طلب میراث منازعه کند.

### نغز مجلسی علیه الرحمة

از قول ناسخ است وفاضل مجلسی علیه الرحمة، عمر را در شمار شهدا نگاشته (1). و در ورفه

ص: 221

دیگر منازعه او را در طلب میراث با عبید الله رقم کرده (1) (2).

و جماعتی در این قصه پیروی او کرده اند (3). (السيف قد ينيو و الجواد قسد يکبو) شمشیر گاهی کندی میکند و اسب خوشرفتار گاهی بسر در می آید.

کسیکه مصنفات و مؤلفات او را در فارسی و عربی از دو کرور بیت کمتر بشمار نتوان گرفت، صد چنین لغزش را از او معفو باید داشت. هیچ انسانی جز معصوم از سهو و نسیان مصون نتواند بود.

**مبارزه حضرت ابي الفضل عليه السلام در مجلاء العيون ص 572 گوید: چون عباس دید کسی بغیر از آن امام مظلوم و فرزندان معصوم او نماند بخدمت برادر آمد و گفت: اي برادر مرا رخصت فرماي که جان خود را فدای تو گردانم، و خود را بدرجه شهادت رسانم حضرت از شنیدن این سخنان جانسوز آن برادر مهربان سیلاب اشک از دیدهای**

خود روان کرد.

و فرمود ای برادر تو علمدار منی و از رفتن تو لشکر من از هم می پاشد (4) عباس گفت: ای برادر سینه من از کشته شدن برادران و یاران و دوستان تنگ شده و است، و از زندگی ملول شده ام.

آن امام غریبه فرمود: که اگر عازم سفر آخرت گردیده آیی برای این و کودکان بیاور که از تشنگی بیتاب گردیده اند.

ص: 222

---

1- ممکن است منافاتی نداشته چون امیر المومنین (علیه السلام) رادوپسر با اسم عمر بوده یکی در شهید شده باشد دیگر در مدینه بوده چنانچه در ص 211 سطر 4 همین جلد اشاره بان شده والله العالم (علی بن المولف)

2- بهار ج 45 صفحه 39 سطر 15

3- از آن جمله صاحب عوالم ج 17 صفحه 282 سطر 22

4- در ناسخ گوید: ای برادر تو صاحب لوای منی چون تو نمایی کس با من نماند

عباس نزدیک آن بی حیا مردم رفت.

و فرمود: ای مردم اگر ما بگمان شما گناه کاریم این زنان و اطفال ما چه گناه دارند؟ بر ایشان رحم کنید و شربت آبی با نشان بدهید. چون دید که نصیحت در آن کافران اثر نمیکنند بخدمت برادر برگشت، ناگاه از خیمه‌های حرم صدای العَطَش بگوش او رسید، بی تاب شد و بر اسب خود سوار شد، و نیزه و مشکی برداشت و تصمیم گرفت که آبی برای کودکان بدست آورد. و این رجز بخواند.

لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ رَقَا \*\*\* حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيَةِ اللَّقَا (1)

نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا \*\*\* وَلَا أَخَافُ طَارِقًا إِنْ طَرَقَا

بَلْ أَضْرِبُ الْهَامَ وَأَفْرِي الْمَفْرَقَا \*\*\* إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ عِنْدَ الْمُلتَقَى

ص: 223

---

1- المصاليات: جمع المصلات وهو من الرجال: الشجاع الماضي في الحوائج (كذافي هامش المناقب). و در مقتل خوارزمی ج 2 صفحه 30 گوید پس عباس حمله کرد و این روز را بخواند: أقسمت بالله الأعز الأعظم \*\*\* و بالحجون صادقاً و زمزم و بالحطيم و الفنا المحرم \*\*\* ليخضبنّ اليوم جسمي بدمي دون الحسين ذى الفخار الأقدم \*\*\* إمام أهل الفضل و التكرم لفت این رجز: الحجون: جبل بمكة صار اليه النبي صلى الله عليه وآله بعد موت ابي طالب عليه السلام (المجمع). حطيم: مكانيسمت بين حجر الاسود ودرج خانه كعبه. و فناء: حريم خانه است و مراد حريم كعبه است

یعنی از مرگ زمانیکه بلند شود (و بسوی من آید) نه بترسم تا در میان مبارزان کار آزموده ببر خورد سختی پنهان شوم، با خواری ودلت را در میان آنها پنهان کنم، من عباس آب آورم، از مرگ و شر و بالا نمی ترسم، تارك دشمن را می شکافم، جان من سپر جان پیغمبر پاک (حسین علیه السلام) است. (کذا في هامش الناسخ).

چون بشط فرات رسید آن چهار هزاریکه موکل شریعه فرات بودند برای ممانعت از بردن آب آن حضرت را تیر باران کردند، و آن شیر بیشه شجاعت خود را بر آن سپاه بزد و هشتاد نفر را با تن تنها بر زمین افکند و این رجز بخواند: کما في الناسخ ج 2 ص 344.

أَقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُّهْتَدٍ \*\*\* أَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ

أَضْرِبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهْتَدِ \*\*\* حَتَّى تَجِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيِّدِي

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ \*\*\* نَجُلُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ

خلاصه معنی: من عباس مهربان، فرزند علی مرتضایم، با دلی ره یافته و شمشیری بران از نوه پیغمبر دفاع میکنم تا از جنک با سرورم بگریزید. (کذا في هامش الناسخ).

لشکریان چون این بدیدند پشت بجنک دادند و روی بفرار نهادند.

عباس چون شیر خشم آلود شریعه را پیمود و اسب بفرات درانداخت و از زحمت گیرودار و شدت عطش با تنی تافته و جگری سوخته، خواست تا زحمت ماندگی و شدت تشنگی را بشربتي آب بشکند، دست برد و کفی آب بر گرفت بیاشامد، تشنگی سیدالشهداء (علیه السلام) بخاطرش صورت بست آبرای روی آب ریخت و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت تا خود را بلشگر گاه برادر رساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند.

و این رجز بگفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي \*\*\* فَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمُنُونِ \*\*\* وَ تَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمُعِينِ

هَيْهَاتَ مَا هَذَا فَعَالَ دِينِي \*\*\* وَلَا فِعَالَ صَادِقِ الْيَقِينِ

خلاصه معنی: ای نفس پس از حسین زنده نباشی، او آشامنده مرگها، و تو میخواهی آب سرد بنوشی؟! این کار با دینم نمیسازد و از مرد معتقد سر نمیزند. (کذا فی هامش الناسخ).

در این وقت کمانداران راه براو بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را مانند دایره در میان گرفتند، و آن حضرت چون شیر میزد و میکشت. ناگاه نوفل ازرق از کمین بیرون تاخت.

و بروایتی زید بن ورقا کمین نهاده، از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل سنبلسی طائی او را کمک کرد و تشجیع نمود، پس زید تیغ براند و دست راست آن حضرت را از تن جدا ساخت.

عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت عجله کرد و مشک را بدوش چپ افکند و تیغ را بدست چپ گرفت و دشمن را همی دفع داد، با دست چپ میزد و میکشت و می انداخت و این شعر میگفت:

وَ اللَّهُ أَنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي \*\*\* أَنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَ عَنْ إِمَامِ صَادِقِ الْيَقِينِ \*\*\* نَجَلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

نَبِيِّ صِدْقِي جَائِنًا بِالْإِذْنِ \*\*\* مُصَدِّقًا بِالْوَالِدِ الْأَمِينِ

یعنی: سوگند بخدا اگر دست راستم بریدید (سستی نمی ورزم بلکه) همیشه از دین و پیشوایم که فرزند پیغمبر پاک و موحد و آورنده دین است حمایت میکنم بار دیگر حکیم بن طفیل با نوفل ازرق از پشت نخله ای بیرون تاخت و

دست چپش را قطع کرد.

عباس مشك را بدنجان گرفت و این بگفت:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ \*\*\* وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ \*\*\* مَعَ جُمْلَةِ السَّادَاتِ وَالْأَطْهَارِ

قَدْ قَطَعُوا بِبَعْضِهِمْ يَسَارِي \*\*\* فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

يعني: أي نفس (با آنکه دست نداری) مبادا از بی دینان بترسی، ترا برحمت خدا و پیغمبر برگزیده و تمام سادات و پاکان (که ملاقات آنها نزدیک شده) مژده باد، پروردگارا از روی ستم دست چپم بریدند، آنها را بآتش دوزخ در انداز (کذا فی هامش الناسخ). و همت عباس همان بود که آب را بخیم برساند، ناگاه تیری بر مشك رسید و آب بریخت.

و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید، و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق شریفش فرود آورد، اینوقت عباس از اسب در افتاد و فریاد برداشت که ای برادر مرا دریاب .

حسین (علیه السلام) چون باز شکاری بر سر او حاضر شد، و عباس رادر کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید، آن دستهای متطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد سخت بگریست (1).

### بعضی از مرثی حضرت عباس

(زبانحال حضرت بفارسی از جوهری)

علمدار سپاهم ای برادر شهید بی گناهم ای برادر توئی پشت و پناهم ای برادر برادر ای برادر ای برادر

ص: 226

بهر غم یار و غمخوارم تو بودی \*\*\*بهر دردی پرستارم تو بودی  
علمدار سپهدارم تو بودی \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
فلک بهر ما جور و جفا کرد \*\*\*به حجران تو ما را مبتلا کرد  
دو دست نازنینت را جدا کرد \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
من آخر پادشاه ملک و دینم \*\*\*سرور قلب خیر المسلمینم  
در این صحرا غریب و بی معینم \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
به عالم جز من مظلوم بی یار \*\*\*کسی نشنیده شاهی بی علمدار  
تن تنها اسیر قوم کفتار \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
فراق اکبر رعنا جوانم \*\*\*اگر چه کرده پیر و ناتوانم  
غم مرگ تو آتش زد به جانم \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
سکینه در حرم بیصبر و تابست \*\*\*نشسته منتظر از بهر آبست  
ز سوز تشنگی جانش کبابست \*\*\*برادر ای برادر ای برادر  
(وله ایضا)  
دریغا که از جور اهل نفاق \*\*\*شدی کشته اندر زمین عراق  
ز داغ غمت طاقتم گشته طاق \*\*\*امان از جدائی فغان از فراق  
تو بودی وزیر و سپهدار من تو \*\*\*بودی علمدار و سالار من  
تو بودی نگهدار اطفال من \*\*\*امان از جدائی فغان از فراق  
دریغا از آن قد دلجوی تو \*\*\*دریغا از آن زور بازوی تو  
بقربان آن روی نیکوی تو \*\*\*امان از جدائی فغان از فراق

ز بیدستیت رفت کارم زدست \*\*\* نه تنها ز داغ تو پشتم شکست

فراق تو بر من ره چاره بست \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

دریغا که بی یار و یاور شدم \*\*\* ز جور فلک خوار و مضطر شدم

ز ظلم خسان خوار و بیکس شدم \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

ز جا خیز و بهر رضای خدا \*\*\* از این دشت پر محنت و ابتلا

برو بار دیگر سوی خیمه ها \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

سکینه لب تشنه جان فکار \*\*\* در خیمه با دیده اشکبار

نشسته براه تو در انتظار \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

ندارم گمان پیکر اطهرت \*\*\* توانم برم در بر خواهرت

ز بس خورده شمشیر بر پیکرت \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

بمیدان کین گر گذارم تو را \*\*\* از آن ترسم از کینه اشقیا

شوی پایمال سم اسبها \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

به پیش دو چشم من ناتوان \*\*\* تو آخر شدی کشته ای نوجوان

جهان شد بکام دل کوفیان \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

امام حسین (علیه السلام) بعد از دیدن تن برادر فرمود: **الآن إنكسرَ ظهري وَقَلتَ حِبَلتي.**

و این اشعار قرائت فرمود:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ \*\*\* وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا \*\*\* أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ

أَمَا كَانَتْ الرَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ \*\*\* أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدَ

لُعْنَتُمْ وَأُحْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ \*\*\* فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تُوقَدُ

یعنی ای بدترین گروه در ستم گری از اندازه بدر رفتید و درباره ما مخالفت





پیغمبر گردید، مگر بهترین مردم سفارش ما را بشما نکرد؟ مگر جد من برگزیده خدا (احمد) نیست؟ مگر مادرم زهراء و پدرم علی دُرُست کار برادرِ بهترین مردم نیست؟ با این جنایت رانده، ورسوا شدید، و بزودی با آتش فروزان دوزخ میافتید. (کذا فی هامش الناسخ).

و بروایت عبدالله بن محمد رضا حسینی در کتاب جلاء:

حسین (علیه السلام) بدین شعر او را مرثیه گفت:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يَبْكِيَ عَلَيْهِ \*\*\* فَتَىٰ أَبِي الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ

أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ \*\*\* أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالِدَّمَاءِ

وَمَنْ وَاسَاةٌ لَا يَثْبِيهُ خَوْفٌ \*\*\* ءَوْ جَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشٍ بِمَاءِ

سزاوارتر کسی که باید برای او گریه شود، جوانی است که در کربلا- حسین را بگریه در آورد. برادر حسین و پسر پدرش علی (یعنی) ابوالفضل که بخونها آغشته گشت، و کسی که حسین را نیکو یاری کرد و هیچ ترسی او را از تصمیمش برنگردانید، و با وجود تشنگی برای آب آوردن برای حسین جانبازی نمود.

از امام زین العابدین منقول است که فرمود: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ دُ اثِرٌ وَأَبْلَىٰ وَفَدَىٰ أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّىٰ قَطَعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلَّ بِهِمَا جَدَّاحِينَ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ مَنْزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (1).

خدا رحمت کند عباس را که ایثار کرد و برادر را بر خود مقدم داشت و مصیبت زده شد و جان خود را فدای برادرش نمود تا دو دستش قطع شد پس خداوند عوض آن دو بال داد که مثل جعفر طیار در بهشت با ملائکه پرواز کند.

ص: 229

و برای عباس نزد خدا مقامی است که تمام شهداء در روز قیامت آرزوی آن مقام کنند.

و از امام صادق علیه السلام نیز این حدیث با تفاوتی وارد شده.

و در ابصار العین ص 26 از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرة. صلب الایمان، جاهد مع ابي عبدالله (علیه السلام)، وابلی بلاء حسناً ومضی شهیداً. عموي ما عباس بصیرتش مطاع بود و ایمانش محکم بود، در رکاب امام حسین جهاد کرد و امتحان خوبی پس داد یا در جنگ قوتش را آزمود، و شهید از دنیا برفت.

و حضرت عباس (علیه السلام) در وقت شهادتش سی و چهار ساله بود (1).

و در مقام ص 444 گوید: آنهاییکه بدست حضرت عباس (علیه السلام) کشته شدند هشتاد نفر بودند (2).

و بصحت پیوسته که آن حضرت آن روز قصد جنگ نداشت فقط همتش آب آوردن بخیمه ها بود.

و دیگر محدثین و مورخین را روایت چنین باشد که چون امام را از اصحاب و انصار بجای نماند، تشنگی او شدت نمود، و لشکر کوفه از هر طرف حمله میکردند، امام قصد فرات کرد، و ابوالفضل در پیش روی او میرفت در این

ص: 230

---

1- كما في الناسخ ج 2 ص 348 و ابصار العین ص 26

2- مرحوم دربندی در اسرار الشهادة ص 345 فرموده (فان العباس علی ما نقله ثقات و اثبات عن كتاب المقتل للمحدث الحاذق ابن عصفور البحراني قد قتل من الأعداء والكفار خمسة وعشرين الفاً منهم) یعنی حضرت عباس علیه السلام بیست و پنج هزار از دشمنان را بقتل رسانید. مؤلف رمز المصیبة گوید: العهدة علی الراوی

هنگام سواران کوفه هجوم آوردند، حصین بن نمیر.

و بقولی مردی از بنی دارم بانك بر آورد، وای بر شما مانع و حائل شوید بین فرات و او، و نگذارید که آب بیاشامد، امام فرمود: ای بار خدای من، او را پیوسته تشنه دار و عطش بر او بگمار، آن ملعون در غضب شد تیری بینداخت.

و در روایت چنین باشد (فائبه فی حنکه) آن تیر بر دهان مبارک با برزخ مطهر آمد، امام تیر بر کشید و دست همی داشت تا چون خون پر شد باسماان افشاندی، و فرمود: (اللهم اني اشكو اليك ما يفعل با بن بنت نبيك) ای بار خدای من از آنچه این کافردلان بدختر زاده پیغمبر تو میکنند شکوه بتو می آرم بدان حالت و آن شدت عطش که او را بود بازگشته در مرکز بایستاد.

و کوفیان از هر طرف حمله کرده میان امام و ابوالفضل حائل شدند، و ابوالفضل یکه و تنها از بسیاری لشکر نترسید و خویشان را بر آن دریای لشکر زده همی بزد و بکشت تا جراحات بسیار بر بدن مبارک آن حضرت رسیده چنانچه توانائی حرکتش نماند.

زید بن ورقا و حکیم بن طفیل لعنهما الله بدرجه شهادتش رسانیدند.

واندک روزگاری بر نگذشت آن ملعون (دارمی) که بر امام تیر انداخته بود، خدای عز اسمه بتشنگی و سرما و گرما مبتلا فرمود، چنانچه از پس پشت او آتش ها و از پیش رویش برف نهادندی، و باد زدندی، و او با اینحالت پیوسته آب خواستی و بهیچ روی آن عطش تسکین نیافتی، کوزها از آب سرد او را مهیا داشتند و کاسه های بزرگ از سویق و شکر و شیر آماده کردند و او میخورد و میاشامید و باز فریاد میزد که تشنگی مرا بکشت تا شکمش مثل شتران بترکید.

وابو الفرج آورده(1) که أم البنین بقبرستان بقیع میرفت و برای پسران خود گریه و ندبه میکرد و اهل مدینه با او در نوحه موافقت میکردند و هر کس بر او میگذشت قدرت رفتن نداشت بواسطه ناله سوزناک آن مخدره و حتی مروان(2) جزو اشخاصی بود که میآمد و ناله و ندبه ام البنین را گوش میداد(3) و گریه میکرد.

این مجمل آنچه بود که در قمقام ایراد کرده بود.

و در مقاتل الطالبین ص 78 از مدائنی از هارون بن سعد از قاسم بن أصبغ بن نباته روایت کند که گفت: مردی از بنی ابان بن دارم را دیدم که صورتش سیاه بود و حال آنکه قبلا او را میشناختم خوشگل و بسیار سفید بود، گفتم نزدیک بود که شناسم ترا؟ گفت: بلی جوانی را که با حسین بود و اثر سجود در پیشانی او بود او را کشتم و از زمانیکه او را کشته ام هر شب میاید و گریبان مرا می گیرد و بدوزخم (جهنم) میاندازد و من فریاد میکشم بطوریکه همه اهل قبیله صدای مرا میشنوند، گفت و آن جوان کشته شده عباس بن علی (علیهما السلام) بود.

در قمقام ص 446 گوید: ابن جوزی در تذکرة الخواص از قاسم بن الأصبغ مجاشعی روایت کرده(4) در آنوقت که سرهای شهدا را بکوفه آوردند در آن میانه مردی بسیار نیکو روی بر اسبی سوار بود و سر جوانی را که مانند ماه شب چهارده بود و اثر سجود بر جبهه مبارکش هویدا بود، بر گردن اسب خویش آویخته همی آمد، و آن اسب چون گردن برداشتی سر بزبانوی اسب

ص: 232

1- مقاتل الطالبین ص 56

2- با اینکه مردان دشمن بنی هاشم بود و سخت دل بوده

3- كما في مقاتل الطالبین ص 56 سطر

4- تذکرة الخواص ص 291 سطر (15). چاپ علمیه نجف اشرف 1369 هـ

رسیدی و باز چون گردن نهادی سر بر خاک کشیدی، من نام آن سوار و سر پیرسیدم گفتم: این سر عباس بن علی بن ابیطالب (علیهما السلام) است، و مرا حرمله بن کاهل اسدی گویند.

روزی چند بر نگذشته بود باز بدیدمش سخت قبیح منظر و روی سیاه مانند قیر.

گفتم حال چیست که چنین شدی؟ ملعون بگریست و گفت: از آن روز که آن سر برداشتم هر شب چون بخواب روم دو نفر بیایند بازوان و گریبان من بگیرند و باتش اندر اندازند تا بامدادان همی سوزم، چنانکه هر کس در قبیله باشد افغان و ناله من بشنوند، و یکشب مرا رها نکنند، بدین حالت بود تا بعذاب ابد پیوست.

و در معالي السبطين ج 1 ص 274 این اشعار را نقل کند:

عَبَّاسُ يَا حَامِي الطَّعِينَةَ وَالْحَرَمَ \*\*\* بِحِمَاكَ قَدْ نَامَتْ سَكِينَةُ بِالْحَرَمِ

صَرَخَتْ وَنَامَتْ يَوْمَ قَدْ سَقَطَ الْعَلَمُ \*\*\* الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنُ بَيْتِكَ لَمْ تَتَمَّ

وَتَسَهَّدَتْ أُخْرَى فَعَزَّ مَنَامُهَا (1)

و دیگری گوید:

لِمَنْ اللُّوَا أُعْطِيَ وَمَنْ هُوَ جَامِعٌ \*\*\* سَمَلِي وَفِي صَنْكِ الزُّحَامِ يَقِينِي

عَبَّاسُ كَبَشَ كَتَيْبَتِي وَكِنَانَتِي \*\*\* وَسَرِيَّ قَوْمِي بَلْ أَعَزَّ حُصُونِي

ص: 233

---

1- یعنی عباس ای کسی که از زنان و حرم اهل بیت حمایت می کردی؟ بواسطه نگاه داری تو بود که سکینه در حرم می توانست بخوابد ولی روزیکه علم و پرچم تو سرنگون شد با گریه و ناله خوابید، امروز چشمانی بخواب رفتند که از ترس تو نمیخوابیدند و چشمانی هم خوابشان کم شد و ضعیف گشت

عَبَّاسٌ تَسْمَعُ مَا تَقُولُ سَكِينَةً \*\*\*عَمَّاهِ يَوْمَ الْأَسْرِ مِنَ يَحْمِينِي(1)

## اختلاف ارباب مقاتل در وقت شهادت عباس علیه السلام

از صاحب ناسخ(2) و مقتل خوارزمی ج 2 ص 30 ظاهر میشود که بعد از

شهادت حضرت عباس علی اکبر شهید شد و آن آخر شهید است.

و از صاحب قمقام(3) ظاهر میشود که حضرت عباس آخر شهید است.

چنانچه از مفید(4) وابن طاوس همین قول نقل شده(5).

و از ابی مخنف نقل شده که عباس(علیه السلام) قبل از همه و اول شهید بوده.

و در ناسخ ج 2 ص 341 فرموده: از پسر های امیرالمؤمنین دو تن عباس نام بود: یکی را عباس الاکبر و آندیگر را عباس الاصغر مینامیدند، تواند شد که عباس الأصغر در شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا عباس الأصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت انتهی.

ص: 234

1- پرچم ترا بچکسی بدهم و کیست که پراکنده گی های مرا جمع کند و از گرفتاریها نگهداری نماید. ای عباس که قوچ لشگر من و جعبه تیر های من و شریف جماعت من بلکه بهترین قلعه من بودی. آیا می شنوی که سکینه چه می گوید؟ می گوید: ای عمو جان روزیکه مرا اسیر می کنند چه کس از من نگاه داری می کند؟

2- در ناسخ ج 2 ص 349 بعد از شهادت عباس علی اکبر را ذکر نموده

3- قمقام ص 447 بعد از ذکر شهادت عباس شهادت خامس آل عبا را ذکر نموده

4- در ارشاد مفید ص 241

5- در لهوف مترجم ص 117

پس منافات بین این دو قول نیست آن کس که میگوید عباس اول شهید است یعنی عباس اصغر وانکه میگوید عباس در روز عاشورا شهید شده یعنی عباس اکبر، والله العالم.

و در معالي السبطين ج 1 ص 274 از مرحوم در بندی نقل کند که امام حسین علیه السلام آمد بالین برادر و خواست او را بخیمه ها برد عباس (علیه السلام) چشم خود باز کرد و عرض کرد برادر چه میخواهی بکنی؟ فرمود میخواهم تو را بخیمه برم، عرض کرد شما را بجدت رسول الله قسم میدهم که این کار مکن. فرمود: چرا؟ عرض کرد من بسکینه وعده آب دادم و نتوانستم بوعده خود عمل کنم لذا خجالت میکشم، تا آنجا که فرمود:

پس امام حسین (علیه السلام) برادر را بجای خود گذاشت و بطرف خیمه روان شد واشك چشمان مبارك را با آستین پاك ميكرد چون سکینه پدر را بآن حال دید پیش آمد و عرض کرد ای پدر آیا خبری از عمویم عباس داری؟ بمن وعده آب داده و طولانی شد آمدنش و هیچ وقت خلف وعده نمیکرد آیا آب خورد و ما را فراموش نمود یا با دشمنان میجنگد؟ امام حسین (علیه السلام) در این وقت بگریه آمد و فرمود ای دختر من عمویت کشته شد و روحش بهشت پرواز کرد.

زینب چون شنید عباس کشته شد فریاد کرد و فرمود(1): وا أخاه، و عباساه، و اقله ناصراه، و اضیعناه من بعدك فقال الحسين (علیه السلام) ای والله من بعده واضیعته و انقطاع ظهراه .

وانشأ يقول:

يا أخی یا نُورَ عَیْنی یا شَقِیقِی \*\*\* فَلَیَ قَدْ كُنْتَ كَالرُّکْنِ الوَثِیقِ

ایا این ابی نَصَحْتَ أَخاکَ حَتَّى \*\*\* سَقَاكَ اللهُ کَأَسَأُ مِنَ رَحِیقِ

ص: 235



ایا قمرأ منیراً كنت عونى \*\*\*على كل النوائب فى المضیق

فبعدك لا تطیب لنا حیوة \*\*\*سنجمع فى الغداة على الحقیق

الا لله شكوائى وصبرى \*\*\* وما ألقاه من ظنماً و ضیق

یعنى ای برادرم و ای نور چشمم، تو برای من پشتیبان محکمی بودی، ای پسر پدرم برادرت را نصیحت نمودی تاوقتیکه خداوند ترا بکاسه شراب خالص بی غش سیراب کرد، ای ماه نور دهنده من تو در تمام گرفتاریها کمک من بودی، پس بعد از تو زندگی خوش نیاید، و فردای قیامت خداوند ما را هر چیز لایقی جمع خواهد کرد، و آنچه از تشنگی و تنگنائی بمن رسیده بخدا شکوه کنم و صبر نمایم.

در زیارت ناحیه فرمود: السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْأَخِيذِ لِعَدِهِ مِنْ أُمْسِهِ، الْفَادِي لَهُ، الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيهِ يَزِيدَ بْنَ وَقَّادٍ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ

كما فى البحار ج 45 ص 66. والناسخ ج 3 ص 19.

### بعضی از مرثی حضرت عباس علیه السلام از شیخ کاظم از ری نقل شده

فَمَنْ الْمُعَزَّى السَّبِطِ سَبَطَ مُحَمَّدٍ \*\*\* نَفَتَى لَهُ الْأَشْرَافُ طَاطَأَ هَامَهَا

وَهُوَى عَلَيْهِ مَا هُنَا لِكَ قَائِلًا \*\*\* الْيَوْمَ بَانَ عَنِ الْيَمِينِ حُسَامُهَا

الْيَوْمَ سَارَ عَنِ الْكُتَائِبِ كَبَشُهَا \*\*\* الْيَوْمَ غَابَ عَنِ الْهُدَاةِ أَمَامُهَا

الْيَوْمَ آلَ إِلَى التَّفَرُّقِ جَمَعْنَا \*\*\* الْيَوْمَ حُلَّ عَنِ الْبُنُودِ نِظَامُهَا

الْيَوْمَ خَرَّ عَنِ الْهِدَايَةِ بَدْرُهَا \*\*\* الْيَوْمَ غَبَّ عَنِ الْبِلَادِ غَمَامُهَا

الْيَوْمَ نَامَتْ أَعْيُنٌ بِكَ لَمْ تَتَمَّ \*\*\* وَتَسَهَّدَتْ أُخْرَى فَعَزَّ مَنَامُهَا

ص: 236

حیدرانه آن سلیل ذو الفقار\*\*\*خویش را زد یک تنه بر صد هزار  
تیغ آتش بارِ زادِ بوتراب\*\*\*کرد در صحرا روان، خون، جای آب  
کافران خیره رو از چارسو\*\*\*حمله ور گشتند، چون سیلی بر او  
او چو قرص مه، میان هاله ای\*\*\*تیغ بر کف، شعله ی جوّاله ای  
ناگهان کافر نهادی از کمین\*\*\*کرد با تیغش، جدا دست از یمین  
گفت: هان! ای دست! رفتی شاد رو\*\*\*خوش برستی از گرو، آزاد رو  
ساقی ار یار است، می این می که هست\*\*\*دست چبُود؟ باید از سر شست دست  
لیک از یک دست برناید صدا\*\*\*باش کآید دست دیگر از قفا  
از کمین، ناگه سیه دستی به تیغ\*\*\*برفکندش دست دیگر، بی دریغ  
هر دو دست او چو شد از تن، جدا\*\*\*مشک با دندان گرفت، آن با وفا  
ماه گفتی با ثریا شد قرین\*\*\*یا که عیوق از فلک شد بر زمین  
چون دو دست افتاده دید آن محتشم\*\*\*گفت: دستا! رو که من بی تو خوشم  
اندر آن کویی که آن محبوب روست\*\*\*عاشق بی دست و پا دارند دوست  
باز ده، ای دست! هین! دستم به دست\*\*\*تا به هم شویم، دست از هر چه هست  
در بساط عشق، دست، افشان کنیم\*\*\*جان، نثار جلوّه جانان کنیم  
عاشقی باید ز من آموختن\*\*\*شد عَلم، پروانه از پر سوختن  
بُد چو شور عشق، سر تا پای من\*\*\*شد قیامت راست بر بالای من  
تا مجرّد کس نشد زین بال پست\*\*\*سوی منزل گاه عنقا پر نبست  
خصم اگر زین دست بر من دست یافت\*\*\*نی شگفت از جام عشقم، مست یافت  
ورنه روبه کی حریف شیر بود؟\*\*\*خاصّه شیری که از خون، سیر بود

ناگهان تیری فرود آمد به مشک\*\*\*علویان از دیده باریدند اشک

شد چو نومید آن شه پُردل ز آب\*\*\*خواست از مرکب، تهی کردن رکاب

وه! چه گویم من چه آمد بر سرش؟\*\*\*کز فراز زین، نگون شد پیکرش

### از عمان سامانی نقل شده

روز عاشورا بچشم پر ز خون\*\*\*مشگ بر دوش آمد از شط چون برون

شد به سوي تشنه کامان رهسپر\*\*\*تیرباران بلا را شد سپر

آنقدر بارید بروي تیر تیز\*\*\*مشگ شد بر حالت او اشک ریز

ص: 237

اشك چندان ريخت بر وي چشم مشك\*\*\* تا كه چشم مشك خالي شد ز اشك

تا قيامت تشنه كامان ثواب\*\*\* ميخورند از رشحه آن مشك آب

بر زمين آب تعلق پاك ريخت\*\*\* وز تعين بر سر او خاك ريخت

### جودی خراسانی فرموده

بخون غلطان چرابي اي علمدار سپاه من\*\*\* نظر بگشا و بنگر يك زمان بر سوز و آه من

ز پشت زين چو افتادي شكست از بار غم پشتم\*\*\* ز جا خيز اي كه در هر غم بدني پشت و پناه من

ببالين تو گر دير آمدم اينك مرنج از من\*\*\* كه سويت كوفيان از چار سو بستند راه من

بچشمم روز روشن گشت چون شب تيره از داغت\*\*\* گشاي اي نور چشمان، ديده، بين روز سياه من

شيم روز از جمالت بود و جانم خرم از رويت\*\*\* كه از قامت تو بودي سرو و از رخسار ماه من

بهر عضوت كه آرم دست زان عضوت جدا باشد\*\*\* كدامين سنگدل كشتت چنين، اي بي پناه من

تو اي صد پاره تن از قتلگه برخيز و ماوا كن\*\*\* كه بخشي زين قد و قامت صفا بر خيمه گاه من

ز بهر جرعه ي آبي سكينه بر در خيمه\*\*\* ستاده منتظر آن طفل زار بي گناه من

خوشم از آن كه يك شب زندگي بعد توام نبود\*\*\* و گرنه روز، شب مي شد ز آه صبحگاه من

من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم \*\*\*بزیر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

### مرحوم کمپانی گوید

برادر چه آخر ترا بر سر آمد \*\*\*که سرو بلند تو از پا در آمد

چه شد نخل طوبی مثال قدت را \*\*\*که یکباره بی شاخ و برگ و بر آمد

چه از تیشه ی این ستم پیشه مردم \*\*\*بشاخ گل و نو نهال تر آمد

دریغا که آئینه ی حق نما را \*\*\*بسی زنگ خون بر رخ انور آمد

چه خورشید خاور بخون شد شناور \*\*\*مهی کز فروغ رخس خاور آمد

ندانم که ماه بنی هاشمی را \*\*\*چه بر سر از این قوم بد اختر آمد

ز سیردار رحمت سری دید زحمت \*\*\*که تاج سر هر بلند افسر آمد

دریغا که عنقاء قاف قدم را \*\*\*خدنگ مخالف بیال و پر آمد

دو دستی جدا شد ز یکتا پرستی \*\*\*که صورتگر نقش هر گوهر آمد

کفی از محیط سخاوت جدا شد \*\*\*که قلمز در او از کفی کمتر آمد

دریغا که دریا دلی ز آب دریا \*\*\*برون با درونی پر از اخگر آمد

عجب دژ یکدانه ی خشک لعلی \*\*\*ز دریا برون با دو چشم تر آمد

ز سوز عطش بود دریای آتش \*\*\*دهانی که سرچشمه ی کوثر آمد

دریغا که آن رایت نصرت آیت \*\*\*نگون سر ز بیداد یک صرصر آمد

### شهادت عباس بن علی الاصغر علیهما السلام

در ناسخ ج 2 ص 341 گوید: پسران امیر المؤمنین (علیه السلام) دو تن را عباس نام بود: یکی را عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الاصغر مینامیدند، تواند

بود که عباس الاصغر در شب عاشوراء شهید شد و عباس الاکبر در روز عاشورا چون عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت.

### شخصیت علی اکبر بن حسین علیه السلام

در ناسخ ج 2 ص 349 فرموده: بعد از شهادت عباس (علیه السلام) کسی نبود که بتواند در خدمت امام حسین (علیه السلام) شمشیر زند و جنگ کند مگر فرزندش علی اکبر مادر او لیلی، دختر ابی مره (1) بن عروه بن مسعود بن موسی القطان الثقفی است.

در ابصار العین ص 21 گوید: در اوائل زمان خلافت عثمان بن عفان متولد شد. و از جدش علی بن ابیطالب روایت کند چنانچه ابن ادریس در کتاب سرائر تحقیق نموده، و از علماء تاریخ و انساب نقل فرموده.

و در ناسخ ج 2 ص 349 گوید: او جوانی بود هیجده ساله (2) در فصاحت

ص: 240

- 
- 1- در ارشاد مفید ص 238 چاپ بصیرتی: و أمه لیلی بنت أبي قرة السخ وابن غلط است چون در ص 253 سطر (6) خود مفید (بنت أبي مره) ذکر نموده، و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 30 سطر (8) و ابصار العین ص 21 و قمقام ص 43 همه (بنت ابی مره) ذکر کرده اند
  - 2- در ارشاد مفید ص 238 نوزده ساله گفته. و در مناقب ج 4 ص 109 هیجده ساله گفته و از بعضی بیست و پنج ساله نقل کرده. و مقرر در مقتل الحسین ص 318 فرماید عمر او بیست و هفت ساله بوده، چون در (11) شعبان سنه سی و سه از هجرت متولد شده. در کتاب علی اکبر ص 14 نقل کرده از امام رضا علیه السلام که او زن داشته و شاید جهت اینکه علی اکبر ابوالحسن کنیه داشته برای آن بوده که فرزندی داشته و اسمش حسن بوده انتهی ما فی مقتل المقرر. و در ناسخ ج 2 ص 356 فرموده روایت هیجده ساله اصح است

لسان و شیوا سخنی و صباحت رخسار و ملاحظ دیدار و نیکوئی خُلق و موزونی خُلق و خوی و شمائل و خصلت و نشانهای نیکی هیچ کس در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النبیین نبود، نام و کنیت از جدش علی داشت چه او را بنام علی و بکنیت ابوالحسن گفتند. و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و بین مردم بجمیع محاسن و مجاهد معروف بود چنانکه یک روز معاویه در ایام خلافت خویش گفت (1): (من أحق الناس بهذا الأمر؟) یعنی سزاوارتر امروز کیست که در مسند خلافت جای کند؟ حاضران گفتند: از تو کسی سزاوارتر ندانیم. معاویه گفت: نه چنین است، بلکه از برای خلافت سزاوارتر علی اکبر است که جدش رسول خدا است، و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و بزرگواری ثقیف است.

و در مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی چاپ دوم ص 53 گوید این ابیات در مدح علی اکبر گفته شده.

لَمْ تَرَ عَيْنٌ نَظَرَتْ مِثْلَهُ \*\*\* مِنْ مُحْتَفٍ يَمْشِي وَمِنْ نَاعِلٍ

یغلی نیء (2) اللحم حتی اذا انضج لم یغل علی الأکل

ص: 241

---

1- كما في معالي السبطين ج 1 صفحه 249

2- در معالی السبطين ج 1 صفحه 249 چاپ بصیرتی (یغلی بن اللحم الخ). و در مقتل مقرر صفحه 319 چاپ سوم چاپخانه نجف در نجف (یغلی نهیء اللحم الخ)

كان اذا شبت له ناره \*\*\* أوقدها بالشرف القابل

كيما يراها بائس مرمل \*\*\* أو فرد حي ليس بالاهل

اعني ابن ليلى ذالسدی والندي(1) \*\*\* أعني ابن بنت الحسب الفاضل

لا يؤثر الدنيا على دينه \*\*\* ولا يبيع الحق بالباطل

### مضامين لغات اشعار

(محتف) پا برهنه، (ناعل) كفش پوشنده، (یغلی) میجوشانید، (نیء) گوشت خام، (أنضج) پخته شد، (لم یغل) گران نباشد بلکه ارزان باشد،

(شبت) روشن کرد، (بالشرف) جای بلند، (القابل) ای المقبل، (البائسر) بینوا و فقیر، (مرمل) زن بی شوهر، (الأهل) بیکس و بی اهل،

(السدی) آن ما یسقط أول الليل من البلبل یقال له: (سدی) وما یسقط آخره یقال له: (الندي) (لا يؤثر) أي لا یختار.

خلاصه معنی آنکه احدی در عالم در جود و سخا و کرم و اطعام مساکین و اکرام میهمان مثل (علی اکبر) (علیه السلام) ندیده، گوشت گرفته و طبخ مینمود تا پخته میشد آنوقت بفقراء اطعام میکرد، واز عادت عرب آن بود که در جای مرتفع آتش روشن میکردند تا واردین بدانند و سر سفره حاضر شوند، و این آتش را (نار القرى) یعنی آتش میهمان مینامیدند، و دنیا را بر دینش اختیار نمیکرد و حق را بیاطل نمیفروخت.

### بمیدان رفتن علی اکبر علیه السلام

در ناسخ ج 2 ص 349 گوید: چون علی اکبر، اهل و عشیره خود را

ص: 242



کشته و پدر را یکتنه و تشنه در میان لشکر دشمن بدید دیگر صبر نتوانست، عرض کرد: جانم فدای تو باد، رخصت فرماید تا من نیز از این قوم انتقام گیری کنم و جانبازیرا آیت بهر روزی دانم، و چندان اصرار نمود تا رخصت حاصل نمود پس بخیمه ها رفته اهل بیت عصمت را یکیک وداع نمود.

## زبانحال از جوهری

مادر مضطرم الوداع الوداع \*\*\*مهربان مادرم الوداع الوداع

شور محشر در این دشت برپا\*\*\*شده نور حق خوار در چشم اهدا شده

از جفای خسان زار و تنها شده\*\*\*باب غم پرورم الوداع الوداع

تا که من زنده ام بیقراری مکن\*\*\*از غم مرگ من سوگواری مکن

گریه وناله و آه و زاری مکن\*\*\*بیش از این در برم الوداع الوداع

ساعت دیگر ای مادر دل غمین\*\*\*گریه کن هر چه خواهی تو در این زمین

پاره پاره چو دیدی ز شمشیر کین\*\*\*نازنین پیکرم الوداع الوداع

نعش من چونکه آمد در خیمه ها\*\*\*ساعت دیگر ای مادر مه لقا

وقت مردن بیا و به بند از وفا\*\*\*چشم از خون ترم الوداع الوداع

سالها رنج و زحمت کشیدی مرا\*\*\*با دو صد آرزو پروریدی مرا

آخر از تیغ کین کشته دیدی مرا\*\*\*در ره داووم الوداع الوداع

شیر از شیر جان خود دادیم\*\*\*ای دریغا ندیدی شب شادیم

عاقبت شد کفن رخت دامادیم\*\*\*خاکخون بستم الوداع الوداع

پس بانك وامحمداه از اهل بیت رسول الله بالا گرفت.

در ناسخ از کتاب روضة الأحباب نقل کند که: حسین (علیه السلام) علی اکبر را بدست خود سلاح جنگ پوشانید، وزره عادی و کلاهخود فولادی باو داد، و

ادیم و کمر بند چرمی که از علی مرتضی بیادگار داشت بر میان فرزند استوار بست، و بر اسب عقاب سوارش نمود، و چون بجانب میدان روان گشت، آن حضرت سخت بگریست و سبابه مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: (اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشَدَّ بِهِ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ امْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَفَرَّقْهُمْ تَفْرِيقًا وَمَزَقْهُمْ تَمَزِيقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدْدَا وَلَا تُرْضِ الْوَلَاهَةَ عَنْهُمْ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيُنْصَرِفُوا ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا يُعَاتِلُونَنَا). عرض کرد: ای پروردگار من، گواه باش، اینک جوانی بمبارزت ابن جماعت میشتابد که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق و منطق پیغمبر تو، و ما هر گاه مشتاق میشدیم بیدیدار پیغمبر تو، بروی او نگران میشدیم، و او را نظاره می کردیم، ای پروردگار من، باز دار از ایشان برکات زمین را و انبوه ایشان را متفرق و متشتت فرما، و بیدران پرده این جماعت را و پراکنده از ایشان را، و بیفکن این گروه را در طرق متفرقه و شعب و راه های مختلف، و حکام را هرگز از ایشان راضی مگردان، چون ایشان ما را دعوت کردند که یاری ما کنند چون اجابت ایشان کردیم، آغاز عداوت نمودند، و با ما جنگیدند.

آن گاه با صدای بلند صیحه بر ابن سعد زد.

(فَقَالَ: مَا لَكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ وَسَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحْمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ) فرمود: ای پسر سعد چه شد ترا؟ خدا قطع کند رحم تو را، و مبارک نگرداند ترا در هیچ کاری، و مسلط کند هر تو کسی را که در فراش تو بکشد تو را، بکیفر آنکه قطع کردی رحم مرا، و قرابت مرا با رسول خدا حفظ نکردی.

آن گاه با صدای بلند این آیه قرائت فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

### مبارزه و شهادت علی اکبر علیه السلام

اما از آن سوی علی اکبر چون آفتاب در افشان، با تیغ برهنه بمیدان تاخت درخشندگی طلعتش از جمال پیغمبر خبر میداد، وقوت بازویش چون حیدر صفدر اثر مینمود.

در ثمره الحیاة ج 2 ص 497:

شعشعه جمال او مظهر نور احمدی \*\*\* طنطنه جلال او یاد ز حیدر آورد

الحذر الحذر بگردون رسد از نبرد او \*\*\* بانک امان والامان گوش جهان کر آورد

العجل العجل ز تیغش بقتال دشمنان \*\*\* قابض روح را در آن مرحله مضطر آورد

در صف کارزار باشوکت و سطوت نبی \*\*\* بر همه ظاهر و عیان صولت حیدر آورد

پس ایستاد و این رجز انشاد کرد (1):

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ \*\*\* مِنْ عُصْبِهِ جَدُّ أَبِيهِمُ النَّبِيِّ

وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ \*\*\* أَطَعْتُكُمْ بِالرَّمْحِ حَتَّى يَنْتَنِي

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي \*\*\* صَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيِّ عَرَبِيٍّ

یعنی من علی پسر حسینم که پیغمبر جد اوست، بخدا قسم که زنازاده بر

ص: 245

---

1- در ارشاد مفید ص 238 اینطور نقل نموده: انا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لایحکم فینا ابن الدعی اضرب بالسیف احمی عن ابی میر غلام هاشمی قرشی

ما فرمان روائی نکنند، برای حمایت پدرم شما را با نیزه و شمشیر میزنم، تا کج شود، یعنی نیزه و شمشیر سرشان کج شود.

آنگاه چون شیر حمله بر کوفیان نمود و میزد و میکشت بطوریکه ضجه اهل کوفه بلند شد بواسطه بسیاری کشتار که از ایشان کشته شد حتی اینکه روایت شد با عطشی که داشت یکصد و بیست نفر از ایشان را بکشت (1).

وجراحات بسیاری بر بدن نازنینش رسید، بسوی پدر برگشت و عرض کرد (یا اَبَیُّ، اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ اَجْهَدَنِي، فَهَلْ اِلَى شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ اَتَقْوَى بِهَا عَلَيَّ الْاَعْدَاءُ) ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا بتعب و خستگی عظیم افکند آیا بشربتهی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعداء قوتی بدست کنم؟ و خون از اندام مبارکش مثل قطرات باران میبارید.

### زبانحال از حاج شیخ جواد خراسانی

ای پدر از تشنگی قلبم طپید\*\*\* در تعب انداختم ثقل حدید

گرمی و سنگینی آهن چه باک\*\*\* میشوم از تشنگی آخر هلاک

آه ای بابا بفریادم برس\*\*\* چاره کن این تشنگی دادم برس

گر که بایک جرعه ترسازم\*\*\* گلوبار دیگر چیره گردم بر عدو

(از عمان سامانی)

اکبر آمد العطش گویان ز راه\*\*\* از میان رزمگه تا پیش شاه

گفت بابا از عطش افسرده ام\*\*\* می ندانم زنده ام یا مرده ام

ص: 246

حسین (علیه السلام) در او نگریست و سخت بگریست. و فرمود. ای فرزند بر محمد و علی و بر من عظیم گران می آید که ایشان را دعوت کنی و اجابت نفرمایند و استفاده کنی و اعانت نمایند، و زبان علی اکبر را در دهان مبارك گذاشت و بمکید و خاتم خویش را بدو داد و فرمان کرد که: در دهان بگذارد، و فرمود: ای پسر این خانم را در دهان نگاه دار و باز شتاب بجهاد دشمنان، همانا روز را شب نکنی که جدت بشریتی تو را آب دهد که بعد از آن هرگز تشنه نشوی.

پس زبان بگذاشت در کام پسر \*\*\* یعنی از کام تو کامم خشک تر

گفت هان برگرد تا پیش از مساء \*\*\* سازدت سیراب جدت مصطفی

علی اکبر برگشت بمیدان و این ار جوزه قرائت کرد:

لِحَرْبٍ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ \*\*\* وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ

وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ \*\*\* جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمَدَ الْبَوَارِقُ (1)

یعنی بواسطه جنك حقائق آشکار میشود، و پس از آن نشانهای راستی هویدا میگردد، سوگند بخدای پروردگار عرش، تا شمشیرها در نیام نرود عنك خاتمه نپذیرد، از شما جدا نمی شویم (دست بر نمیداریم) (کذا في هامش الناسخ مع تغییر).

پس دست از جان شسته و دل بر خدای بسته و خویش را در میان کفار انداخت و از چپ و راست همیزد و همی گشت در این کَرْت نیز هشتاد تن از آن جماعت را بِيخاك هلاکت انداخت.

در این وقت منقذ بن مرة عبدي (2) فرصتی بدست آورد و شمشیری بر فرق

ص: 247

1- ناسخ ج 2 صفحه 353 و مقتل خوارزمی ج 2 صفحه 31 و قمر مقام صفحه 432 و مناقب ج 4 صفحه 109 و عوالم ج 17 صفحه 286

2- از زیارت ناحیه (مره بن منقذ بن النعمان عبدي نقل شده)

همایونش بزد، و توانائی یکباره از علی اکبر برفت، دست در گردن اسب در آورد، و عنان رها داد، و اسب در میان سواران از این سوي میتاخت و بر هر سواری عبور میداد زخمی بر علی اکبر میزد.

در زیارت ناحیه فرمود: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوْلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَیْكَ وَعَلَى أَبِيكَ، إِذْ قَالَ فِیْكَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ يَا بُنَىَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، كَأَنِّي بَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَاثِلًا وَلِلْكَافِرِينَ قَائِلًا:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ \*\*\* نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ

أَطَعْنَاكَم بِالرَّمْحِ حَتَّىٰ يَنْتَهَىٰ \*\*\* أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَىٰ عَنِ أَبِي

ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيٌّ عَرَبِيٌّ \*\*\* وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ

حَتَّىٰ قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَلَقَيْتَ رَبَّكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَىٰ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَأَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ وَإِبْنُ حُجَّتِهِ وَأَمِينِهِ، حَكَّمَ اللَّهُ لَكَ عَلَى قَاتِلِكَ: مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ، لَعْنَةُ اللَّهِ وَأَخْزَاهُ وَمَنْ شَرِكُهُ فِي قَتْلِكَ وَكَانُوا عَلَیْكَ ظَهِيرًا وَأَصَدَّ لَاهُمُ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وَجَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَمُرَافِقِيكَ وَمُرَافِقِي جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ وَأَخِيكَ وَأُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ وَأَبْرَأَ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَاتِلِكَ وَأَسْأَلُ اللَّهَ مُرَافِقَتَكَ فِي دَارِ الْخُلُودِ وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أَوْلَىٰ الْجُحُودِ السَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

كما في البحار ج 45 ص 65 وج 101 ص 269 وناسخ ج 4 ص 17 و اقبال ص 573.

### بعضی از مرثی راجع بعلی اکبر علیه السلام

(گفتگوی علی اکبر با اسب) از جوهری

گفت شهزاده که ای بادیه پیما فرسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

ص: 248

برسانم پددر غیر پدر نیست کسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

کاکلت نازم ایا سب مبارک مقدم \*\*\* برسانم بحریم

کن تو تعجیل که تأخدمت بایم برسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

از تف نیزه و بس خنجر خیل اشرار \*\*\* نفسم شد بشمار

گام بردار عقابا تو شناسی چه کسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

مرکبا رو که بجانم رمق و حالت نیست \*\*\* دیگرم طاقت نیست

مادرم منتظر وعمه بیداد رسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

بدر خیمه رسانم که ببند بصرم \*\*\* مادر خون جگرم

کاروان رفت ز دنبال من آخر جرسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

ای صبارو تو سلامم سوی صغری برسان \*\*\* داد از ظلم خسان

خواهرا عهد نمودم که به خدمت برسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

ضربت منقذون شد که پرواز کنم \*\*\* بملک ناز کنم

طایر قدسم و این دار بود چون قفسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

اجلم از پی ناکام من تازه جوان \*\*\* ایفلک از تو امان

لاف شیری زخم و کشته هر خمار و خسم \*\*\* نیست دیگر نفسم

(وله ایضا)

عقاب ای رفرف اوج سعادت \*\*\* عقاب ای پیک معراج سعادت

عقابا روز در چشمم چه شامست \*\*\* یقین دارم که عمر من تمام است

ببین در دست اعدا دستگیرم \*\*\* مشوراضی در اینصحرایم

شتابی کن که وقت خدمت تست \*\*\* گذشت از من زمان همت تست

خلاصی ده ز دست این سپاهم \*\*\* ازین میدان بیر تا خیمه گاهم





که لیلیا مادرم چشمش براه است\*\*\* نشسته منتظر با اشک و آه است

ببر در خیمه جسم نازنیم\*\*\* که شاید مادر زار حزینم

دم مردن ببندد چشم هایم\*\*\* کشاند سوی قبله دست و پایم

اگر مردم من اندر این بیابان\*\*\* ز بعد مرگ من از راه احسان

بمن همراهی از بهر خدا کن\*\*\* چو هدهد رو سوی شهر صبا کن

برو از کربلا سوی مدینه\*\*\* بگو از من بصغرای حزینه

که ای صغرای محزون فکارم\*\*\* مکش خواهر تو دیگر انتظارم

(فَقَطَّعُوهُ بِسِّيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا)، بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند. چون نزدیک شد که روحش پرواز کند فریاد بر آورد: (يا اَبْتَاهُ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَاسِهِ الْاَوْفَى، شَرِبَهُ لَا اَظْمَأُ بَعْدَهَا اَبَدًا، وَهُوَ يَقُولُ: الْعَجَلُ الْعَجَلُ، فَاِنَّ لَكَ كَاسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السَّاعَةَ(1)).

عرض کرد: ای پدر اینک جدّ من رسول خدا حاضر است: مراسم سقایت کرد بآبیکه بعد از این هر گز تشنه نشوم، و فرمود ای حسین تعجیل کن که جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا در این ساعت بنوشی، حسین (علیه السلام) چون بانگ فرزند ناکام را شنید صیحه عظیم زد:

(وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى رَسُولِهِ، وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، وَعَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا).

فرمود: خدا بکشد جماعتی را که تو را بکشند، چه بسیار شگفتی میرود که این جماعت بر خداوند قاهر غالب جرات کردند، و از رسول خدای نهراسیدند، و پرده حرمت آن حضرت را چاک زدند، هان ای فرزند بعد از تو خاک بر سر دنیا نیست و نابود باد آثار دنیا.

ص: 250

پس حسین (علیه السلام) اسب بر جهانند و بشتافت و صفوف لشکر را بشکافت و مردم را پراکنده نمود وصیحة همی زد و علی علی همی گفت: چون بر سر علی رسید از اسب پیاده شد، و فرزند را بر سینه خود بچسبانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد.

### زبان حال سید الشهداء بر بالین علی اکبر علیه السلام از جوهری

ز چه ای ندیده کامم \*\*\* تو بمن نظر نداری

مگر از دل فکار \*\*\* پدرت خبر نداری

گل أحمر منی تو \*\*\* مه أنور منی تو

علی اکبر منی تو \*\*\* تو بمن نظر نداری

بتو گویم ای جگر خون \*\*\* که شود ز غصه مجنون

چه رسد اگر بلیلا \*\*\* که دیگر پسر نداری

بدو صد امید خود را \*\*\* بسر تو من رساندم

ستم است اگر سر خود \*\*\* توز خاک بر نداری

علی اکبر چشم بگشود و عرض کرد: ای پدر می بینم که درهای آسمان باز شد و حوران بهشتی فراز آمدند و جامهای سرشار از شربت بر کف دارند و مرا بسوی خویشتن می خوانند. اینک بدان سرای سفر میکنم و خواستارم که: این پردگیان (اهل حرم) بی یار و یاور درسوگواری من چهره نخرانند، این بگفت و در گذشت.

حسین (علیه السلام)، فرزند شهید را برداشت و بر در خیمه آورد و فریاد: (یا ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَ یا قُرَّةَ عَیْنَاهِ) از اهل بیت برخاست. كما في الناسخ ج 2 ص 355.

ص: 251

## از حجة الاسلام تبریزی بنقل منتخب التواریخ

سر نهادش بر سر زانوی ناز\*\*\*گفت کی بالید سرو سر فراز  
ای درخشان اختر برج شرف\*\*\*چون شدی سهم حوادث را هدف  
ای نگارین آهوی مشکین من\*\*\*با تو روشن چشم عالم بین من  
این بیابان جای خواب ناز نیست\*\*\*کایمن از صیاد تیر انداز نیست  
خیز تا بیرون از این صحرا رویم\*\*\*نک به سوی خیمه ی لیلا رویم  
رفتی و بردی ز چشم باب، خواب\*\*\*اکبرابی تو جهان بادا خراب  
تو سفر کردی و آسودی ز غم\*\*\*من در این وادی گرفتار الم

## زبان حال لیلا در بالین فرزندش از جوهری

چو حسین بخیمه اطهرش\*\*\*بنهاد پیکر اکبرش  
ز حرم بر آمده مادرش\*\*\*بنوای گفت علی علی  
چه شد آن روان رسای تو\*\*\*شده تیره روی چه ماه تو  
من وهجر و درد فراق تو\*\*\*بجهان مباد علی علی  
شده طلعت ماه تو بخاک\*\*\*شوم ای جوان زغمت هلاک  
که تورا بدن شده چاکچاک\*\*\*ز ره نفاق علی علی  
بره تو مادر دلفکار\*\*\*شده پیر از غم روزگار  
چکند ز غصه در این دیار\*\*\*که شدی شهید علی علی  
علی ای تو شمع شبانگهم\*\*\*توانس و مونس وهمدم  
من و بیکسی و دیار غم\*\*\*نظری فکن تو علی علی

پدر تو بی‌کس و بینوا\*\*\* بفراق روی تو مبتلا

قد وی خمیده شد از جفا\*\*\* کشد آه و ناله علی علی

برو ای صبا بمدینه گو\*\*\* که شهید شد علی از عدو

بدل فکار پر آرزو\*\*\* نظری نما تو علی علی

دل من زهجر تو غرق خون\*\*\* شده بخت من ز تو واژگون

ز تو خیمه ام شده سرنگون\*\*\* ز ره فراق علی علی

شدی از برنج و غم و بلا\*\*\* برساندیم تو بکربلا

که شوم ز فراق تو مبتلا\*\*\* تو رها ز قید علی علی

دل من از نشاط و شاد بود\*\*\* فلکم بحسرت دل فزود

که عروسی و عزا نمود\*\*\* ز جفای کوفیان علی علی

(مرحوم کمپانی فرماید)

لسان حال لیلای جگر خون\*\*\* عقول ما سوی را کرده مجنون

بیا بلبل که تا با هم بنالیم\*\*\* که ما هجران کش و شورید حالیم

ز تو گل رفت وز ما گل‌عداری\*\*\* تو را فریاد و ما را آه و زاری

تورا وصل گل دیگر امید است\*\*\* بهار دیر از بهر تو عید است

ولیکن گل‌عدارم را بدل نیست\*\*\* بهار دیگری ما را امل نیست

فراقی را که اندر پی وصالست\*\*\* نه چون هجریست کورا اتصالست

گلی از گلشن من رفت بر باد\*\*\* که تا محشر نخواهد رفت از یاد

گلی شد از من غمدیده در خاک\*\*\* که گل در ماتمش زد پیرهن چاک

ز من باد خزان برگ گلی ریخت\*\*\* که خاک غم سر هر بلبل ریخت

مرا بر سینه داغ گل‌عداریست\*\*\* که گل در پیش او مانند خاریست



کبابم کرده داغ لاله روئی\*\*\*که برد از لاله حمراء نکوئی  
زمین گیرم برای سرو قدی\*\*\*که سروش بنده در بالا بلندی  
یگانه گوهری گم شد ز دستم\*\*\*که جویای ویم تا زنده هستم  
بسا کس نوجوان رخت از جهان بست\*\*\*ولیکن نوگل من ناگهان بست  
نمی دانم چه شد آن سرو آزاد\*\*\*بیادی ناگهان از پا در افتاد  
ندید آن یوسف مصر ملاحظ\*\*\*بدوران جوانی روی راحت  
اگر گرگ اجل خونین دهن نیست\*\*\*چرا پس یوسف گل پیرهن نیست  
دریغ از قامت شمشادی او\*\*\*کفن شد خلعت دامادی او  
دریغ از سرو بالای رسایش\*\*\*دریغ از گیسوان مشکسایش  
دریغ از حلقه پر پیچ و تابش\*\*\*دریغ از کاکل در خون خضابش  
هزاران حیف کانشاخ صنوبر\*\*\*ز نخل زندگانی گشت بی بر  
هزاران حیف کانگیسوی مشکین\*\*\*بخون فرق سر گردیده رنگین  
هزاران حیف کانخورشید خاور\*\*\*میان لجه خون شد شناور  
فغان کائینه روی پیمبر\*\*\*بخاک تیره شد الله اکبر

(الی ان قال)

بیا ای نوگل گلزار مادر\*\*\*بزن آبی بسوز داغ مادر  
بیا ای شمع جمع محفل ما\*\*\*بین ظلمت سرا شد منزل ما  
ترا با شیره جان پروریدم\*\*\*دریغا کز تو جانا دل بریدم  
جوانا رحم کن بر پیری من\*\*\*مرا مگذار با یکدشت دشمن  
انتهی ملخصاً.



خوارزمی ج 2 ص 31 نقل کنند که:

حمید بن مسلم می گوید: زنی از خيام حرم شتابان بدر آمد و چنان بود که گوئی آفتاب از مشرق بر آمد، و صدای واویلا و حبیباه را ثمره فؤاده و نور عیناه بلند کرد، پس از او سؤال شد گفته شد این زینب دختر علی است، پس آمد و خود را روی جسد علی اکبر انداخت.

امام حسین (علیه السلام) آمد و دست او را گرفت و بخیمه برگردانید، پس با جوانانش آمد نزد علی اکبر و فرمود: بلند کنید برادر خود را پس از قتلگاه برداشتند و گذاشتند نزد خیمه ای که جلو او میجنگیدند.

در قمر مقام ص 434 و بحار ج 45 ص 45 از مقاتل الطالبيين ص 77 سطر 13 نقل کند که فرمود: (وجعل یکرکرة بعد کره حتی رمی بسهم فوقع فی حلقه فخرقه و اقبل ینقلب فی دمه ثم نادى: یا ابته علیک السلام هذا جدی رسول الله صلی الله علیه و اله یقرنک السلام و یقول: عجل القدوم الینا<sup>(1)</sup> و شهق شهقة فارق الدنیا).

علی از هر طرف همی تاخت و مردمی همی انداخت تا تیری بحلقوم مبارکش برسید و گلویش بدرید و در خون خویش همی غلطید پدر را وداع کرده گفت: اینک رسول الله جد من ترا سلام میرساند و میگوید بدیدار ما شتاب کن صیحه بزد طایر روحش بشاخسار طوبی آشیان گزید.

و در بحار ج 45 ص 45 از ابی الفرج روایت کند که علی اکبر اولاد نداشت و کنیه اش ابا الحسن بود و مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی بود و او اول شهید بود.

ص: 255

---

1- در بحار (عجل القدوم علینا) و در مقام (عجل القدوم الینا)



## ایضا در بعضی از مرثی‌های راجع بعلی اکبر علیه السلام

عمه زار و ملول \*\*\* اکبر تو رفت رفت

نور دو چشم بتول \*\*\* اکبر تو رفت رفت

اغت دو سبط رسول \*\*\* اکبر تو رفت رفت

بنت وصیی رسول \*\*\* اکبر تو رفت رفت

(از شیخ علی فرزند شیخ العراقین نقل شده)

شه عشاق خلاق محاسن \*\*\* بکف بگرفت آن نیکو محاسن

بآه و ناله گفت ای داور من \*\*\* سوی میدان کین شد اکبر من

بخلق و خلق و از رفتار و گفتار \*\*\* بد این نورسته همچون شاه مختار

بناگه منقذ آن غدار خونخوار \*\*\* سمند (1) افکند سوی شاه بی یار

شد از شمشیر آن مردود گمراه \*\*\* عیان شق القمر از فرق آن شاه

سوی لشکرگه دشمن شدی تفت (2) \*\*\* ندانستم کرا برد و کجا رفت

همی دانم که جسم و جان جانان \*\*\* مقطع گشت چون آیات قرآن

چه رفت از دست شاه عشق دلبنده \*\*\* روان شد از پی گم گشته فرزند

عقابی دید ناگه پر شکسته \*\*\* علی افتاده زین از هم گسسته

سری بی افسر و فرقی دریده \*\*\* بجانان بسته جان وز خود بریده

توانائی شدش از تن ز سر هوش \*\*\* گرفت آن پیکر خونین در آغوش

چو آوردند تمثال پیمبر صلی الله علیه و اله \*\*\* برون از خیمه آمد دخت حیدر

ص: 256

1- سمند: تیر پیکان دار (عمید)

2- تفت: تند و باشتاب (عمید)

دوان شد سوی نعلش برگزیده \*\*\* بدنبالش زنان داغ دیده

چنان زد صیحه لیلای جگر خون \*\*\* که عقل ما سوی گردید مجنون

(از جودی نقل شده)

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کار من \*\*\* برگی نچیده گشت خزان نوبهار من

بابا ز پا فتادم و جانم بلب رسید \*\*\* دست اجل گرفت ز کف اختیار من

قاتل مرا ز خنجر کین پاره پاره کرد \*\*\* رحمی نکرد بر مژه اشکبار من

تا بر تنم بود رمقی بر سرم بیا \*\*\* بنگر بوقت مرگ بر احوال زار من

از تیغ ظلم رشته عمرم زهم گسیخت \*\*\* لیلا بگو دگر نکشد انتظار من

### زبانحال سیدالشهداء با نعلش علی اکبر جوهری گوید

علی اکبر ای نور چشم ترم \*\*\* علی اکبر ای نوگل احمرم

علی اکبر ای شبه پیغمبرم \*\*\* جوانمرگ من ای علی اکبرم

جوانا از این غم دلم شد کباب \*\*\* که نا کام مُردی بعهد شباب

نمودی زخون دست و پایت خضاب \*\*\* جوانمرگ من ای علی اکبرم

جوان شهیدم علی یا علی \*\*\* نهال رشیدم علی یا علی

چراغ امیدم علی یا علی \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

شده قَتَلگه حِجله شادیت \*\*\* کفن در برت رخت دامادیت

دریغا از این قدّ شمشادیت \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

شدی در جوانی تو آخر شهید \*\*\* ز مرگ او ای نوجوان شهید

دریغا شد امید من نا امید \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

پس از داغ مرگ تو ای نوجوان \*\*\* من پیر دل خسته و ناتوان

نخواهم دگر زندگی در جهان \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

اگر بی تو با این دو چشم پر آب \*\*\* روم سوی خیمه چگویم جواب

به لیلائی بیچاره دل کباب \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

بسوی وطن ای صبا در گذر \*\*\* بصغرای محزون بگو این خبر

که در کربلا من شدم بی پسر \*\*\* جوان مرگ من ای علی اکبرم

(در ثمرة الحیة ص 499 این اشعار را ذکر نموده)

چرا فتاده ای نو نهال نو ثمرم \*\*\* ندیده کام ز ایام نوجوان پسرم

که ریخته بزمین خون ارغوانی تو \*\*\* مگرنسوخت دل او بنوجوانی تو

غم تو کرد بیک لحظه ای جوان پیرم \*\*\* بین چگونه به بالین تو زمین گیرم

بروی من علی اکبر تو چشم خود واکن \*\*\* منم حسین پدر تو دلم تسلی کن

مخواه پیش عدو این قدر شکسته مرا \*\*\* به حجله میروی آخر بیوس دست مرا

(جوهری گوید)

ای خفته بخون برابر من \*\*\* نور دل و روح پیکر من

ای مظهر جد اطهر من \*\*\* نا کام علی اکبر من

ای روح تو باغ و لاله زارم \*\*\* ای قد نو در جویبارم

وز داغ تو شد خزان بهارم\*\*\* نا کام علی اکبر من  
مردی تو بعهد نو جوانی\*\*\* بعد از تو در این جهان فانی  
آید به چه کار زندگانی\*\*\* نا کام علی اکبر من  
بودی تو ستاره سحر گاه\*\*\* عمر تو چقدر بود کوتاه  
پنهان شدی از نظر بناگاه\*\*\* نا کام علی اکبر من  
گفتم شب عیش تو بکوشم\*\*\* بر قامت تو قبا بپوشم  
اکنون زغم تو در خروشم\*\*\* نا کام علی اکبر من  
افسوس ز نو جوانی تو\*\*\* از مُردن ناگهانی تو  
حیف از رخ ارغوانی تو\*\*\* نا کام علی اکبر من  
جز یاد تو همدمی نجویم\*\*\* بعد از تو اگر سخن بگویم  
باشد شب و روز گفتگویم\*\*\* نا کام علی اکبر من  
لیلا زغم تویی قرار است\*\*\* در خیمه نشسته اشکبار است  
چشمش بره و در انتظار است\*\*\* نا کام علی اکبر من

### شهادت عبد الله بن الحسین علیهما السلام

در پاسخ ج 2 ص 356 گوید: در کتب معتبره مسطور است که: بعد از شهادت علی اکبر طفلی از سرا پرده حسین بیرون شد و چندان از آن واقعه هولناک در هول و قرار بود که اندام مبارکش چون سیماب ناب در لرزش بود و دو گوشواره او از در و گوهر در گوش داشت که از لرزش سر و تن او لرزان بود، بیرون از سرا پرده ترسان و ارزان بایستاد و بجانب چپ و راست نگران بود.

هانئ بن بعیث بر او حمله و او را از پای در آورد.

همانا علمای احادیث نسب آن کودک شهید را مرقوم نداشته اند، و آنچه من بنده فحص کردم، نام او عبدالله بن الحسین است، چه از احادیث و اخبار چنان مستفاد میشود که: حسین را پسری بنام عبدالله بود، بعضی گویند: که علی اصغر را نام عبدالله بوده، و علی اصغر لقب او است، این سخن نیز استوار نباشد، چه واجب میکند که علی اکبر و علی اوسط را نیز نام دیگر باشد.

و اینکه در بحار الانوار (1) و بعضی از کتب (2) مسطور است که وقتی آن کودک شهید شد، شهر بانوی خویشان و مدهوشانه نگران او بود، این سخن نیز از درجه صحت ساقط است، چه شهربانو در هنگام ولادت علی بن الحسین وداع جهان گفت و در سفر کربلا ملازمت خدمت سید الشهداء را نداشت، العلم عند الله انتهى ما في الناسخ.

و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 31 سطر آخر اشاره باین قصه دارد.

و در ابصار العین ص 34 عبد الله بن الحسین را علی اصغر داند و خواهد آمد.

### شهادت قاسم بن الحسین علیه السلام

در مناقب ج 4 ص 108 پس از حضرت ابی الفضل قاسم بن الحسین (علیه السلام) را ذکر فرموده. فرمود آن حضرت بمیدان آمد و ابن رجز را بگفت:

إِنْ تُنَكِّرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَيْدَرَةِ صَرْغَامِ آجَامٍ وَلَيْتُ قَسْوَرَةَ

عَلَى الْأَعَادَى مِثْلُ رِيحِ صَرْصَرَةَ أَكَيْلِكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلِ السَّنْدَرَةِ

و در بحار ج 45 ص 42 بعد از ذکر این شهادت فرموده و فیه غرابة.

ص: 260

---

1- ج 45 ص 46 سطر (3)

2- مثل مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 109 سطر (16) و عوالم 17 ص 288 سطر (22)

## فصل 74: در ذکر شهادت امام حسین علیه السلام و محمد بن ابی سعید ابن عقیل و علی اصغر و عبدالله بن الحسن علیهم السلام

### اشاره

(در ذکر شهادت امام حسین علیه السلام و محمد بن ابی سعید ابن عقیل و علی اصغر و عبدالله بن الحسن علیهم السلام) (1)

در ناسخ ج 2 ص 357 گوید: چیزی را که خلاصه اش این است، چون در سپاه سید الشهداء دیگر کسی لایق جنگیدن باشد نماند یگانه و تنها بمیدان آمد و با صدای بلند فریاد کرد: (هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَائْتِنَا؟) و اضافه کرده.

در مقتل خوارزمی و قمری (هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَائْتِنَا؟).

و در مهیج الاحزان ص 215 سطر (20) (هَلْ مِنْ رَاحِمٍ يَرْحَمُ آلَ الرَّسُولِ الْمُخْتَارِ، هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُ الذَّرِيَّةَ الْأَطْهَارَ، هَلْ مِنْ مُجِيرٍ لِأَبْنَاءِ الْبُتُولِ، هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ، هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُوا اللَّهَ فِي إِعَائْتِنَا).

آیا رحم کننده هست که رحم کند حضرت احمد مختار را؟ آیا یاری کننده هست که یاری کند جگر گوشگان رسول ابرار را؟ آیا کسی بهم میرسد که فرزندان فاطمه را فریاد رسی نماید؟ آیا کسی هست که دفع شر از حرم پیغمبر

ص: 261

---

1- ناسخ ج 2 ص 357 و قمری ص 447 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 32 و مقاتل الطالبین ص 79 و بحار ج 45 ص 46.

صلی الله علیه و آله نماید؟ آیا خدا پرستی هست که در حق ما از خدا بترسد؟ آیا فریاد رسی هست که غزالان چین امامت را فریاد رسی نماید؟

چون ندای بی یآوری و فریاد بی مدد کاری بگوش اهل حرم رسید صدا بگریه بلند کردند و خروش بر آوردند. الخ.

در معالي السبطین ج 2 ص 9 نقل کند از در بندی که چون امام حسین (علیه السلام) فریاد هل من ناصر بلند کرد ارکان عرش بلرزه در آمد و آسمانها گریست و ملائکه ضجه نمودند، وزمین مضطرب شده و همه عرض کردند ای پروردگار ما، این حبیب تست و نور چشم حبیب تو است.

پس ازن بسده بیاریش رویم، که ناگاه نامه از آسمان نازل شد و بدست شریف امام حسین رسید پس بازش کرد و دید عهد نامه ایست که قبل از ایجاد مردمان از حضرتش گرفته شده برای شهادت. پس پشت نامه را خواند دید نوشته است با خط روشن ای حسین ما مرگ و شهادت را برای تو حتم نکردیم و الزام بر شهادت ننمودیم پس اختیار با تو است اگر میخواهی این بلا را از تو بگردانیم، واجر و مزد تو هیچ نقصان نداشته باشد.

پس بدانکه ما آسمانها و زمینها و ملائکه و جنیان را تماماً در حکم تو قرار دادیم پس امر کن ایشان را در هلاک این کفره و فجره لعنهم الله، پس ناگاه دید ملائکه بین زمین و آسمان را پر کرده اند و هر يك در دست حرابه آتشی دارند، منتظر حکم حسین هستند، چون بر مضمون نامه اطلاع پیدا کرد پرتاب کرد بآسمان و عرض کرد: ای خدای من دوست دارم هفتاد هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم در طاعت و محبت تو، خصوصاً اگر در کشته شدن من یاری دینت باشد، و حفظ ناموس شرع تو باشد.

دیگر آنکه بعد از کشته شدن دوستان و جوانان آل محمد از زندگی ملول

هستم پس اجازه بملائکه نداد بلکه خودش جنگ را مباشرت فرمود انتهى.

## آمدن قبائل جن بیاری حسین علیه السلام

(آمدن قبائل جن بیاری حسین علیه السلام) (1)

در ناسخ ج 2 ص 358 از منتخب طریحی نقل کند که این هنگام قبائل جن در خدمت حسین (علیه السلام) حاضر شدند، و عرض کردند: یا أبا عبد الله ما همگان انصار توایم، اگر اجازه فرمائی بمیدان مبارزه رویم و این کافران را مقتول سازیم حسین (علیه السلام) ایشان را بدعای خیر یاد کرد.

و فرمود من فرمان جد خود رسول خدای را مخالفت نخواهم کرد، مرا با شتاب بسوی خویش طلب فرموده، چه الان رسول خدای را در خواب دیدم، مرا بسینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود: ای حسین خداوند تبارک و تعالی میخواست، تو را کشته و در خون خویش آغشته بیند در حالتی که تو را از قفا سر بریده باشند، و موی تو از خون تو در خضاب باشد، و همی خواهد بیند اهل بیت تو را اسیر گیرند و بر شتران بی هودج و کجاوه بر نشانند، و من رضا بقضای خدا داده ام و بر آنچه حکم فرموده شکبیا میباشم، چه او است بهترین محکم کنندگان.

و از مقتل خوارزمی نقل کند که رسول خدای با حسین فرمود: (ان لك في الجنة درجة لن تنالها الا بالشهادة).

یعنی از برای تو در بهشت مقامی است که آن مقام را جز بادرک شهادت نتوانی دریافت.

ص: 263



(عازم میدان شدن زین العابدین علیه السلام) (1)

بالجمله زین العابدین (علیه السلام) چون بانک پدر را شنید، اگر چه از کمال ناتوانی حمل سیف و سنان نتوانست کرد، نیزه بگرفت.

و بروایتی شمشیری برداشته، اُفتان و خیزان طریق میدان پیش داشت، اُم کلثوم از قفای او بانک زد که ای برادر زاده برگرد.

فرمود: ای عمه بگذار مرا تا پیش روی پسر پیغمبر جهاد کنم.

(فَقَالَ الْحُسَيْنُ: يَا أُمَّ كَلْثُومٍ خُذِيهِ لِنَلَّا تَبْقَى الْأَرْضُ خَالِيَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ)

یعنی حسین (علیه السلام) فرمود: ای ام کلثوم باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد خالی نگردد.

در معالی السبطین ج 2 ص 11 از اسرار الشهادة نقل کند که امام حسین (علیه السلام) مثل بازشکاری پرید و زین العابدین (علیه السلام) را بخیمه بر گردانید و فرمود ای فرزندم چه میخواهی بکنی زین العابدین عرض کرد ای پدر صدای تو رگهای قلب مرا پاره کرد میخواهم خود را فدای شما کنم، حضرت فرمود ای فرزند تو مریض میباشی و جهاد بر مریض نیست. و تو امام و حجتی بر شیعیان من و ائمه از نسل تو باید باشد، و تو متکفل یتیمان و بیوه زنانی و اهل حرم را تو باید بوطن برگردانی و خدا هرگز زمین را از نسل من خالی از حجت نکند، و مثل اینکه می بینم دست و پای تو را غل کرده اند و اسیر و ذلیل هستی.

زین العابدین عرض کرد پدر ترا بکشند و من نگاه کنم ای کاش مُرده بودم جانم فدای جان شما.

امام حسین (علیه السلام) فرمود ای علی تو خلیفه بعد از من هستی و والی شیعه من

ص: 264

می باشی و قائم باوامر دین و راهنمایی صراط مستقیم و حافظ علوم پدرم و جدم میباشی پس دست بگردن هم انداختند و هر دو گریه سختی نمودند.

و از اثبات الوصیه نقل کند که اسم اعظم و مواریث انبیاء را باو وصیت فرمود و فرمود: تمام علوم و صحف و سلاح را بأم سلمه سپرده ام و امر کرده ام که بتورد کند.

واز قطب راوندي در دعوات نقل کند که زین العابدین علیه السلام فرمود روزیکه پدرم کشته شد مرا بسینه چسبانید در حالی که خون از بدنش میجوشید و فرمود ای پسر جان این دعا را در هم و حزن و غم و در هر امر بزرگی که بتو وارد میشود حفظ کن که فاطمه بمن یاد داد و او را رسول الله و رسول الله را جبرئیل یاد داد بگو (بِحَقِّ يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ بِحَقِّ طه وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ يَا مُنْفَسًا عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُفَرِّجًا عَنِ الْمَغْمُومِينَ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَفْعَلُ بِي كَذَا وَ كَذَا).

وایضا از دمعة الساکبة نقل کند چیزها که خلاصه اش اینست که چون کار بر حضرت تنگ شد نگاهی به خیمه های برادران کرد دید خالی است، نگاهی بخیمه های پسران عقیل کرد دید خالی است، نگاهی بخیمه های اصحابش کرد دید خالی است پس بسیار این کلماترا مکرر میکرد (لا- حَوْلَ وَلَا- قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) پس رو کرد بطرف خیمه های زنان و بدخیمه زین العابدین تشریف برد دید روی تخت پوستی افتاده است و حضرت زینب پرستاری میکند، چون نگاه زین العابدین بپدر افتادخواست برخیزد نتوانست از شدت مرض بعمه اش فرمود مرا بسینه خود تکیه بدهید این پسر رسول خدا است که تشریف بیاورد پس زینب او را بسینه چسبانید امام حسین (علیه السلام) احوالپرسی میکرد زین العابدین میفرمود الحمدلله پس عرض کرد پدر کار بکجا رسید حضرت فرمود آتش جنک

روشن شد و از هر دو طرف کشته شدند و زمین از خون ایشان و ما رنگین شد. زین العابدین از عمویش ابوالفضل سؤال نمود، گریه گلوگیر زینب شد و برادر نظر داشت که چه جواب میگوید: حضرت فرمود: ای فرزند عباس را کشتند و در کنار فرات دستهای او را قطع کردند.

پس زین العابدین سخت گریه کرد بطوریکه غش نمود چون بهوش آمد بنا کرد از هر يك يك سؤال کردن امام حسین (علیه السلام) میفرمود: قُتِلَ كَشْتَه شَد، تا عرض کرد پدر علی اکبر کجا است حبیب بن مظاهر کجا است مسلم بن عوسجه و زهیر بن قیمن کجا است (بعضی از بزرگان خیال کرده اند حدیث ضعیف است چون امام میدانست جواب آن است که هر سؤالی علتش ندانستن نیست خداهم میدانست چه چیز در دست موسی است باز میفرماید (مَاتِلَكَ بِیْمِیْنَاکَ یا مُوسَى) خلاصه امام میدانست حسین (علیه السلام) فرمود بدان ای پسر جانِ مَنْ که مردی غیر از من و تو کسی نمانده، این وقت بود که زین العابدین از عمه اش عصا و شمشیر خواست که یاری پدرش کند امام حسین او را مانع شد و فرمود تو خلیفه من هستی بر این عیالات و اطفال چه غریبه میباشند ذلت و یتیمی و دشمن شادی بایشان رو آورنده تو ایشان را مونس باش و دلداری بده و ایشان ترا بو کنند و تو ایشان را ببوی و ایشان بر تو گریه کنند و تو بر ایشان گریه کن سپس فرمود زینب اُم کلثوم سکینه رقیه فاطمه این خلیفه منست بر شما و امام واجب الاطاعه است پس فرمود ای فرزندم سلام مرا بشیعیانم بر سان و بگو بایشان پدرم غریب مُرد پس ندبه کنید برای او شهید از دنیا رفت پس گریه کنید برای او انتهی ما فی دمعة الساکبة.

## وداع حضرت حسین با بسکینه علیهما السلام

(وداع حضرت حسین با بسکینه علیهما السلام) (1)

آنگاه بانگ برداشت که:

(یا سَکِينَةُ! یا فَاطِمَةُ! یا زَيْنَبُ! یا اُمّ کلثُوم! عَلَيکِنَّ مِنِّي السَّلَام).

یعنی ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم از من بر شما سلام باد.

چون اهل بیت این ندا شنیدند، فریاد (الوداع الوداع و الفراق الفراق) بر آوردند. سکینه مقنعه از سر بر افکند. (وقالت: یا اَبه: اِسْتَسَلَمْتُ لِلْمَوْتِ، فَالِي مَنْ اَتَكَلْنَا؟) عرض کرد: ای پدر تن بمرگ در دادی، ما بکدام کس پناهنده شویم؟ حسین (علیه السلام) بگریست (وقال: یا نُورَ عَيْنِي كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِّمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا ناصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِين؟ وَرَحْمَةُ اللهِ وَنَصْرَتُهُ لَا تَفَارِقُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَلا فِي الْآخِرَةِ فَأَصْبِرِي عَلَي قَضَاءِ اللهِ وَلا تَشْتَكِي، فَإِنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ وَالْآخِرَةُ باقِيَةٌ).

فرمود: ای نور چشم من: چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یار و باور ندارد؟

همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود، پس صبر کن و شکبیا باش بر حکم خدا و بشکوی و گلایه زبان مگشا، چه این دنیا دار فانی است و آخرت سرای جاودانی، آنگاه سکینه را بر سینه خود بچسبانید و این شعر قرائت فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي \*\*\* مِنْكِ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً \*\*\* مادامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

وَ إِذَا قُتِلْتُ فَانَّتْ أَوْلَى بِالذِّدِي \*\*\* تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ السُّوَانِ

ای سکینه بدان که پس از مرگ من گریه تو طولانی می شود.

تا جان در بدن دارم دلَمرا باشکِ حسرتت آتش مزین، ای بهترین زنان هنگامیکه کشته شدم تو بگریستن سزاوار تری.

ص: 267

فَقَالَتْ يَا أَبَهُ رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدُّنَا، فَقَالَ: هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ

و بدین شعر تمثلی فرمود:

لَقَدْ كَانَ الْقَطَا بِأَرْضِ نَجْدٍ \*\*\* قَرِيرَ الْعَيْنِ لَمْ يَجِدِ الْغَرَامَا

تَوَلَّتَهُ الْبُرَاهُ فَهَيْمَتُهُ \*\*\* وَلَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَغَفَا وَنَامَا

سکینه عرض کرد: ای پدر ما را بسوی مدینه که حرم جد ما است باز گردان، آن حضرت بدین مثل عرب تمثّل جست، فرمود: اگر مرغ قطارا دست باز می داشتند، در آشیان خود آسوده میخفت، و حسین باسکینه محبتی بکمال بود، چنانکه می فرماید:

لَعَمْرَكَ إِنِّي لِأَحَبُّ دَارًا \*\*\* تَحُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَالرَّبَابُ

أُحِبُّهُمَا وَأَبْدُلُ جُلَّ مَالِي \*\*\* وَلَيْسَ لِعَاتِبِ عِنْدِي عِتَابُ

یعنی بجان تو، خانه ایرا که سکینه و رباب در آن باشد دوست دارم، سکینه و رباب را دوست دارم و بیشتر دارائی خود را در راه آنها می بخشم و کسی هم بر من حق تندی ندارد (کذا فی هامش الناسخ) ج 2 ص 361.

اسم سکینه (آمینة) است، لکن لقب او بر نام او غلبه کرده است، و رباب راکه در این شعر یاد فرموده دختر امرء القیس مادر سکینه است.

### سپردن اسرار امامت را بدختر خود فاطمه کبری

بالجمله، چون سید الشهداء (علیه السلام) باسکینه سخن بهای آورد؛ سید سجاد علیه السلام را طلب فرمود، و اسرار امامت و خلافت را با او بودیعت گذاشت.

و چون از این هنگام آگهی داشت و نزول حوادث این هنگامه را از کوچک و بزرگ دانا و بینا بود، و قتیکه از مدینه بیرون می شد و دایع انبیاء و اوصیاء

و کتبی که بودیعت داشت بأم سلمه سپرد و فرمود: از پسرهای من جز علی بن الحسین از این سفر کس مراجعت نخواهد کرد، این اشیاء را که اثاثیه (کالا و ابزار) امامت و خلافت است تسلیم او باید کرد.

حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید: وقتی که حسین آهنگ جنگ فرمود و سید سجاد را از شدت مرض توانائی شنیدن نبود، دختر خود فاطمه کبری را طلب فرمود و صحیفه ای در هم نور دیده و کتاب وصیتی رقم زده او را داد، زیرا که علی بن الحسین مرض اسهال داشت و چنان مریض بود که کس گمان سلامت بدو نداشت، چون شفا یافت فاطمه آن وصیت نامه و آن صحیفه را تسلیم آن حضرت نمود.

محمد باقر (علیه السلام) می فرماید: آن کتابِ وصیت و صحیفه پیچیده الآن نزد ماست.

و بروایتی سید سجاد فرزند اکبر حسین (علیهم السلام) است، و امام محمد باقر علیه السلام در کربلا بود و چهار سال داشت، و علی اکبر که شهید شد، نسبت به علی اصغر بود که او را علی اکبر مینامیدند.

### پیراهن کهنه

در ناسخ گوید: اینوقت امام (علیه السلام) خواهر خود زینب را فرمود که: جامه فرسوده و کهنه ای از برای من حاضر کن، که آن را بهائی نبوده باشد تا چون کشته شوم آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند، جامه حاضر کرد چون بر بدن آن حضرت تنگ بود فرمود: این جامه اهل ذمت (1) است.

ص: 269

---

1- اهل ذمت: کفاریکه بمسلمین جزیه میدهند

در قَمَقام (ذلك لباس من ضربت عليه الذلة ولا ينبغي أن ألبسة) این لباس کسی است که مهر ذلت بر او زده شده سزاوار نیست که من بپوشم.

ازین وسیع تر بیاور برفتند و جامه و سریعتر از آن آوردند، اطراف آن را با دست مبارك پاره پاره کردند که قیمتی نداشته باشد، آنگاه پوشیدند و بر زیر آن جامه‌های دیگر در بر کرد و قتیفة خز بالای لباسها پوشید، و درع وزره کوتاهی در پوشید و سلاح جنگ در بر نمود و بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت.

### از وصال شیرازی نقل کنند

لباس کهنه بپوشید، زیر پیرهنش \*\*\*مگر که بر نکشد خصم بدمنش ز تنش  
لباس کهنه چه حاجت؟ که زیر سمّ ستور \*\*\*تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش  
که گفت از تن او برکشید خصم لباس؟ \*\*\*لباس کی بود او را که پاره شد بدنش  
نه، جسم یوسف زهرا چنان لگد کوب است \*\*\*کز تو توان به پدر برد بوی پیرهنش  
زمانه خاک چمن را به خاک عدوان داد \*\*\*تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش  
نه گل، تو گر سر خاری در این چمن دیدی \*\*\*بیا و آب ده از جویبار چشم منش  
عیالش ار نه به همره در این سفر بودی \*\*\*ازو خبر نرسیدی به مردم وطنش  
بلی ز خاک، صبا بر تنش کفن پوشاند \*\*\*بیافتی اثری گر ز جسم مُمتحنش  
ز دستگاه سلیمان فلک اثر نگذاشت \*\*\*مگر که روح قُدس ساخت حرفی از دهنش

ز دستگاه سلیمان فلك نشان نگذاشت \*\*\*بغیر خاتمی آنهم بدست اهرمنش

و در نهضت حسینی ص 145 این زبان حال را از خواهرش زینب علیها السلام نقل کرده:

مرو مرو که فلك کارش اعتبار ندارد \*\*\*مرو که بی گل رویت دلم قرار ندارد

عزیز من چه مقابل شدی بلشگر دشمن \*\*\*بگو که زینب من تاب انتظار ندارد

اگر اجازه دهی جمله صف کشیده بیائیم \*\*\*با بن سعد بگوئیم حسین پناه ندارد

توئی پناه من و اهل بیت بی سامان \*\*\*پناه عالمیان زینب پناه ندارد

تو حال میروی آهسته تر برو که به بینم \*\*\*رخ چه ماه تورا چون دلم قرار ندارد

**شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل در ج 2 ص 179 گذشت**

**شهادت علی اصغر یا آخرین گوهر گنجینه حسین علیه السلام**

(شهادت علی اصغر یا آخرین گوهر گنجینه حسین علیه السلام) (1)

در ناسخ گوید: علی اصغر که هنوز ششماه بیشتر عمر نداشت، تشنه و گرسنه مینالید، چه مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت  
امام

ص: 271

---

1- ناسخ ج 2 صفحه 363 و ق مقام صفحه 456 و بحار ج 45 صفحه 46 و مقتل مقرر صفحه 341 و مقتل خوارزمی ج 2 صفحه 32.



فرمود: فرزند من علی را بمن سپارید تا با او وداع گویم. وقنداقه آن طفل را بگرفت و او را ببوسید و گفت: (وَيْلٌ لِّهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جُدُكَ مُحَمَّدٌ خَصَمَهُمْ).

یعنی وای بر این قوم، آن روز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت کند، و آن طفل را بیاورد و در برابر صفا برافراشت. گویا همی گفت: ای بار خدای در گنجینه من جز این گوهر بجای نمانده، او را نیز همی خواهم در راه توفدا کنم، آنگاه با کوفیان خطاب کرد که ای شیعیان آل ابو سفیان اگر مرا گناهکار دانسته اید، بدین کودک گناهی نتوانید بست. او را آب (1) دهید که از شدت عطش شیر در پستان مادرش پخشکید.

## بعضی از مرثی

### از حجة الاسلام تبریزی نقل کنند

شه گرفت آن طفل مه اندر کنار\*\*\* یافت دری در دل دریا قرار

آری آری مه که شد دورش تمام\*\*\* در کنار خود بود او را مقام

برد آن مه را به سوی رزمگاه\*\*\* کرد رو باشامیان رو سیاه

گفت کای کافر دلان بدسگال\*\*\* که برویم بسته اید آب زلال

شاه در گفتار و کودک گرم خواب\*\*\* که زنوک ناوکش دادند آب

در کمان بنهاد تیری حرمله\*\*\* اوفتاد اندر ملایک غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او\*\*\* پر زنان بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق تیر جانگداز\*\*\* سر ز بازوی یدالله کرد باز

ص: 272

---

1- در تذکره ابن جوزی صفحه 263 سطر (4) فرمود: (یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل) ای مردم اگر بمن رحم نمی کنید باین بچه رحم کنید

تا کمان زه خورده چرخ پیرا \*\*\* کس ندیده دوشان یک تیر را  
شه کشید آن تیر و گفت ای داورم \*\*\* داوری خواه از گروه کافر  
نیست این نُو باوه پیغمبرت \*\*\* از فصیل ناقه کمتر در برت

### عمان سامانی فرماید

وه چه طفلی ممکنات اورا طفیل \*\*\* دست یکسر کاینات اورا بذیل  
شمة خلد از رخ زینده اش \*\*\* آیتی کوئر ز شکر خنده اش  
اشرف اولاد آدم را پسر \*\*\* لیکن اندر رتبه آدم را پدر  
از علی اکبر بصورت اصغر است \*\*\* لیک در معنی علی اکبر است  
ظاهراً از تشنگی بی تاب بود \*\*\* باطناً سر چشمه هر آب بود  
یافت کأندر بزم آن سلطان ناز \*\*\* نیست لایقتر از این گوهر نیاز

هیچ کس او را جواب نداد، حرمله بن کاهل اسدی، تیری بسوی او گشاد، آن تیر بر حلقوم علی اصغر آمد و در گذشت و خون روان گشت ، امام (علیه السلام) کف بزیر آن خون میداشت و چون سرشار میشد، بسوی آسمان بر می افشاند. حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید از آن خون قطره ای بسوی زمین باز نیامد، حسین (علیه السلام) فرمود: (هُونُ عَلَیَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ) یعنی آسان است بر من چند که هدف سهام این دواهی باشم، چه خداوند این جمله را نگرانست.

پس عرض کرد: ای پروردگار کشتن طفل من در نزد تو سهل تر از بچه ناقه صالح نیست، اگر امروز فتح و نصرت را از ما باز داشته ای مارا پاداشتی و مزدی از آن بهتر عنایت فرما.

اینوقت بروایت ابن جوزی که از علمای سنت و جماعت است هاتقی ندا

در داد (دَعُهُ يَا حُسَيْنَ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعَةً فِي الْجَنَّةِ (1)) یعنی ای حسین دست از این کودک باز دار که در بهشت از برای او شیر دهنده ای مقرر است، که او را شیر دهد.

و در شرح شافیه مسطور است که از اسب فرود آمد و بر او نماز گذاشت

و با بُن و بیخ غلاف شمشیر، گودالی حفر نمود و او را مدفون ساخت.

در زیارت ناحیه فرمود:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرِّضِيعِ المَرْمِيِّ الصَّرِيعِ المُتَشَحِّطِ دَمًا، المُصَدِّعِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، المَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ أَبِيهِ  
لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بَنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ.

کما في البحار ج 45 ص 66 وج 101 ص 270 و اقبال ص 574 و ناسخ ج 3 ص 18.

### مرحوم کمپانی فرماید

رفت اصغر شیرینم ز آغوشم و دامانم \*\*\* برگ گلِ نسرینم با شاخه ریحانم

آنغنچه خندان را، من غنچه نمیخوانم \*\*\* آن دوست که من دارم و آن یار که من دانم

شیرین دهنی دارد، دور لب و دندانم \*\*\* کی مهر و وفا باشد این چرخ بد اخترا

ص: 274

---

1- در تذکرة الخواص ابن جوزی ص 263 سطر (6) دارد (فنودی من الهوی دعه یا حسین فان له مرضعاً في الجنة) مرضع چون از صفات مختصه زنان است محتاج بقاء تأیید نمی باشد

ياخلعتِ دامادی در بر کنم اکبر را \*\*\* بینم بدلِ شادی آن طلعتِ دلبر را  
بخت آن نکند بامن کانشاخ صنوبر را \*\*\* بنشینم و بنشانم گل بر سرش افشانم  
ای جعد(1) سمن سایت، دام دلِ شیدائی \*\*\* در نرگس شهلایت شور سر سودائی  
بی لعل شکرخایت کو تاب و توانائی \*\*\* ای رویِ دل آرایت، مجموعه زیبائی  
مجموع چه غم دارد، از من که پریشانم \*\*\* ایشمع زُخت شاهد، در بزم شهودِ من  
موی تو و بوی تو، مُشکِ من و عود(2) من \*\*\* از داغ تو داد من، وز سوز تو دُود من  
دریاب که نقشی ماند از طرح وجود من \*\*\* چون یاد تو می آرم، خود هیچ نمی مانم  
ایلعل لبِت میگون وی سروقدت موزون \*\*\* عذرایِ جمالت را من وامق و من مفتون(3)  
رفتی تو و جانان رفت، جان از تن من بیرون \*\*\* ایخوب تر از لیلی بیم است که چون مجنون

ص: 275

- 
- 1- جعد: موی پیچیده (عمید)
  - 2- عود: هندی یکی از بخورات است
  - 3- رامق: دوست، عاشق، و نام عاشق عذرا که داستان عشق او به عذرا مشهور است و مفتون: شیفته و فریفته و عاشق (عمید)

عشق تو بگرداند، در کوه و بیابانم \*\*\* ای کِشتِ امیدم را، خود حاصل بیحاصل  
سهلت گذشت از جان، لیکن ز جوان مشکل \*\*\* تند آمدی و رفتی، ایدولت مستعجل  
دستی ز غمت بر دل پائی ز پیت در گِل \*\*\* با این همه صبرم هست از روی تو نتوانم  
زود از نظرم رفتی ای کوکب اقبالم \*\*\* یکباره نِگون گشتی ای رایتِ اِجلالم  
آسوده شدی از غم من نیزُ بدنالم \*\*\* در خفیه همی نالم وین طرفه (1) که در عالم  
عشاق نمی خسبند از ناله پنهانم \*\*\* سوز غمت ای مهوش در سوخته میگیرد  
فریاد مصیبت کش در سوخته میگیرد \*\*\* خوناب مرارت چش در سوخته میگیرد  
بینی که چه گرم آتش در سوخته میگیرد \*\*\* تو گرم تر از آتش، من سوخته تر زانم  
ایدوست نمی گویم چون آگهی از حالم \*\*\* از مرگ جوانانم و ز ناله اطفالم  
گر دستِ جفا سازد، نابودم و پامالم \*\*\* با وصل نمی پیچم وز هجر نمی نالم

ص: 276

حکم آنکه تو فرمائی مَن بندهٔ فرمانم \*\*\* از بیش و کم دشمن هر چند که بسیارند  
با کم نبود هرگز چون در ره گل خارند \*\*\* با نقش وجود تو چون نقش بدیوارند  
یک پشت زمین دشمن گر روی بمن آرند \*\*\* از روی تو بیزارم گر روی بگردانم  
زندان بلایت را، صد باره چه آیوبم \*\*\* من یوسف حُسترا همواره چه یعقوبم  
من عاشق دیدارم من طالب مطلوبم \*\*\* در دام تو محبوسم در دست تو مغلوبم  
از روی تو مدهوشم در وصف تو حیرانم \*\*\* زد (مفتقر) شیدا زاول در این سودا  
شد بار دلش آخر سود و بر این سودا \*\*\* تا گشت سمندر وار، در اخگر این سودا  
گویند مکن (مهدی) جان در سر این سودا \*\*\* گر جان برود شاید، من زنده باجانم

### زبانحال مادر شاه زاده علی اصغر علیهما السلام از کمپانی

لاله باغ دل مَن علی جان علی جان \*\*\* شمع دل محفل مَن علی جان علی جان  
طوطی مَن گز بر مَن پریدی چه دیدی \*\*\* غرقه بخون بسمل مَن علی جان علی جان

حَرَمَنِ عُمَرِ تُو چِه رِفَت بَر باد ز بیداد\*\*\*سوخت زَغَمِ حاصِلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
گوهر تابنده مَن زِ کَفِ شَد تَلَفِ شَد \*\*\*دولت مستعجل مَن عَلِي جان عَلِي جان  
تاب و توانائی مَن زِدِلِ رِفَتِ بَگِلِ رِفَت \*\*\*مایه آب وِگِلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
حلقِ تَرِ تیرِ سِتَمِ دَرِیدِه بُرِیدِه \*\*\*زخمِ غَمَتِ قاتِلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
روزِ مَن از سوزِ غَمَتِ چِه شَبِ تارِ مَپِنْدار \*\*\*تیره تر از منزلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
حرمِله بَرکَنَدِ مَرِازِ بَنیادِ چِه بَنهاد \*\*\*وداغِ تَرِ هَر دِلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
یوسفِ مَن گُرگِ اَجَلِ تَرِ بُرْدِ مَرِا خورَد \*\*\*وَه زِ دِلِ غافلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
لایقِ آن دَسْتِه گُلِ سِتودِه نَبودِه \*\*\*دامنِ ناقابلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
خنده ای غنچه مَن کِه شاید گَشاید \*\*\*عقدِه این مشکلِ مَن عَلِي جان  
بارِ دَگَرِ پَنجِه بَزَنِ بَرِویمِ چِه گویم \*\*\*زینِ هوسِ باطلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان  
عُمَرِ مَنِ سوختِه جانِ بَسَرِ رِفَتِ هَدَرِ رِفَت \*\*\*زحمتِ بیحاصلِ مَن عَلِي جان عَلِي جان

### شهادت علی اصغر بطریق دیگر

در مهیج الاحزان ص 216 از لهوف(1) نقل کند که امام(علیه السلام) آمد در خیمه و بخواهر خود زینب فرمود: (ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فأخذه وأوماً الیه ليقبله فرماه حرمله بن الکامل الاسدی لعنه الله تعالی بسهم فوقع فی نحره فذبحه فقال لزینب خذیه ثم تلق الدم بکفیه فلما امتلانا رمی بالدم نحو السماء ثم قال: هون علی ما نزل بی انه بعین الله) یعنی فرزند خرد سال مرا بدست من بده تا او را وداع کنم پس آن کودک را گرفت و خواست او را ببوسد پس حرمله بن کاهل اسدی لعنت الله علیه تیری بسوی او پرتاب کرد، پس بگلوی آن طفل رسید و او را ذبح نمود حضرت بزینب فرمود بگیرش و با دو دست خونهای زیر گلوی او را گرفته و بطرف آسمان پرتاب کرد سپس فرمود: پس آسان است بر من آنچه بمن میرسد چون خداوند می بیند.

و بروایت دیگر نقل کند که زینب خواتون آمد در نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد ای برادر این طفل سه روز است آب نخورده شربت آبی از این گروه برای او طلب نما، پس آن طفل را گرفته بمیان میدان آمد تا بنزدیک پسر سعد لعنه الله.

و فرمود: ایقوم شما کشتید شیعیان مرا واهلیت مرا، وعهد و بیعت مرا شکستید دست از من بدارید تا بحرم جد خود برگردم با شربت آبی بمن بدهید کسی با من نمانده مگر زنان و اطفال که نیزه و شمشیر بکار نمی برند.

ص: 279



(ویلکم اسقوا هذا الرضيع أما ترونه كيف يتلطي عطشا من غير ذنب اتاه اليكم) وای بر شما آخر این طفل شیر خواره را شربتی از آب باو بدهید نمی بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی آخر او را گناهی نمیباشد.

مَنْوَأَعْلَى ابْنِ الْمُصْطَفَى \*\*\* بِشَرِيهِ يُحْيِي بِهَا

أَطْفَالَنَا مِنَ الظَّما \*\*\* حَيْثُ الْفُرَاتِ سَائِلٌ (1)

یعنی منت گذارید بر پسر پیغمبر بیک جرعه آبی که بچه های تشنه ما زنده

شوند چونکه آب فرات جاریست (وضرری برای شما ندارد).

و آن حضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرمله بن کاهل ملعون تیری بر کمان گذاشته بجانب آن امام عالمیان انداخت آن تیر بر گلوی مبارک آن طفل آمد و گلوی مبارکش را در هم شکافت.

و بروایت شیخ مفید(2) در وقتی که او را بنزد آن حضرت آوردند او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که مردی از بنی اسد تیر انداخت و گلویش را برید الخ.

و در مقتل مقرر ص 342 سطر (5) از زیارت ناحیه نقل کند که حضرت حجت فرمود: (السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ الرَّضِيعِ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ الْمُشْحَطِ دَمًا، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ الْمَدْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ، لَعْنَةُ اللَّهِ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ).

یعنی سلام بر عبدالله شیر خوار که با تیر او را به زمین افکندند و در خونس کشیدند، و خون او را بطرف آسمانها پاشیدند و در دامن پدرش او را شهید کردند خداوند حرمله بن کاهل اسدی قاتل او را و کسانی که به او کمک کردند لعنت کند.

ص: 280

1- در ناسخ ج 4 ص 147

2- در ارشاد ص 240 سطر (3) ومثیر الأحزان ابن نما ص 70

و از اقبال سید ابن طاوس(1) نقل کند که در زیارت روز عاشورا میفرماید

(صَلَّى عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى وَلَدِكَ عَلِيٍّ الْأَصْغَرَ الَّذِي فُجِّعَتْ بِهِ).

### شهادت علی اصغر بطریقی که کاشفی نقل فرموده

در روضة الشهداء ص 273 دارد که چون امام(علیه السلام) اهل بیت خود را تسلی داد و بر مرکب سوار شد خواست که بمیدان رود ناگاه خروش عظیم و غلغله بزرگ از خیمه بگوش وی رسید از سبب آن پرسید گفتند ای سید و سرور زمانه ستمگر بر ما خواری می کند و علی اصغر از تشنگی زاری میکند شیر در پستان مادرش خشک شده و آن طفل شیر خواره بهلاکت نزدیک گشته امام(علیه السلام) فرمود: که او را نزد من آرید زینب او برداشته نزد امام حسین(علیه السلام) آورد امام مظلوم او را گرفت در پیش تروس زین گذاشت و نزدیک سپاه رفته بر روی دست آورده آواز داد که ای قوم اگر بزعم شما می گناه کرده ام این طفل هیچ گناهی ندارد ویرا یک جرعه آب دهید که از غایت تشنگی شیر در پستان مادرش نمانده، آن جفا کاران گفتند محالست که بی حکم ابن زیاد یک قطره آب بتو و فرزندان تو دهیم و نامردی از قبیلہ ازد که او را حرمله بن کاهل می گفتند تیری کشیده بسوی امام حسین(علیه السلام) انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر آمد از آنجا گذشته به بازوی امام حسین(علیه السلام) نشست امام حسین(علیه السلام) آن تیر را از حلق آن طفل بیرون کشید و خونکه از حلق او میریخت بادامن پاک می کرد و نمی گذاشت که قطره ای بر زمین چکد پس روی بخیمه ها نهاده مادرش را طلبید و گفت بگیر این طفل شهید را که از حوض کوثرش سیراب گردانیدند شهر بانو خروش بر آورده و خواتین اهل بیت فغان بر کشیدند و امام حسین(علیه السلام) بر حال طفل گریه

ص: 281

مؤلف گوید مراد از شهر بانویکی از زنهای آن حضرت بوده نه مادر زین العابدین که در حال نفاس از دنیا رفته فلا تغفل.

### طلبیدن حسین علیه السلام ابن سعد را

در ناسخ از طریحی نقل کند(1) که اینوقت حسین(علیه السلام) برخاست و پیش صف آمد و عمر بن سعد را طلب نمود و فرمود: یا ابن سعد از سه کار یکی را اختیار کن.

اول آنکه مارا بگذار تا بمدینه برگردیم، ابن سعد گفت: این نشاید.

دوم آنکه مارا آب دهید که جگرهای ما از شدت عطش سوخته است، گفت: اینهم نمی شود.

سوم آنکه اگر از کشتن من ناگزیرید، من یکتن بیش نیستم یکتنه آهنگ (فصد) میدان می کنم، شما هم نیز یک و لك بمیدان بیائید، ابن سعد گفت این روا باشد.

پس حسین(علیه السلام) آهنگ قتال نمود و این شعر بفرمود:(2)

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرِيِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ \*\*\* كَفَانِي بِهَذَا مُفَخَّرًا حِينَ أَفْخَرُ

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى \*\*\* وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَزْهَرُ

وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ \*\*\* وَ عَمِّي يُدْعَى ذَالْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ

ص: 282

---

1- طریحی در منتخب ص 451

2- منتخب ص 452 و بحار ج 45 ص 49 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 32 و ناسخ ج 2 ص 365 و مقام ص 458

وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا\*\*\* وَ فِينَا الْهُدَى وَ الْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُدَكَّرُ

وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ\*\*\* نُسِرُ بِهِذَا فِي الْأَنَامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نَحْنُ وَ لَاهُ الْحَوْضِ نَسْقِي مُحِبِّنَا\*\*\* بِكُلِّ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ

إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَامِنًا\*\*\* إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفِّهِ حَيْدَرُ

إِمَامٌ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ\*\*\* عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يَنْظُرُ

وَ شِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ\*\*\* وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسِرُ

فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا\*\*\* بِجَنَّةٍ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكَدَّرُ(1)

خلاصه معنی: من پسر علی پاک از هر آلودگی و از خاندانِ هاشم، چون خواهیم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است، جدم فرستاده خدا بهترین مردمست و ما چراغهای روشن خدا در زمینیم، مادرم فاطمه فرزند احمد است، و عمویم جعفر را صاحب دو بال میخوانند، در شأن ما قرآن برآستی نازل شد، و هدایت روحی درباره ما بنیکی یاد می شود، ایمنی از عذاب خدا برای مردم مائیم، و این مطلب را گاهی پنهان و گاهی آشکار می کنیم، ما اختیار دار حوض کوثریم و با جام رسول خدا دوست خود را میاشامانیم، این سخن را جای انکار نیست.

چون دوست ما روز قیامت تشنه بسوی حوض آید، حیدر او را با دست خود آب دهد، حیدر پیشوائی است فرمان روا و حاکم که خداوند حق او را بر تمام مردم لازم ساخته است، پیروان ما در میان مردم گرامیترین پیروان، و دشمن ما روز قیامت زیانکار است. خوشا حال بنده ای که ما را پس از مرگ

ص: 283

---

1- این ابیات را کم و زیاد و مختلف نقل کرده اند. در منتخب طریحی نه بیت نقل کرده، و در بحار و مقتل خوارزمی و مقام هفت بیت نقل نموده اند و ما از ناسخ نقل می کنیم که ده بیت است

زیارت کند، بواسطه بهشت جاودانیکه نعمتهای خالص آن تیره شدنی نیست.

(کذا فی هامش الناسخ).

### شماره چهار پایان امام حسین علیه السلام

در ناسخ ج 2 ص 366 فرموده اسب سید الشهداء را که در کتب معتبره بنام نوشته اند، افزون از دو مال سواری نیست:

یکی اسب رسول خدا (صله الله علیه واله) که مرتجز (1) نام داشت.

دوم شتری که مسنات (2) می نامیدند.

و اسبی که ذوالجناح نام داشته باشد، در هیچیک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ معتبره ندیده ام الخ (3).

### جنگ یک تن باسی هزار

در ناسخ ج 2 ص 367 دارد که امام (علیه السلام) بمیدان آمد و بحکم پیمانی که با ابن سعد بسته بود مبارز طلب کرد تا یکتا با یکدیگر نبرد آغاز کنند، اولی کسی که آمد تمیم بن قحطبه که از ابطال شام بود چون پلنگ خون آشام، قصد جنگ نمود.

ص: 284

---

1- مرتجز: (اسم فاعل) در لغت بمعنی کسیکه شعر رجز می خواند و چون این اسب شیهه و آوازش نیکو بود او را (مرتجز) نامیدند (کذا فی هامش الناسخ)

2- مسنات: در لغت بمعنی رام و همواره است

3- مؤلف رمز المصیبه گوید: در فرهنگ عمید دارد که (ذوالجناح) صاحب بال، و بالدار، واسه تند رو، و نام اسبی که حضرت امام علیه السلام در کربلا بر آن سوار می شد

حسین (علیه السلام) مثل برق جهنده بر او تاخت و سرش را با تیغ پیرانید، همین طور هر يك از شجاعان پی در پی آمدند و شربت مرگ نوشیدند، زمین کار زار از خون کشته گان لاله زار گشت و عدد مقتولین افزون از شمار آمد، ابن سعد دانست که در پهن دشت آفرینش هیچکس را آن تاب و توان نیست که با حسین (علیه السلام) بتواند مقابله کند، و اگر کار بدینگونه رود، لشکر را بجمله با تیغ پردازد، سپاهیان را بانگ زد (وَيْلٌ لَّكُمْ، أَتَدْرُونَ لِمَنْ تُقَاتِلُونَ؟ هَذَا ابْنُ الْأَعْنَزِ الْبَطِينِ هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ، فَأَحْمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ).

وای بر شما، آیا میدانید با کدام کس قتال می کنید، این پسر انزع بطین است (1) این پسر کسی است که شجاعان عرب را بکشت، پس از هر طرف حمله کنید بر او، پس لشکر چون دریای طوفان زای بجنبش آمد.

### رجزهای حضرت امام حسین علیه السلام

حسین که فرزند شیر و نوباوه شمشیر بود، از جای نرفت و این ارجوزه را قرائت فرمود: (2).

ص: 285

1- انزع: کسیکه در دو طرف پیشانی موی نروئیده باشد و بطین: بزرگ شکم

2- این ارجوزه هم در متن آن اختلاف هست و هم در عدد ابیانش. در قمر مقام ص 457 (17) بیت ذکر کرده. و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 33 سه بیت ذکر کرده. و در بحار ج 45 ص 47 (20) بیت ذکر نموده. و طراحی در ص 452 (24) بیت ذکر کرده. و در مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 79 (32) بیت نقل فرموده. و ما از ناسخ ج 2 ص 368 نقل می کنیم که مجموع ابیانش (47) بیت می شود، و ترجمه اش از پاورقی آن کتاب نقل می شود

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدْ مَأْرَغِبُوا \*\*\* عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

این گروه بیدین گشته و از پیش از ثواب خداوند پروردگار جن و انس

روی گردان شدند.

قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ \*\*\* حَسَنَ الْخَيْرِ الْكَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ

حَنَفًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا \*\*\* أَحْشُرُوا إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ

این گروه از روی کینه علی و پسرش حسن نیکوکارا که پدر و مادرش بزرگوار است کشتند، گفتند: تصمیم بگیرید و مردمرا برای جنگ با حسین گرد آورید.

يَا لِقَوْمٍ مِنْ أَنْسٍ رُذِلٍ \*\*\* جَمَعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ

ای قوم داد از مردمان ناکس و پستیکه بر اهل مکه و مدینه گروهی گرد آوردند.

ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ \*\*\* بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ

سپس روانه شدند و برای خشنودی دو بعدین (یزید و ابن زیاد) یکدیگر را بکشتن من سفارش کردند.

لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي \*\*\* لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ

بخاطر عبید الله زاده در کافر در ریختن خون من از خدا ترسیدند.

وَإِبْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً \*\*\* بِجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ

این شعر دو معنی را محتمل است: (اول) پسر سعد از روی ستم لشگری

مانند باران شدید بر من ریخت (دوم) پسر سعد از روی ستم با لشگری مانند باران شدید مرا تیرباران کرد (بنا بر معنی اول حرف (باء) برای تعدیه و متعلق برمانی، و بنا بر معنی دوم بمعنی (مع) و اشاره بتیر اندازی عمر سعد در صبح عاشورا میباشد).

لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا\*\*\* غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرَقْدِينِ

بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ\*\*\* وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدِينَ

(کینه اینها بر من) نه برای چیزی (گناه و جنایتی) است که در پیش از من سرزده است بلکه تنها برای افتخار کردن من بروشنی دو کوب تابان پیغمبریکه پدر و مادرش فرشی و علی که بعد از پیغمبر بهترین مردمست می باشد.

خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي\*\*\* ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ

پسندیده خدا از میان مردم پدر و سپس مادرم می باشد، پس من پسر دو پسندیده شهدا هستم.

فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ\*\*\* فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ

(یا مقصود از فضة خود حضرت و ذهب جنس طلا است، و یا مقصود از فضة مادرش زهراء و ذهب پیغمبر صلی الله علیه و اله است، و معنی شعر بنا بر احتمال اول چنین است) من نقره ای هستم که از طلا گرفته شده است، پس من نقره و زاده دو طلا می باشم.

مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ

در میان مردم نیست که جد و پدرش چون جد و پدر من باشد؟ پس من فرزند دو سرور می باشم.

فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي وَأَبِي\*\*\* قَاصِمُ الْكُفْرِ بَدْرٍ وَحَنِينِ

مادرم فاطمه زهرا و پدرم شکننده کفر در جنگ بدر و حنین است.



عَبَدَ اللَّهُ غُلَامًا يَافِعًا \*\*\* وَفَرِيشَ يَعْبُدُونَ الْوَثْنَيْنِ

يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ مَعًا \*\*\* وَعَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ

پدر من در کودکی و جوانی خدارا پرستش می کرد و برابر بیت المقدس و کعبه نماز می گذاشت. در صورتیکه فریش بُتِ لات و عُزَى را میپرستیدند.

فَأَبِي شَمْسٍ وَأُمِّي قَمَرٌ \*\*\* وَأَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ

پس پدرم آفتاب (فلک امامت و ولایت) و مادرم ماهتاب (آسمان هفت و طهارت) و من ستاره ای، زاده چنین خورشید و ماهم (یعنی نور ولایت و عصمت را از آندو کسب کرده ام).

وَلَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَقَعَةٌ \*\*\* شَفَّتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ

پدرم در جنگ أحد بواسطه پراکنده ساختن لشگر کفار و اشرار موقعیت شفا بخشیدن کینه و غصه اهل ایمان را دارد.

ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ \*\*\*\* مَعًا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ

موقعیت دیگرش در جنگ احزاب و فتح مکه می باشد که مرگش نکبت بار دو لشگر بیگران در آن بود.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعْتَ \*\*\* أُمَّهُ السَّوَاءُ مَعًا بِالْعَتْرَتَيْنِ

عَتْرَةُ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى \*\*\* وَعَلِيٌّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

(تمام این کارها) برای رضای خدا بود، و این امت بد کردار در باره

خاندان پیغمبر برگزیده نیکوکار و خاندان علی شیر روز کار چه بدیها کردند.

و بروایت طریحی و ابن شهر آشوب، این اشعار افزونست از آنچه تحریر شد.

فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي \*\*\* وَارِثُ الرَّسُولِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ

مادرم فاطمه زهراء و پدرم وارث پیغمبران و سرور جن و انس است.

طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا \*\*\* يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأَحَدٍ وَ حُنَيْنٍ

روز جنگ بدر و احد و حنین دلاورانی را که بجنگش آمدند کوبید و نرم کرد.

وَ أَخُوا خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ \*\*\* بِحَسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفَرَتَيْنِ

و با مردم خیبر با شمشیر بُرّانیکه دو طرفش نیز بود مبارزه کرد.

وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا \*\*\* يَطْلُبُونَ الْوَتْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ

و سپاهیرا که روز جنگ حنین بخونخواهی آمده بودند هلاک کرد.

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ \*\*\* وَ هَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ

کیست که عموی من داشته باشد که خداوند دو بال باو بخشیده است؟

جَدِّي الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى \*\*\* وَ أَبِي الْمَوْفَى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ

جدم فرستاده خدا، چراغ هدایت است، و پدرم بیعت عقبه و رضوان را برای او وفا کننده است.

بَطْلٌ قَرْمٌ هَزَبَ بَرِّ صَنِغَمٍ \*\*\* مَا جِدَّ سَمْحٌ قَوِي السَّاعِدَيْنِ

پدرم، دلاور، سرور، شیر خشمگین، بزرگوار، بخشنده و قوی بازو است.

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيُّ ذَاكُمُ \*\*\* صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا \*\*\* مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ

این علی (که باو افتخار می کنم) ریسمان محکم دین و اختیار دار حوض کوثر و کسی است که هفت سال با پیغمبر برابر بیت المقدس و کعبه نماز خواند در صورتیکه غیر از آندو، مرد نماز گذاری روی زمین نبود.

تَرَكَ الْأَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا \*\*\* مَعَ قُرَيْشٍ مُذْ نَشَأَ طَرْفَهُ عَيْنِ

او از زمانیکه بوجود آمد بتهارا دور انداخت و بمقدار يك چشم بهمزدن هم بموافقت قریش برابر آنها سجده نکرد.

وَ أَيْ كَانَ هِزْبًا ضَيْغَمًا \*\*\* يَا حُدُّ الرُّمَحِ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ

كَتَمَسَى الْأَسَدِ بَغِيًّا فَسُقُوا \*\*\* كَأْسِ حَنْفٍ مِنْ نَجِيعِ الْحَنْظَلَيْنِ

پدرم شیر خشمگین بود و مانند شیران در طلب شکار حمله می کرد، و ضربتهای نیزه میزد، سپس دشمنانش از جام پر خون و تلخ مرگ سیراب می شدند.

و ابو مخنف نیز این اشعار را نگاشته و بعضی را نادیده انگاشته (1).

ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ \*\*\* وَ لَجِينٌ فِي لَجِينٍ فِي لَجِينٍ (2)

فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ \*\*\* مَا جَرَى بِالْفُلْكِ إِحْدَى النَّيِّرَيْنِ (3)

خَصَّهُ اللَّهُ بِفَضْلِ وَ تَقَى \*\*\* فَأَنَا الزَّاهِرُ وَ ابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ (4)

تَرَكَ الْأَصْنَامَ مِنْذُ خَصَّهُ \*\*\* وَ رَقَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ (5)

وَ أَبَادَ الشُّرَكَ فِي حَمَلَتِهِ \*\*\* بِرِجَالِ أُتْرَفُوا فِي الْعَسْكَرَيْنِ (6)

وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَ الْأُذُنِ الَّتِي \*\*\* أَدْعَنَ الْخَلْقُ لَهَا فِي الْخَافِقَيْنِ (7)

ص: 290

1- محشی ناسخ فرموده چون انتساب این قسمت از رجز بحضرت حسین علیه السلام دلیل محکمی ندارد لذا تنها بترجمه پاره از لغات

اکتفا می کنیم

2- ذهب طلا و لجین نقره

3- نیرین ماه و خورشید

4- تقی از تقوی، زاهر، درخشان

5- اصنام: بتها و رقا: بالا رفتن

6- اباد: هلاک کرد. اترفوا: سرمست مال شدند

7- ادعن: یقین کرد، خافقین: مشرق و مغرب

نَحْنُ أَصْحَابُ الْعِبَا حَمَسْتُنَا \*\*\* قَدْ مَلَكْنَا شَرْفَهَا وَ الْمَغْرِبِينَ (1)

ثُمَّ جَبْرِيْلُ لَنَا سَادِسْنَا \*\*\* وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَ الْمَشْعَرَيْنِ (2)

وَ كَذَا الْمَجْدُ بِنَا مُفْتَخِرٌ \*\*\* شَامِخًا يَعْطُو بِهِ فِي الْحَسْبَيْنِ (3)

فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا صَالِحًا \*\*\* خَالِقِ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ

عُرْوَةَ الدِّينِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى \*\*\* صَاحِبِ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ

يَفْرِقُ الصَّفَّانِ مِنْ هَيْبَتِهِ \*\*\* وَ كَذَا أَعْمَالُهُ فِي الْخَافِقَيْنِ

وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالْخَاتَمِ مِنْهُ \*\*\* حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرِّكَعَيْنِ

شَيْعَةَ الْمُخْتَارِ! طَيَّبُوا أَنْفُسًا \*\*\* فَعَدَا تُسْقُونَ مِنْ حَوْضِ اللَّجَيْنِ

فَعَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى رَبُّنَا \*\*\* وَ حَبَاهُ تُحْفَةً بِالْحَسَنَيْنِ

اینوقت چون شیر خشمگین دست از جان شسته و دل بر خدای بسته، بر

میمنه لشکر حمله افکند و این شعر بگفت:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ \*\*\* وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

کشته شدن از ارتکاب ننگ بهتر است و ننگ از رفتن با آتش جهنم بهتر است.

و با تیغی چون صاعقه آتش بار خویش را بر خیل کفار زد و زمین را از خون کفار سرخ نمود میمنه را در هم شکست و مردم را پراکنده

ساخت و قصد میسره فرمود و این رجز بخواند.

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْيَتِيمُ أَنْ لَا أَتَنَّبِي \*\*\* أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

من حسین پسر علی هستم بر خود واجب شمرده ام که از راه حق بر نگردم

ص: 291

1- اشاره بحديث كساء است

2- جبرئیل: در زیر كساء نفر ششم ما بود خانه خدا و عرفات و مشعر مال ما است

3- مجلد: بزرگی، شامخ: بلند

اکنون از خاندان پدرم حمایت می‌کنم و مطابق دین پیغمبر رفتار مینمایم.

و چون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت و از جنگیدن در میدان و حرارت خورشید در گرمای ظهر و حمله مسلحانه جنگ و جریان خون از جراحتهای شمشیر و سنان، سخت عطشان بود، و در آن تاب و تب، آب طلب می‌فرمود و زبان مبارک در دهان می‌گردانید و العَطَش می‌گفت و با اینحال آن حضرت ترا ترسی نبود (قَالَ السَّيِّدُ (1): قَالَ بَعْضُ الرُّوَاهِ: فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدِ قُتِلَ وُلْدُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أُرْبَطَ جَاشًا).

عبد الله بن عماد گفت: (2) قسم بخدای، هرگز ندیدم مردی را که لشگرهای بزرگ او را احاطه کرده باشند و فرزند او را کشته باشند و اهل بیت او را محصور و مستأصل ساخته باشند، و او همچنان دلدار و قوی القلب صابر و ثابت بیاید و چون شیر درنده آهنگ رزم آزماید، و گرد اضطراب و اضطراب بر دامان و قارش نشیند.

ص: 292

---

1- قال في اللهوف المترجم ص 119 سطر (4). و در معالي السبطين ج 2 ص 16 اینطور نقل کند که راوی گفت: فوالله ما رأيت مكثوراً قط قد قتل ولده وأهل بيته وأصحابه أربط جاشاً ولا أمضى جناحاً ولا أجزء مقدماً من الحسين (عليه السلام) الخ. و در قمقام ص 458 و مهيج الاحزان بزدي ص 221 از حميد بن مسلم نقل کند که گفت: بخدای قسم هیچکس چون او ندیدم که برادران و فرزندان و أصحاب او را کشته و سپاه دشمن گرد وی گرفته باشند و خود چنین رابط الجاش (شجاع) و ثابت الجنان (یعنی دلش محکم و قویتر باشد) یکتن تنها در مقابل چندین هزار خصم خونخوار ایستاده کار زار کند

2- كما في الناسخ ج 2 ص 374

## عدد مقتولین بدست آن حضرت

بالجمله، میزد و میکشت و لشگر از پیش روی او چون گله گوسفند از گرگ میرمیدند.

تا بروایت ابن شهر آشوب(1) و محمد بن ابی طالب هزار و نهصد و پنجاه کس از آن کفار را با تیغ درگذرانید سوای مجروحین.

و در مهیج الأحزان ص 221 دارد چهارصد سواره و پیاده را روانه جهنم کرد.

و در اسرار الشهداء ص 345 سطر (18) دارد که سیصد و سی هزار نفر را کشت. و عدد لشگر ابن زیاد چهارصد و شصت هزار بوده اند انتهی.

در معالی السبطين ج 2 ص 16 سطر آخر از روضة الشهداء نقل کند که دوازده هزار مرد از دشمن را بکشت.

لختی اطراف او از دشمن تهی گشت، پس اندکی از میان لشگر کناره گرفت و فرمود:

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

دیگر باره سرهنگان سپاه بانک بر لشکر کوفه زدند و آنها که پراکنده شده بودند جمع کردند و تحریص و ترغیب بر جنگ نمودند و همه هم دست شدند و بر آن امام مظلوم عطشان حمله آوردند. آن حضرت چون برق جهنده یکتته خود را در میان آن لشکر افکند.

ص: 293

در پاسخ به 2 ص 375 دارد که چهار هزار کماندار تیر بچله کمان برنهادند و کمین بگشادند و سواران حملهای پی در پی نمودند، و پیادگان پرتاب کردن سنگها پرداختند و آن حضرت را مانند دایره در میان آوردند و میان حضرت و خیم اهل بیت حائل و مانع شدند، و جماعتی بطرف خیمه های رفتند، امام چون این بدانست صیحه ای بایشان زد و فرمود:

(يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّمَا يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا) (2)

ای شیعیان آل ابی سفیان اگر چند ترک دین کردید و از خداوند و روز معاد ترس ندارید، کم از آن نباشید که در دار دنیا خویش را در شمار آزادگان گیرید، و اگر خویش را از عرب می شمارید بنخصلت حسب و نسب خویش باز گردید.

شمر گفت: (مَا تَقُولُ يَا حُسَيْنُ؟ فَقَالَ: أَقُولُ: أَمَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ) (عنانکم) عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي

ص: 294

- 
- 1- ناسخ ج 2 ص 375 و بحار ج 45 ص 51 و لهوف مترجم ص 120 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 33.
  - 2- و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 33 اینطور نقل کند (و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه وارجعوا الي احسابکم ان کنتم عرباً کما تزعمون)

مادُمْتُ حَيًّا) شمر گفت: چه می گوئی ای حسین (در بعض کتب(1) چه می گوئی ای پسر فاطمه) فرمود می گویم من باشما جنگ میکنم و شما با من نبرد میکنید، زنان را در میانه چه گناه است که متعرض ایشان می شوید؟ سرکشان خود را (با عنان خود را) باز کشید و چند که من زنده ام بجانب من گرائید و با من رزم آزمائید، در مقاتل ابو الفرج ص 79 دارد (وَيْلَكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ فَكُونُوا أحراراً فِي الدُّنْيَا فَرَحَلَى لَكُمْ عَنْ سَاعَةٍ مُبَاحٌ) یعنی وای بر شما اگر دینی برای شما نیست لا اقل در دنیا آزاده باشید پس اسباب و اثاث که در سفر با خود دارم يك ساعت دیگر برای شما مباح است.

شمر گفت: این روا باشد ای پسر فاطمه.

پس شمر بلشکریانش بانک زد از خیمه ها برگردید و خودش را قصد کنید جان خودم او کفر کریم است(2) لاجرم لشکریان دست در دست دادند و صف در صف بستند و آماده قتل امام (علیه السلام) شدند.

آن حضرت در برابر صف آمد و با صدای بلند فریاد زد، و فرمود:

(يَا وَيْلَكُمْ عَلَامٌ تُقَاتِلُونِي؟! عَلَى حَقٍّ تَرَكْتُهُ؟ أَمْ عَلَى سُنَّةٍ غَيْرَتُهَا؟ أَمْ عَلَى شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا).

وای بر شما، از چه روی بامن قتال می دهید و بر قتل من اقدام می کنید؟ آیا حقی را ترك کرده ام؟ یا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی ودینی را تبدیل نموده ام؟

در جواب گفتند:

(بَلْ نُقَاتِلُكَ بُغْضًا وَ عِنَادًا مِمَّا لِأَبِيكَ وَ مَا فَعَلَ بِأَشْيَاخِنَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ حُنَيْنٍ).

ص: 295

---

1- كما في الناسخ ج 2 ص 375 والبحار ج 45 ص 51 و لهوف مترجم ص 120

2- ناسخ ج 2 ص 375 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 33 و بحار ج 45 ص 51



بلکه با تو می‌جنگیم بواسطه بغض و کینه ای که با پدرت داریم چون در جنگ بدر و همین بزرگان ما را بکشت.

حسین (علیه السلام) چون این کلمات را بشنید، سخت بگریست و این شعر را بفرمود:

يَا رَبِّ لَا تَتْرُكْنِي وَحِيدًا \*\*\* فَقَدْ تَرَى الْكُفَّارَ وَالْجُحُودَا

قَدْ صَيَّرُونَا بَيْنَهُمْ عَبِيدًا \*\*\* يُرَضُّونَ فِي فِعَالِهِمْ يَزِيدَا

أَمَّا أَخِي فَقَدْ مَضَى شَهِيدًا \*\*\* مُعْفَرًا بِدَمِهِ وَحِيدَا

فِي وَسْطِ قَاعٍ مُفْرَدًا بَعِيدًا \*\*\* وَأَنْتَ بِالْمِرْصَادِ لَنْ تَحِيدَا

یعنی پروردگارا: مرا تنها وامگذار، تو که این کافران و افکار آنها را میبینی، ما را مثل بندگان بین خود قرار داده و کارهای خود را برای خرسندی یزید انجام میدهند، برادرم شهید شد و تنها و آغشته بخون میان بیابان همواره و دور افتاده و لکن تو همیشه بر سر راه گنهکاران هستی. (کذا فیها من الناسخ)

### استغاثه حسین علیه السلام از شهدای زنده دل

در ناسخ ج 2 ص 377 دارد آن گاه از راست و چپ نگران شد، دید همه اصحاب و برادران و فرزندان در خاک و خون آغشته اند بنا کرد هر يك از ایشان را صدا کند پس فرمود:

(يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَيَا حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ، وَيَا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَيَا يَزِيدَ بْنَ مُظَاهِرٍ، وَيَا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَيَا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ، وَيَا إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْحَصَمِيِّ، وَيَا عُمَيْرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَيَا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَيَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَةَ جَهَّ، وَيَا دَاوُدَ بْنَ الطَّرِمَّاحِ، وَيَا حُرَّ الرَّيَّاحِيِّ، وَيَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَيَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ. مَا لِي أَنْادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي؟ وَأَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟!)

أَنْتُمْ نِيَامُ أَزْجُوكُمْ تَنْبَهُونَ؟ أَمْ حَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ

إِمَامِكُمْ فَلَا تَنْصَرُّوهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ (صله الله عليه واله) لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النَّحُولُ، فَقَوْمُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ، الطُّغَاةَ اللَّئَامَ، وَلَكِنْ صَدَّرَكُمْ وَاللَّهِ رَيْبُ الْمُنُونِ وَغَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ الْحَوُونَ، وَإِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تَقْصَرُونَ وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ وَبِكُمْ لَا حِقُونَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ.

یعنی ای مسلم بن عقیل، وای هانی بن عروة، وای حبیب بن مظاهر، وای زهیر بن القین، وای یزید بن مظاهر، وای یحیی بن کثیر، وای هلال بن نافع، وای ابراهیم بن حصین، وای عمیر بن مطاع، وای أسد کلبی، وای عبد الله ابن عقیل، وای مسلم بن عوسجة، وای داود بن طرماح، وای حر ریاحی، وای علی بن الحسین، وای شجاعان روز صفا، وای اسب سواران روز تنگنای نبرد چه شده مراکه هر چه شما را صدا می کنم جوابمرا نمی دهید و شمارا دعوت می کنم نمیشنوید، شمارا خواب ربوده امیدوارم بیدار شوید، یا چیزی مانع شده از دوستی شما نسبت بامام خودتان پس یاریش نکنید، این زندهای پیغمبرند که بواسطه فقدان شما اسیر رنج و عنایند.

پس بلند شوید از خواب خودای بزرگواران و این مردمان پست فطرترا از حرم رسول خدا دفع کنید.

ولکن افسوس بخدا قسم شما را مرگ بر زمین زده، و روزگار خیانت کار بر شما بی وفائی کرده، و الا شما از کسانی نبودید که از دعوت من کوتاهی کنید یا از یاری من دست باز دارید، پس ما بشما مصیبت زده ایم و بشما ملحق شونده ایم ما برای خدائیم و بسوی او باز گشت خواهیم کرد و این اشعار را قرائت فرمود(1):

ص: 297

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمِّهِ \*\*\* وَالْقَوْمُ (1) بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكَرَّدَسٍ

لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا \*\*\* يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الأَنْفُسِ

نَصَرُوا الْحُسَيْنَ فَيَا لَهَا مِنْ فِتْنِيهِ \*\*\* عَافُوا الْحَيَاةَ وَأَلْبَسُوا مِنْ سُنْدُسٍ (2)

یعنی گروهی که هرگاه در شدت جنگ برای رفع گرفتاری خوانده شوند دل‌های خود را بالای زردها پوشیده و برای جانبازی بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، یاری کردند همین را ای کاش اینطور جوانانی بودند که زندگی را رها نمودند و از لباسهای بهشتی پوشیدند.

و در معالی السبطين ج 2 ص 10 این مرثیه را نقل کند از زبانحال آن

حضرت.

بِأَمْسٍ كَانُوا مَعِيَ وَالْيَوْمَ قَدْ رَحَلُوا \*\*\* وَخَلَفُوا فِي سُودِ الْقَلْبِ نِيرَانًا

نَذَرْتُ عَلَى لَيْثٍ عَادُوا وَإِنْ رَجَعُوا \*\*\* لَأَزْرَعَنَّ طَرِيقَ الطَّفِّ رِيحَانًا

یعنی دیروز همه با من بودند ولی امروز همه بار سفر بستند و رفتند، من نذر

می‌کنم که اگر باز برگشتند من راه کربلا را برای ایشان گل کاری می‌کنم.

### زبانحال مناسب مقام از جوهری

کجا رفتند اصحاب کبارم \*\*\* که من اینسان غریب و خوار وزارم

کجائی ای علی اکبر جوانم \*\*\* کجائی قاسم ای آرام جانم

کجائی ای علمدار سپاهم \*\*\* معین یاور و پشت و پناهم

ص: 298

1- لهوف و معالی السبطين (والخیل بین الخ)

2- این بیت در لهوف و موضعی از ناسخ ذکر نشده

ز جا خیزید ای رعنا جوانان\*\*\* به بینید از جفا در این بیابان

عیال من غریب و بی پناهند\*\*\* گرفتار و اسیر این سپاهند

شما آسوده از هر رنج و محنت\*\*\* مکان کرده در باغ جنت

ولی من باغم و محنت قرینم\*\*\* در این صحرا غریب و بی معینم

نه باک از نیزه و شمشیر دارم\*\*\* نه خوفی از سنان و نیزه دارم

از آن ترسم که گر من کشته گردم\*\*\* ز تیغ کین بخون آغشته گردم

گذارد شمر پا در خیمه هایم\*\*\* زند سیلی به روی طفل هایم

### ورود حسین علیه السلام بشریعه فرات

در ناسخ ج 2 ص 378 گوید: چیزیکه مجملش آن است، سپاه ابن سعد سواره و پیاده دفعة واحدة بر آن حضرت حمله کردند و حسین(علیه السلام) چون شیر غضبناک در مقابل ایشان در آمد، و شمشیر در ایشان نهاد و آن گروه انبوه را بزخم تیغ و طعن نیزه چنان بخاک می افکند که باد خزان برگ درخت انگور را میریخت، از کثرت عطش جانب فرات را گرفت، کوفیان دانسته بودند که اگر شربت آب بنوشد نه چندان از این بکوشد و بکشد، همگان بطرف شریعه آمدند و راه آب را هر چه محکمتر بستند.

اعور سلمی، و عمرو بن حجاج زبیدی، که با چهار هزار مرد کمان دار موکل شریعه بودند، بانک بر سپاه زدند که: که مواظب باشید حسین راه بآب پیدا نکند آن حضرت مانند شیر برایشان حمله کرد و صفوف ایشان را بشکافت و طریقه شیوه را از دشمن گرفت، و اسب بفراست راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حال افزون داشت.

(قَالَ الْحُسَيْنُ: أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنَا عَطْشَانٌ، وَاللَّهِ لَا ذُقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ)

امام حسین (علیه السلام) فرمود: تو تشنه ای و من تشنه ام سوگند بخدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری، مثل اینکه اسب کلام حضرت را فهمید سر بلند کرد یعنی تا تو آب نخوری من آب نخورم، پس امام (علیه السلام) دست برد و کفی آب برداشت و فرمود: آب بخور که من آب می آشامم.

ناگاه حصین بن نمیر تیری بجانب آن حضرت انداخت و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون جاری شد.

و بروایت شیخ مفید (1) حسین (علیه السلام) در اینوقت بر مسنات (شتر) سوار بود.

و از آن طرف سواری فریاد بر داشت که ای حسین تو آب مینوشی و لشکر بسرا پرده تو می رود و هتک حرمت تو می کند، چون حسین این را بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت و با تیغ سپاه کوفه را پراکنده نمود و بسرا پرده خویش آمد معلوم شد آن ملعون خدعه و نیرنگ زده.

### آخرین وداع حسین علیه السلام با اهل بیت علیهما السلام

پس بار دیگر اهل بیت را وداع گفت فرمود: (یا زینبُ یا اُمّ کلثوم یا سَکینه) اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای سوخته و خاطرهای خسته و دلهای شکسته در نزد آن حضرت جمع شدند، در خاطر هیچ آفریده ای صورت نبندد که ایشان با چه حال بودند، ایشان را وداع گفت و بصبر و سکون وصیت فرمود، و فرمان داد تا جامه ای که در خور اسیریست بپوشند.

وَقَالَ لَهُمْ: اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وَحَافِظُكُمْ وَحَامِيكُمْ وَسَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ وَيَعَذِّبُ عَدُوَّكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ

ص: 300

وَيَعُوْضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ بِأَنْوَاعِ النَّعْمِ وَالْكَرَامَةِ، فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِالسِّنِّتِكُمْ مَا يُنْقِصُ قَدْرَكُمْ)

فرمود: آماده بلا باشید و بدانید که خداوند حافظ شما است و از شما حمایت می کند، و از شر دشمنان نجات می دهد، و عاقبت امر شمارا ختم بخبر کند، و دشمنان شمارا با انواع بلا مبتلا سازد، و عذاب نماید، و شمارا با انواع نعمتها و کرامتها عوض دهد، پس زبان بشکوه مگشائید و سختی که اجر شمارا ناقص کند مگوئید(1).

آقای فلسفی در نهضت حسینی ص 144 از انوار المجالس نقل کند که حضرت عمامه پیغمبر (صله الله علیه واله) بر سر وزره رسول اکرم را در بر و ذوالفقار پدر را در کمر و سپر حضرت حمزه را بر دوش و نیزه جعفر طیار را همراه و بر ذوالجناح سوار و وداع نمود و روانه میدان گردید ناگاه صدای ضعیفی شنید مهلاً مهلاً یا ابن الزهراء، حضرت نگاه کرد دید خواهرش زینب علیها السلام است ایستاد و بی بی عالم عرض کرد می خواهم بوصیت مادرم زهراء علیها السلام رفتار کنم زیرا سفارش نمود موقعیکه حسینم روانه میدان شد توزیر گلویش را ببوس در ریاحین الشریعة ج 3 ص 104 مینگارد زینب علیها السلام چون بوسید سخت بگریست و امام او را تسلیت و بزبان حال به برادر عرضه داشت:

مرو مرو که فلك کارش اعتبار ندارد\*\*\* مرو که بی گل رویت دلم قرار ندارد

عزیز من چه مقابل شدي بلشکر دشمن\*\*\* بگو که زینب من تاب انتظار ندارد

ص: 301

اگر اجازه دهی جمله صف کشیده بیایم\*\*\*باین سعد بگوئیم حسین گناه ندارد

تویی پناه و من و اهل بیت بی سامان\*\*\*پناه عالمیان زینت پناه ندارد

تو حال میروی آهسته تر برو که به بینم\*\*\*رخ چه ماه تورا چون دلم قرار ندارد

انتهی ما فی النهضة.

### وداع حضرت باخواهرش زینب زبانهال از جوهری

ای زینب غم پرور اینور دو چشمانم\*\*\*ای بیکس و بی یاور ای خواهر گریانم

امروز مرا با تو این آن در دیدار است\*\*\*هجران تو ایخواهر آتش زده بر جانم

این زندگی دنیا این عالم ما فیها\*\*\*دیگر بچه کار آید از بعد جوانانم

از مرگ همه یاران گر صبر کنم شاید\*\*\*از داغ علی اکبر من زنده نمی مانم

افسوس که شد کشته در خون خود آغشته\*\*\*عباس علمدارم سقایی شهیدانم

از سینه مکش افغان از خیمه میا بیرون\*\*\*چون شمر کشد خنجر بر خنجر عریانم

ص: 302

از کینه این لشکر چون شد تن من بی سر

از بعد من مضطر جان تو و طفلانم

چون شمر گذارد پا در خیمه پی غارت

مگذار زند سیلی بر روی یتیمانم

### وداع حضرت با اهل حرم از درة العلماء

چو شاه تشنه جگر کرد عزم رفتن میدان \*\*\* پی وداع حرم شد بخیمه گاه غریبان

کشید ناله ز دل کای حرم سرای پیمبر \*\*\* زخیمه گه بدر آئید این زمان همه یکسر

جهاد نوبت یاران گذشت و وقت من آمد \*\*\* زمان عمر برفت و وداع جان و تن آمد

حمیده خواهر من ای جفا کش دوران \*\*\* بمرگ من مخراشی رخ و مدر تو گریبان

بفوت مادر و جد و برادر و پدرت \*\*\* که به زمن همه بودند جمله در نظرت

بماتم همه بودی صبور و مدحتگر \*\*\* کنون بماتم من صبر کن تو اینخواهر

مگر ویل و مزن صرخه ای صدیقه ثانی \*\*\* بصبر و حلم تحمل نما هر آنچه توانی

لباس کهنه بپوشان حریم در بدرم را \*\*\* که عنقریب به بینی بروی نیزه سرم را

طلبکنند پدر چونکه طفلهای یتیم \*\*\* بده تسلی ایشان بعبادین الیمم

اگر سراغ برادر کند سکینه گریان \*\*\* بود برادر او در جهان هر آنچه مسلمان



مگر تو هیچ کلامی که نقص اجر تو آرد \*\*\* مباد دیورجمیت ز صبر و حلم در آرد  
براه شام تو غافل مشوز حال یتیمان \*\*\* شتر سواری و شب رفتن و اذیت عدوان  
بقدر قوه نگه داری غریبان کن \*\*\* بهر بلیه پرستاری یتیمان کن  
سکینه را ز همه بیش کن پرستاری \*\*\* برای خاطر من خاطرش نگهداری  
خدای دوست بدارد یتیم داران را \*\*\* دل شکسته و چشمان اشک باران را  
بدل نوازی طفل صغیر ای خواهر \*\*\* خدای گفته که أما الیتیم لاتقهر  
دهد نجات بزودی خدا ز شر عدایت \*\*\* کند امور شما را بروزگار کفایت  
مراجعت بمدینه کنی چو دفعه دیگر \*\*\* بوقت نافله شب بکن تو یاد برادر  
بدوستان جگر خون من سلام مرا \*\*\* رسان و بر همه یکسر بگو پیام مرا  
که آب سرد چو نوشید یاد من آرید \*\*\* بحال غربت من خون ز دیدگان بارید  
هزار حیف نبودید جمله در بر من \*\*\* که بنگرید همه حلق خشک اصغر من  
نظر کنید و به بینید ظلم دشمن را \*\*\* بطفل تشنه من منع آب دادن را  
پس آن زمان ز حرم کهنه پیرهن طلید \*\*\* بزیر جامه خود جامه کهن پوشید  
که شاید این به تنم ساتر کفن باشد \*\*\* بزیر سم ستوران حجاب من باشد  
سکینه را سر زانوی مرحمت بنشانند \*\*\* بروی همچو مهش بوسه داد و اشک فشانند  
ای عزیز پدر این قدر مکن زاری \*\*\* چو بی پدر شوی آندم بگریه حق داری  
بنوک نی سر پر خون من هنوز ندیدی \*\*\* سر برهنه و گریان بهر طرف ندویدی

گشوده بر سر نعشم نگشته گیسویت\*\*\* هنوز سیلی دشمن نخورده بر رویت

شتر سوار نرفتی بهر دیار و قفار\*\*\* بلا حجاب نگشتی بگوچه و بازار

هنوز خار مغیلان نرفته در پایت\*\*\* هنوز کنج خرابه نگشته مأوایت

باشک خویش مسوزان دل فکار مرا\*\*\* میبرز گریه خود طاقت و قرار مرا

وداع کرد حرم را و رو بمیدان کرد\*\*\* بنای صبر جهان را چو سیل ویران کرد

برید دل ز جهان عازم شهادت شد\*\*\* ز اهل بیت گذشت و فدای امت شد

### **زبانحال زینب مظلومه باشاه تشنه جگر از جوهری**

ای برادر من سر گشته و حیران چکنم\*\*\* از پس قتل تو با خیل اسیران چکنم

خواری درد غریبی همه سهلست ولی\*\*\* از غم هجر تو و داغ جوانان چکنم

بصف کرب و بلا هر چه کشیدم گذشت\*\*\* روز وارد شدن کوفه ویران چکنم

مجلس زاده مرجانه اگر صبر کنم\*\*\* بعد از آن واقعه در گوشه زندان چکنم

از غم کوفه و زندان اگر آسوده شدم\*\*\* در ره شام باین لشکر عدوان چکنم

وارد شام چو گشتم به آن حال خراب\*\*\* سر بازار روی ناقه عریان چکنم

شام در گوشه ویرانه چه شد منزل ما \*\*\* با یتیمان تو و ناله طفلان چکنم  
آخر کار در آن منزل میشوم یزید \*\*\* گر تو را چوب زند بر لب و دندان چکنم  
(وله ایضاً)

بگفتا که ای پادشاه عراق \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
حذر کن از اینقوم کفر و نفاق \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
وصیت نموده بمن مادرت \*\*\* که امروز اندر دم آخرت  
زنم بوسه بر حنجر انورت \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
من آخرتورا مهربان خواهرم \*\*\* جوانمرده و بیکس و یاورم  
ز مرگت مکن خاك غم بر سرم \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
پس از مرگ تو ایشه بی معین \*\*\* چه سازم من خسته دل غمین  
باین طفلهای یتیم و حزین \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
شه کربلا با دو چشم پر آب \*\*\* بیاسخ چنین داد اورا جواب  
که ایخواهر بیکس دلکباب \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
خداحافظ ای زینب مضطرم \*\*\* خداحافظ ای مهربان خواهرم  
خدا حافظ ای نور چشم ترم \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
ز بعد علی اکبر نوجوان \*\*\* نخواهم دیگر زندگی در جهان  
قدم گشته از ماتمش چونکمان \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق  
ندارم بغیر از تو چون خواهری \*\*\* پس از مرگ من از ره یآوری  
بکن با یتیمان من مادری \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

چو آسوده کشتی زرنج و محن \*\*\* چه از شام غم رفتی اندر وطن

بصغرای محزون بگو اینسخن \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

بهر روز شب با دل بی قرار \*\*\* بود ذاکر از بهر من اشکیار

از این گریه دارد بسی افتخار \*\*\* امان از جدائی فغان از فراق

### اعلام حضرت که لباسهای مناسب اسیری بپوشند

در معالی السبطین ج 2 ص 14 دارد و قتیکه حضرت امر فرمود لباسهای مناسب اسیری بپوشند، حضرت زین سبب سؤال کرد.

حضرت فرمود: گویا باین زودی می بینم شما را مانند کنیزان و بندگان جلو اسب سواران میرانند و به بدترین عذاب شمارا عذاب می کنند، چون زینب این را بشنید گریست و فریاد (وا وحدتاه: واقلة ناصراه: واسوء منقلباه: را شوم صباحاه:) بلند کرد، و یخه چاک زد، و موهایش را پریشان نمود، و اطمه بصورت زد.

پس حسین (علیه السلام) فرمود: (مهلا یا بنت المرتضی ان البكاء طویل) آرام باش ای دختر علی مرتضی گریه طولانی خواهد بود.

چون حسین خواست از خیمه بیرون رود، زینب دامنش را گرفت و عرض کرد ای برادر آرام گیر و توقف نما تا من توشه ای از جمالت بگیرم و بقدر و بالایت نگاه کنم، و وداعی کنم که دیگر دیداری پس از آن امید ندارم.

فَمَهْلًا أَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هَنِيئَةً \*\*\* لِيَتَبَرَّدَ مِنِّي لَوْعَةٌ وَغَلِيلٌ

پس شروع کرد دست و پای برادر را بوسیدن زندهای دیگر اطرافش را گرفتند و دست و پاهای حضرت را بوسیدند.

پس حضرت ایشان را ساکت نمود و بسوی خیمه ها برگردانید، پس

خواهرش زینب را طلبید و امر بصبرش نمود و دست مبارکش را بر سینه اش کشید و از جزع و بی تابی آرامش کرد، و ثواب صابران را که خداوند آماده کرده بیان فرمود، و کراماتی که خدا به مقربین وعده داده ذکر نمود.

پس زینب راضی شد و اظهار خوشحالی نمود، و عرض کرد برادر خاطر جمع باش و چشمت روشن باد همانطوریکه شما دوست دارید و می خواهید و راضی هستید من عمل خواهم کرد.

صَبَرْتُ عَلَى شَيْءٍ أَمَرُ مِنَ الصَّبْرِ \*\*\* سَأَصْبِرُ حَتَّى يَعْجُزَ الصَّبْرُ عَنِ صَبْرِي

صبور می کنم بر چیزیکه تلختر است از صبر (چادرها) و زود است چنان صبرکنم که صبر از صبر من عاجز ماند.

### اسب طلب نمودن حضرت

واز بعض مقاتل نقل کند که چون حضرت خواست بمیدان جنگ تشریف ببرد نگاهی بر است و چپ نمود و صدا زد آیا کسی هست که اسب مرا بیاورد؟ زینب شنید و اسب برادر را آورد و عرض کرد:

لِمَنْ تُنَادِي وَقَدْ قَرَحَتْ فُؤَادِي

چه کس را میخوانی قلبم را مجروح کردی.

### شاعری گوید

مَنْ ذَا يَقْدُمُ لِي الْجَوَادِ (1) وَلَا أُمِّي (2) \*\*\* وَالصَّحْبُ صَرَعِي وَالنَّصِيرُ قَلِيلُ

کیست اسب با وزره مرا بیاورد، و حال آنکه یاران روی زمین افتاده اند و

ص: 308

1- جواد: اسب

2- لأمه: زره

یاری کننده گان کم شده اند.

فَاتَتْهُ زَيْنَبُ بِالْجَوَادِ تَقْوُدُهُ \*\*\* وَالْدَّمْعُ مِنْ ذِكْرِ الْفِرَاقِ يَسِيلُ

زینب در حالیکه اشک فراقش جاری بود اسب را آورد.

وَتَقُولُ قَدْ قَطَعْتَ قَلْبِي يَا أَخِي \*\*\* حُزْنَا فَيَا لَيْتَ الْجِبَالِ تَزُولُ

و فرمود رگهای قلبم را ای برادر پاره کردی ای کاشک کوه ها از هم می پاشید.

وَلَمَنْ تُنَادِي وَالْحُمَاهُ (1) عَلَى الثَّرَى \*\*\* صَرَعى وَمِنْهُمْ لَا يُبَلِّغُ غَلِيلُ (2)

چه کسی را صدا میزنی و حال آنکه طرفداران روی خاک افتاده اند و کسی نمانده که بتواند تشنه ای را آب دهد.

مَا فِي الْخِيَامِ وَقَدْ تَفَانَى أَهْلُهَا \*\*\* إِلَّا نِسَاءً وَلَهَا (3) وَعَلِيلُ

در خیمه ها کس نماند جز يك مشت زنهای بچه مرده و علیل بیمار.

أَرَأَيْتَ اخْتَأَتْ قَدَمَتَ لِشَقِيحِهَا (4) \*\*\* فَرَسَ الْمَنُونِ (5) وَلَا جَمِيٍّ وَكَفِيلُ

آیا دیده ای خواهری اسب مرگ برادرش را بیاورد، و طرفدار و کفیلی نداشته باشد.

فَتَبَادَرَتْ مِنْهُ الدُّمُوعُ وَقَالَ يَا \*\*\* أُخْتَاهُ صَبْرًا فَالْمُصَابُ جَلِيلُ (6)

پس اشک بر چشمان حسین دوید و فرمود ای خواهر صبر کن که مصیبتها

ص: 309

1- الحماء: حمایت کنندگان، طرفداران

2- غلیل: تشنگی سخت

3- ولها: اندوهگین و بچه مرده

4- شقیق: برادر

5- منون: مرگ

6- فالمصاب جلیل: مصیبتها بزرگ است

بزرگ است.

فَبَكَتْ وَقَالَتْ يَا بِنَّ امِّي لَيْسَ لِي \*\*\* وَعَلَيْكَ مَا الصَّبْرُ الْجَمِيلُ جَمِيلٌ

پس زینب گریه کرد و عرض کرد ای پسر مادرم در مصیبت تو صبر جمیل نیکو نیست.

يَا نُوْرَ عَيْنِي يَا حُشَّاشَةَ مُهْجَتِي (1) \*\*\* مَن لِّلنِّسَاءِ الضَّائِعَاتِ دَلِيلٌ

ای نور چشم من و ای آخرین جان قلب من، زندهای بیکس را کی راهنما باشد.

وَرَنْتَ إِلَى نَحْوِ الْخِيَامِ بِعَوْلَةٍ (2) \*\*\* عُظْمِي تَصُبُّ الدَّمَعَ وَهِيَ تَقُولُ

رو بخیمه ها نمود و صدا زد در حالیکه اشکش جاری بود.

قَوْمُوا إِلَيَّ التَّوْدِيعِ إِنَّ أَخِي دَعَا \*\*\* بِجَوَادِهِ إِنَّ الْفِرَاقَ طَوِيلٌ

بلند شوید برای وداع که برادرم اسب خود را طلبید و معلوم است که جدائی بطول خواهد انجامید.

فَخَرَجْنَ رَبَّاتُ الْخُدُورِ عَوَاثِرًا (3) \*\*\* وَغَدَا (4) لَهَا حَوْلَ الْحُسَيْنِ عَوِيلٌ

پس زندهای پرده نشین ترسان و لرزان بطرف حسین رفتند.

اللَّهُ مَا حَالُ الْعَلِيلِ وَقَدْ رَأَى \*\*\* تِلْكَ الْمَدَامِعَ لِلْوَدَاعِ تَسِيلٌ

ای خدا حال علیل بیمار چگونه بود که ببیند برای وداع اشکهای اهل بیت جاری است.

ص: 310

1- حشاشة: بقیه جان، ومهجت: خون یا خون قلب

2- رنت: صدا بگریه بلند کرد. معولة: گریه با صدا

3- عواثر: جمع عاثر کنایه از ترسان و لرزان

4- غدي: ای صار

## حمله شاهباز زخم دیده بر ملخهای پراکنده

در ناسخ ج 2 ص 381 دارید که با دلی از درد شکافته مانند شیر پریشان آهنگ قتال نمود، و بر آن قوم حمله کرد، میزد و میکشت، و لشکریان چون ملخها پراکنده، از پیش روی او پراکنده میشدند.

عمر سعد کمان داران را فرمان داد که او را تیرباران کنید پس ایشان حضرتش را هدف تیر ساختند و همه تیرها بسینه «مبارکش میآمد چه هرگز پشت بجنگ نمیداد. و سینه اش چون پشت خار پشت گشت.

وقال: يا أمة السوء الخ أي أمت نکوهیده چه بد کردار بوده اید چه کردید در عترت پیغمبر آگاه باشید پس از کشتن من نمیکشید بنده ای ازبندگان خدا که بیمناک شوید و از خدا بترسید، بلکه قتل مسلمانان در نزد شما سهل و آسان خواهد بود. قسم بخدا که در بر آوردن حاجت چنان دانم که پروردگار من مرا بزرگواری بدارد، پیاداش انکه مرا خوار گرفتند و کشتن مرا سهل شمردید، و کیفر کند شمارا در انتقام من، از جائیکه هرگز در خاطر شما صورت نبسته.

حصین بن مالک سکونی بانگ در داد ای پسر فاطمه خداوند بچه چیز از برای او انتقام میکشد از ما؟

فرمود: می افتد بلای باس و بینم شما در میان شما و ریخته می شود خونهای شما، آنگاه فرو می گیرد شمارا تنگنای دوزخ عذاب خدا.

آنگاه حمله گران افکند هر که با او کوشید شربت مرگ نوشید، و بهر جانب که تاخت گروهی را بنخاک انداخت.

عمر بن سعد بانگ بر کمان داران زد که: حسین را تیرباران کنید. چهار هزار تن کمان داران دفعة واحده او را هدف تیر ساختند.



## شماره زخمهای بدن امام حسین علیه السلام

از کثرت تیر که بر چشمهای زره نشست، سینه آن حضرت چون پشت خارپشت گشت.

بروایتی غیر از زخم تیر، سی و سه زخم برداشت(1).

و بروایت صاحب مناقب وسید، هفتاد و دو جراحات یافت. کما فی البحار ج 45 ص 52.

ابو مخنف گوید: سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بدو رسید(2).

امام محمدباقر (علیه السلام) می فرماید: سیصد و بیست و اند (از سه تانه) زخم شمشیر و تیر و نیزه بافت(3).

و بروایتی سیصد و شصت جراحات دید(4).

و نیز گفته اند هزار و نهصد زخم یافت وزره او از تیر باران مثل خار پشت گشت(5).

و این جمله از پیش روی بود(6).

ص: 312

---

1- کما فی المناقب ج 4 ص 111 و البحار ج 45 ص 52 و ناسخ ج 2 ص 382

2- کما فی المناقب ج 4 ص 110 و ناسخ ج 2 ص 382 و در لهوف مترجم ص 129 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 37 از امام صادق علیه السلام علیه السلام روایت کند

3- کما فی المناقب ج 4 ص 110 و ناسخ ج 2 ص 382 و بحار ج 45 ص 52

4- کما فی المناقب ج 4 ص 110 سطر آخر. و ناسخ ج 2 ص 382

5- کما فی المناقب ج 4 ص 111 و ناسخ ج 2 ص 382

6- کما فی المناقب ج 4 ص 111 و ناسخ ج 2 ص 382

و در لهوف مترجم ص 129 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 37 فرموده در پیراهن آن حضرت یکصدوده واندي جاي تير و نیزه و شمشیر دیده شد.

### آخرین لحظات سواری امام حسین علیه السلام

در ناسخ ج 2 ص 383 و بحار ج 4 ص 52 گویند: ناگاه ابوالحتوف(1)

جعفی از کمین در آمد و تیری بر پیشانی آن حضرت بزد.

و بقولی(2) خواست يك ساعتی استراحت کند که سنگی آمد و برپیشانی

شریف خورد.

فلک سنگی فکند از دست دشمن\*\*\* به پیشانی آن وجه الله احسن

چوزد از کینه آن سنگ جفا را\*\*\* شکست آینه ی ایزد نما را

که گلگون گشت روی عشق سرمد\*\*\* چو در روز احد روی محمد

به دامان کرامت خواست آن شاه\*\*\* که خون از چهره بزدايد بناگاه

دل روشنتر از خورشید روشن\*\*\* نمایان شد ز زیر ابر جوشن

یکی الماس وش تیری ز لشکر\*\*\* گرفت اندر دل شه جاي تا پر

که از پشت پناه اهل ایمان\*\*\* عیان گردید زهر آلوده پیکان(3)

در ترجمه نفس المهموم کمره ای ص 452 این اشعار را نقل فرموده.

بمرکز باز شد سلطان ابرار\*\*\* که آساید دمی از رزم و پیکار

فلک، سنگی فکند از دست دشمن\*\*\* به پیشانی وجه الله احسن

که گلگون گشت روی عشق سرمد\*\*\* چو در روز احد، روی (محمد)

ص: 313

1- در جلاء العیون ص 577 (ابوالحنوق)

2- كما في البحار ج 4 ص 53 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 34

3- نهضت حسینی ص 149

بدامان کرامت خواست آن شاه\*\*\* که خون از چهره بزداید، بناگاه

یکی الماس وش تیری ز لشکر\*\*\* گرفت اندر دل شه جای، تا پر

که از پشت پناه اهل ایمان\*\*\* عیان گردید زهر آلود پیکان

مقام خالق یکتای بیجون\*\*\* ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون

سنان زد نیزه بر پهلو چنانش\*\*\* که جنب الله بدرید از سنانش

بدیدارش دلارا رایت افراشت\*\*\* سمند عشق بار عشق بگداشت

بشکر وصل نسل فخر آدم\*\*\* به رو افتاد و می گفت اندر آن دم

ترکت الخلق طرأ فی\*\*\* هواکا و آیتمت العیال لکی أراکا

و لو قطعتنی فی الحب اربا\*\*\* لما حن الفؤاد الی سواکا

حسین علیه السلام تیر را بکشید و خون بر روی و موی مبارکش جاری شد.

عرض کرد: ای پروردگار من: تو خود نگران این جماعت گنهکار هستی ای خدا تو نابود کن ایشان را و بکش ایشان را و پراکنده کن ایشان را، و باقی مگذار بر روی زمین یکتن ایشان را، و میامرز هرگز یکتن از ایشان را.

پس دامن زره را يك طرف کرد و عامه خویش را بر کشید، تا خون چشم و چهره را پاک کند(1).

ناگاه خدنگ و تیری که پیکانش مسموم و سه شعبه بود، بر سینه آن

حضرت آمد.

ص: 314

---

1- در بحار ج 45 ص 53 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 34 دارد که خواست یک ساعتی استراحت کند که سنگی آمد و بر پیشانی شریف خورد، دامن بالا زد که خون را پاک کند تیری آمد که مسموم و سه شعبه داشت بر سینه مبارك و بروایتی بر قلب شریفش رسید الخ

و بروایتی بر قلب مبارکش رسید و از آن طرف سر بدر کرد، و آن تیر را خولی بن الأصبیحی انداخت.

و بروایتی ابو قدامه عامری انداخت. (فقال الحسین: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله) آن گاه سر بسوی آسمان برداشته و عرض کرد: پروردگار من: تو میدانی که این جماعت مردی را می کشند که در روی زمین جز او پسر پیغمبری نیست، پس دست فرا برد و آن تیر را از پشت بیرون کشید(1).

پس دست بزیر جراحی گرفت چون از خون پر شد بطرف آسمان پاشید، و قطره‌های باز نگشت(2) و دیگر باره دست را از خون پر کرد و بر سر و روی و ریش مبارک مالید، و فرمود: اینطور میخواهم جدم را ملاقات کنم(3) در حالیکه سر و رویم بخونم خضاب شده باشد و عرض کنم یا رسول الله مرا فلان و فلان بکشت.

در اینوقت ضعف بر آن حضرت غلبه کرد خواست استراحت کند.

صالح بن وهب بن مزنی وقت را غنیمت شمرد و نیزه ای بر پهلوی میاره آن حضرت زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد و پس بر خواست.

### اسباب افتادن حضرت از اسب بر زمین

در معالی السبطین ج 2 ص 20 فرموده اختلاف است که سبب سقوط حضرت

ص: 315

- 1- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 34 دارد که خون مثل ناودان جاری شد
- 2- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 34 گوید سرخی آسمان از آن زمان شد
- 3- در مقتل خوارزمی دارد: (هكذا والله أكون حتى ألقى جدی محمداً وأنا مخضوب یدمی وأقول) الخ

از اسب چه بوده.

از لهوف نقل کند(1) که صالح بن وهب مزنی(2) نیزه بر پهلوی حضرت زد بطوریکه از اسب در افتاد و از صورت راستش بزمین آمد و میفرمود: (بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله(عليه السلام)).

و از صدوق در امالیش نقل کند(3) که تیری بحلقومش رسید و از اسب بیفتاد و تیر را گرفت و پرتاب کرد.

و از ابی مخنف نقل کند که خولپ تیری رها کرد و بگلوی مبارکش رسید و به سرعت از اسب بزمین افتاد و در خون خود نالید و تیر را بیرون کشید و خونهارا با دو کف دست می گرفت و ریش و سر خود را رنگین می کرد و می فرمود: اینطور خداوند و جدم را ملاقات و شکایت می کنم از آنچه بمن رسیده.

و از مناقب ابن شاذان روایت کند که رسول خدا فرمود: مثل اینکه بحسین نگاه می کنم که تیری باو رسیده و با سرعت از اسب بزمین افتاده پس ذبح شده چنانچه گوسفند ذبح می شود.

و در معدن از مناقب روایت شده که ابو ایوب غنوی تیری بحلقش زد.

پس فرمود: (بسم الله وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله وهذا قتيل في رضاء الله) و از اسب بزمین سقوط فرمود.

ص: 316

---

1- لهوف مترجم ص 124 سطر 7 نقل فرموده

2- در لهوف صالح بن وهب المرى نقل کرده

3- عبادت امالی صدوق ص 143 سطر 22 اینطور دارد (و حال بنو كلاب بينه و بين الماء ورمي بسهم فوق في نحره وخر عن فرسه فأخذ السهم فرمى به وجعل يتلقى الدم بكفه فلما امتلأت لطح بها رأسه ولحيته ويقولى القى الله عز وجل وأنا مظلوم متلطح بدمى ثم خر على خده الأيسر صريعاً الخ

مقبل شاعر گوید:

در یگانه ی دریای مجمع البحرین\*\*\* به خون طپیده ی کرب و بلا امام حسین  
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت\*\*\* نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت  
هواز جور مخالف چو قیرگون گردید\*\*\* عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید  
بلند مرتبه شاهي ز صدر زین افتاد\*\*\* اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

مرحوم ناصرالدین شاه فرموده:

یکتا گهري ز صدر زین افتاده

آویزه عرش بر زمین افتاده

افسوس که در واقعه کرب بلا

از خاتم انبیاء نگین افتاده

### سخن حضرت زینب بعمر سعد

در ناسخ ج 2 ص 384 فرموده: زینب علیها السلام که نگرای میدان جنگ بود چون این بدید از خیمه بیرون دوید، و فریاد کرد (وا أخواه، و سیّده، و اهل بیتاه، لیت السماء طُبِقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَلیت الْجِبَالُ تَدُكِدَكْتُ عَلَى السَّهْلِ).

کاش آسمانها خراب شود و بر زمین افتد، کاش کوهسار پاره پاره شود و پراکنده شود، بر روی بیابانها، آنگاه بعمر سعد رو کرد (فَقَالَتْ: يَا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ) ای پسر سعد حسین را می کشند و توشادان براو نظاره میکنی؟ ابن سعد گریان شد و جوابی نداد.

در معالی السبطین ج 2 ص 22 از تظلم الزهراء نقل کند که زینب علیها السلام چون آگاه از زمین افتادن حسین (علیه السلام) شد غش کرد، چون بهوش آمد رو بسوی میدان نمود، گاهی لباسهایش به پا می گرفت زمین میخورد و گاهی بصورتش بزمین میخورد از ترسی که داشت همین طور افتاد و خیزان رفت تا بمعرکه رسید بنا کرد برآست و چپ نگاه کردن ناگاه دید برادرش حسین (علیه السلام) روی زمین افتاده دست و پا میزند و خون از زخمهایش جاریست مانند ناودان.

پس خود را روی جسد شریف برادر انداخت و بنا کرد صدا زند آیا تو

حسین برادر منی؟ آیا تو پسر مادر منی؟ آیا تو نور چشم منی؟ آیا تو میوه قلب منی؟ آیا تو حمایت کننده مائی؟ آیا تو امید مائی؟ آیا تو پناه مائی؟ آیا تو ستون مائی؟ آیا تو پسر محمد مصطفی هستی؟ آیا تو پسر علی مرتضائی؟ آیا تو پسر فاطمه زهرائی؟ هر چه ناله زد جوابی نشنید.

چون از کثرت جراحات امام حسین (علیه السلام) بیهوش شده بود پس زینب علیها السلام گفتار خود را ادامه داد و گریه بسیار نمود تا حضرت بیهوش آمد و با آخرین نفس با گوشه چشم و دست اشاره به خواهر نمود زینب بیهوش شده غش کرد.

چون بیهوش آمد عرض کرد برادر بحق جدت رسول الله با من سخن بگو و بحق پدرت امیر المؤمنین با من حرف بزن ای جان دلم بحق مادرم زهرا مرا جواب بده ای نور چشم من با من تکلم کن، پس امام حسین (علیه السلام) از سخنان خواهر بیهوش آمد.

و فرمود ای خواهر امروز روز از هم جدا شدن است این روزیست که جدم بمن وعده داده و او بمن مشتاق است.

پس باز غش کرد پس زینب پشت سر حضرت نشست و او را در بغل گرفت حضرت ملتفت شد و فرمود خواهر زینب قلبم را شکستی و ناراحتی مرا زیاد کردی ترا بخدا قسم ساکت شو و بی قراری مکن عرض کرد وای بر من ای برادر و ای پسر مادرم چگونه ساکت باشم و تو در این حال جان بدهی؟ و دست و پا زنی جانم فدای جان تو همین طور با برادر درد دل می کرد که ناگاه تازیانه ای بر کنفش رسید و گوینده گفت دور شو والا ترا باو ملحق سازم زینب نگاه کرد دید شمر است فرمود ای دشمن خدا جدا نخواهم شد تا مرا با او بکشی.

پس آن بی حیا با قهر و غلبه آن مخدره را از نعش برادر جدا کرد و کتک سختی باو زد و گفت بخدا اگر نزدیک شوی با این شمشیر گردنت را میزنم.

پس آن لعین نزدیک امام حسین (علیه السلام) رفته در حالیکه آن جناب بیهوش افتاده بود و روی سینه آن حضرت نشست و او را بروی افکند زینب این را که دید دوید و شمشیر را از دستش گرفت.

و فرمود ای دشمن خدا مدارا کن با او سینه اش را شکستی و پشتش سنگین نمودی آیا ندانسته ای این سینه روی سینه پیغمبر و علی و فاطمه تربیت شده؟ وای بر تو این کسی است که جبرئیل قصه ولایاتی باو می گفته و میکائیل گهواره جنبان او بوده، ترا بخدا يك ساعت مهلتش بده تا سیر او را به بینم وای بر تو ای لعین بگذار تا ببوسم بگذار تا چشمانش را به بندم بگذار دخترانش را خبر کنم بیایند از او توشه گیرند بگذار تا دخترش سکینه را بیاورم که هر دو همدیگر را دوست دارند در آن وقت آن لعین حمله بر او کرد بطوریکه با صورتش بزمین افتاد و هیچ اعتنائی بکلام آن مخدره نکرد و کرد آنچه را کرد.

### شهادت عبد الله بن حسن

این وقت علم الله بن حسن (علیه السلام) که در میان زنان میزیست و هنوز از علامت بلوغ خبری نداشت چون عم خویش را بدینحال نگریست، تاب و توان از وی برفت و آهنگ ملازمت خدمت کرد، از خیمه بیرون دوید تا خویشتن را بعم بزرگوار رساند: زینب عجلت کرد و او را بگرفت و از آن سوی امام (علیه السلام) ندا در داد که: (یا اختاه احبسیه) ای خواهر عبد الله را نگاه دار که در این میدان بلا انگیز در نیاید و خود را هدف تیر و تیغ ننماید.

زینب چند که در منع او شدت گرد فائده نکرد و گفت: سوگند باخدائی که از عم خویش مفارقت نخواهم کرد و خود را از چنگ زینب رها ساخت.



و دوان دوان خویش را بامام حسین(علیه السلام) رسانید.

در این وقت ابهر بن کعب تیغ بر حسین(علیه السلام) فرو آورد. عبدالله گفت: ای پسر زانیه عم مرا خواهی کشت؟ و ابهر چون تیغ فرود آورد عبد الله دست خود را سپر عم خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد. چنانکه با پوست زیرین بیاویخت پس فریاد برداشت که یا أمّاه، حسین او را بگرفت و بر سینه خود چسباند و فرمود: ای فرزند برادرِ من: صبر کن بر آنچه بر تو فرود آمد و آن را از در خیر و خوبی بشمار گیر. هم اکنون خداوند تو را با پدران بزرگوار تو پیوسته میدارد.

مؤلف گوید: قبلًا بشهادت او اشارتی شد. ص 201

### حسین علیه السلام در گودال قتلگاه

اینوقت حرملة بن کاهل همچنانکه عبدالله در کنار حسین(علیه السلام) بود، تیری بسوی او روان کرد و آن تیر بر مقتل عبد الله آمد و در گذشت.

و بصواب دید شمر بن ذی الجوشن، عمر بن سعد فرمان کرد تا گروهی با تیر و جماعتی بانیزه و شمشیر، و دسته ای با سنگ و آتش بر آن حضرت حمله افکندند، و اینوقت حسین(علیه السلام) بیهوش افتاده بود، و چون بیهوش آمد خواست برخیزد و جنک کند، بدن مبارك را توانائی نبود آن حضرت بگریست.

وَ نَادَى وَاجِدًا، وَ مُحَمَّدًا؛ وَ أَبَا الْقَاسِمِ؛ وَ أَبْنَاءَهُ؛ وَ عَلِيَّاهُ؛ وَ حَسَنًا؛ وَ جَعْفَرًا؛ وَ حَمَزَاتَهُ؛ وَ عَقِيْلًا؛ وَ عَبَّاسًا؛ وَ غُرَبَاءَهُ؛ وَ عَطَشَاءَهُ؛ وَ غَوْثَاءَهُ؛ وَ قَلَّةَ نَاصِرَاهُ؛ أَفُقْتُ مَظْلُومًا وَجَدِّي مُحَمَّدَ الْمُصْطَفَى؟ وَ أَذْبِحُ

ص: 320

عَطْشَانًا، وَأَبَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى؟ وَأُتْرِكَ مَهْتُوكًا وَأُمِّي فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءُ؟(1).

وهمچنان بر روی در افتاده او را غشی فرو گرفت.

ابو مخنف می گوید: سه ساعت مغشياً علیه افتاده بود و لشکریان اور زنده می دانستند، و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند(2).

ص: 321

1- ناسخ ج 2 ص 386 و معالی السبطين ج 2 ص 21

2- در نهضت حسینی ص 150 از مرقات الايقان ص 18 از مجلسی نقل کند که چون حضرت در میان گودال قتلگاه قرار گرفت لشکر از آن شجاعتیکه دیده بودند جرأت نزدیک شدن نداشتند و باختلاف سخن می گفتند برخی می گفت حسین از دنیا رفته و بعضی می گفت که حيله و خدعه نموده شمر گفت: من الان بر همه معلوم میکنم زیرا آنحضرت ناموس پرست است و صدا زد اي لشکر آتش بیاورید تا خیام و هر که در خیمه ها جای دارند بسوزانم و لشکر بطرف خیمه ها رفتند و ناله و ضجه از اهلیت بلند شد امام حسین (علیه السلام) نشست و تیری که بر گلو زده بودند بیرون نمود و خون مانند فواره جستن کرد و با آواز ضعیف در حالیکه غلاف شمشیر بدست گرفته بود زانو بزانو حرکت می کرد و صدا زد يا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیا کم هذه وأرجعوا الی أحسابکم ان کنتم عرباً کما تزعمون قال فناده شمر لعنه الله ما تقول یا ابن فاطمة. یعنی اي پیروان خاندان ابی سفیان اگر دینی ندارید و از روز جزا نمیترسید پس لااقل در دنیای خود آزاد مرد باشید اگر گمان میکنید عرب هستید شمر گفت چه می گوئی اي پسر فاطمه حضرت فرمود می گویم من با شما جنگ دارم شما با من زنان را گناهی نیست. پس ستم کاران و جاهلان و طاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من نشوند تا من زنده ام. شمر با آواز بلند گفت اي لشکر بخيام حمله نکنید و بر گردید سوگند بجان خودم حسین کفو کریم میباشد. مؤلف گوید نظیر این قصه را در تحت عنوان (ندای غیرت به بیغیرتان کوفه) ذکر نمودم

اینوقت مالک بن بسر کندي بجانب آن حضرت روان شد و سب و شتم کرد و با شمشیر بر سر مبارکش زخمی زد. (فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: لَا أَكَلَتْ بِهَا وَلَا شَرِبَتْ وَحَشْرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ) با این دست نخوري و نياشامی و خداوند تورا با ظالمان محشور کند.

و آن حضرت برنسی (کلاه دراز) از خز بر سر داشت، چون از خون فرق مبارکش پر شد فرو افکند.

مالک بن بسر بر گرفت و بخانه خویش برد تا از آرایش خون بشوید زوجه خود را آگاه ساخت.

و بروایتی کلاه خود آن حضرت را برد، و بازوجه خود گفت این کلاه خود را از خون بشوی. زن بگریست و گفت وای بر تو؛ پسر پیغمبر را میکشی و سلاح او را می گیری؟ بیرون شو از نزد من که خداوند قبرتورا از آتش پرکند. سوگند با خدای توشوهر من نیستی و من زوجه تو نیستم و هرگز با تو در زیر سقف خانه هاشم نخواهم شد.

خلاصه از دعای امام حسین (علیه السلام) هر دو دست مالک بن بسر از کار افتاد در تابستان مانند دو چوب خشک شده بود و در زمستان خون و چرك از آن میچکید

و سخت فقیر شد و با بدحالی وارد جهنم شد.

و بروایت ابی مخنف چون مالک بن بسر آن کلمات از زن بشنید وز خشم شد و دست بر آورد تا بر وی لطمه زند دستش بر میخی رسید و میخ در آن فرو رفت هر چه کرد دستش را نتوانست نجات دهد تا از مرفق قطع شد و باحال فقر بسر میبرد تا بجهنم واصل گشت.

و در محرق القلوب نراقی ص 267 دارد که مرویست در آن وقت شخصی بقصد قتل آن حضرت آمد چون نزدیک سیدالشهداء(علیه السلام) شد حضرت در وی نگریست و فرمود برو که تو کشته من نیستی و مرا دریغ آید که تو بآتش جهنم بسوزی، آنشخص گریان شد و گفت: جعلت فداک یا بن رسول الله تو بدین حال رسیده و هنوز غم ما میخوری و نمی خواهی که بآتش دوزخ بسوزیم پس شمشیر خود را که بجهت کشتن امام حسین(علیه السلام) کشیده بود بحرکت آورد و دوان دوان بنزد عمر سعد آمد ابن سعد گفت: کار حسین را تمام کردی گفت نه ولیکن آمده ام تا کار تو ملعون را بسازم، این بگفت: و تیغ خود را حواله وی گرد، غلامان وی از هر طرف در آمدند و آن ساعاتمندرا گرفته زخمهای کاری زدند چون از حیات مأیوس شد رو بجانب امام حسین(علیه السلام) نمود و عرض کرد یا بن رسول الله گواه باش که بر سر کوی تو شهید شدم فردای قیامت مرا بازجوی و در میان شهدای لشکر خود داخل کن حضرت او را آواز داد خوش دل باش که چنین خواهم کرد.

چون بر سر کوی مهر من کشته \*\*\*شده از عهده خونبها برون آیم من پس آن نیک بخت با آن کافران جهاد کرد تا شربت شهادت چشید.

در قمقام ص 460 دارد که عمر بن سعد نزدیک رفت حضرت فرمود ای عمر تو خود بکشتن من آمدمی عمر باز گشت. و گفت: هر کس سر حسین را

ص: 323

برای من بیاورد هزار درهم جایزه دارد(1).

این وقت شمر بانک بر لشکر زد که چرا سستی می کنید کار این مرد را تمام کنید.

ذرة بن شريك اول كس بود که بدشمنی خدا و رسول کمر بست و بشانه آن حضرت با شمشیر زخمی زد.

آمام(علیه السلام) با ان همه زخم وضعف، تیغ براند و ذرة بن شريك را بجهنم رساند. و گفت:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ \*\*\* لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

اینوقت شمر بن ذی الجوشن بانک بر مردم خویش زد که آتش حاضر

کنید تا خیام حسین را با هر که در آنها جای دارد بسوزانم.

حضرت فرمود: ای پسر ذی الجوشن: آتش طلب می کنی تا اهل بیت

رسول خدا را بسوزانی؟ خداوند بسوزاند تو را با آتش دوزخ.

این هنگام چهل تن از اشرار کفار و ستمگران و سران سپاه در گرد آن

حضرت حلقه زدند.

حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد.

و ابو ایوب غنوی تیری بحلقوم شریفش زد. و نصر بن خرشه با شمشیر زخمی بزد. و عمرو بن خلیفه جعفی بر گردن مبارکش جراحی رسانید.

و صالح بن وهب مزنی(2) نیزه بر تهیگاهش زد و آن حضرت بر وی در افتاد و دیگر باره بر جای نشست.

و سنان بن انس نخعی چنبر گردنش را با نیزه بزد، و هم بدان نیزه سینه

ص: 324

1- كما في معالي السبطين ج 2 ص 21

2- در قمقام ص 460 (یزنی) و نسخه بدل (مزنی) نوشته

مبارکش را جراحی عظیم کرد، آنگاه کمان بگرفت و تیری بر گودی زیر گلوی مبارکش زد، حضرت در افتاد و باز بر نشست تیر را بکشید.

در لواعج ص 190 دارد که ابن سنان را مختار گرفت و يك يك انگشتانش را برید و سپس دو دستش را برید و بعد پاهایش را قطع کرد و دیگری از روغن زیت بجوش آورد و آن ملعون را انداخت در آن ديك وانجا دست و پا زد تا بدرک وارد شد.

عمر سعد گفت: ما در بر شما بگریه تعجیل کنید و کار او را پایان آرید.

وسر او را از تن دور کنید.

اول کس شبث بن ربیع با شمشیر کشیده پیش تاخت، امام (علیه السلام) بجانب او نظری کرد شبث را رعه ای بگرفت و سخت بلرزید و شمشیر از کفش بیفتاد و باز گریخت و همی گفت: معاذ الله که من خدای را ملاقات کنم و ذمه من مشغول بخون حسین باشد (1).

سنان بن انس که مردی برص دار و کوسج و صورت کوتاهی داشت از در شماتت روی باشبث بن ربیع کرد و گفت: مادر بر تو بگریه و قوم تو تباه گردد، چرا از کشتن او دست باز داشتی؟ گفت: چون چشم بگشود و مرا نظاره کرد چشمهای رسول خدا را معاینه کردم، نیروی من برفت و اندامم بلرزید، گفت: این شمشیر مرا ده که من از برای قتل او شایسته ترم از تو، تیغ بگرفت و قصد

ص: 325

---

1- در مقام ص 463 گوید: اول عمر سعد به شبث بن ربیع گفت: از اسب به پیاده شو و سر او را نزد من بیاور، شبث گفت: نه بخدا من با او بیعت کردم و نامه نوشتم و او را دعوت کردم اکنون که غدر کردم و بیعت بشکستم این عمل نکنم، عمر سعد گفت: بخدا قسم باین زیاد بنویسم، گفت: هر چه دانی همین که من هرگز این کار نکنم. انتهی

حسین(علیه السلام) کرد.

چون نزدیک شد، رعدتی عظیم او را بگرفت و سخت بترسید، چنانکه شمشیر از دست او بیفتاد و بگریخت.

شمر او را بسرزنش زبان باز کرد که چرا بگریختی؟ گفت: چون چشم بسوی من بگشود، شجاعت پدر او بیادم آمد بگریختم.

دیگر خولی بن یزید اصبحی تصمیم گرفت که سر مبارک امام را از تن جدا کند. وی نیز قدمی چند برفت و رعدتی او را بگرفت و باز شتافت.

شمر گفت: چه ترسنده مردم که شما بوده اید. هیچکس سزاوار از من نیست در قتل او و شمشیر بگرفت و برفت و بر سینه حسین(علیه السلام) بنشست.

### اشعار جوهری مناسب مقام

آه از آن ساعت که سبط بو تراب \*\*\* سر نهاد از ضعف بر روی خاک

با تن مجروح و قلب داغدار \*\*\* با گلوی تشنه و حال فکار

ناگهان شمر لعین خنجر بدست \*\*\* آمد و بر سینه آن شه نشست

گفت ای شه وقت جان دادن رسید \*\*\* از حیات خود بکن قطع امید

شاه فرمود ای ستمکار لثیم \*\*\* من ز جان دادن ندارم خوف و بیم

خود من اینجا بهر قربان آمدم \*\*\* از برای جان دادن آمدم

بعد از اینم زندگانی مشکل است \*\*\* داغ اکبر چون مرا اندر دل است

حالیا ایدشمن آل رسول \*\*\* مطلبی دارم بکن از من قبول

میبری ناچار چون از تن سرم \*\*\* قطره آبی رسان بر حنجرم

(وله ایضا)

ای شمر پر جور و جفا \*\*\* ظالم امان از تشنگی

ص: 326

ای کافر دور از خدا\*\*\*ظالم امان از تشنگی

من زاده پیغمبرم\*\*\*نور دو چشم حیدرم

رحمی بحال مضطرم\*\*\*ظالم امان از تشنگی

آخر من بی خانمان\*\*\*هستم غریب و میهمان

شرمی بکن ای میزبان\*\*\*ظالم امان از تشنگی

من داغ اکبر دیده ام\*\*\*مرگ برادر دیده ام

تنهای بی سر دیده ام\*\*\*ظالم امان از تشنگی

بگذار آید خواهرم\*\*\*در وقت مردن بر سرم

بندد دو چشمان ترم\*\*\*ظالم امان از تشنگی

با پا مزن بر سینه ام\*\*\*ای دشمن دیرینه ام

تا کی تو داری کینه ام\*\*\*ظالم امان از تشنگی

### مکالمه سیدالشهداء باشمر ملعون

مکالمه سیدالشهداء باشمر ملعون(1)

آن حضرت چشم باز کرد و بر روی او نظر کرد، شمر خجالت نکشید و نترسید و گفت: من از آن مردم نیستم که از کشتن تو چشم بیوشم.

امام حسین فرمود: تو کیستی؟ که بر مقام بلندی بر آمدی؟ که بوسه گاه رسول خدا بود و گفت: من شمر بن ذی الجوشن ضبابی هستم.

حضرت فرمود: مرا میشناسی؟ گفت خوب میشناسم، تو حسین پسر علی مرتضائی، و مادرت فاطمه زهرا است، وجدت محمد مصطفی است و جده ات خدیجه کبری است.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: وای بر تو با این شناسائی که تو داری چگونه

ص: 327



گفت: برای جایزه یزید بن معاویه. فرمود: توشفاعت جد مرا دوست تر میداری یا جایزه یزید را؟ گفت دانگی از جایزه یزید نزد من محبوب تر از شفاعت جد و پدر تست.

حسین (علیه السلام) فرمود: اگر چاره جز کشتن من نداری مرا شربتی آب ده. گفت: هیهات هیهات سوگند باخدای آب نخواهی آشامید تا شربت مرگ بنوشی.

آنگاه گفت ای پسر ابوتراب (1) آیا تو آنکس نیستی که گمان میکنی که پدرت علی صاحب حوض کوثر است و آب میدهید هر کس او را دوست دارد تو نیز صبر کنی تا از دست پدرت سیر آب شوی.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: ترا بخدا قسم میدهم رو بنده از صورت بگشا تا ترا دیدار کنم. پس شمر رو بنده خود را از صورت بکشید دید او اعور (کور) و پیسی دارد، و پوزی مانند پوز سگ و موی مانند موی خنزیر دارد.

در محرق القلوب نراقی ص 268 دارد که حضرت فرمود: دامن زره از روی خود بر گیر چون روی نحس خود را برهنه کرد حضرت دید دندانهای او چون دندانهای خوک از دهنش بیرون آمده حضرت فرمود این يك نشانست که جل من فرموده.

پس فرمود: سینه خود را برهنه کن چون جامه برداشت دید داغ برص دارد حضرت فرمود: این نشانه دیگر. **صَدَقَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ تَوْتِي** کشنده من ای شمر میدانی امروز چه روزی و این ساعت چه ساعتیست؟ آن ملعون گفت امروز روز جمعه و روز عاشورا و این ساعت وقت نماز جمعه است فرمود در این ساعت

ص: 328

خطیبان اُمت جَدِّم بر بالای منابر خطبه میخوانند و نعت جدم بر زبان میرانند تو با من این معامله میکنی؟ ای شمر رسول خدا روی خود را بر سینه من گذاشته و تو بر آنجا نشستی؟ و او بوسه بر حلق من میزد و تو تیغ بر آن میکشی و بدان که روح زکریا مظلوم بر طرف راست من است و روح یحیی معصوم بر جانب چپ من الخ.

و در ناسخ ج 2 ص 391 حضرت فرمود: راست گفته جدم رسول خدا.

شمر گفت: چه گفته جد تو؟ حضرت فرمود شنیدم جد من بپدرم علی گفت: این پسر را مردی ابرص و اُغور (پسی دار و کور) که پوزی مانند پوز سگ و موی مانند موی خنزیر دارد خواهد کشت.

شمر در غضب شد (1) و گفت: جد تو مرا همانند سگی کرده، بخدا قسم ترا از قفا (پشت) سر خواهم برید بجزای آنکه جد تو مرا با سگ تشبیه نموده (2).

ص: 329

---

1- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 36 دارد که شمر غضب کرد و نشست روی سینه امام حسین (علیه السلام) و ریش مبارکش را گرفت و قصد کشتن نمود امام حسین علیه السلام خندید و باو فرمود: آیا مرا میکشی؟ آیا ندانسته ای من کیستم؟ الخ

2- در مقتل خوارزمی ج 2 ص 36 دارد که شمر با پا بحضرت میزد و او را پشت انداخت و ریشش را گرفت. امام حسین فرمود: تو همان سگ سیاه و سفیدیکه در خواب دیدم. شمر گفت ای پسر فاطمه مرا همانند سگ کردی پس شروع کرد با شمشیر بگلوی او زدن الخ

## شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام

(شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام) (1)

پس آن حضرت را بروی در انداخت و شمشیر بکشید و آماده کشتن پسر پیغمبر شد و این شعر گفته:

أَقْتُلَكَ الْيَوْمَ وَنَفْسِي تَعَلَّمُ \*\*\* عَلِمَا يَتَيْنَا لَيْسَ فِيهِ مَغْرَمٌ

وَلَا مَجَالَ لَا وَلَا تُكْتَمُ \*\*\* أَنْ أَبَاكَ خَيْرَ مَنْ يُكَلِّمُ (2)

بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُعْظَمِ \*\*\* أَقْتُلَكَ الْيَوْمَ وَسَوْفَ أَدْمُ

وَأَنْ مَثْوَى عِدَا جَهَنَّمَ \*\*\* أَيْضُ دَمَكِ بِالتَّرَابِ يَقُمُ

وَلَا لِأَوْلَادِ النَّبِيِّ أَرْحَمُ

خلاصه معنی اشعار: امروز ترا میکشم، لیکن پشیمان خواهم شد، بدون شک و تردید، باور دارم که پدرت بعد از پیامبر بهترین مردمست و فردای قیامت

جایم در جهنم است (کذا فی هامش الناسخ).

و با دوازده ضرب سر مبارک آن حضرت را از قفا (پشت) بیرید و بر سنان نیزه بلند نصب کرد.

### محتشم گوید

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار \*\*\* خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار

موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه \*\*\* ابری بارش آمد و بگریست زار زار

ص: 330

1- اسخ ج 2 ص 391 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 36.

2- تا اینجا بیشتر خوارزمی ذکر نکرده

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن\*\*\*گفتی فتاد از حرکت چرخبی قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر\*\*\*افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود\*\*\*شد سرنگون ز باد مخالف حبابوار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل\*\*\*گشتند بی عماری محمل شتر سوار

لشکریان سه بار با صدای بلند تکبیر گفتند. زمین بلرزید، مشرق و مغرب را ظلمتی عظیم فروگرفت و لرزه در اندام مردم افتاد و صاعقه ها پی در پی گشت و آسمان خون تازه بارید.

و در باریدن خون از آسمان در مصیبت حسین (علیه السلام) علمای عامه و فقهای اثنا عشریه منفق الکلمه اند. و جزاین نتواند بود، چه آن وجود مقدس، جان آفرینش و قلب عالم امکان است، چون جان شکنجه بیند و روح رنجه شود، ناگزیر است که تن خسته و بدن شکسته گردد، از اینجا است که از ابتدای عالم امر که فاتحه موجودات و منتهای عالم خلق که خانمه مگو ناتست، هیچ آفریده ای بجای نماند الا انکه زحمتی را بر خورد کرد، و زیانی را پذیره شد، اگر چه شمر ویزید و عبید الله عنید بود.

خلاصه بعد از شهادت آن حضرت منادی از آسمان ندا در داد.

(قَتَلَ وَاللَّهِ الْإِمَامُ بْنُ الْإِمَامِ أَخُو الْإِمَامِ أَبُو الْأَنْمَةِ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهما السلام)).

## توصیف هلال بن نافع وقت جاندادن حسین علیه السلام را

در مثير الاحزان ابن نما ص 75 و لهوف مترجم ص 128 و مقام س 465 دارد که هلال بن نافع گوید من با سربازان عمر بن سعد ملعون ایستاده بودم که

کی فریاد بر آورد: امیر، مژده باد، این شمر است که حسین را کشته. گوید از میان لشکر بیرون شدم و در میان دو صف بالین حسین ایستادم و او در حال جان کندن بود، و بخدا قسم هرگز کشته آغشته بخونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم زیرا من آن چنان مات نور آن صورت و محو جمال آن قیافه شده بودم که متوجه نشدم چگونه او را میکشند، حسین در آن حال آب خواست و شنیدم مردی می گفت: بخدا قسم آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از آب گرم آن بنوشی حسین فرمود: در لهوف دارد فرمود وای بر تو من وارد بر جهنم نمی شوم و از آب گرمش نمی آشامم بلکه وارد میشوم بر جدم رسول خدا و با او ساکن می شوم و در جایگاه صدق و پیشگاه سلطان نیرومند خواهد نشست و از آب بهشتی تغییر ناپذیر خواهم نوشید و شکایت رفتار شمارا با من بآن حضرت خواهم برد. پس همه غضب کردند مثل اینکه رحم از دل ایشان سلب شده بود.

در لهوف: هنوز حسین با ایشان سخن می گفت که سرش را از بدنش جدا کردند از بی رحمی آنان تعجب کردم و گفتم بخدا قسم هرگز با شما در هیچ کاری شرکت نخواهم کرد.

در محرق القلوب نراقی مجلس پنجم ص 130 چیز را نقل کند که مناسب مقام است.

دایم ز جوی دیده ما آب می رود \*\*\* بهر نهال تشنه صحرای کربلا

ص: 332

ای دل فقان برار که در مانده گشته است \*\*\* شه زاده دو گون بصحرای کربلا

يَاعَيْنُ أَبِكِي لِلْحُسَيْنِ وَأَهْلِهِ \*\*\* دماً إذا ما أقلّ منك المدمع

ای چشم گریه کن از برای حسین و یاران او، هر گاه اشک چشم تو کم

باشد بجای اشک خون بریز.

أبِكِي عَلَى غَرِيبٍ مُحَمَّدٍ وَحَبِيبِهِ \*\*\* فَمُصَابُهُ مِمَّا سِوَاهِ أَفْطَعُ

گریه کن ای چشم بر غریب محمد و محبوب او زیرا که مصیبت او از همه

مصیبتها دشوار تر است.

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد \*\*\* با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد

أبِكِي عَلَى مُلْقَى بِالْأُغْسَلِ وَلَا كَفَنٍ \*\*\* وَلَا نَعَشٍ هُنَاكَ يُشَيِّعُ

گریه کن ای چشم بر حسین مظلوم که در دشت کربلا افتاده بود و غسل

نداده و کفن نکرد، و تشییع جنازه بعمل نیامده.

أَسْفَاءَ عَلَى النَّسْوَانِ فِي ذُلِّ السَّيِّ \*\*\* إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ أَحَدٌ يَسْمَعُ

واویلا از مخدرات اهل بیت که باخواری اسیر بودند، و کسی نبود که

زاری و عجز ایشان را بشنود.

خَرَجَنَ مِنْ فُسْطَاطِهِنَّ صَوَارِخاً \*\*\* جَزَعاً صَرَاحاً لِلصُّخُورِ يَصْدَعُ

بیرون دویدند از خیمها از روی عجز وزاری و بنحوی نوحه میکردند که از نوحه ایشان دل سنگ آب میشد و پاره میگردد.

آه وَأَتَيْتُهُ وَالشِّمْرُ جَاثُ فَوْقَهُ \*\*\* بِحَسَامِهِ لِرَأْسٍ مِنْهُ يَقَطَعُ

در وقتی بسر امام حسین رسیدند که شمر بر سینه مبارک او نشسته بود و میخواست که سر مبارک او را جدا کند.

فَاجْتَرَّ رَأْسَ السَّبِطِ يَالِكَ لَوْعَةً \*\*\* لَمْ يَبْقِ لِلْإِسْلَامِ شَمَلاً يَجْمَعُ

آه پس شمر ملعون در برابر ایشان سر آن عالیجناب را جدا کرد ای وای

که دیگر حرمتی از برای اسلام باقی نمانده.

فَاهَتَزَّ عَرْشُ اللَّهِ جَلًّا وَشَجَّتْ \*\*\* مَلَائِكَةٌ وَبَكَتْ أَسْفَاءٌ وَتَفَجَّعَ

در آنوقت عرش خدا بلرزه در آمد و ملائکه بناله در آمدند و از اندوه و

حزن گریستند.

وَهَوَّتْ نُجُومٌ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ السَّمَاءِ \*\*\* وَبَكَتْ دَمًا بَعْضُ لِبَعْضٍ يَتَّبِعُ

وَالْأَرْضُ مَادَتْ وَالْجِبَالُ تَرَعَزَعَتْ \*\*\* وَالْجَوْ مُسَوِّدٌ هُنَالِكَ أَسْفَعُ

و ستارگان آسمان فرو ریختند و خون گریستند و زمین بر خود لرزید و کوهها

بحرکت آمدند، و هوا تیره و تار شد.

وَالطَّيْرُ فِي جَوِّ السَّمَاءِ بَكَتْ لَهُ أَسْفَاءٌ \*\*\* وَأَعْرَضَتِ الْوُحُوشُ الرُّثْعَ عَنْ رُتْعِهَا

جَزَعًا عَلَيْهِ وَلَمْ يَزَلْ \*\*\* لِلْجِنِّ نُوْحٌ فِي الْأَمَاكِنِ يَسْمَعُ

مرغان هوا بگریه در آمدند و وحشیان صحرا از چرا باز ماندند، و صدای

نوحه از جنیان بلند شد.

وَعَلَى سَنَانِ الرُّمَحِ سَالُوا رَأْسَهُ \*\*\* كَالْبَدْرِ يَزْهُو نُورُهُ وَيَشَعَشَعُ

وسر او را بر سر نیزه کردند و مانند ماه شب چهارده میدرخشید.

وَجَرَّتْ خِيُولُهُمْ عَلَى جُثْمَانِهِ \*\*\* حَتَّى تَحَطَّمَ صَدْرُهُ وَالْأَضْلُعُ

و اسبان خود را بر جسد او تاختند تا استخوانهای سینه و پهلوئی او خورد شد.

وَتَنَاهَبُوا رَحْلَ الْحُسَيْنِ وَسَلَبُوا \*\*\* نِوَانَهُ مَا حُبْتُ مَا قَدِ اصْنَعُ

اسبان و اموال امام حسین را غارت کردند، زنان او را برهنه نمودند لعنت

برایشان که چه بد کردند.

أَبْكِي لِنِسْوَانِ الْحُسَيْنِ حَوَاسِرَ \*\*\* فِي الْبَيْدِ مَا فِيهِنَّ مَنْ يَتَّقَعُ

ای چشم گریه کن بر زنان و دختران حسین که همه سر برهنه در بیابانها سر گردان و حیران بودند، و نبود در میان ایشان کسی که مقنعه بر

سرش باشد.

ص: 334



أَبْكِي عَلَى السَّجَادِ وَهُوَ مُقَيَّدٌ \*\*\* بِالْقَيْدِ مَكْتُوفُ الْيَدَيْنِ مُكْتَتِعٌ

ای چشم گریه کن بر زین العابدین در حالتیکه در بند و زنجیر بود و دستهای

ویرا بشدت و سختی بر پشت بسته بودند.

أَبْكِي لِزَيْنَبٍ إِذْ تَقُولُ لِلْخَيْثِهَا \*\*\* لَمَّا تَنَادُوا لِلرَّجِيلِ وَأَزْمَعُ

گریه کن از برای زینب که بخواهرش ام کلثوم می گفت در وقتیکه لشکر

أعدا عزم بکوج کردن داشتند.

يَا أُخْتِ قَدْ عَزَمُوا عَلَى تَرْحَالِهِمْ \*\*\* قُومِي إِلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ تُودِّعُ

ای خواهر ای ام کلثوم اینک دشمنان ما قصد کوچ کردن دارند و ما را حال از کربلا بشام خواهند برد برخیز تا برویم بدن پاره پاره برادر را وداع کنیم.

قُومِي إِلَيْهِ فَمَا لَنَا مِنْ نَظْرَةٍ \*\*\* مِنْهُ سِوَى هَذِي الْعَشِيَّةِ نَطْمَعُ

ای خواهر برخیز تا برویم بسوی جسد حسین که دیگر هوای امروز (این شب) طمع نظر کردن و امید نگاه کردن بجسد برادر از برای ما نخواهد بود.

يَا أُخْتِ هَذَا الْيَوْمُ آخِرُ عَهْدِنَا \*\*\* لَا يَوْمَ فِيهِ بَعْدَهُ تَتَجَمَّعُ

ای خواهر برخیز که امروز، روز آخر عهد ماست دیگر برادر خود را نخواهیم دید و دیگر ما را روزی نخواهد بود که با برادر در یکجا جمع شویم.

در ناسخ ج 2 ص 393 از مقتل ابن طاوس نقل کند که هاتقی ندا کرد.

إِنَّ الرِّمَاحَ الْوَارِدَاتُ صُدُورَهَا - الخ.

مؤلف گوید: این ابیات در ج 1 ص 47 گذشت مراجعه کن.

وایو مخنف از ام کلثوم حدیث میکند که بعد از قتل حسین (علیه السلام) شنیدم که گوینده ای این شعر گفت و او را ندیدم (و الله ماجتکم حتی بصرت به) الخ.

مؤلف گوید: این ابیات نیز در ج 1 ص 41 ذکر شد.

بالجمله ساعتی جهان را گرد و غبار سیاه تاریک نموده بود و باد سرخ میوزید، و مردم منتظر عذاب بودند، تا تاریکی بر طرف شد.

اینوقت مردی بنزد عمر سعد آمد و بانک برداشت که (أبشر أيها الأمير فهذا شمر قد قتل الحسين) بشارت باد ای ابن سعد که شمر حسین را بکشت

ای وای حسین کشته شد\*\*\* نور دو عین کشته شد

الا لعنة الله على القوم الظالمين.

## فصل 75: در قضایای بعد از قتل آن جناب قاتل سیدالشهداء که بوده

### اشاره

در ناسخ ج 2 ص 394 فرموده اختلاف است.

بعضی قاتل را مردی گمنام از قبیله مذحج نوشته اند، و این روایت ضعیف است.

و گروهی خولی بن یزید اصبحی را گفته اند. و جماعتی این نسبت را بسنان بن انس نخی داده اند.

و جمعی در حق شمر بن ذی الجوشن متفق الکلمه اند و این اصح روایات است. و شاید خولی و سنان در این امر کمکی کرده باشند.

و در مقاتل ابوالفرج اصفهانی ص 79 چاپ کاظم کتبی دارد که ابو الجنوب زیاد بن عبدالرحمن جعفی وقثعم وصالح بن وهب بزنی و خولی بن یزید هر یک ضربتی زدند و در کشتن آن حضرت شریک بودند.

و سنان بن انس نخی رفت سرش را جدا کرد صلوات الله علیه.

و در تذکره ابن جوزی چاپ نجف اشرف سال 1369 و ص 263 گوید:

ص: 336

در قاتلش اختلاف است و تا پنج قول شماره کرده.

اول سنان بن انس نخعی از هشام بن محمد نقل کرده.

دوم حصین بن نمیر که تیری زد و پیاده شد و سر مبارکش را برید و بر گردن

اسبش آویزان کرد تا مقرب درگاه ابن زیاد گردد.

سوم مهاجر بن اوس تمیمی.

چهارم کثیر بن عبدالله شعبی.

پنجم شمر بن ذی الجوشن و أصح آن است که سنان بن انس نخعی بوده و شمر بن ذی الجوشن شرکت داشته (1). و چون سنان بر حجاج داخلی شد، حجاج گفت: تو قاتل حسین هستی؟ گفت: بلی، گفت: بشارت باد ترا که با او در يك خانه جمع نخواهید شد. (یعنی او در بهشت است و تو داخل بهشت نخواهی شد) گویند سخنی از حجاج شنیده شد که بهتر از این باشد. انتهى ما في التذكرة.

و در حياة الحسين ج 3 ص 292 تا هشت قول نقل کرده. اول: سنان. دوم: شمر. سوم: عمر بن سعد. چهارم: خولی. پنجم: شبل بن بزید اصبحی. ششم: حصین بن نمیر. هفتم: مردی از مذحج. هشتم: مهاجر بن اوس.

ص: 337

---

1- در قمقام قول ششمی ذکر کرده که قاتل خولی بن یزید اصبحی است چنانکه از ناسخ نقلش گذشت

## آثاریکه در روز قتل آن جناب بظهور آمد

در قمقام ص 466 از امالی صدوق از امام صادق علیه السلام مرویست که چون خواستند سر مطهر حضرت امام حسین (علیه السلام) را بشمشیر جدا کنند بامر باری تعالی از بطنان عرش الهی ندا در دادند که ای بدبخت امتان که پیروی دنیا کردید و بحیرت اندر مانده بعد از پیغمبر خویش بذریه او ستم روا داشتید، خداوند بشما توفیق عید اضحی و عید فطر ندهد، امام صادق علیه السلام فرمود لا جرم موفق نشدند، و البته فضیلت این هر دو در نیابند تا قائم آل محمد ظهور فرماید و خون جدش را بخواهد (1).

واز صواعق محرقة ابن حجر نقل کند که یکی از چیزهاییکه روز کشته شدن آن جناب ظاهر شد. آن بود که آسمان چنان سیاه شد که ستاره ها در میان روز دیده شد و مردم خیال کردند که قیامت بر پا شده.

## صیحه و ناله جبرئیل

در قمقام ص 466 و ناسخ ج 3 ص 6 از کامل الزیارات نقل کند چون امام شهادت یافت بکنن در میان لشکرگاه پدید آمده صیحه همیزد، و مردمان دیگر منعش کردند که از آن افغان کردن باز ایستد گفت حاشا که رسول الله را همی بینم ایستاده بر شما نگران است، مرا بیم از آن است که نفرین کند و خداوند عذاب فرستد، و من نیز در این میانه باشم، منافقان گفتند همانا او دیوانه شده، امراء توابین با یکدیگر گفتند این چه بود که با خویشتن کردیم و بهر خشنودی

ص: 338

---

1- در کافی ج 4 ص 170 حدیث 3 و فقیه و ج 2 ص 54 ج 13 و 14 و ص 114 حدیث 20 و 21 نظیر این حدیث ذکر شده

پسر سمیه (1) سید جوانان بهشت بکشتیم، از آن روز قصد خوانخواهی امام کردند تا بر عیید الله خروج نمودند. راوی گفت: فدایت شوم آن که بود که چنین فغان میکرد؟ گفت: ما کس جز جبرئیل امین ندانیم.

و در پاسخ ج 3 ص 7 دارد که راوی گوید: بعرض سید سجاد (علیه السلام) رسانیدم که آن فریاد زننده چه کس بود؟ فرمود: آنکس جز جبرئیل نبود، و اگر از طرف خدا اذن داشت، صیحه ای بر آن جماعت میزد که جان ایشان از بدنهایشان خارج و بدوزخ و اصل میشد، ولیکن ایشان را مهلت داد تا گناه ایشان بزرگتر گردد.

ایضاً ناسخ ج 3 ص 7 از ابن قولویه در کامل از امام صادق علیه السلام روایت کند که میفرمود: در ساعتی که حسین (علیه السلام) مقتول و کشته شد اهل بیت در مدینه شنیدند که گوینده ای می گوید که امروز بلا بر این امت نازل شد و از این پس فرح و شادی نخواهند دید تا وقتی که قائم آل محمد ظهور کند و سینه‌های شما را از حزن و اندوه شفا دهد و دشمنان شما را بکشد و خون شما را از ستمکاران بازجوید ایشان سخت بترسیدند و گفتند حادثه ای عظیم خواهد شد و ما ندانیم چیست.

این بود تا وقتی که خبر کشته شدن امام حسین (علیه السلام) برسد چون حساب شد معلوم شد همان ساعت بوده که آن صدا را شنیدند.

### سرگذشت اسب سید الشهداء علیه السلام

در ناسخ ج 3 ص 2 و مقتل مقرر ص 358 و مقام ص 469 و امالی صدوق ص 144 آخر مجلس 30 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 37 همه این قصه را با کم

ص: 339

وزیاد نقل کرده اند ما از ناسخ نقل میکنیم.

چون حسین (علیه السلام) شهید شد اسب آن حضرت در میان میدان شبهه و ناله اش بلند شد، ابن سعد گفت: این اسب را بگیرد و بنزد من آرید که این اسب رسول خدا است، جماعتی از لشکر آن را حلقه زدند، اسب بمدافعه در آمد، و با دست و پا لگد میزد و با دندان از زمین بزمین می افکند.

و بروایت عوالم چهل تن را بکشت.

و در مقتل مقرر ص 358 وده اسب را نیز بکشت.

ابن سعد بگفت: او را دست باز دارید تا چه کند، چون بیکسوی شدند، سر، وروی خود را با خون حسین آرایش داد و بسوی سرا پرده آن حضرت روان شد، و با صدای بلند شیهه بر آورد، و با هر دو دست زمین را میکند و سر خود را بر زمین بکوفت تا جان داد.

و در زیارت ناحیه مقدسه که در بحار ج 101 ص 322 سطر (11) نقل کرده فرمود:

وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا، إِلَى خِيَامِكَ قاصِدًا مُحْمَجِمًا بَاكِيًا، فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادِكَ مَنْخُزِيًا، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِطِمَامَاتٍ لِلْجُوهِ سَافِرَاتٍ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعَزِّ مُذَلَّلَاتٍ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مِبَادِرَاتٍ، وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، وَمَوْلَعٌ سَدِّفُهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ، قَدْ سَكَنْتُ حَوَاسُكَ، وَخَفَيْتُ أَنْفَاسُكَ، وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَاهِ رَأْسُكَ، وَسَبَى أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ، وَصَدُّوا فِي الْحَدِيدِ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلَفَّحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ، أَيَدِيَهُمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.

ترجمه این جملات در زیارت ناحیه دوم خواهد آمد ج 3 رمز ص 23. و بروایتی خود را در آب انداخت غوفائی از اهل حرم بر پا شد.

ص: 340

سکینه بدوید و مقنعه از سر بیفکند و فریاد بر داشت که: وا قتیلاه، وا اُبتاه و احسنانه، وا حسیناه، وا غربتاه، وا بُعد سفراه، وا طول کربتاه، هذا الحسین بالعرء، مسلوب العمامة والرءاء، بگریست و این شعر بگفت:

مات الفخار و مات الجود و الكرم \*\*\* واغربت الأرض و الآفاق و الحرم

واغلق الله أبواب السماء فما \*\*\* تزقی لهم دعوة تجلی بها الهمم

یا اُخت قومی انظری هذا الجواد اُتی \*\*\* یبئک ان اِن خیر الخلق مُخترم

مات الحسین فیا لهفی لمصرعه \*\*\* و صار یعلو ضیاء الأمة الظلم

یا مؤت هل من فدا یا مؤت هل عوض \*\*\* الله ربی من الفجار ینقم

خلاصه اشعار: فخر و بخشش و بزرگی مرد، و روی زمین تاریک گشت، درهای آسمان بسته شد، ای خواهر. برخیز و بین این اسب خبر مرگ پسر پیغمبر آورده است، ولی خدای از گنهکاران انتقام خواهد کشید (کذا فی هامش الناسخ).

در محرق القلوب نراقی ص 275 گوید: زینب خاتون بر سینه میزد و اشک از دیده میبارید و بزبانحال می گفت: ای ذوالجناح.

کجا فکنده آن گلبن (1) امامت را \*\*\* کجا گذاشتی آن شافع قیامت را چه کردی آن گل گلدسته رسالت را \*\*\* چه آمده است بسر مقتدای امت را

کجاست روشنی دیده رسول الله \*\*\* چه شد حیات جهان علی ولی الله

کجا است مایه آرام حضرت زهرا \*\*\* چه شد پناه من زار سید الشهداء

نخورده آب چه شد نوجوان برادر من \*\*\* که تشنه رفت بمبدان که خاک بر سر من

غریب تشنه لبم را بگو که آبش داد \*\*\* کدام سنک دل از تیغ کین جوابش داد

زخون کیست ترا این چنین جبین گلگون \*\*\* زجنک بهر چه این صورت آمدی بیرون

ص: 341

1- گلبن: بوته گل (عمید)

القصه اهل بیت نوحه کنان و ذوالجناح سر بزیر افکننده قطره‌های آب از دیده میبارید و روی خود را بر پای امام زین العابدین (علیه السلام) میمالید و این قدر سر بر زمین زد که نفسش قطع شد و بعضی گفته اند بجانب بادیه رفت و دیگر کسی از آن نشان نیافت الخ.

### زبانحال سکینه با اسب پدر

گفت ای مرکب فرخنده چه شد تاج سرم \*\*\* ایفرس کو پدرم

خبر تازه اگر هست بکن با خبرم \*\*\* ایفرس کو پدرم

زین برگشته و این حالت افکار تو چیست \*\*\* چشم خونبار تو چیست

آتش آو تو ای اسب بدل زد شررم \*\*\* ایفرس کو پدرم

با چنین حال که تو سوی خیام آمده \*\*\* بی امام آمده

گوئیا کرد فلک خاک بتیمی ب سرم \*\*\* ایفرس کو پدرم

به گمانم زده شمشیر کسی بر سر او \*\*\* یا که بر پیکر او

ورنه از چیست ترا غرقه بخون مینگرم \*\*\* ایفرس کو پدرم

منکه از سوز عطش مرغ دلم گشته کباب \*\*\* نکنم خواهش آب

بار دیگر اگر آری پدرم را ببرم \*\*\* ایفرس کو پدرم

راست بر گو اگر آن پادشه کشور دین \*\*\* گشت خود را بیقین

به سر نعلش علی اکبر نیکو سیرم \*\*\* ای فرس کو پدرم

اگر آورده ای اسب باین شیون شین \*\*\* خبر مرگ حسین

وای به حال من و عمه خونین جگرم \*\*\* ای فرس کو پدرم

به پدر گریه کنم یا ز غم بی پدری \*\*\* یا که از در بدری

با باین درد که با شمر و سنان همسفرم \*\*\* ای فرس کو پدرم



یکدم از کرب بلا سوی نجف کن گذری \*\*\* به علی ده خبری

گو که ای شاه تورا قاصد مرگ پسر \*\*\* ای فرس کو پدرم

برو از دشت نجف بادل غمگین و ملول \*\*\* به سر قبر رسول

گو که شد کشته حسین تو به پیش نظرم \*\*\* ای فرس کو پدرم

در امالی صدوق ص 144 نقل کند که اسب امام حسین (علیه السلام) آمد ویال و کاگلش را بخون آنحضرت رنگین کرد و شروع کرد بدویدن و پا زمین زدن و شیهه کشیدن دختران پیغمبر (علیه السلام) شیهه اسب را شنیدند همه از خیمه ها بیرون شدند اسب را بلا صاحب دیدند فهمیدند که حسین کشته شده، ام کلثوم دختر علی (علیه السلام) بیرون شد و دو دست بر سر گذاشت و امام را ندبه میکرد و میگفت وَأُمِّ مُحَمَّدَاهُ (1) هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ قَدْ سُلِبَ الْعِمَامَةُ وَالرِّدَاءُ.

و در مقتل خوارزمی ج 2 ص 37 دارد که ام کلثوم فریاد زد: (وَأُمِّ مُحَمَّدَاهُ (2) وَا جَدَّاهُ: وَا نَبِيَّاهُ: وَا أَبَا الْقَاسِمِ مَاهُ: وَا عَلِيَّاهُ: وَا جَعْفَرَاهُ: وَا حَمَزَاهُ: وَا حَسَنَاهُ؛ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، صَرِيحٌ بِكَرْبَلَا، مَحْزُورٌ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبٌ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، ثُمَّ غُشِيَ عَلَيْهَا).

یعنی ای محمد وای جد بزرگوار وای پیغمبر ای ابوالقاسم ای علی ای جعفر وای حمزه وای حسن، این حسین است که روی زمین کربلا افتاده است و سرش از پشت بریده شده، و عمامه و ردائش را غارت کرده اند، پس بیهوشی باو دست داد.

در زیارت ناحیه دارد: فَلَمَّا نَظَرْنَ النَّسَاءُ إِلَى جَوَادٍ مَخْزِيًّا، وَ السَّرْحُ عَلَيْهِ مَلُوبِيًّا خَرَجْنَ مِنَ الْخُدُورِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لِاطْمَاتٍ، لِلْوُجُوهِ،

ص: 343

1- وا: حرف نداء است و مختص بندبه است (مجمع)

2- وا: حرف نداء است و مختص بندبه است (مجمع)

سافرات، وبالعویل داعیات و بعد العز مذللات و إلى مصرع الحسین مبادرات (1).

در مقتل مرقم ص 358 این اشعار را نقل فرموده:

فواحدة تحنو عليه تضمه \*\*\* وأخرى عليه بالرداء تضل

وأخرى بفيض النحر تصبغ وجهها \*\*\* وأخرى تفديه وأخرى تقبل

وأخرى على خوف تلوذ بجنبه \*\*\* وأخرى لما قد نالها ليس تعقل

یعنی یکی از روی مهربانی او را در بر میکشید.

و آن یکی با رداء سایه بر او میفکند.

دیگری با خون او صورتش را رنگین میکرد.

و دیگری میگفت پدر و مادرم فدای تو باد.

و دیگری او را می بوسید. و دیگری از ترس در کنار او پناهنده میشد.

و دیگری بواسطه بلاهای وارده بر او بیهوش بود.

و در ناسخ ج 3 ص 3 این اشعار را از ام کلثوم نقل فرموده.

مصيبي فوق ان اذني بأشعاري \*\*\* وأن يحيط بها علمي وأفكاري

شرفت بالكأس في صنوفجعت به \*\*\* وكنت من قبل أزعى كل ذي جار

فاليوم أنظره بالترب منجدلاً \*\*\* لولا التحمل طاشت فيه أفكاري

كان صورته في كل ناحيه \*\*\* شخص يلايم أوهامي وأخطاري

جاء الجواد فلا أهلاً بمقدمه \*\*\* إلا بوجه حسين طالب الثاري

ما للجواد لحاه الله من فرس \*\*\* ن لا يجندل دون الصيغم الضاري

ص: 344

---

1- یعنی چون چشم زنان باسب افتاد که ذلیل و بازین و ازگون آمده همه از پرده سرا با موهای پریشان در حالیکه بصورت خود میزدند و صورت باز و وابل گویان و بعد از عزتشان خوار بقتلگاه حسین شتابان بیرون شدند

يا نَفْسُ صَبْرًا عَلَى الدُّنْيَا وَمِحْنَتِهَا\*\*\* هَذَا الْحُسَيْنُ إِلَى رَبِّ السَّمَاءِ سَارِي

خلاصه اشعار: مصیبت من بالاتر از اینستکه بفکر گنجد، و یا شعر نوحه سرائی شود، برادر مرا روی خاک افتاده می بینم، اگر برد باری خدا نمیبود، سرگردان و دیوانه میشدم، ای نفس بر سختیهای روزگار برد بار باش، حسین بسوی پروردگار آسمان سفر نمود. (کذا فی هامش الناسخ) چون اهل حرم این کلمات را شنیدند و آن اسب شکسته زین و گسسته لجام را نگریستند، لطمه بصورت زدند و با ناخن خراشیدند و گریبان چاک زدند و بانگ و فریاد زدند و مُحَمَّدَاه: وَا عَلِيَّاه: وَا حَسَّ نَاه: وَا حُسَّ يَاه: الْيَوْمَ مَاتَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى، الْيَوْمَ مَاتَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ.

اینوقت ام کلثوم اشارتی بجانب زینب کرد و سخت بگریست و بگفت:

لَقَدْ حَمَلْتَنَا فِي الزَّمَانِ نَوَائِبَهُ\*\*\* وَمَزَّقْنَا أَيْنَابَهُ وَمَخَالِبَهُ

وَأَجْنَا عَلَيْنَا الدَّهْرُ فِي دَارِ غُرْبِهِ\*\*\* وَدَبَّتْ بِمَا نَحْشَى عَلَيْنَا عَقَارِبُهُ

وَأَفْجَعْنَا بِالْأَقْرَبِينَ وَشَتَّتْ\*\*\* يَدَاهُ لَنَا شَمَلًا عَزِيزًا مَطَالِبَهُ

وَأَوْدَى أَخِي وَالْمُرْتَجَى لِنَوَائِبِي\*\*\* وَعَمَّتْ رِزَايَاهُ وَجَلَّتْ مَصَائِبُهُ

حُسَيْنٌ لَقَدْ أَمَسَى بِهِ التُّرْبُ مُشْرِقًا\*\*\* وَأَظْلَمَ مِنْ دِينِ الْإِلَهِ مَذَاهِبُهُ

لَقَدْ حَلَّ بِي مِنْهُ الَّذِي لَوْ يَسِيرُهُ\*\*\* أَنَاخَ عَلَى رِضْوَى تَدَاعَتْ جَوَائِبُهُ

وَيُحْزِنُنِي أَنْ أَعِيشُ وَشَخْصُهُ\*\*\* مُغِيبٌ وَفِي تَحْتِ التُّرَابِ تَرَائِبُهُ

فَكَيْفَ يُعْزَى فَاقِدٌ شَطَرَ نَفْسِهِ\*\*\* فَجَائِبُهُ حَىَّ وَقَدْ مَاتَ جَائِبُهُ(1)

ص: 345

1- در حاشیه ناسخ فرموده: (چون این يك بيت معنای لطیفی را متضمن است، آنرا جداگانه معنی میکنم) ماتم دیده ایکه نیمی از جانش مرده و نیمه دیگرش زنده است، چگونه میتواند نیمه جان خود را تسلیت گوید (یعنی با کشته شدن برادرم نیمی از جانم رفت)

فَلَمْ يَبْقَ لِي زُكْنٌ أَلُوذُ بَرَكْنِهِ \*\*\* إِذَا غَالَنِي فِي الدَّهْرِ مَا لَا أُغَالِبُهُ

تُزَمِّقُنَا أَيَّدِي الزَّمَانُ وَجَدْنَا \*\*\* رَسُولَ الَّذِي عَمَّ الْأَنَامَ مَوَاهِبُهُ

خلاصه اشعار نیش و چنگال روزگار مارا پاره کرد و جمعیت ما را متفرق نمود اگر اندکی از مصیبت‌های من بر کوه رضوی وارد میشد گسیخته میگشت برادرم شهید شده و دیگر در پیش آمدهای روزگار تکیه گاهی ندارم. (کذا فی هامش الناسخ) ج 3 ص 5.

در ناسخ ج 3 ص 5 از عبد الله بن قیس روایت کند که گفت: من نگران اسب بودم که در پایان کار چه میکند، ناگاه فرار کرد و خود را بفرات انداخت.

بعضی گویند در زمان ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف ظاهر خواهد شد.

ایضا از عبدالله بن قیس روایت کند که در روز صفین که معاویه آب را بر سپاه امیر المؤمنین (علیه السلام) بسته بود، و حسین (علیه السلام) آن جماعت را دفع نمود امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: این فرزند من در کربلاء شهید میشود با شدت عطش و اسب او میرسد و جمجمه میکند و می گوید: (الظَّلِيمَةُ الظَّلِيمَةُ) داد، داد از امتی که کشتند پسر پیغمبر خود را و حال آنکه تلاوت میکند قرآنی را که خدا به او فرستاده. آنگاه علی (علیه السلام)، این اشعار را انشاء فرموده قرائت کرد:

أَرَى الْحُسَيْنَ قَتِيلًا قَبْلَ مَصْرَعِهِ \*\*\* عَلَمَا يَقِينَا بَأَنَّ بَيْلِي بِأَسْرَارِي

إِذْ كُلُّ ذِي نَفْسٍ أَوْ غَيْرِ ذِي نَفْسٍ \*\*\* كُلُّ إِلَى أَجَلٍ يَجْرِي بِمِقْدَارِ

فَمَا أَمْرَ زَمَانٍ أَعْبَرَ وَجَلًّا \*\*\* وَلَا أَرَى الْيَوْمَ صَفْوًا بَعْدَ إِمْرَارِ

یعنی هر جاندار و بی جانی مهلت معینی دارد حسینمرا پیش از کشته شدنش کشته می بینم.

محشی ناسخ فرموده مصرع پنجم ناقص بنظر میرسد الخ.

در منتخب طریحی ص 465 نقل کند که چون حسین (علیه السلام) کشته شد اسبش شروع کرد بشیبه و حمحمه کردن و در میدان جنگ بین کشتگان می گشت.

عمر سعد گفت: این اسب را بگیرد و برای من بیاورد.

و از بهترین اسبهای رسول خدا بود، پس خواستند بگیرند بنا کرد با دست و پا و دندان مردم را لگد کوب کردن بطوریکه جماعتی را بکشت و جماعتی را از اسبها بزمین افکند و نتوانستند او را بگیرند.

ابن سعد گفت: وای بر شما از آن دور شوید و بگذارید نگاه کنیم چه می خواهد بکند.

پس از دور او دور شدند چون حس کرد که با او کاری ندارند شروع کرد بیک کشته گان را بررسی کردن تا بامام حسین (علیه السلام) رسید بنا کرد او را بویید و با دهنش او را ببوسد و کاگلش را مالید بخون او و با اینحال شیبه میزد و مانند زن بچه مرده گریه میکرد بطوریکه همه از آن تعجب کردند، پس برگشت بطرف خیام زنان و بیابان را پر از سر و صدا کرد.

پس زینب شیبه آن را شنید پس روبه سکینه نمود و فرمود این اسب برادر من است شاید آبی آورده باشد.

پس سکینه با سر پوشی که داشت بیرون دوید و اسبِ بابا را بی صاحب دید پس روسری را برداشت و صدا زد بخدا قسم حسین کشته شد.

پس زینب صدای او را شنید پس ناله کرد و گریه نمود، پس زنها از خیام خارج شدند و بر صورت خود لطمه زدند و گریبان چاک زدند و صیحه زدند (وَ مُحَمَّدَاهُ: وَ عَلِيَّاهُ: وَ فاطِمَتَاهُ: وَ حَسَنَاهُ: وَ حُسَيْنَاهُ).

و در مقتل مقرر ص 359 زینب صدا زد (وَ أَخَاهُ، وَ سَيِّدَاهُ، وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ لَيْتَ السَّمَاءُ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالُ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ).

ص: 347

زینب رفت طرف امام حسین (علیه السلام) و عمر سعد باجمعی از یارانش انجا ایستاده بودند و حسین (علیه السلام) جان میداد زینب صیحه بعمر سعد زد که ای عمر حسین کشته میشود و تو نظاره میکنی عمر سعد صورت بر گردانید و اشکش بر محاسن نحسش جاری شد.

پس زینب فرمود: (و یحکم أما فیکم مسلم) وای بر شما آیا مسلمان در بین شما نیست احدی اور جواب نداد.

و در روضه ایکه خداوند برای حضرت موسی خوانده اشاره باین اسب شده.

و در بحار ج 44 ص 308 حکایتی دارد که مجملش آن است موسی حاجتی از خداوند خواست خداوند فرمود: ای موسی هر چه سوال کنی بتو خواهم داد چه میخواهی بگو.

موسی عرض کرد خدایا فلان بنده تو اسرائیلی گناهی کرده و از تو طلب عفو مینماید، خداوند فرمود ای موسی هر کس از من طلب عفو کند عفویش خواهم کرد مگر قاتل حسین.

موسی عرض کرد خدایا حسین کیست؟ خطاب شد انکه ذکرش در کوه طور گذشت، عرض کرد چه کسی او را میکشد؟ فرمود: امت جدش که ظالم و سرکش هستند در زمین کربلا. و اسپش فرار کند و حمحمه نماید و صیحه زند و بگوید (الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها) داد داد از دست اُمّتی که کشتند پسرِ دخترِ پیغمبرشان را و بدون غسل و کفن او را روی خاک میندازند و بُنه و چادرش را غارت میکنند و زنانش را در شهرها به اسیری میبرند و یارانش را میکشند و سرهاشان را با سرِ آن حضرت بالای نیزه ها میکنند ای موسی کودکانشان از تشنگی میمیرند و بزرگانشان جلد بدنشان در هم کشیده میشود

ص: 348

طلب یاری کنند یاوری نباشد، پناهنده گی خواهند پناهی نباشد.

پس موسی گریه کرد. و عرض کرد خدایا جزای قاتلش از عذاب چه باشد؟ فرمود: ای موسی عذابیکه اهل آتش از آن عذاب بآتش پناه برند رحمت من شامل حال ایشان نشود و شفاعت جدش بایشان نرسد و اگر کرامت حسین نبود ایشان را در زمین فرو میبرد.

موسی عرض کرد من از ایشان برائت میجویم و از هر کس که راضی بکردار ایشان باشد.

خداوند فرمود ای موسی رحمتم را برای تابعین او نوشتم.

و بدانکه هر کس بر او بگرید یا بگریاند با خود را بگریه زند جسد او را بر آتش حرام میکنم.

### غارت کردن لباس و اسلحه امام علیه السلام را

#### انگشتر

در ناسخ ج 3 ص و بحار ج 45 ص 58 و لهوف مترجم ص 130 وابن نما ص 76 و مقام ص 468 و مقرر ص 360. و لواعج ص 192 و نفس الهموم ص 373.

روایت کرده اند که: انگشتر حضرت را بجدل بن سلیم کلبی با انگشت حضرت قطع کرده و برد.

در اهوفی دارد: او را مختار گرفت و هر دو دست و پاهایش را قطع کرد و گذاشتند در خون خود غلطید تا هلاک شد.

و این انگشتر غیر از انگشتریست که از رسول خدا باو بآرت رسیده.

ص: 349

در نفس المهموم ص 373 از امالی صدوق روایت کند که محمد بن مسلم گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از انگشتر حسین (علیه السلام) بکه رسید و با او گفتم که من شنیده ام از انگشتر مبارك حضرت ربوندند؟ فرمود چنان نیست که گمان کرده اند حسین (علیه السلام) علي بن الحسين را وصي خود گردانید و انگشتری در انگشتر او کرد و امر امامت را باو واگذاشت چنانکه رسول خدا بأمير المؤمنين (علیه السلام) و أمير المؤمنين (علیه السلام) بامام حسن و امام حسن بامام حسین و امام حسین پیدم و او بمن واگذاشت و او نزد من است در هر روز جمعه بدست کرده و نماز می گذارم.

محمد بن مسلم گوید: در روز جمعه نزد او رفتم مشغول نماز بود چون از نماز فارغ شد دست سوی من دراز کرد و من آن انگشتر را دیدم و نقش نگینش این بود (لا إله إلا الله عدة بقاء الله) و فرمود اینست انگشتر جدم أبي عبد الله الحسين (علیه السلام).

## برنس

در کلاه خواهد آمد

## بند زیر جامه

در مقتل خوارزمی ج 2 ص 102 نقل کند که: مردی را دیدند که دست و پا ندارد و کور است، می گوید: پروردگار مرا از آتش نجاتم بده، باو گفته شد عقوبتی بر تو باقی نمانده و تو خواهش آزاد شدن از آتش را میطلبی؟ گفت: من در جماعتی بودم که با امام حسین (علیه السلام) در کربلا جنگیدند، پس چون آن حضرت کشته شد بر تن او زیر جامه ای و بند زبر جامه نیکوئی دیدم.

پسر خواستم آن بند زیر جامه را بر بایم، که ناگاه دست راستش را گذاشت روی بند زیر جامه، و نتوانستم دستش را بردارم پس قطع کردم، باز خواستم بند زیر جامه را بگیرم دست چپش را روی آن گذاشت و نتوانستم دستش

ص: 350



را بلند کنم پس آن را قطع کردم پس قصد کردم که زبر جامه از بدن آن حضرت بیرون کنم زلزله ای را شنیدم پس ترسیدم رها کردم، خداوند خواب را بر من مسلط کرد پس بین کشته گان خواب رفتم، پس در خواب دیدم مثل اینکه پیغمبر (علیه السلام) آمد و با اوست علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام)، پس سر حسین را گرفتند و فاطمه آن را بوسید و گفت: ای فرزندم را کشتند، خدا ایشان را بکشد و مثل اینکه حسین گفت: شمر سر مرا برید و دو دستم را این که خوابیده بود و اشاره بمن کرد فاطمه فرمود: خدا قطع کند دو دست و دو پای ترا و کورت گرداند و داخل آتش نماید.

پس از خواب بیدار شدم چشمم جایی را نمیبیند و دو دست و دو پایم قلع شد و چیزی از دهاء باقی نمانده مگر آتش. (یعنی همه دعا مستجاب شد فقط دخول در آتش مانده).

## پیراهن

در ناسخ ج 3 ص 8 و ابن نما ص 76 و تذکره ابن جوزی ص 264 و مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 111 و بحار ج 45 ص 57 روایت کند که: پیراهن شریفش را اسحاق بن حیوة حضر می (1) برد و در بر کرد، پیسی گرفت، و موی سر و رویش بریخت، و در آن پیراهن نشانه یکصد وده و اندی زخم تیر و تیغ و نیزه و سنگ بود.

و در مجالس السنیه ج 1 ص 145 گوید: پیراهنش را برادر اسحاق بن حویه گرفت و پوشید صورتش تغییر کرد و موهایش بریخت و بدنش مرض برص گرفت.

ص: 351

---

1- در تذکره، و ابن نما: (اسحاق بن حویه حضر می) یاد کرده، و در مناقب (اسحاق بن حوی) ذکر شده

در ناسخ ج 2 ص 9 و بحار ج 45 ص 57 و لهوف مترجم ص 130 و قمقام ص 468 و ابن نما ص 76 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 37.

همه روایت کرده اند که: از اخبار چنین مستفاد میشود که حسین (علیه السلام) در روز عاشورا با دو قسم زره بمیدان میامدند، یکی را (زره بترء) مینامیدند که نیک رسا و بلند بود، آن را عمر بن سعد بر گرفت، و چون مختار او را بکشت آن زره را بقاتل او (ابو عمره) بخشید، و زره دیگر را مالک بشر کندی (1) برد، و دیوانه شد.

### زیر جامه

در ناسخ ج 3 ص 8 و تذکره ابن جوزی ص 264 و بحار ج 45 ص 57.

ولهوف مترجم ص 130 و منتخب طریحی ص 465 و قمقام ص 468 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 38. و مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 111.

همه روایت کرده اند که: زیر جامه آن حضرت را ابهر بن کعب (2) تیمی

ص: 352

1- در مقتل خوارزمی (مالک بن نسر کندی) ذکر کرده، و در قمقام (مالک بن مسیر کندی) یاد کرده

2- در مقتل خوارزمی (ابهر بن کعب) و در لهوف و تذکره و منتخب طریحی (بهر بن کعب تیمی) نقل شد. و در مناقب بیک قول (بحیر بن عمیر جرمی) بیک قول (ابهر بن کعب تیمی) نقل فرموده

برد و پوشید و زمین گیر شد و تازنده بود نتوانست بلند شود.

و بروایتی دستهایش خشک شد و در تابستان چون دو چوب بود، و در زمستان چرك و خون از آن تراوش میکرد.

و در ناسخ ج 3 ص 8 گوید: این شهر آشوب در مناقب نسبت گرفتن زیر جامه را به ابجر بن عمر جرمی داده و این قول را کسی نگفته.

مؤلف گوید در مناقب دو قول بیشتر ذکر نکرده یکی (بحیر بن عمر جرمی) دیگری (ابحر بن کعب تمیمی) ملاحظه فرمائید.

### شمشیر

در ناسخ ج 3 ص 9 و مناقب ج 4 ص 111 و لهوف مترجم ص 130 و مثير الأحزان ابن نما ص 76 و قمقام ص 468 و تذکره ابن جوزی ص 264 و بحار ج 45 ص 58. این قصه را با تفاوتی روایت کرده اند که: شمشیر آن حضرت را جمیع بن الخلق از دی(1).

و بروایتی اسود بن حنظله از قبیله بنی تمیم برد.

و بروایتی قلافس (فلان) نهشلی گرفته(2).

در لهوف دارد که محمد بن زکریا گوید: آن شمشیر بعد از او بدست دختر حبوب بن بدیل افتاد.

و در مناقب گوید: مختار ایشان را با آتش بسوزانید.

در لهوف و ناسخ دارد این شمشیر غیر از ذوالفقار است چون ذوالفقار

ص: 353

---

1- در لهوف و نفس المهموم ص 372 (اودی)

2- در قمقام ص 468 (قلافس نهشلی) ذکر کرده. و در تذکره (قلافس) و در لهوف و نفس المهموم ص 372 (قلافس) یاد شده بنا بروایتی

بروایتی باسائر اثاثیة نبوت و امامت مصون و محفوظ است (وانها نزد امام زمان علیه السلام است).

## عمامة

در ناسخ ج 3 ص 8 و تذکره ابن جوزی ص 264 و طریحی در منتخب ص 465 و مشیر الاحزان ابن نما ص 76 و قمقام ص 468 و بحار ج 45 ص 57 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 37 و مناقب ج 4 ص 111 و لهوف ص 130.

روایت کرده اند که: عمامة مبارکش را اخنس بن مرثد بن علقمه حضر می گرفت و بروایت طریحی (احبش یزید).

و بروایتی (1) جابر بن یزید اودی (2) بر سر بست و دیوانه شد، و بروایتی

خوره گرفت (3).

## قطیفة

در ناسخ ج 3 ص 8 و لهوف مترجم ص 130 و مشیر الأحزان ابن نما ص 76 و مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 111 و تذکره ابن جوزی ص 264 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 38 و بحار ج 45 ص 58 و 60 و قمقام ص 468. روایت کرده اند که: قطیفة مبارکش را که از خزّ بود، قیس بن اشعث کندی برد، و او را قیس القطیفة نامیدند.

ص: 354

1- كما في التذكرة

2- در خوارزمی و مناقب (ازدی)

3- كما في مقتل خوارزمی

و بروایت خوارزمی، خوره گرفت، و اهل بیتش از وی دوری میکردند و او را در مزبله ها انداختند و هنوز زنده بود و مسگها گوشتش را میخوردند.

## کلاه

در ناسخ ج 3 ص 8 و ابن نما ص 76 و تذکره ابن جوزی ص 264. روایت کرده اند که کلاه مبارکش را که از خز بود مالک بن بشر کندی برد.

و بروایت تذکره و ابن نما مالک بن بشیر کندی برد.

## کمان

در ناسخ ج 3 ص 9 از ابن شهر آشوب نقل کند که: کمان آن حضرت و بعضی اشیا را رحیل بن جیشمه (1) جعفی و هانی بن ثبیت (2) حضرمی و جریر ابن مسعود، و ثعلبه بن اسود اوسی گرفتند.

مؤلف گوید: قوله (ثعلبه بن اسود اوسی) که عطف بمقابل شده اشتباه است.

عین عبارت مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 111 این است (القوس والحلل (3)، الرحیل بن خیشمة الجعفی، و هانی بن شیب (ثبیت) الحضرمی،

ص: 355

- 
- 1- در مناقب ج 4 ص 111 (خیشمه) ذکر شده، چنانچه در مقتل مقرر ص 360 نیز (خیشمه) ذکر شده
  - 2- در مناقب ج 4 ص 111 و (هانی بن شیب) ذکر شده، و ظاهراً غلط باشد (هانی ابن ثبیت) باید باشد
  - 3- آی اخذوا (القوس والحلل الخ)

وجریر بن مسعود الحضرمی، ونعلیه الأسود الأوسی) ای أخذ تعلیمه الأسود الأوسی. فراجع المناقب،

### لباس - ثوب

در ناسخ ج 3 ص 8 و مناقب ج 4 ص 111 گوید: ثوب (یعنی لباس و جامه) آن حضرت راجعونه بن حویه حضرمی گرفت، و پوشید و رویش دیگرگون شد و مویش پراکنده گشت و بدنش پیسی در آورد.

### نعلین - کفش

در ناسخ ج 3 ص 9 و لهوف مترجم ص 130 و مقام ص 468 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 38 و مناقب ج 4 ص 111 و بحار ج 45 ص 58 روایت کرده اند که: نعلین مبارکش را اسود بن خالد ازدی (1) برگرفت.

### غار کردن خيام و بینه سید الشهداء علیه السلام را

در ناسخ ج 3 ص 10 و طریحی در منتخب ص 468 اشاره ای بغارت کردن خیمه ها دارد. فرمود: این وقت سپاه ابن سعد قصد خيام مقدسه و خیمه های ذریه مطهره نمودند، شمر ذی الجوشن باجماعتی از کفار بر در خیمه ها آمدند و لشگر را فرمان داد: داخل شوید و آنچه از کم و زیاد بدست آوردید غارت کنید، فریاد (وا مُحَمَّدَ دَاه، وا عَلِيَّاه، وا حَسَّ نَاه، وا حَسَّ يِنَاه،) از اهل بیت رسول خدا بلند شد، و لشکریان به خیمه ها در آمدند و مشغول غارت گری شدند، دست بند از دستها و گوشواره از گوشها بیرون کشیدند، و گوش ام کلثوم را برای گرفتن

ص: 356

گوشواره چاك زدند و جامه های زنان را از بدن ایشان کردند و در این عمل از همدیگر سبقت می گرفتند، و از طلا و نقره و جواهر اتیکه بود همه را بردند، و از اسب و شتر و گاو و گوسفند هر چه گرفتند بردند.

حمید بن مسلم گوید: (1) با تفاق شمر ذي الجوشن بخیمه علي بن الحسين در آمدیم و آن حضرت در بستر ناتوانی بخفته بود، گروهی گفتند: آیا این بیمار را زنده خواهیم گذاشت؟ من گفتم: سبحان الله: آیا شما کودکان را میکشید با این کودک بیمار چه کار دارید؟ بسیار گفتم تا شر ایشان را دفع کردم، و پوستی که در زیر پای او بود بکشیدند و بردند، و آن حضرت را بروی افکند.

أم کلثوم بگریست و این شعر بگفت:

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي \*\*\* وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَالْوَانِ

فَسَلْ بِنَا فِي تِسْعَةٍ صُرِعُوا \*\*\* بِالطَّفِّ أَضْحَاوْا رَهْنَ أَكْفَانِ

وَسِتَّةٌ لَيْسَ يُجَازَى بِهِمْ \*\*\* بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فِرْسَانِ

وَاللَّيْثُ عَوْنٌ وَمُعِينًا مَعًا \*\*\* فذِكْرُهُمْ جَدَّدَ أَحْزَانِي

روزگارِ مُتَلَوَّنِ گاهی میخنداند و گاهی میگریاند، یاد نه نفر از اولاد علي عليه السلام و شش نفر از اولاد عقيل که در خاكِ کربلا افتاده اند، غم های ما را تازه میکند. (کذا في هامش الناسخ).

اینوقت عمر بن سعد پرسید زنان اهل بیت بر روی او صیحه زدند و سخت بگریستند، عمر بن سعد فرمان کرد که کس بخیمه زنان داخل نشود و آن جوان بیمار را متعرض نشوند، و هیچکس از این خیام بیرون نشود.

در ارشاد مفید ص 242 فرمود: ابن سعد جماعتی را موکل خیمدها و خیام زنان و علي بن الحسين گردانید و گفت کسی از این خیمه ها بیرون نرود و کسی

ص: 357

و در نفس المهموم ص 386 از کامل بهائی نقل کند که عمر سعد جميع شیوخ و معتمدان را بر امام زین العابدین (علیه السلام) و دختر امیر المؤمنین (علیه السلام) و زنان بگمارد و تمام زنان بیست نفر بودند و زین العابدین بیست و دو سال داشت و امام باقر (علیه السلام) چهار ساله بود و در کربلا بودند و خداوند ایشان را حفظ فرمود.

اهل بیت گفتند: حکم کن آنچه از ما برده اند برگردانند تا بتوانیم سر و روی خود را بپوشانیم، بلشگر گفت: هر کس هر چه بغارت برده برگرداند. لکن کسی چیزی برگردانید.

ایضا ام کلثوم بگریست و این شعر بگفت: (1)

قَفُوا وَدَعُونَا قَبْلَ بَعْدِكُمْ عَنَّا \*\*\* وَدَاعاً فَإِنَّ الْجِسْمَ مِنْ اجْلِكُمْ مُضْنِي (2)

فَقَدْ نَقَضَتْ مِنِّي الْحَيَاهُ وَاصْبَحَتْ \*\*\* عَلَيَّ فُجَاجٌ (3) الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِكُمْ سَجْنَا

سَلَامٌ (4) عَلَيْنُكُمْ مَا أَمَرَ فِرَاقُكُمْ \*\*\* فَيَا وَيْلَتَا (5) مِنْ قَبْلِ ذَا الْيَوْمِ قَدْ مِتْنَا

وَ آتَى لَأَرْثِي لِلْغَرِيبِ وَإِنِّي \*\*\* غَرِيبٌ بَعِيدُ الدَّارِ وَالْأَهْلِ وَالْمُعْنَا (6)

ص: 358

1- طریحی در منتخب ص 470 فرموده ولله در بعض المحبین حیث یقول: قفوا ودعونا - الی آخر الابیات یعنی خدا جزای خیر بدهد بعض دوستان را که این شعر را بگفت پس این اشعار مال بعض دوستان اهل بیت است نه مال ام کلثوم

2- مضنی: لاغر ورنجور

3- فجاج: راههای وسیع

4- در منتخب طریحی (سلامی)

5- در منتخب: (فیالیتنا)

6- در منتخب: (والمعنی)، المكلف: ما یشق علیه كما فی المنجد. و اگر (مغنی) باشد در پاورقی ناسخ ج 3 ص 12 فرموده منزلیکه دارای ساکنین باشد



إِذَا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهَارِ ذَكَرْتُكُمْ \*\*\* وَأَنْ غَرَبَتْ جَدَّدْتُ مِنْ أَجْلِكُمْ حُزْنَا

لَقَدْ كَانَ عَيْشِي بِالْأَحِبِّهِ صَافِيًا \*\*\* وَمَا كُنْتُ أَذْرِي أَنْ صُحْبَتَنَا تُفْنِي

زَمَانٍ نَعْمَنَا (1) فِيهِ حَتَّى إِذَا انْقَضَى \*\*\* بَكَيْنَا عَلَى أَيَّامِنَا بِدَمِ أَقْنِي (2)

فَوَاللَّهِ قَدْ ضَاقَ (3) اشْتِيَاقِي إِلَيْكُمْ \*\*\* وَلَمْ يَدَعْ التَّغْمِيضُ لِي بَعْدَكُمْ حَفْنَا (4)

وَقَدْ بَارَحْتَنِي لَوْعَةُ الْبَيْنِ وَالْأَسَاءِ (5) \*\*\* وَقَدْ صِرْتُ دُونَ الْخَلْقِ لِي مَفْرَعًا (6) سَنَا

وَقَدْ رَحَلُوا عَنِّي أَحِبَّهُ خَاطِرِي \*\*\* فَمَا أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى غُرْبَتِي حَنَّا (7)

عَسَى وَ لَعَلَّ الدَّهْرَ يَجْمَعُ بَيْنَنَا \*\*\* وَ تَرْجِعُ أَيَّامُ الْهِنَا (8) مِثْلَ مَا كُنَّا

شاید ظاهر معنای این اشعار اینطور باشد:

بایستید و وداع کنید مارا پیش از آنکه از ما دور شوید. چون بدنهای ما برای مصیبت شمارنجور است. زنده گی من شکست خورد و صبح شد بر من در حالیکه زمینها یا راههای وسیع بعد از شما مانند زندان شد. سلام یا سلام من بر شما چقدر تلخ است فراق شما، ای کاشک قبل از این روز مرده بودیم، من نوحه سرائی میکنم غرباءرا و حال آنکه خودم هم غریب و هم از خانه واهل دورم، وقتی خورشید طلوع میکند بیاد شما میفتم، و چون غروب کند غمم

ص: 359

1- در منتخب: (زمان نعمنا)

2- اقنی: سرخ پر رنگ

3- در منتخب: (قد زاد)

4- الحنف: الميل. و در منتخب (جفنا) یعنی پلك چشم

5- بارحتنی: دور شدن از منزل. لوعه: سوزش و عشق و فراق، أسا: اندوه

6- در منتخب: (مقترعاً) یعنی یار و رفیق و اگر (مفزع) باشد یعنی پناه گاه

7- حنا: گریه کرد

8- هنا: گوارائی

تازه می شود، چه زنده گی خوشی داشتیم بادوستان و نمیدانستم که رفاقت ما نابود میشود، چه زمان خوبی بود، ولی چون منقضى شد بر روزگار خود خون گریستیم.

پس بخدا زیاد شد اشتیاقم بشما، ولی زیاد نگریستن پلک چشمی برای من نگذاشت (تغمیض) کنایه باشد از زیاد گریستن.

ویدرستیکه دور ساخت سوزش جدائی واندوه، و از مردم پست تر شدم از حیث پناه گاه یا از حیث یار ورفیق، و بار سفر بستند دوستان ورفتند از نزد من، و هیچ يك برای غربت من گریه نکرد، امید است که روزگار بین ما جمع کند و باز روز خوش ما برگردد و مثل اول شود.

در منتخب طریحی ص 468 و ناسخ ج 3 ص 13 و مهیج الاحزان یزدی ص 246 ایضا از طریحی نقل کند که زینب خاتون دختر امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود: من در روزیکه ابن سعد دستور داد برای غارت کردن ما بر در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهای زاق داشت داخل خیمه شد و آنچه در خیمه بود گرفت وجمع آنچه بر من بود گرفت.

ونظر کرد دید امام زین العابدین(علیه السلام) روی پوستی افتاده و او علیل بود آن را از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت، و آمد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و دو گشواره که در گوش داشتم گرفت، و لکن گریه میکرد، گفتم باو خدا ترا لعنت کند (هتکتنا وأنت مع ذلك تبکی) پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی و با وجود این گریه میکنی؟! گفت: گریه میکنم بجهت آنچه بشما رو داد.

زینب می گوید بخشم آمدم و گفتم: خدا دست و پای تو را قطع کند ودر آتش دنیا بسوزاند قبل از آنکه باآتش آخرت بسوزی، پس بخدا قسم چندانی

ص: 360

نگذشت که مختار پیدا شد و دست و پاهای او را بریدند و بآتش سوزانیدند.

و در منتخب طریحی ص 468 این ابیات را نقل کرده و فرموده نقل شده که آن مال زینب دختر فاطمه علیها السلام است.

تمسك بالكتاب ومن تلاه فأهل البيت هم أهل الكتاب تا آخر ابیات هر کس طالب است بمنتخب رجوع کند.

وایضا از فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) روایت کرده اند (1) که فرمود: در آن روز بیهوشانه بر در خیمه ایستاده بودم و آن بیابان پهناور و لشکر بیشمار را نظاره میکردم. پدر را و اصحاب پدر را و برادران را و عم و عمزادگان را چون گوسفندان روز قربانی سر بریده میدیدم و بدنهای ایشان عریان در زیر پای ستور کوفته و فرسوده می گشت، و من در اندیشه بودم که بعد از پدر ما را میکشند یا اسیر می گیرند، ناگاه سواری را دیدم که با کعب نیزه زنان اهل بیت را میزند و میدواند و دست بند از دست ایشان بیرون می کند و روسری از سر ایشان بر میکشد و آن زنان پناه بیکدیگر میبرند و صیحه میزنند که : (واجده، و ابته، و علیاه، و اقله ناصراه، و احسنه) اما من مجیر یجیرنا؟ اما من ذاند بذود عنا؟ آیا کسی هست که پناه دهد ما را آیا کسی هست که دفع کند دشمن را از ما؟

چون این بدیدم قلب من از جای حرکت کرد و بدنم بلرزید، از ترس او براست و چپ نظر می کردم، و نگران عمه ام ام کلثوم بودم، که مبادا آن مرد بسوی من شتابد، ناگاه دیدم قصد من کرد و بجانب من روان شد، من از ترس بگریختم و چنان دانستم که از دست وی سلامت توانم جست، او از پشت من سرعت کرد و کعبه نیزه بین دو شانه من بکوفت و مرا بر می انداخت،

ص: 361

و گوشواره از گوش من بکشید و گوش مرا بدرید و روسری مرا نیز بر گرفت و خلخال از پای من بر آورد(1) و سخت میگریست.

گفتم: ای دشمن خدا بر چه می گویی؟ گفت: چگونه نگریم و حال آنکه جامه دختر پیغمبر را بغارت میبرم؟

گفتم: دسته باز دار و این جامه بجای گزار گفت: میترسم که دیگری دراید و بر باید(2) این بگفت و بغارت کردن پرداخت و رو لباسی را از پشت ما بکشید و برفت بسوی خیمه های دیگر.

پس خون از سر و روی من روان شد و آفتاب بر سر من بتافت و من بیهوش در افتادم، چون بخویش آمدم، عمه ام را دیدم که بر سر من می گرید و می گوید: برخیز تا بنگریم بر این اهل و عیال چه گذشت و برادر علیلت را چه پیش آمد؟ بر خواستم و گفتم: ای عمه آیا جامه پاره ای داری که من سر خود را از چشم نامحرمان پوشانم؟ فرمود: (یا بنتاه و عمتك مثلك) ای دختر برادر عمه تو مانند تست، چون نظر کردم دیدم او برهنه بود و از ضرب کعب نیزه و تازیانه بدن مبارکش سیاه بود.

پس با تفاق روان شدیم و بهر خیمه که داخل شدیم دیدیم همه را غارت کرده اند و برادرم علی بن الحسین(علیهم السلام) بروی در افتاده و از کثرت گرسنگی و تشنگی و رنجوری توانائی نشستن نداشت ما براو گریه می کردیم و او بر ما

ص: 362

- 
- 1- در جلاء گوید: دو خلخال طلا در پای من بود و نامردی از پای من بیرون می کرد الخ
  - 2- در جلاء گوید: گفتم تو هر گاه میدانی که من دختر پیغمبرم چرا متعرض غارت من میشوی؟ گفت: اگر من نگیرم دیگری خواهد گرفت و تا اینجا کلام مجلسی تمام شد و بعدش را از ناسخ ج 3 ص 14 نقل می کنم

میگریست.

در بحار ج 45 ص 58 از حمید بن مسلم روایت کند که گفت: دیدم زنی از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در لشکر عمر سعد بود (1) چون دید آن لشکر هجوم بخیمه ها بردند و مشغول غارت کردن شدند شمشیر بدست گرفت و بطرف خیمه ها روان شد و گفت ای آل بکر بن وائل آیا دختران پیغمبر را غارت میکنند و لباس آنها را بقهر و غلبه می گیرند و آنها را برهنه می کنند حکمی نیست مگر برای خدا کجایند طلب کنندگان خون رسول خدا پس شوهرش آمد و او را بسوی منزل خود برگردانید.

### اسب رانندگان بر بدن حسین علیه السلام

در ناسخ ج 3 ص 9 و جلاء العیون ص 581 و مقاتل الطالبیین ص 79 و مهیج الاحزان یزدی ص 249 و طریحی ص 466 و ابن نما ص 78 و قمقام ص 472 و اسرار الشهادة در بندی ص 438 و ارشاد مفید ص 242 و لوائح ص 194 و مقتل خوارزمی ج 2 ص 38 و مقتل مرقم ص 389 و بحار ج 45 ص 59.

همه اصل قصه اسب تاختن بر جسد شریف امام حسین (علیه السلام) را نقل فرموده اند حقیر از ناسخ نقل میکنم.

عمر بن سعد ندا کرد که (مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ در لهوف: وَصَدْرُهُ).

گفت: کیست در باره حسین داو طلب بشود و بر پشت و سینه او اسب بتازد؟

ده تن از آن کار آماده این کار شدند.

ص: 363

---

1- مهیج الاحزان صفحه 247 و مرقم صفحه 386 و لهوف مترجم صفحه 132 و ابن نما صفحه 77 و ناسخ ج 3 صفحه 27 و قمقام صفحه 470

اول اسحاق بن حویه (1).

دوم اخنس بن مرثد.

سوم حکیم بن الطفیل السنبسی.

چهارم عمر بن (2) صبیح صیداوی.

پنجم رجاء بن منقذ عبدي.

ششم سالم بن خیثمه جعفی.

هفتم صالح بن وهب جعفی.

هشتم واعظ ابن ناعم (3).

نهم هانی بن ثبیت حضرمی (4).

دهم اسید بن مالک.

این جمله بر اسبهای خود سوار شدند و بر آن بدن شریف بتاختند و استخوان سینه و پشت و پهلوئی مبارکش را درهم شکستند، و این جماعت چون بکوفه آمدند در برابر ابن زیاد ایستادند. اسید بن مالک گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ \*\*\* بِكُلِّ يَعْجُوبٍ (5) شَدِيدِ الْأَسْرِ

ما نرم کردیم سینه امام حسین را بعد از پشت بهر اسب تنومند تندر و.

ص: 364

---

1- در لهوف: کسی که پیراهن حسین علیه السلام را غارت کرد و در قمقام: اسحاق ابن حبوة حضرمی

2- در قمقام: عمرو بن صبیح

3- در قمقام و مشیر الاحزان ابن نما: (واخط بن ناعم) و در مقتل مقرر (واخط بن غانم) و در بحار (واخط بن نائم)

4- در مشیر الاحزان ابن نما: هانی بن ثبیت حضرمی

5- در مقتل خوارزمی و ابن نما و بحار (بکل یعجوب) یعنی اسب دراز و تندر و

حَتَّى عَصَيْنَا اللَّهَ رَبَّ الْأَمْرِ \*\*\*بِصْنَعِنَا مَعَ الْحُسَيْنِ الطَّهْرِ (1)

تا اینکه معصیت خدا را کردیم بواسطه کاریکه با حسین پاک نمودیم.

عبدالله بن زیاد گفت: شما چه کسانید؟ گفتند ما کسانی هستیم که اسب بر بدن حسین رانیدیم، و بدن او را چنان نرم کردیم که سنگ آسیا گندم را آرد میکند.

ابن زیاد اعتنائی بایشان نکرد و جایزه کمی با نشان داد.

در بحار ج 45 ص 60 از ابی عمر و زاهد نقل کند که چون بررسی کردیم همه این ده نفر اولاد زنا بودند.

### جزاء این ده نفر

در ناسخ ج 3 ص 10 و بحار ج 45 ص 60 و ابن نما ص 78 روایت کنند که چون مختار روی کار آمد دستور داد تا دستها و پاهای ایشان را با میخ آهنی بر زمین کوفتند و حکم داد تا بر بدن ایشان اسب راندند بطوریکه زیر پای اسبها نرم شده از بین رفتند لعنت الله علیهم.

### آیا تاختن اسب بر بدن آن مظلوم تحقق پیدا کرده یانه

### وحدیث شیر و فضه

در اسرار الشهاده ص 439 فرموده بدانکه علامه مجلسی بعد از نقل کلام سید بن طاوس که در ملهوفش ذکر کرده.

فرموده: آنچه نزد ما محل اعتماد است آن است که در کافی ذکر کرده که این عمل برای ایشان میسور نشد.

ص: 365

---

1- این بیت را در مقتل خوارزمی ذکر کرده

مؤلف گوید: مجلسی در بحار ج 45 ص 60 ذکر کرده و روایت کافی که بآن اشاره کرده این است.

در کافی ج 1 ص 465 کتاب حجت باب (116) یا (117) حدیث هشتم از ادريس بن عبد الله اودي (ازدي) روایت کند که:

چون حسین (علیه السلام) کشته شد و آن جماعت اراده کردند که اسب بر بدن او بتازانند.

فضه بزینب علیها السلام عرض کرد ای خاتون من سفینه (1) (غلام پیغمبر) در دریا کشتی او شکست و بجزیره افتاد، ناگاه شیر را دید و ترسید و گفت ای شیر من آزاد شده پیغمبرم همین که نام مبارک پیغمبر را شنید همه کرد و در پیش روی او به راه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد: ای سیده من در این نزدیکی شیری میباشد بگذار که بروم و اعلام کنم او را که فردا میخواهند بدن

ص: 366

---

1- سفینه: لقب غلام پیغمبر (صله الله علیه واله) بود که کنیه اش اباریحانه و اسمش قیس بود، کمافی هامش الکافی. و در اسرار الشهاده ص 440 گوید: بدانکه برای پیغمبر (علیه السلام) غلامی بوده سیاه در سفریکه میرفتند هر جا خسته میشد بعضی از اثاثش را بدوش او می گذاشت تا بار سنگینی را حمل کرد پیغمبر (علیه السلام) فرمود: تو سفینه هستی یعنی کشتی، و این غلام بعد از پیغمبر (علیه السلام) مسافرت کرد و در دریا کشتی شکست و همه غرق شدند و این غلام نجات یافت و در جزیره افتاد و قدری راه رفت به شیری برخورد کرد گفتند من کشتی و غلام پیغمبرم پس شیر آمد بطرف او و اشاره کرد بر پشت من سوار شو، پس بر پشت شیر سوار شد و با سرعت رفت بطرف ده کده که نزدیک آنجا بود مردم دیدند پشت شیر سواره است پس پیاده شد و شیر برگشت



فرزند پیغمبر را پامال سم اسبان نمایند.

زینب اورا رخصت داد، فضه می گوید رفته بنزد آن شیر و گفتم ای شیر آیا میدانی که فردا بنی امیه میخواهند با حسین (علیه السلام) چه کنند؟ میخواهند اسب بر بدن شریف او بتازند، گفت: دیدم شیر روان شد و رفت تانزد جسد حسین علیه السلام و دو دستش را روی او گذاشت، وقتی اسب سواران آمدند و آن را دیدند عمر بن سعد گفت: فتنه ایست دامن نزنید و بر گردید پس برگشتند.

و مرحوم دربندی تقویت نموده قول صاحب لهوف (ملهوف) را و فرموده شاهد بر این قول امام حسین است از حلقوم مبارکش فرمود:

وَأَنَا السَّبُّبُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي \*\*\* وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي

علاوه بر اینکه جماعت زیادی این معنی را بشعر در آورده اند که از قدماء و چه از متأخرین که یکی از ایشان ابن ابی الحدید معتزلی است (1).

پس مقتضای جمع بین آنچه در کافی ذکر شده و آنچه شعراء و بزرگان دیگر یاد کرده اند آن است که بگوئیم عمر سعد نمیخواست اکتفا کند بآن مقداریکه آن ده نفر بجای آورده بودند بلکه میخواست بطوری پامال کند که اثری از آن باقی نماند پس شیر آمد و نگذاشت.

ایضا مرحوم دربندی در اسرار الشهادة ص 439 تحقیقی دارد در باره شیر و نتیجه آن این است که در کربلا در شیر آمده یکی شیریست که بدعوت فضه آمده.

ص: 367

---

1- مؤلف گوید: ذیل حدیث 84 بحار ج 101 ص 44 که فرمود: وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَانَّهُ يَظْلَمُ وَيَمْنَعُ حَقَّهُ وَتَقْتُلُ عَتْرَتَهُ وَتَطْوُهُ الْخَيُْولُ وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ تَأْخِرُ حَدِيثٌ مُؤَيَّدٌ قَوْلَ مَرْحُومِ دَرَبِنْدِيست

دیگر شبريست که هر شب میامده نزد جسد شریف و می نشسته و میبوسیده و گریه می کرده.

جنیانیکه در آن صحرا برای حسین (علیه السلام) گریه میکردند میگفتند این شیر پدرش امیرالمؤمنین است.

این ملخص کلام مرحوم در بنديست در اسرار الشهادة تفصیلش را بآن کتاب رجوع کنید.

مرحوم مقرر در مقتل خود ص 390 از آثار الباقية ص 329 چاپ لیدن از بیرونی (ابوریحان بیرونی) نقل کند که گفته کاری با حسین (علیه السلام) کردند که در هیچ ملتی به اشرار مردم این کار نکردند، او را با شمشیر و نیزه و سنگ کشتند و اسبها بر بدنش تاختند.

و از کتاب تعجب کرا جکی نقل کند که بعضی از این اسبها به مصر رسیدند، گروهی از مردم نعل این اسبها را کردند و برای تبرک به در خانه خود نصب کردند و این عمل در میان مردم سنتی شد که اکثر ایشان نظیر این عمل را انجام می دادند و نعل بدر خانه هاشان آویزان میکردند.

و مرحوم نراقی در محرق القلوب ص 128 در مجلس پنجم قصه ای نقل کند که مناسب مقام است فرموده بطرق معتبره مردیست که شخصی از قبیله بنی اسد می گوید: که من در کنار نهر علقمه که در کربلا واقعست زراعت میکردم بعد از رفتن لشکر شقاوت اثر ابن سعد ملعون عجائب بسیار و غرائب بی شمار از شهداء آن صحرا مشاهده نمودم که نمیتوانم ذکر آنها را نمایم.

از آن جمله چون باد بر آن بدنهای شریف میوزید بوئی نیکوتر از بوی مشک و عنبر بمشام من میرسید، و پیوسته میدیدم که ستاره ها از آسمان بنزدیک

آن بدنهای مبارک فرود می آمدند و بالا میرفتند، و بدنهای چند دیدم که دلم پاره پاره شد.

یکی خونس هنوز از تن روان بود \*\*\*یکی جسمش بخاک و خون طپان بود

یکی دست از تنش خنجر بریده \*\*\*\*یکی از زندگانی پا کشیده

یکی سروقدش از پا افتاده \*\*\*یکی از خون حنا بر کف نهاده

از انجمله صغیر شیر خواری \*\*\*بخون علطان ز تیر کین شکاری

گلویش از خدنک ظالمی چاک \*\*\*کشیده در برش گهواره خاک

و چون نزدیک غروب میشد از جانب قبله شیری می آمد و در میان کشتگان داخل میشد، و چون صبح طالع میشد بر میگشت، و من گمان میکردم که آن شیر از جهت دریدن و خوردن کشتگان می آید، و چون نظر می کردم آسیبی از آن بآن بدنها نرسیده بود، من از مشاهده آن حال تعجب کردم، پس در یکی از شبها باخود قرار دادم که بخواب نروم شاید حقیقت حال بر من ظاهر شود، چون شام شد دیدم آن شیر ظاهر شد، و در میان کشتگان رفت یکی از آن بدنهارا که جای درستی در اعضایش نبود، و از همه بدنها مجروحتر و پاره تر و مانند آفتاب نور از آن ساطع بود در بر گرفت و روی خودرا بر آن میمالید و همهمه مینمود، مثل نوحه کننده گان.

چون گل بو کرد اول جسم پاکش \*\*\*بسر میکرد با کف خون و خاکش

بآن حیوان نمیدانم چه رو داد \*\*\*همین دانم که زد فریاد و افتاد

بدور پیکرش میگشت گاهی \*\*\*کشیدی از دل پر سوز آهی

گهی افتاد در خاک و فغان کرد \*\*\*بنفرین گاه سر بر آسمان کرد

گهی بگریه سر خویش را زدی بزمین \*\*\*چو آنکسی که ستم پیشه را کند نفرین

گهی چو تعزیه داران نشست بر سر او \*\*\*گهی چو ماتمیان گشت گرد پیکر او

گهی گریست بر آن چون پدر بزاری زار \*\*\*گهی فتاده به پهلوی او برادر وار

از مشاهده اینحال حیرت من زیاد، ناگاه دیدم شمعها و مشعلهای بسیاری در آن صحرا روشن شد، و آن صحرا از روز روشن تر شد ناگاه صدای شیون و نوحه وزاری و طپانچه بر رو و سر و سینه زدن از جمیع آن عرصه بلند شد، و یکی می گفت واحسیناه، وا اماماه، وا مظلوماه، من بر خود لرزیدم و نزدیک آن صدا رفتم، و گفتم ترا بخدا ورسول قسم میدهم که شما کیستید و سبب گریه شما چیست؟ گوینده ای گفت: مائیم طایفه جنیان و این شهیدی که می بینمی حسین شهید مظلوم فرزند دلبند رسول خدا میباشد که حجت خلافت است، و او را بظلم و ستم شهید کردند، لهذا ما در هر شب از برای این امام شهید مظلوم نوحه مینمائیم.

پس گفتم بایشان بگوئید که این شیر که هر شب بر سر این نعشها می آید چه شیر است؟ گفتند ای مرد این شیر خدا علی بن ابی طالب است پدر جناب امام حسین(علیه السلام) که شب زیارت فرزند خود می آید، نوحه و زاری و ناله و بی قراری می نماید. پس هر که در مصیبت امام حسین (علیه السلام) گریه کند با شیر خدا شریک است، و فاطمه زهرا را اعانت (کمک) نموده و بمثوبات جزیره (ثوابهای بزرگ) پروردگار خود فایو شده باشد.

### دیدن طرمح پیغمبر صلی الله علیه و آله در قتلگاه

در ناسخ ج 3 ص 15 از ابی مخنف از طرمح عدی حدیث میکند چیزیرا

ص: 370

که خلاصه اش این است که گفت: من در میان قتلگاه بودم روز طف بازخمهای گران افتاده بودم، چنانکه هیچکس مرا زنده نمی پنداشت و سوگند یاد میکنم که دروغ نمی گویم همانا در بیداری دیدم که بیست سوار آمدند و همه جامه های سفید پوشیده بودند و فضاي قتلگاه ببوی مشک معطر بود، باخود گفتم که لابد عبید الله ابن زیاد است آمده میخواهد بدن امام حسین (علیه السلام) را مثله (1) کند.

پس یکنفر از آن سواران با جسد حسین (علیه السلام) نزدیک شد و از اسب پیاده شد و بنشست و اینوقت سرهای شهدا را بجانب کوفه حمل میدادند آن شخص بجانب کوفه اشاره ای کرد، ناگاه دیدم سر حسین (علیه السلام) در رسید و با تنش ملحق گشت پس آن شخص آغاز سخن کرد.

و فرمود: ای فرزند من کشتند ترا آیا دیدی که شناختند ترا؟ و از آب منع کردند ترا؟ چه بسیار جرئت کردند بر خدای قاهر غالب، آنگاه بجانب همراهان نگریست و فرمود: ای پدر من آدم و ابراهیم و اسماعیل: وای برادر من موسی و عیسی: آیا نمی بینید که طاغیان امت با فرزند من چه کردند؟ خداوند محروم سازد ایشان را از شفاعت من. طرماح گوید؛ اینوقت دانستم که رسول خدا (صله الله علیه واله) است.

### **خواب دیدن ابن عباس در روز عاشورا**

در ناسخ ج 3 ص 16 از طریحی از ابن عباس روایت کند که فرمود: من نیمه روزیکه در مدینه در منزل خود خواب بودم که رسول خدا (علیه السلام) را دیدم

ص: 371

---

1- مثله: آن است که گوش و لب و بینی کسی را ببرند و آن در شرع مقدس اسلام حرام است

از زمین کربلا- آشفته حال و پریشان خاطر رسید و دو شیشه پر از خون در دست دارد، عرض کردم: ای رسول خدا این پریشان حالی چیست؟ و این دو شیشه خون از کیست؟ فرمود یکی خون فرزندم حسین است و دیگری خون اصحاب و اهل بینه او است. که من الان فرزندم حسین را بنحاک

سپردم و مراجعت کردم و میگریست و مینالید و من از ترس از خواب بیدار شدم و هر روز بر حزن من افزوده میشد تا از این واقعه بیست و چهار روز گذشت که خبر مرگ آن حضرت بمدینه رسید و حساب کردم دیدم آن خواب مطابق روز عاشورا بوده.

### آتش زدن خیمه ها بحکم ابن سعد

در ناسخ گوید: چون ابن سعد آهننگ کوفه نمود پس سوار شد و با جماعتی از لشکر بکنار خیام اهل بیت آمد، و فرمان داد که خیمه ها را آتش زنید و پاک بسوزانید، از اهل بیت فریاد (واغوئاه: وا ذلاه: وا محمده: واعلیاه: وا حسناه: وا حسیناه بالا گرفت).

پس بحکم پسر سعد آتش در خیمه های اهل بیت زدند شعله آتش بالا رفت فرزندان پیغمبر دهشت زده از خیمه ها بیرون دویدند، و با سر و پای برهنه بجانب قتلگاه روان گشتند و دوان دوان خود را بانجا رسانیدند و سر و روی را با مشت و سیلی بزدند.

و در بحار ج 45 ص 58 ولهوف ص 132 از حمید بن مسلم روایت کند که زنها را از خیمه ها بیرون کردند و خیمه ها را آتش زدند.

ص: 372

پس زندهای اهل بیت را با سر و پای برهنه از خیمه ها بیرون کردند و گفتند (بِحَقِّ اللَّهِ اِلا مَا مَرَرْتُمْ بِنا عَلٰی مَصْرِعِ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النَّسْوَةَ اِلَى الْقَتْلِ صَدَحْنَ وَضَرَبْنَ وُجُوهُهُنَّ قَالَ: فَوَاللَّهِ لَا اَنْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهِيَ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنَ وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ وَ مُحَمَّدَاهِ الْخ).

شمارا بخدا ما را از قتلگاه حسین ببرید و چنین کردند همینکه چشم زنان بر پیکرهای کشته گان افتاد صیحه زدند و صورت خراشیدند راوی گفت: بخدا یادم نمی رود زینب دختر علی را که با صدای غمناک و دل پر درد بر حسین مینالید و صدا میزد و محمداه الخ.

### ندبه وزاری حضرت زینب

وزینب علیها السلام با صدای حزین و قلبی آندوناک ندا کرد:

وَ مُحَمَّدَاهُ، صَدَّ لِي عَلَيكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالدَّمِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، اِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَاِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَاِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَاِلَى حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، وَ مُحَمَّدَاهُ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ، يَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ اَوْلَادِ الْبَغَايَا، يَا حُزْنَاهُ، يَا كُرْبَاهُ، اَلْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، يَا اَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ، هُوَ لَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا.

زینب از در زاری و داد خواهی فریاد کشید که و محمداه: ملائکه آسمانها بر تو رحمت فرستند این حسین است که با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته اند، اینک دختران تو اند که مانند اسیران شکایت و استغاثه بدرگاه اله و محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید شهداء میبرند، و محمداه، اینک حسین است که کشته اولاد زنا و دستخوش باد صبا گشته، (یا حزناه، یا کرباه)

امروز جدم رسول خدا وفات نمود، آی اصحاب رسول خدا این ذریه رسول خدا است که مانند اسیران میبرند.

و نیز فرمود: یا محمداه: اینک دختران تو اند که اسیرانند، اینک فرزندان تو اند که کشته شده و غارت زده شده اند و محل وزیدن باد صبايند، اینک حسین است که سرش را از قفا بریده اند و سلاح و اثاثیه اش را بغارت برده اند، پدر و مادرم فدای آنکس که لشکرش را روز دوشنبه غارت کردند(1) پدر و مادرم فدای آن کس که سرا پرده اش را سرنگون کردند، پدر و مادرم فدای مسافری که امید بازگشت ندارد، و مجروحی که در خور معالجه نتواند بود، پدر و مادرم فدای کسی که جانم فدای اوست، پدر و مادرم فدای کسی که با غم و اندوه از دنیا رفت. پدر و مادرم فدای کسی که با لب تشنه کشته شد، پدر و مادرم فدای کسی که خون فرقی بر سر و روی و موی او جاری شد، پدر و مادرم فدای آن کس که جدم رسول خدا بود، پدر و مادرم فدای آن کس که نوه پیغمبر هدایت بود.

جانم فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان عالمیان باد، پدر و مادرم فدای آن کس که آفتاب برای او بازگشت تا نماز خواند.

چون زینب این کلمات بگفت: دوست و دشمن بناله او بنالیدند و بهای های بگریستند، و هر يك از اهل بیت جسد شهیدی را در برکشیده و زار زار بگریستند سکینه دختر حسین جسد پاره پاره پدر را در بر کشید و سینه خود را بر سینه مبارك آن حضرت بچسبانید و بعویل و ناله که دل سنگ سخت را پاره می کرد

ص: 374

---

1- شاید اشاره باشد بروزی که در مدینه بعد از درگذشت پیغمبر (صله الله علیه و اله) غصب خلافت کردند



مینالید و می گریست.

### محتشم گوید

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد \*\*\* شور و نشور و وا همه را در گمان فتاد  
هم بانك نوحه غلغله در شش جهت فکند \*\*\* هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد  
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید \*\*\* هر جا که بود طایری از آشیان فتاد  
شد وحشتی که شور قیامت بباد رفت \*\*\* چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد  
هر چند بر تن شهداء چشم کار کرد \*\*\* بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد  
ناگاه چشم دختر زهراء در آن میان \*\*\* بر پیکر شریف امام زمان فتاد  
بی اختیار نعره هذا حسین از او \*\*\* سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد  
پس با زبان پر گله آن بضعة بتول \*\*\* رو در مدینه کرد که با ایها الرسول  
این کشته فتاده بهامون حسین تست \*\*\* وین صید دست پازده در خون حسین تست  
وین نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی

ص: 375

دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

این ماهی فتاده بدریای خون که هست \*\*\*زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این خشک لب فتاده ممنوع از فرات \*\*\*کز خون او زمین شده جیحون حسین تست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت \*\*\*از موج خون او شده گلگون حسین تست

این شاه کم سیاه که با خیل اشک و آه \*\*\*خر گاه از این جهان زده بیرون حسین تست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین \*\*\*شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

پس روی در بقیع بزهرآب خطاب کرد \*\*\*مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما بین \*\*\*مارا غریب و بی کس و بی اقربا بین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند \*\*\*در ورطه عقوبت اهل دغا بین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان \*\*\*واندر جهان مصائب ما بر ملا بین

نی نی در ابر خروشان بکربلا \*\*\*طوفان سیل فتنه و موج بلا بین

ص: 376

تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر \*\*\* سرهای مروان همه بر نیزه ها بین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو \*\*\* غلطان بخاک معرکه کربلا بین

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد \*\*\* کو خاک اهل بیت رسالت بیاد داد

### وصال شیرازی فرموده

زینب چه دید پیکری اندر میان خون \*\*\* چون آسمان زخم تن از انجمش فزون

بیحد جراحی نتوان گفتش که چند \*\*\* پامال پیکری نتوان دیدنش که چون

خنجر در آن نشسته چه شهپر که درهما \*\*\* پیکان از او دمیده چه مژگان از جفون

گفت این بخون طیبیده نباشد حسین من \*\*\* این نیست آنکه در بر من بود تا کنون

یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من \*\*\* این زخمها به پیکر او چون رسید چون؟

گر این حسین قامت او از چه بر زمین \*\*\* و این حسین رایت او از چه سر نگون؟

گر این حسین من سر او از چه بر سنان \*\*\* و این حسین من تن او از چه فرقه خون؟

یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه \*\*\* یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

می گفت و می گریست که جانسوز ناله \*\*\* آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون

کأی عندلیب گلشن جان آمدی؟ بیا: \*\*\* ره گم نگشته خوش بنشان آمدی بیا

(وله)

آمد بگوش دختر زهراء چه این خطاب \*\*\* از ناقه خویش را بزمین زد باضطراب

چون خاک جسم برادر ببر گرفت \*\*\* بر سینه اش نهاد رخ خود چو آفتاب

ای گلو بریده سر انورت کجاست \*\*\* وز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب

ای میر کاروان گه آرام نیست خیز \*\*\* مارا ببر بمنزل مقصود و خوش بخواب

من يك تنِ ضعيفم و يك کاروان اسیر \*\*\* وین خلقِ بی حمیت و دهری پر انقلاب

از آفتاب پر شمشان یا ز چشم خلق؟ \*\*\* اندوه دل نشانمشان یا که التهاب

زین العباد را ز دود آتش کباب بین \*\*\* سوز تبنه از درون و برون سوز آفتاب

ص: 378

گر دل بفرقتِ تو نهم کوشکيب وصبر \*\*\* وری تو رو بشام کنم کو توان و تاب  
دستم ز چاره کوته و راه دراز پیش \*\*\* نه عمر من تمام شود نه جهان خراب  
لختی چو با برادر خود شرح راز کرد \*\*\* رو در نجف نمود و در شکوه باز کرد  
کای گوهریکه چون تو نپرورده نه صدف \*\*\* پروردگانت زار و تو آسوده در نجف  
داری خبر که نور دو چشم تو شد شهید؟ \*\*\* افتاد شاهباز تو از شرفه شرف؟  
تو ساقی بهشتی و کوثر بدست تست \*\*\* وین کودکان زار نواز تشنگی تلف  
این اهل بیت تست بدینگونه دستگیر \*\*\* ای دستگیر خلق نگاهی باین طرف

### ذکر شماره شهدای کربلا از اهل بیت

در بحار ج 45 ص 62 و عوالم ج 17 ص 343 از مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 112 روایت کنند که اختلاف کرده اند در شماره  
مقتولین از اهل بیت علیهم السلام پس اکثر گفته اند بیست و هفت نفر بوده اند. حقیر متن مناقب را ذکر میکنم.

نه نفر از بنی عقیل بوده.

مسلم بن عقیل (که در کوفه شهید شد) و جعفر، وعون، و عبد الرحمن، و محمد بن مسلم، و عبد الله بن مسلم، و جعفر بن محمد بن عقیل،  
و محمد بن ابی سعید بن عقیل.

ص: 379

مؤلف گوید اینها هشت نفر بیشتر نیستند.

و مجلسی و عوالم از مناقب هفت نفر نقل می کنند سپس می فرمایند و زاد ابن شهر آشوب (عوناً و محمداً) ابني عقيل وبلاضافه این دو، ده تن میشوند.

و در ناسخ ج 2 ص 318 هفت نفر شماره کرده سرای (مسلم بن عقيل) که با او هشت تن میشوند.

و سه تن از اولاد جعفرند. محمد بن عبد الله بن جعفر، و عون الأكبر بن عبد الله، و عبدالله بن عبدالله(1).

و نه نفر از اولاد امیر المؤمنین (علیه السلام) می باشند. حسین، و عباس، و یقال: و ابنه محمد بن العباس، و عمر، و عثمان، و جعفر، و ابراهیم، و عبد الله اصغر، و محمد اصغر، و أبوبکر، شُکّ في قتله(2).

و چهار نفر از اولاد امام حسن: أبو بکر، و عبد الله، و قاسم، و قیل بشر، و قیل عمر و کان صغیراً(3).

و شش تن از اولاد امام حسین (علیه السلام) می باشند با اختلافی که در ایشان هست. علي اکبر، و ابراهیم، و عبد الله، و محمد، و حمزة، و علي، و جعفر، و عمر

ص: 380

---

1- در بحار و عوالم و ناسخ ج 2 ص 322 (عبید الله بن عبد الله بن جعفر) نقل شده

2- در ناسخ ج 2 ص 332 نه نفر سواي امام حسین (علیه السلام) ذکر کرده بنام: عبدالله اصغر، عمر بن علي، ابراهیم بن علي، عبدالله بن علي، جعفر بن علي، عثمان بن علي، محمد بن علي، عون بن علي، عباس بن علي

3- در شهادت اولاد امام حسن (علیه السلام) ص 396 گذشت که صاحب ناسخ هفت نفر ذکر فرموده که در رکاب حضرت بوده اند سپس فرموده پنج تن از فرزندان آن حضرت شهید شده

وزید، و عبد الله که در بغل حضرت شهید شد. مؤلف گوید: این عدد نه نفرند. و حال آنکه نص عبارت مناقب ج 4 ص 112 و بحار ج 45 ص 62 و عوالم ج 17 ص 343 (وسّته من بني الحسين) است ولی در تعداد نه تن ذکر کرده اند.

ایضا در مناقب ج 4 ص 113 و بحار ج 45 ص 63 و عوالم ج 17 ص 343 از مناقب نقل کنند که:

حسن بن الحسن که دستش قطع شده بود اسیر شد.

وزین العابدین کشته نشد چون پدرش اذن نداد و مریض بود.

و گفته شده که محمد اصغر پسر علی بن ابی طالب کشته نشد چون مریض بود. و بعضی گفته اند مردی از بنی دارم تیری به او زد و او را بکشت.

(ألا لعنة الله على القوم الظالمين)

پایان جلد دوم

ص: 381

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

